جز با بن خیال مانند پیر زال مصر به معروف کالای چند تعنی که از نی چند بهم بافته با مجموع شرایان در
مجموع مطالب با جمال بر کنعان ولایت و یوسف عالم امکان امامت در منقبت خریداران با عجز و زاری شد استقر

مجلس بیست و ششم در بیان تعزیت کردن دختر سعد الله در ملک کربلا بروایت اسرار	مجلس بیست و هفتم در بیان بعضی مصائب شب قتلگاه بروایت زائده بن قدامه	مجلس بیست و هشتم در بیان ورود اهل البیت در کوفه خراب بروایت بحار الانوار
مجلس بیست و نهم ایضاً ورود آل ابی تراب در کوفه خرابه بروایت لهوف	مجلس سی ام در بیان خطبه خواندن علی بن الحسین در کوفه بروایت لهوف	مجلس سی و یکم در بیان بعضی از مصائب آل عباد در مجلس ابن زیاد بروایت لهوف
مجلس سی و دوم در بیان بعضی صدمات مخصوصه که بر حضرت سعد الله رسید بروایت لهوف	مجلس سی و سوم در بیان دفن نمودن سید الساجدین اجساد شهدا بروایت فاضل	مجلس سی و چهارم در بیان انفاذ عبید الله سرها و اسرا را از کوفه بشام بروایت لهوف
مجلس سی و پنجم در بیان معجزه امام در راه شام و اسلام جمعی یهود بروایت بحار	مجلس سی و ششم ایضاً در بیان بعضی از وقایع در راه شام بروایت ابی مخنف	مجلس سی و هفتم در بیان واقعه دیر راهب مذکور بروایت بحار الانوار مجلسی ره
مجلس سی و هشتم در بیان رسیدن اسیران در مجلس یزید و ما یتعلق به بروایت بحار الانوار	مجلس سی و نهم ایضاً در بیان رسیدن اهل البیت در شام بروایت بحار و لهوف	مجلس چهلم ایضاً ورود آل ابی تراب در شام خرابه بروایت بحار الانوار

امید وارم بلکه استدعا دارم که تمام اخوان مؤمنین و همه ذاکرین مصائب ناقلین مناقب و نوائب
ائمه طاهرین در تصحیح مطالب این کتاب کوشیده چشم از معایبش پوشیده بادیکه خوشنود و عین برای کشایند رضا رسند

مجلس چهل و یکم ایضاً در بیان ورود اهل البیت در شام بروایت ابی مخنف از سهل	مجلس چهل و دوم ایضاً در بیان ورود اهل بیت در مجلس یزید بروایت لهوف	مجلس چهل و سوم در بیان خطبه خواندن زینب در مجلس یزید بروایت بحار و لهوف
مجلس چهل و چهارم در بیان بعضی از مصائب بیمار کربلا از یزید پلید بروایت بحار الانوار	مجلس چهل و پنجم در بیان استشاره یزید با اهل شام در باب حرم محترم بروایت لهوف	مجلس چهل و ششم در بیان مجلس ماتم نمودن مخدرات بروایت لهوف وغیره و ما یتعلق به
مجلس چهل و هفتم در بیان وفات دختر صغیره ابی عبد الله در خرابه شام بروایت اسرار	مجلس چهل و هشتم در بیان از ایشان حرکت غربت سید الانام از خرابه و ما یتعلق به	مجلس چهل و نهم در بیان مشرف شدن جابر بن عبد الله در کربلا و زیارت اربعین و ما یتعلق به
مجلس پنجاهم در بیان خروج اهل البیت سید الانام از شام و ما یتعلق به	مجلس پنجاه و یکم در بیان مراثی حضرت سید الشهدا بعد از ورود کربلا	مجلس پنجاه و دوم در بیان وصول خبر نزول اولاد رسول خدا بمدینه رسول خدا
مجلس پنجاه و سوم در بیان ورود اهل بیت در وطن مدینه بروایت لهوف	مجلس پنجاه و چهارم ایضاً در بیان رسیدن آل الله در مسجد رسول الله بروایت ابی مخنف	مجلس پنجاه و پنجم در بیان وفات فاطمه زهرا در عزا کاه بحر و نظم او در درگاه حضرت داور اصدق

زیرا که کاهی مطالبی در این کتاب مسطور است که خلاف آن در افواه ذاکرین مشهور است پس در باد نظر حمل بر تقصیر
و قصور این بنده منظوم نفرمایند بلکه در عبارات و کلمات علماء اعلام و کتب معتبره ایشان نظر کشایند

وبه نستعین

هذا کتاب زبدة النوائب

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله استفتح في كل حال وبه استنجح في المبدء والمآل عليه اتوكل
وبالنبي وآله اتوسل بنام اعظم خداوند عالم که ظهر الوجود من العدم
وباسم اجل اکرم پروردگار دینی اعم الذی جری بامره القلم بنان وزبان بحریر
ثنا وامتداح ولختام کتاب عمدة المصائب میکشایم وبر تمام اولیاء معظم
کبریا حق اند بر خلق مشارق ومغارب مظهر ومظهر اند حقایق وعجایب را
استفتاح در تسطیر واتمام این رساله زبدة النوائب من آل ابی طالب مینمایم
فاحمده على نواله واصلى على احمد وآله شعر فی عالیه صفوة و
صفوة الخلق بنو هاشم وصفوة الصفوة من هاشم محمد الطهر ابو القاسم
پس این بنده اذل احقر وشرمنده اقل افقر منظور الخوف والرجا الاصفهانی المسمی باحمد
در هر زمان وهر زمانی بر اندازه افزون از حد وعد سپاس وشکر گذاری مینماید
آنحضرت باری را حمد واحد انکه از هر زبان ودنیا بیرون از احاطه عدد مدح
وثنا وطلب نماید وحمد میکند از نبی امجد ومحمود احمد خاتم الانبیاء محمد صلی الله

وبدقت تمام تامل نمایند تا آنکه از روی انصاف تصدیق واعتراف نمایند که روایت مشهوره که
در ای بنا مطالبی در السنه وافواه اخوان جاری ومذکور است و منشا [اصل آن] در بعض کتب متاخرین وشعرا

علیه وآله من الازل الی الابد سیما از حجة الله فی العالمین وخلیفة الله فی الارض
کرما الائمة المعصومین وصاحب الزمان مولای جهانیان وولی جهان بان استعجل الله
فرجه که وجودش عمود هستی وبود زمین وآسمان وجودش جلوه بخش انس و
جان سراپا بر مراتب جلال وحدت واحدیت وپاتا سر نشان جمال
احدیت واحدیت است شعر من المؤلف وعنه الاکرم هستی تو هست
بود مایه هستی وجود عرش علا تا حضیض خبر نیستی ز نیستی غرض از آمدن
بکشور هستی ستایش تو صنم بودنی خدای بر حق عربیه تحیة الله و
رضوانه علی الامام الحجة القائم خلیفة الله علی خلقه الهاشمی العلوی
الفاطمی مطهر الارض ماحی العدی والآخذ بالحق من الظالم وهر چند
وجود مسعود ولایت مآبش در حجاب غیبت مستور ولی عنایت جودش چون
نور آفتاب مستور از سحاب در غایت ظهور است شعر للمؤلفه دلا
جلال خدا بینی وجمال محمد نظر بروی دوست چه بگشودی ز غیر بربستی
ز سوی ماه همه روی کرد کار ندیدی اگر بقوت جان این طلسم جسم شکستی
بر محکم علامتی او ز برکات عنایات وجودش بقا ودوام وقرار ونظام
شریعت ودین وملت تا این ختمی مرتبت است تا روز قیامت زیرا که حراست
وپرستاری ومحافظت ونگهداری دین الله وشریعت رسول الله مقدر و
مقرر است در عهده عنایت ولی الله حجت مستحکم اما ذلیل از کرامت
وجودش استحکام دولت عظمی وسلطنت کبری دین مبین واسلام است
از هنگام غیبت تا ایام ظهور رایات لامعات آنحضرت وبحمد الله المنان
که در این عهد وزمان معدلت توامان وایام شرافت اقتران اولای

مسطور است که در کتب متکثره و کلمات و روایات معتبره منقح بین آنها علام علما مرقوم نیست
چنانچه مکرر شنیده شده واصلی از برای آن دیده نشده پس کمال احتیاط در خواندن و ذکر

عنایت و روایت نصرت علامت ملک و دولت حجة الله از کهف کفایت
والا و سریر با مناعت اعلیحضرت ظل الله و شاهنشاه دین پناه برافراختن
واوست رافع لوای دولت و دین و چنانچه از دست شمشیر قدرت نشان قدر
نظیر بنیان اعداء شر ایمان و اساس خناس الذی یوسوس فی صدور الناس
را از زمین و زمان و اطراف جهان برانداخته پس او دست قامع دشمنان ایمان
و دین سید المرسلین است شعر عربیه ناصر دین الله کهف الوری محیی
السنن فخر بنی آدم علی الانام حکم عادل اذا اراد الحکم فی العالم
الملک الاعظم و الاکرم و قائم العدل من القائم برافرازنده علم علم و رایت
عدالت و لوای داد و دین و برکننده علامت ظلم و بنای کفر و کین زیور
بخش تاج سلطنت و شهریاری و افسر ضیا گستر مفارق تاجداری الناصر
لدین الله و الناشر لشریعة رسول الله الکامل فی ولاء اولیاء الله المعصومین
و القاتل لاعداء الله الجاحدین السلطان بن السلطان بن السلطان و
الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان ناصر الدین شاه لا زالت
سلطنته الباهرة باقیة ببقاء السنین و شهوره و دولته القاهرة ملازمة
بقیام القائم و ظهوره آنکه سلاطین جهان کمر بسته در فرمان و جبین
گردن کشانش پیوسته خاشع و خاضع بر آستان ملک پاسبان و ایوان
فلک نشانش مجمع تاجداران رفیع الشان و کیوان تابانش طالع و لامع
در ایوان وسیع البنیان است زهی کامل الانسانی از جهت ذات و
صفات بلکه من جمیع الجهات که خلقی کوامل الوجود همیشه در الطاف فرمان
قضا نفاذش حاضر و موجود و حتی مهر تابانی که هیاکل انجم خدمش در حضرت

کردن مسموعات است مغیر زیرا که اخبار مجعوله و موضوعه نسبتا بسیار است در این اوقات است و این بنده
هر خبری از مجالس این کتاب را از کتب معتبره انتخاب نموده و بعد از نقل عبارت در واقع بنده

عدالت آیت فی کل الاوقات صورت مات و فانی و بعینه و ذات معدلت
مظاهر خواهند بود امید که وجود اکرمش در مهد امان خالق جهان محفوظ و غنوده
چنانچه جهانیان و تمام خلق عالم و اقسام اهل ایمان در عهد دولت همانش به اعظم نعمت
امنیت محفوظ و آسوده اند ثم الحمد لله که مقامات مسطوره و مقدمات ممهده
بدیهی الانتاج است و شواهد و بینات محتاج نخواهد بود ولی هر سخن گوی
انبی لازم که مصدق دعوا و هر پیغمبر را حجت و معجزه متمم که محقق مقصود
بوده تا کاذب از صادق و مبطل از محق جدا نموده باشد لهذا اعظم شواهد
و اکرم مقاصد در اثبات مقصود و اسکات اهل جحود در آن وجود مسعود
مظهر سلطنت عظمی و ذات مجموع جلالت نمود مظهر آیات کبری است مثنوی
آفتاب آمد دلیل آفتاب اثبات خواهی زوی رخ برمتاب جامع عدالت
داد و دافع ظلم و فساد من بین العباد عن جمیع البلاد مشرق انوار دولت
سلطنت و پادشاهی و مطلع اسرار کیاست و ریاست و داد خواهی وارث
تاج و دیهیم سلاطین قدیم و حافظ و نگهبان اقلیم دین قویم ناصر الملة و
ناشرها و ساتر البدعة و کاسرها غیاث الامراء و غوث الفقراء و غیث
العطاء الارفع الامجد الامنع الاسعد الاجل الاکرم شاهنشاه زاده
اعظم حضرت والا ظل السلطان روحی فداه لا زال حضرته
مأمونة عن طوارق الایام و ظله ممدودة علی مفارق الانام من اهل الاسلام
رباعی در ظل خدا حضرت ظل السلطان پیوسته غنوده باد در مهد
امان زیرا که بعهد حضرتش آسودند در مهد امان جمله اهل ایران
زهی سلیمان حشمتی که در بار معدلت آثار عنایتش هر کسی را باد و از این رو

و زبان بتفسیر و ترجمهٔ آن بنثر و نظم کشود تا فضائل حاصل و صیت معکم اخیار اخوان ذاکرین و ابرار
شیعیان امیر المؤمنین را بتقوی و پرهیز از ذکر مطالبی که سزاوار نباشد اظهار آن در منابر و

شهرهای ما امور شاهین با بهو و صعوه را با کرکس قرا به مصاحبت در کارات
و نخجیر کیوان همتی که حضرتش در ایوان رفعت نام سپهر هم پهلو و با مه تابان
هم تراز و ولی ادنی مهر و ذره جوئی با مور سپید و دیو در کعتکو است تبارک الله که
در نظم و انتظام امور دین و دولت و استحکام دستور احکام حکام و مامور
و نظام رعیت هر که فتوری در حالت و طبیعتش بهم نخواهد رسید که هنگام
که مور در امور گوشه نشین و رعیتی حاصل دید و لوحش الله که چون خوان
نعمت از پریشان حال گوشهٔ عزلت و اختلال حال اسیران در زاویهٔ ذلت را شنید
ناگاه چون رحمة الله بر او نازل گردید و از توجهی دلنشین خود ویرا از او زایل گردانید
و چنان عنایت عمیم و مرحمت جسیم ملوکانه را شامل حال و کافل احوالش فرموده که
بیکبار از پریشانی زمانش فرسوده از سر گردانی در جهانش آسوده شعر بلی بحجبه
شاهان و بپیه سلطان همیشه جود و عنایت بزیردستان است چنانچه از
کنج خانهٔ عزلت و زاویهٔ ویرانهٔ ذلت حالت منظور ضعیف تر از مور را اشنوده
طلبش نمود و منظور نظر عنایات ملوکانه اش من جمیع الجهات فرمود که بنثر از
پیشتر در تالیف اخبار و آثار و جمع و تصنیف مناقب اهل البیت اظهار اهتمام
تمام نمود و در انتشار مصائب آل ابی طالب یادتر از ایام گذشته زبان و بنان بتقریر
و تحریر گشایم بلکه در هر محضر و منبر براهیم ثم الحمد لله که تا این ایام سعادت آثار و
هنگام جمع این مختصر بیست سال مرقوم و مسطور و کتبی منظوم و منثور گشته
بدین موجب که نگاشته میشود کتاب اول مشتمل است بر چهار جزو الاول تذکرة
المتقین در بیان اختلاف بنی آدم در صورت و سیرت و شریعت و ملت و ذکر اجمالی
از عقاید اهل نحل و ملل الثانی تبصرة الناظرین در بیان حقیقت اهل اسلام

محافل و بیان معنا که موهن باشد تکرار آن در محضر شیعیان کامل هر چند فی المثل ان عبارت روایت صحیح
باشد زیرا که بعضی عوام ضعیف الاعتقاد را ایمان بر باد میدهد و برخی خواص را منقلب الحال و پریشان

اختلاف ایشان بهفتاد و سه فرقه و ذکر حقیقت فرقهٔ اثنا عشریه با دلهٔ عقلیه و نقلیه
الثالث بشری للزائرین در باب ثواب زیارت ائمهٔ طاهرین بالعموم والخصوص سیما
زیارة ابی عبد الله کما هو المنصوص و شرح زیارت عاشورا الرابع ذکری للذاکرین
در تعداد اعظم مصائب سید الشهداء و ذکر اعداد نوائب مظلوم کربلا است کتاب
دویم منظور الائمه در ترجمه و تفسیر مجلد عاشر بحار الانوار و مشتمل است بر چهار
صحیفه الاولی مسمی بمصباح الانوار فی تاریخ ام الائمه شرح در فضایل و مناقب
بتول عذرا فاطمه زهرا است از ولادت تا زمان رحلت ان بتول اخیار الثانیة
موسوم است بفلاح الامر فی احوال ثانی الائمه مجتبی ابی محمد الامام حسن مجتبی در
مناقب و مصائب آنجناب است از ولادت تا شهادت الثالثة مسمی است بمفتاح
الغمة فی تاریخ ابی الائمه شرحی در احوال خامس آل عبا است از مناقب و مصائب
از ولادت تا شهادت آن بزرگوار کما ورد فی الاخبار الرابعة در اسامی سایر اولاد
بتول و ذکر احوال هر یک از ایشان و بیان دوستان و خروج کسانیکه از شیعیان در انتقام
خون آنجناب از دشمنان کتاب سیم مسمی به بوسیه است در بیان تفصیل یا اجمال از روز
ایام سال که منسوب است به انبیاء و رسل سیما محمد و آله چنانچه در کتب اخبار علماء اخبار
امده و عنوان اجمالی این کتاب مضبوط گشته و تفصیل تمام ایام را بنحو مبسوط نگاشته ام امید
توفیق در اتمام تمام آن دارم که انشاء الله مرقوم گردد کتاب چهارم موسوم است بخلاصة
المقاصد فی تاریخ الائمة الامجاد مختصری از احوال خاتم انبیاء است و خاتم الاولیاء بنحوی که
علمای اهل خبر و سیر از مکارم اخلاق و معجزات و سلوک هر یک از ولادت تا رحلت نوشته
المنان احوال خمسهٔ آل عبا مرقوم گشته و در خمسه یکهزار و سیصد سال از هجرت مشغول تحریر
و تسطیر این کتاب مجید گردید که توفیق اتمام این را بیابم مشتمل است بر چهار دوره صحیفه و هر صحیفه بر چهار

احوال میشنماید و باعث میشود دلهای صاف دوستان این خاندان از شنیدن این مطالب که در
قساوت منکرین چنانچه ایشان را اندک غباری بلکه از آهی کاهی تیرگی میشود و البته این حصول آن
نتیجه برخلاف مقصود خواهد بود پس بنا بر این ذکر مصیبت و منقبت صاحبان و خوشنودی رسول و عترت میکرد

و سخط آل الله میشود و نعوذ بالله من غضب الله و سخط آل الله

صفحه و در هر صفحه عنوانی از حالات و مقامات چهارده معصوم مرقوم میگردد بوضع
مقبول اهل عقول میدهد که قبول آل رسول گردد کتاب پنجم رساله ایست موسوم به تبصرة
الراثین بعضی از قصاید و اشعار فصحاء عرب را که در مناقب و مصائب آل ابی تراب در
این کتاب آورده و تغییر بعضی از آن اشعار را بفارسی منظوم کرده مشتمل است بر ده
جزو و در هر جزو بعضی از قصاید و منابر ذاکرین از مواعظ و نصایح و مناقب و مصائب
مذکور است کتاب ششم مسمی است بعض لین و بهار روضه خوان که در اوایل جوانی قصه ای از
یوسف پیغمبر را منظوم کرده بطرز مثنوی و در ضمن هر گلستانی از آن داستان ذکر
مصیبتی از مصایب سید مظلومان را آورده ام ولی هنوز قدری از آن ناقص و ناتمام
است کتاب هفتم در مواعظ و نصایح و تفسیر حدیث عقل و جهل منقول در کتاب
اصول کافی و ترجمه هر یک از جنود عقل و جهل علی التفصیل است کتاب هشتم مخزن
الاسرار و مجمع الاشعار که قصاید و اشعار مدایح و مصائب ائمه اطهار در آن مرقوم
گردیده کتاب نهم موسوم است بعنوان الکرامة فی بیان القضیة من ذریة النبویة شرح
و تفسیر زیارت سایر شهدای کربلا است بروایت سید بن طاوس مرحوم که در کتاب
اقبال مرقوم داشته است و ترجمه کتاب لهوف و در ضمن هر عنوانی از آن است کتاب دهم
مشتمل است بر دو مجلد جلد اول مسمی است بعمدة المصایب و ثانی فی بدء النوائب من
آل ابی طالب که همین مختصر بوده باشد تلک عشرة کاملة و تمام جلدین مذکورین
مشتمل است بر یکصد و ده مجلس بعدد نام کرام علی ع که از کتب مسطوره انتخاب گشته با
دقت و صحت نقل و تفسیر روایت لیکن این بنده بموجب فهرست که نوشته در صفحات
آینده پنجاه و پنج مجلس نگاشته است مجلس اول در شهادت حضرت علی اکبر

مخفی نماند که چون جناب حقایق مآب مؤلف این کتاب مطالب بسیاری از اشعار فصحاء عرب را ترجمه
بفارسی منظوم فرموده و از برای اهل منبر و ذاکران عنوان سخن بود لهذا بانی خیرات
مبادرت امر نمود که در حواشی صفحات مرقوم شود شاید که قبول امام مظلوم حضرت ابی عبدالله ع

صلوات الله و سلامه علیه روحنا له الفدا گردد

مقدمة المصیبة و هر از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله شبیه آن سرور بود از ثلاث
چند جزو و هر سال که در سیدالشهدا گردید اول که از شبیه پدرش
پیغمبر بود و در سن ساله کنانش شهید و از این دار دنیا ارتحال
نمود دوم جناب علی اکبر فرزند حسین تشنه جگر و شبیه روی پیغمبر که مشهور است که هجده
ساله در کربلا از ظلم عمر بن سعد ناپاک شهید و از عمر نا امید گردید و مصیبتش
دل آل عبا و اهل بیت مصطفی را سوزانید زنان و فغان اهل حرم را پیدا
آغاز مصیبت علی اکبر و شرح احوال آن حضرت از زیارت مقدسه ناحیه
بروایت ابن طاوس ره السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة
ابراهیم الخلیل صلی الله علیک و علی ابیک اذ قال فیک قتل الله قوما قتلوک یا بنی ما اجرأهم
علی الرحمن و علی انتهاک حرمة الرسول علی الدنیا بعدک العفا کانی بک بین یدیه ماثلا و
قائلا شعر انا علی بن الحسین بن علی | نحن و بیت الله اولی بالنبی | اطعنکم بالرمح حتی ینثنی
اضربکم بالسیف احمی عن ابی | ضرب غلام هاشمی علوی | والله لا یحکم فینا ابن الدعی
حتی قضیت نحبک و لقیت ربک الخ ما فی الزیارة منقبت علی اکبر لمؤلفه عفی عنه

صادر از کن فکان در نظر است | آنکه بشر است مخلوق خدا | طلعتش از مطلع امکان
اول صبح ازل آمد منیر | روشن از او گشته همین دو زمان | گلشن از او گشته سپهر
هر که بود هم چو زمین | حضرت او راست شبیه صغیر | بلکه جهان ختم رسل آنکه هست
احمد محمود بشیر و نذیر | مظهر حق صاحب خلق عظیم | هادی حق هادی خلق کثیر
خود مثلی بی مثل اندر وجود | شبه و نظیرش نخلد در ضمیر | جز علی اکبر که بود از خلق
مثل عظیم است نظیرش | جز علی اکبر که ز مرآت ذات | نقش نبی را شده صورت پذیر
نخل رسول الله را نسل | شبه نبی است و شبیه بشیر | سر سویدای نبی و ولی

مَا لِلْعُیُونِ عُیُونُ الدَّمْعِ جَارِیَةٌ مِنْهَا الْخُدُودُ وَ دَاجِیْنَ تَنْهَمِلُ

در انجام مقصود و مرام امام تمنا و کار گردید دل بغرامش نهاد و اذن جهاد تا کفارش
زادو ولی از دوری حضرت بوی حضرت علی اکبر نظر کرد و آه سرد از دل پر درد بر کشید
و ما بوسان بر رخسار ان نیکان در روزگار دمیکر بسیت و زار زار میکر یست **رباعی**
لمؤلفه اکبر چه روان شد بسوی قربانگاه بر چهره او کرد شه تشنه نگاه مانوس
از او بود بجز تو دفت از نظر اکبر انا لله فقال اللّهمّ اشهد علی هؤلاء القوم
فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسول الله صلی الله علیه و آله در آن
هنگام امام چون در مقام ابتهال و تضرع بود اظهار این مصیبت گران و عرض حال
از غم پریشان زاینکاه حضرت پروردگار معبود نمود که ای خداوند ظالمیان و ای گواه
بر آشکار و نهان آگاه باش که بجنگ دشمنان بیباک گواهی که بجنگ گرگان خونخوار
اشرار روان کردید جوانی در شبیه که شبیه تر بود همه مردمان است بخاتم پیغمبران در
حسن روی و جمال و در خلق و خوی و خصال و در گفتگوی و مقال **رباعی لمؤلفه**
یا رب تو بر این که شبیه احمد پسرم رفتی سوی میدان و شکستی کمرم او کشت روان و صبر
آرام و توان کشت از بس من چه رفت بود از نظرم این یوسف مصر من که همنام علی است
در صورت و سیرت و سخن شبیه نبی است مشتاق رسول تو برادر داشت آنگاه این گاه
روان بسوی گرگان قوی است فتقدم نحو القوم و قاتل قتالا شدیدا و قتل جمعا کثیرا
مترجم گوید چون شبیه حضرت رسول الله شهد در باری حضرت باری الله اهنّد جد اله
و جنان نامبیا اصلا لا کرد و بعزم جهاد و قتال روی بمیدان رزم آورد چنانچه مستفاد از کتب
مذکوره و مفاد روایات مسطوره است آن تازه جوان ناکام هنگام مقابله با کوفیان
و پیش از مقاتله در مقام مجادله با ایشان زبان برجز خوانی گشوده و این معنی در رجز
مرسوم بود که همه مبارزان و شجاعان اول نام و نشان و حسب و نسب خود را در میدان

مَاذَا النُّوَاحُ الَّذِی عَطَا الْقُلُوبَ وَ مَا هَذَا الضَّجِیجُ وَ ذِکْرُ الصَّوْتِ وَ الرَّجُلِ

معلوم میشود که در میان عسکر بن معروف بین الفریقین موصوف باشند هرچه
در کتاب ملهوف ذکر این رجز نگشته ولی اکثر اهل اخبار این اشعار نوشته اند که علی اکبر
در میدان فرمود انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی و الله لا یحکم فینا ابن
الدعی اطعنکم بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی علوی
آنگاه شمشیر آتشبار افراخته و چون حیدر کرار شرار تیغ در بنیان هستی اشرار
انداخته و همه ایشان را منهزم و پریشان و نظم متفاوت نشان ایشان را منهدم
ساخته قلب و جناح لشکر را یکسره منقلب و میمنه را در میسره مضطرب کرد و در شان
صفوف بود و در دلاوری شجاعت را در آنجا افراخت **شعر لمؤلفه** علی اکبران کو نبرد
جنان تاخت که عالم بر اهل ستم تنگ ساخت چنان بازو افراخت در کارزار که
اندا احمد صاحب ذو الفقار تقاکفت ضعیفین مکرر شده پس چون پدر اکبر اصغر شد
علی ذا القلب بن سبب اکبر است که جنگش چنین کرد خوش کشته است در دنیا که از تشنگی
خسته بود دود دستش ز تاب عطش بسته بود در دنیا که از گرمی آفتاب تنش بود
بی تاب و قالبش کباب ز بس خورده تیر و سنان بر تنش دو صد چشمه خون رفتی از جوشنش
زبان و لبش گشته خشک و کبود ز بی آبش دیده پر آب بود ز گرد و غش منکسر روی و موی
بدین سان بسوی پدر کرد روی که از بحر رحمت لبی تر کند حدیث عطش را بکوثر کند
روان شد ز میدان بامید آب سوی باب کرد و پدر را کباب فقال یا ابتاه العطش قد قتلنی
و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من الماء سبیل **شعر لمؤلفه** که ای پدر ز عطش
مرغ روح من پرید شرار تشنگی از دیدگان اکبر دید کباب شد جگرم از عطش مرا در یاب
تو بحر جود و از بهر آب من بی تاب تر از گرمی اسباب جنگ خسته شده ز جنگ شده
دلم خسته و شکسته شده خدایت ایشه مکو دادی بمن کو آه تابش کرد ثقل الحدید اجهدنی

کأنَّ نفخة صور الحشر قد فجأت   فالناس من سكری ولا سكر ولا ثمل

بود سته ز دم و برپای و زبان در جنگم   قسم بجان تو کرد دست نهی تنگم   پدر برای تو
از تاب تشنگی مردم   مجال صبر تاب فراق تو ابر دم   ز لطف اگر بتوانی مرا کنی سیراب
بنای خصم چه مقامش کنم خراب و سراب   فبکی الامام ع و قال واغوثاه یا بنی کم صبر قلیلا
فما اسرع ما تلقی جدک فیسقیک بکاسه الاوفی حضرت امام ع با حسرت تمام از هنگام
مراجعت جوان ناکام از میدان جدال تا زمان وصالش بنظر اعتنا متوجه حال و
احوال پسر بود و متصل بروی میکریست و از مشاهده آن روی و موی غبار آلود و لبهای
از تشنگی کبود زار زار میگریست چون نگاه میکرد جراحت بسیار و پیکر پاره پاره مشبه
احمد مختار افتاد دست از جسرت از دیده کشاد آه آه از آن زمان که دیده حق بین آن
پدر بود که نازنین و موی عنبرین پسر افتاد که تا خون آغشته و گلگون کشته و از جنود لشکر
کافر با فتح و ظفر برگشته نا لبهای از عطش کبود و جسم خون آلود و با آن حال تمنای آب
نمود شعر لمؤلفه چه شاه تشنه لبان اکبر جوان را دید   حدیث یا ابتا العطش
از او نشنید   کشید از دل پر خون فغان که واغوثاه   بعزّ زادک علی جدک رسول الله
بلا تحمل کردن است بسیار بر والد   که بنگرند تن تشنه لب بدین احوال   تو تاب جوی
از تاب و من شده بی تاب   ز خجلت تو دل و دیده شد کباب پر آب   قدم بجنب بهشت
جان بدست افشان   کمی دیگر که دمی دیگری بحق جهان   بجنید خصم و بجنید عنا الفان
شتاب کرد و صل نبی و وصی شوی سیراب   جناب علی اکبر بموجب فرمان پدر دیگر ز
وصال جد اطهر خود حضرت پیغمبر و امید نوال زلال ساقی کوثر سر از پا نداشته و پا
از سر رو بجانب لشکر مراجعت نمود و کوشید تا شربت شهادت را نوشید
مقدمه مصیبت علی اکبر و شهادت کشته و نوجوان هیجده ساله ناکام مراد
اولاد سید الانام که هم رنگ شبیه خاتم پیغمبران بود در هنگام احتضار دیداد

فقد حل عاشور كو غم اهلّ الدّنیا   كأنّما هو من شوم ربه زحل

رسول مختار را از نا دو معاینه کرده بند و بعد از امام اطهار این مقام را نمودند اول
زهرای اطهر که پدرش پیغمبر را دیده و شوهرش ابی الحسنین عرض نمود دیدم علی اکبر
که جد اطهرش را در روز عاشورا معاینه و مشاهده کرده و برای تشنه جگرش حضرت
حسین ع عرض نمود و هم چنین این دو امام عالی مقام بعد از رحلت این دو جوان ناکام
از شدت مصیبت ایشان پریشان کردیده و کلمات فرمودند که مفادش بیزاری از
زندگانی جهان و گذشتن از خانه است اول امیر مؤمنان ع فرمود شعر نفسی علی
زفراتها محبوسة   یا لیتها خرجت مع الزفرات   لا خیر بعدک فی الحیوة و انّما ابکی
مخافة ان تطول حیوتی یعنی جان علی ز سوزش دل از هجران محبوس و تو ام است
ای کاش یکی با هم و یک مرتبه برون می آمد که فارغ میشد از غم و الم زیرا که زندگی
جنت پس از فاطمه بتول از برای علی ثمر ندارد و لیکن گریه میکنم که مبادا بعد از تو
ای فخر رسول زندگانی و عمرم بطول انجامد دیدم امام مظلومان بعد از شهادت
جوان خود فرمود یا علی علی الدنیا بعدک العفا یعنی ای فرزند بعد از هلاکت تو خاک
بر سر دنیا و زندگانی آن آغاز مصیبت شعر لمؤلفه ای مهر بی چهر تو بی نور
ماه علی اسم و حسن که تنگ دام ره جان بود دهان تو امروز   جام جهان بین بود رخ تو عکس
منبت نخل نبی است مثل   منبت و لی هست لی سرو   سر خط بند کشش نامه حسن
دی تو نهاده بر سر شرم نکو   اینه طلعت او والضحی است   آیت واللیل دو لیلش ز مو
نو گل بستان ملاحت کر او   یافت جهان زیور از رنگ و بو   یوسف اقلیم صباحت که هست
مصر جمال از نظرش بحر و جو   در صف رزمش بتو عنبر چگه   تا بشد اگر عزم جنگ با عدو
در بر او اختر برج اسد   چون حمل از تب رخش جنگ جو   مهر سخاوت که بر او بحر و کان
بارخ و خنجر زند را طرف کو   گر چه ز بیخ است خلیل خدا است   عنبر یکی تاب و سر را مکو

مجلس

وَارْتَجَّتِ الْاَرْضُ وَالسَّبْعُ الشِّدَادُ وَقَدْ   اَصَابَ اَهْلَ السَّمٰوٰتِ الْعُلٰی الْوَجَلُ

زمانی از جوان خود شنید سر مبارکش در دامان آنجناب بود کر وداع دنیا نمود و روحش در دار بقا پر کشود ولیکن مفاد روایت هوف این خبر مسطور است نسکه جناب علی اکبر در یکر جان بجان آفرین تسلیم کرد ولیکن آنجناب را از وصال رسول الله و سیراب شدن از ذلال محبت الله آگاه کرد ایشد و آخر کلامش یا پدر سلام و پیام جدا طهر بود آنگاه بلا صیحه از دل و نعره از جگر کشید که دوست و دشمن آن را شنید و جان شهر نشی بگوی جانان از تن پرید در انجمن فریاد میشد **مؤلفه** اکبر چه سوی روضه رضوان پر زد از عرش سعادت شهادت سر زد جان زا چه لب تشنه لب آب و آن آتش بروان اکبر و اصغر زد چون صدا روح افزای آن جوان ناکام بگوش امام انام رسید بعد سلام سید انام و کلام یا اَبَتَاهُ عَلَیْکَ مِنِّیَ السَّلَامُ را از او شنید انسنکه فرزند دلبندش شهید از عمر و جان نا امید گردیده زیرا که عالم آخرت را معاینه نموده و جمال و مقال پیغمبر آل را مشاهده فرموده مضطربانه پریشان روی بمیدان آورد و از هر طرف جستجوی یوسف گم کشته و جوان در خون آغشته خود میکرد **شعر مؤلفه** ز هر طرف کر شه تشنه کام رو میکرد ز حال اکبر ناکام جستجو میکرد سراغ از دیت ذکر کان گوهر کردی بیچ نشان یوسف گم کشته اش نداد کسی ز دل کشید فغان کلا اِنِّی اَنْتَ یَا وَلَدِیْ وَاِنِّیْ اَنْتَ یَا مُقْصِدِیْ وَمُعْتَمَدِیْ کجائی ای پسر ای نور دیده کان ترم صدا برادر که از غم کداختی جگرم هزار حیف که لب تشنه از جهان رفتی نظر ز آب نوان بسته در جنان رفتی کجا شتا دره آخر صدا بنا له براید کر از فراق تو بنمانده صبر و قرار فَجَاءَ الْحُسَیْنُ حَتّٰی وَقَفَ عَلَیْهِ وَوَضَعَ خَدَّهٗ عَلٰی خَدِّهٖ بس سید مظلومان در جستجوی جوان و طلبان در اطراف میدان روی آورد و زمانی در بین خون نکاه وکاهی بر پسادران سینا نگاهی میکرد و آه سرها از دل پر درد می کشید تا اینکه نزدیک

در بیان شهادت حضرت علی اکبر

وَاهْتَزَّ مِنْ دَهْشٍ عَرْشُ الْجَلِیْلِ وَلَوْ   لَا اللّٰهُ مَاسِکُهٗ اَهْوٰی بِهِ الْمَیْلُ

فرزند نازنین خود رسید سر و قد شمشاد دید که از تیشه جفا از پا افتاده و ماه خلد نکر هست که منخسف بخاک و خون آغشته زمین از کرشتی الغم کشته شمشاد طلبند قامت بوستان و لاینتنا ملاحظه نمود که صد چاک سر بر خاک هلاک نهاده و جان بحضرت جانان داده آنجناب را مشاهده حالت فرزند مثیاب طاقت ساخته خود را از پشت زین بر روی زمین انداخت و چون جان شیرین جسم خونین آن جوان را در بر کشید پس رخسار گلگون خود را بر جدار پر خون علی اکبر گذاشت از روی محبت طرف خد نکو در خود را بن سینه صورت حبدا طهر نهاده و برداشت بعضی گویند که جامع محسنات و مظهر صفات خالق اکبر بهم رخی جلوه نمودی بعض نضعف صوت و محاسن پدر نا جوان سر پسر الود و این معنی اظهار محبت تام تمام و ابراز کمال قرب و مقام آنجناب بجوان ناکام خواهد بود **مؤلفه** بنهاد بر رخسار علی مهر جلی تا و ز رو خدا دید قضا خون علی را شد روی خدا سرخ ز خون سر اکبر گلگون شد از این دو رخش در بر داور معشوق خدا غازه برخساره طلا کرد تا خون پسر جلوه شه کرب و بلا کرد دست کافت چه از تیغ جبین علی اکبر رخسار علی تر شد از خون جبین تر خون علی از سنبه بی چون بر زمین ریخت بر روی ولی الله تا خون خوابیده مخفی نماند که در همه کتب مقاتل مسطور و مشهور است که حضرت امام علیه السلام در بالین پسر خونین جوان ناکام خود علی اکبر این سه کلام مشهور را فرمود که هر یک از آن شاهد است بر عظم مصیبت و غم و شدت محنت و الم آنجناب و قَالَ قَتَلَ اللّٰهُ قَوْمًا قَتَلُوْکَ مفاد این کلمات آنستکه فرمود ای علی اکبر ای ماه پیغمبر رخسار خداوند قهار کروه ظالمان و انبوه کوفیان نا شریف را با تیغ انتقام هلاک نماید و زمین و زمان را از هستی ایشان پاک فرماید که دست ستم کشودند و ترا تشنه کام در اول جوانی بنا کام

جل لالائه فلیس الحزن بالغه لکن قلبنا هواه حزنه حبلک

شہید و از زنده کانجی نا امید نمودند ما اجر اهم علی الله و علی انہما انحن تهر رسول الله
چه نسبا رجران کردند رطغیان و عصیان بر وردکار کرد با نفاق دا یر مخالفت و نفاق
افراختند از تیغ و سنان ابدان شبیر احمد مختار را بر خاک هلاک نا بدن چاک چاک انداختند
وچه مقدار ان قوم شریر دلیر و شرکه بودند که هتک احترام پیغمبر محمود را نمودند بوده
حرمت مسالت و ولایت در پیدیدند نیزه اکبر او لاد رسول را کشتند و احشاء بتول را در خون
اغشتند سبحان چون تو نوجوانی که در خلق و خلق و منطق مانند و شبیه پیغمبر خدا بی
علی الدنیا بعدک العفا یعنی بعد از شهادت تو نا کامی چون تو جوان و پس از محرومی تو
از زندگانی جهان خاک نا لایق فنا بر فرق دنیا و انچه در او است زیرا که تمام جهان بی
تو جانان جهان بیجا صل و دوام حیات بعد از تو جهان نجات بی باطل است و الحق زندگانی بی
پدر چهر بان بعد از قتل و هلاکت پسر نوجوان مشکل است **مجلس سیم در بیان**
عظم مصیبت علی مرتضی ام عصمت کبری فاطمه زهرا و ذکر زهر کی
هجران علی اکبر در کربلا بر عصمت صغری و تب کر هر دل بیتاب پیرو زنا مدند از نجاب
مقدمة المصیبة شمس و قمر از ضیا است حضرت زهرا چرخ و فلک را صفا است حضرت
زهرا دختر نبی جفت حضرت ولی الله عصمت کبری خدا است حضرت زهرا نیر اول سپهر
برج دو کوکب سیم العبا است حضرت زهرا دختر حوا و لیک مادر حوا در نظر
اولیا است حضرت زهرا و پیشتر از ما سوی ظهور جمالش زهره بر ما سوا است حضرت
زهرا و نایب فا اصل جود نام کرامت عین رضا بر قضا است حضرت زهرا با وجود
این همه مقامات عالیه و کمالات باطنه و ظاهره و کرامات و معجزات باهره صبر در
رضا بقضای الهی زاید بر صبر و تحمل همه صبوری است زیرا که در حیوة و ممات مطلع
بر مصیبات از ابر او لاد امجاد خویش کردید بلکه بعینه بدید متحمل بود و نفرین

قضی المصاب بان نفضی النفوس له لکن قضی الله ان لا یسبق الاجل

نفوس و در جهان هم این همه ظلم و جفا از دو نفر بیحیای بی شرم بی شوهرو پسر عمش
رسید بلکه خود شر را در نجا سید نفس همه را تحمل و رد زید و رضا بقضای الهی داد چنانچه
ابو جعفر طوسی در کتاب اخبار النوحه از حضرت صادق ع و از سلمان فارسی روایت
میکنند که چون شیر خدا را از خوان نزد بجانب مسجد بردند فاطمه زهرا با وجود ماتم پدر
بدی و بازوان همه از رواز بیت هم را بلکه پهلو پش شکسته و بازو پش کبود و خسته در پی
مینرش از مسلی بیلی کشته بیرون امد از حجره منوره تا رسید مقابل قبر پیغمبر با صد
ضعیف و نحیف فرمود **شعر عربیه** خلوا ابن عمی او لا کشفن الی الله داسی
اشکوا الی الاله شجونی ما کان ناقه صالح و فصیلها بالفضل عند الله الا دونی
و دنت الی القبر الشریف بمقله عبری و قلب مکمد محزون ثم الح خلوا عن ابن عمی فو الذی
بعث محمدا بالحق لان لم تخلوا عنه لانشرن شعری و لاضعن قمیص ابی رسول الله علی
راسی و لاضجن الی الله و ما ناقه صالح با کرم علی الله من ولدی یعنی و اکذارید پسر
عم و شوهر مرا بیجو خدا بیکه بدید رسول الله را بر استی فرستاده اکر او را رها نکنید
موی سر را پریشان میکنم و پیراهن رسول الله را بر سر میکذارم و ناله میکنم بدرکاه
الله تا عذاب کند شما را بناکاه و ناقه صالح پیش خدا بهتر از دو فرزند من نیست سلمان
میفرماید بیحو خدا دیدم بنای مسجد از روی زمین بر داشته شد در میان هوا
ایستاد بنحویکه بلند مرد یک تو انستما از زیر دیوارها عبور کند پیش رفتم و عرض کردم
ای سید و مولای من بدرستیکه خداوند عالم پدرت را مبعوث کرد رحمة للعالمین
تو نقمه بر مخلوقین مباش و اب توجه برای تسکین غضب خود بباش تا کاه دیدم دیوارها
بمقام خود قرار کرفت بنحویکه کرد و غبار از زیر همه بود بر خواست و در دماغ
مردم رسید **یا علی لعن الله** اعظم این مصائب جان کاه کز او سده عرش و

مجلس دوم

منظور فدای شاه دین جان جهان
آن جان جهان فدای جان جهان
آن کشته فتاده در دیار عدوان
میگشت جدا وجود زینب جهان

وَاللهُ قضى لِكُلِّ نفسٍ اجلاً   لَوْلاهُ لَصارَ كُلُّ الاشياءِ فداهُ

فرزند لرزان تاکا بو حضرت آل المصطفی این همه ظلم لا حول ولا قوة الا بالله
مترجم گوید دو زن عالیة المقام از عترت سید الانام در دو مقام از کثرت
مصائب الام و شدت نوائب و اسقام با پریشانی تمام در تجسس و تفحص احوال دو
علی نام از حرم سرای آل عبا بیرون آمدند که غالب اخبار در آثار ابنها ذکر یافته اند در
حالتیکه از کثرت مصیبت الام و شدائد ایام پریشان و حیران و از ظلم و ستم برخود
گریان و نالان بودند صدای ناله و افغان ایشان را اغلب مردمان شنیدند اول
عصمت کبری دختر پیغمبر خدا در مدینه از ظلم ... چنانچه در کتب علما مسطور
و در مصباح الانشکده در ترجمه بحار است رقوم نموده ام دویم عصمت صغرا دختر نیکو
اختر حیدر ازجفای عمر بن سعد بی دین وقتیکه صدای استغاثه علی اکبر نوجوان شنید

آغاز مصیبت علی اکبر شعر للمؤلفه

چه روی مه نکوی علی اکبر از خون
شد فغان اهل کفر و دین در این ماتم بگردون شد   چه بر رخ ماه زمین افتاد شبیه
روی پیغمبر   بقیه آل و علی را خواطر ازاندوه محزون شد   خدنگ قد شاه تشنه خم شد
چون کمان از ماتم   که از زین سرنگون اکبر ز تیغ منقذ دون شد   مگو تیغ عدو شکافت
تنها فرق اکبر را   که از خون جبین رخسار حیدر تا ز گلگون شد   چه گشت از چنگ
گرگان یوسف آل علی پنهان   پر از سر جان ناشاد پیر کنعان دشت هامون شد   بجرم
آنکه رفتی تشنه ناکام از دنیا   گل آلود تیشیا خون فرات و نیل و جیحون شد   نه تنها
عصمت صغری برون از خیمه گاه آمد   که این هم عصمت کبری ز باغ خلد بیرون شد
سکینه مانده سرگردان و صغرا واله حیران   زغم بیچاره لیلا مادرش یکباره مجنون شد
برون از خیمه هجران جوان از پرده زینب را   همی گویم از این پس حال جمع سکینان چون شد
چه خونین پیکر صد پاره اش در خیمه باز آمد   زنان از ناله بر ماه و ماهی است پرخون شد

ایضاً رباعی

آن شب که حرم ز بخت مسعود بود
خود آن تن و یوم الاربعین موجود
میگریم از آن گلی که این بود
حسرت بدل و غصه دل محسود

بند دویم

هٰذا مصابٌ لَهُ جبریل خادِمُهُ   ناغاهُ فی المهدِ اِذ شَطَبَتْ تمائمُهُ

و فی اللهوف قال الراوی فخرجت زینب بنت علی علیه السلم و هی تنادی یا حبیباه یا ابن
اخاه و جاءت فاکبت علیه فجاء الحسین ع فاخذها وردها الی النساء معنی تا نادکر چون
صدای علی اکبر رشید از میدان بگوش شاه شهید اهل بیتش از مردان و زنان رسید
رجال را منقلب عیال را مضطرب الاحوال کرد یا بند عباس و قاسم سایر بنی هاشم
دست از جان کشیدند طمع از هستی جهان بریدند زینب خاتون و لیلا و باقی اهل حرم
از غم دل خون و در این ماتم مجنون گردیدند و از خیام عفت بیرون دویدند جناب
راوی گوید که عصمت صغری دختر گرامی علی مرتضی با آن همه بردباری و صفات حمیده
و مقامات رفیعه ناپسندیده چنان بی صبر و طاقت در این مصیبت گشته بود که حیران
و سرگشته و پریشان از آن خیام چون بدر تمام جلوه نمود و صدای مبادکه ابر و احزناه
وا اکبراه وا علی اکبراه بلند کرد و رو بمیدان و نسوی نوجوان برادر زاده خود ابن حیدر
صد چاک شد افکنده و موید روایت لهوف است آنچه در بحار از حمید بن مسلم منقول و
معروف است قال کانی انظر الی امرأة خرجت مسرعة کانها الشمس الطالعة تنادی بالویل
والثبور و تقول وا حبیباه یا ثمرة فؤاداه یا نور عیناه فسالت عنها فقیل هی زینب
بنت علی ثم جاء الحسین ع واخذ بیدها فردها الی الفسطاط **شعر للمؤلفه**

چون برآمد مه افلاک ولایت ز نقاب   مهر بی پرده سراسیمه در آمد ز حجاب
زهره را زهره و دل ز رخ مه گشت تمام   مضطرب دختر زهرا چه بر آمد ز خیام
آه از اندوه علی اکبر ناشاد که داد   طاقت صبر مهین کوه حیا را بر باد
سوی میدان ز سر نعش علی اکبر بگذشت   و ز سر جان ز سر جان برادر بگذشت
بلبل آسا سوی گل نالان زد افغان کرد   و ز حرم طوطی دین روی بمیدان آورد
می جهید از تف غم چون ز سر نار سپند   تا که خود را ز سر پیکر اکبر افکند

هذا مصاب الشهيد المستضام ومن فوق السموات قد قامت مأتمه

نالہ میکرد کہ ای تازہ جوان اکبر من	کہ شدی کشتہ و اغشتہ بخون در بر من وا

حبيباه وا مهجة قلباه ونا نور عيناه فبالتيت لك النفس فداء ، شعر لمؤلفه

دفن و دفن روان از بدن و جان زتنم	کاش بودی کہ نبودی کفنم بر بدنم

کاشکی دیدہ من کور و تنم بود بگور	تا نمیدیدہ روی تو در خون مستور

از غمت پشت پکم خم دل زینب خونست	عابدین در غم و لیلا بحرم مجنونست

مظهر غیرة اللہ حضرت ابی عبد اللہ علیہ السلام چون حالت جانفرسای زینب زار از خواهر دیدکہ از حرم بمیدان دوان است خروش و افغان او را شنید کہ در گوش مردمان است اینمعنی را

نه پسندید با تحمل تمام خود را بدان خواهر رسانید و او را بازامی و ملایمت در کنف و شنود از نعش علی اکبر جدا نمود کہ تا بشنوند تا امر شرکرد تا انکه او را بحرم سرا

باز او رد پس بحکمت انکه مبادا اطفال و تمام اهل بیت پریشان حال از خیام جدال سر

بصحرا گذارند و مانند زینب شکستہ بال کہ بی مانند بود در حضائل و کمال بحجت خود نالان

رو بمیدان اورند و کما فی الارشاد دامثال تقیثیا بعه وقال احملوا اخاکم فحملوه من مصرعه فجاوا

به حتی وضعوه عند الفسطاط الذی کانوا یقاتلون امامه ، بعضی بنا بر روایت ارشاد

امام مظلومان فرمان داد کہ ای جوانان بنی هاشم و ای عباس و عبد اللہ و عون

قاسم در یابید اهل حرم محترم را و از میدان بیا ورید پیکر اکبر را حسب الامر امام بنی

هاشم بالتمام روی بمیدان گذاشتند و جسد پاک صد چاک شبیہ پیغمبر را از خاک

برداشتند و بر در بحرم سرای بی نام بر زمین گذاشتند انگاه خود لوای شهادت برافراشته

رو بمیدان اوردند و زنان اهل حرم بر نه علم ماتم واه وناله واصیبتاه برپا کردند

و هر یک پروانه شمع وجود علی اکبر کشتہ و رخ و موی خویش را بخون نعش اغشته ختی زینب

خواتون نالان همه صبر و برد باری خود داری نمود داد و زاری بحالت تصنیف

سبط النبی ابو الاطهار والائمة	الكرام مولی الامام البین صاحبه

دلا نتوان بیان کردن مقام دخت زهرا را	کہ نا ممکن بود اظهار اسرار و سویدا را

مقام صبر و تاب عصمة صغری است لا تجعل	کی نکشود و نکشاید محکمت این معما را

چہ سر عصمت است اعلا است از مدح صغرا	تاب و رنگ وخال و خط چہ حاجت روی زیبا را

ولی در قتل اکبر گشت بطاقت کہ داغ او	چنان بر داشت صبر از دل کہ ترک گفت لیلا را

مکو زینب چو نا که برون از خیمہ گاه امد	کہ عصمت از پردہ عصمت برون نا ورد لیلا را

بجنون الودہ تا موی پریشان علی اکبر	پریشان کرد زینب او مجنون کرد لیلا را

چہ غم لیلا را زغم کرد نا شور اکنفت و او لا	جو این تلخ میخ پید لب لعل شکرخا را

شنود زینب اسر شاه و امد دم چهچون	جوانان سعاد تمند سنگ پیر دامن نا را

مکو جز نا ملال منظور ذکر حال زینب	کہ بر نظم نوا افشا ند غلط عقد ثریا را

عظیم ابن وہ مصیبت کہ تن علی اکبر جوان مانند کوہ بر قلب اہل پیغمبر از مرد وزن نازل بود

اتش افروز دا امد شبیہ پیغمبر چنان اتش بر کرد در همہ اهل بیت محترم گریہ و افغان

ایشان تا ادری شدہ جہان سوخت چنانچہ حضرت ابی عبد اللہ علیہ السلام کہ ملئکہ اسمان نیز از صبرش

در عجب بودند بروایتہ صبیل فاد حمید کرده بید در حالتی کہ از غم نو جوان می کریست

و بر اطراف ان خیمہ می نگریست ناگاه سکینہ خاتون این حالت را از پدر دید بسوی پدر

دوید و عرض کرد یا ابتاه ما لی اراک تجود بنفسک وتدیر طرفک اترحمنی علی بعینیه ای

پدر بزرگوار و ای کوه صبر و قرار چرا مانند محتضر ان طاب جان اند مردہ تنکنای قفس

تن مد جنبش و طیران استی و از برای چہ دیدہ مبارک بهر طرف و کردش و دور است

ایا برادرم علی اکبر کجا است کہ قوة جان و ارام روان شما است شاه شهید این سخن را

کہ شنید ابها کشید و سر شک از دیدہ نابید و فرمود کہ یا بنتی قتلوه اللئام برادرت را

کشتند بسکر شوم اینان و خون اغشتند سکینہ ستمدیدہ تا خام صبوری حال زند

صنوالزکی جنی قلب البتول له　اقنومة لیس فیهما من یقاسمه

و بین سرخان افشاندند فقال لهم ائتوا لله واستعینوا بالصبر حضرت ابی عبدالله هم ایشانرا تسلی نمود

وا مر بصبر شان فرمود که جزع ننمائید و زبان بجزع و نا صبوری نکشائید و تسلیت میداد فقالت

یا ابه کیف نصبر من قتل اخوها و سریا بوها یعنی ای پدر بزرگوار چگونه خواهر بی برادر

صبر و تحمل مینماید چنان دختری که پدرش غریب و تنها شده باشد آرام و تامل مینمود قابل

سیما برادری مثل علی اکبر و شبه پیغمبر و پدری مانند شما **شعر مولفه** ایجان پدر

چگونه کبر نهادم　خواهر که برادرش بمیرد ناکام　دختر که شود غریب بی کس پدرش

که صبر و شکیب می کنند در ایام　این هر دو بلا کشته نصیب دل من　نا چار کنم او فغان از

الام **مجلس چهارم در مصیبت قاسم بن الحسن است بر روایت منتخب مقدمه**

المصیبه در و نفر از خانزاده اهل بیت رسالت و عصمت و طهارت دو دختر فاطمه نام

خود داد در حجله بردند بدست دو شوهر سپردند و دعا فرمودند و مراجعت کردند

اول خاتم انبیا که بصنعه خود فاطمه زهرا را در منزل امیر المومنین حیدر برد و بدست

وصی و برادر خود سپرد و دعا کرد چنانچه در مصباح الانوار از کتاب مسطور الائمه که

در ترجمه بحار الانوار مسطور کردیده در نوشته ام دویم خامس آل عبا حضرت ابی عبد الله

الحسین علیه السلام در روز عاشورا که دختر خود فاطمه صغری را بدست برادر زاده خود

قاسم بن حسن داد و دعا نمود و مراجعت فرمود هر چند جمعی از اصحاب خبر و سیر تزویج

و عروسی قاسم بن حسن را ذکر نکرده اند و همان شهادت آنجناب را نکاشته اند

و بعضی دیگر از نقله اخبار و رواة آثار در کتب خود مسطور نموده اند و در این اوان

در السنه ذاکرین و واعظین مشهور و از زبان راثین و محدثین در این باب شرح

مذکور است بالجمله صدور این واقعه فی الجمله مظنون و سزاوار است بشهرت مقرون

و نا قل از ملامت مصون است آغاز مصیبت قاسم بن حسن است فصل بدینکه

مطهر لیس یغشی الریب ساحته　وکیف یغشی من الرحمن عاصمه

مرحوم در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات مرقوم فرموده و نقل از منتخب المصائب

نموده که ثم ان القاسم قال للامام عم یا عم هل لی الاجازة لامضی الی هؤلاء الکفرة یعنی

جناب قاسم بن حسن بن علی علیه السلام بعد از شهادت بسیاری از اصحاب و بنی اعمام امداد

قتال و جدال اکرد پدر بامید خدمت حضرت شاه شهید سید اذن جهاد با اهل

عناد طلبید **شعر مولفه** شوم فدای تو ایعم تا حیات کدادم　بر همین مجال ندادم

کردند صبر و قرار دم　پس از شهادت یاران دکر حیات نخواهم　پس از هلاک جوانان

نو جهان بجه کار دم　چه زنده کیست پس از اکبر جوان که بمانم　بر هنکام و نماند ضمش

خواطر زادم　تمام خویش و تبار دم شدند جانب جنت　اجازه ده که شتابم بکوی خویش و

تبار دم فقال له الحسین یا ابن الاخ انت من اخی علامة و ارید ان تبقی لی لاتسلی بک و

لم یعطه الاجازة للبراز فجلس مهموما مغموما باکی العینین حزین القلب و اجاز الحسین

اخوته للبراز و لم یجزه چون شاه شهید استجازه قاسم را شنید و او را مشتاق شهادت

دید نپسندید که او را شهید ببیند و در عزای عزیز برادر نشیند فرمود که ای عزیز من

و ای فرزند برادر من حسن تو مرا آرام دل و قوت بازو و چشم همت بتو روشن است و از برای

حسن تو یادکار و نشان و تسلی بخش خواطر ناتوان و تو را میخواهم بهر خاطر خویش

خواهم که مرهمی بر دل ریش که اذیت بیجای برادران کشته و فرزندان کشته و

برادران در خون آغشته ام باری از دل بردارد **شعر مولفه** کمان مکن که

اجازه دهم تو را در جنگ　اکر چه کرده عدو کار جان بر من تنگ　بر و بخیمه امیر دل زنان

بیکس باش　بر و که جای تو جولانگه است نه میدان درنک　برو بخیمه که از خون آل پیغمبر

نموده دست و دهان کرگ دشمن دون رنگ　فجلس القاسم متالما و وضع راسه علی

رجلیه مهموما و بیکی قاسم ناکام از کلام امام عم مایوس از شهادت کردیده شکسته

یا علی　علی

واحمداه
واعلیاه
واحسناه
واحسیناه

لله طهر تولى الله عصمته　　ان واه رجس عظيمات جرائمه

خواطرم در گوشه نشستم از امید خویش بر پا و دید بلطف حق نجستار مکظر نیاز دان
وفا دار را مقتول میدید آه می کشید از یکسو جوانان گل عذار را در خون غشتری
نکردیدید میکردید از اشان از دیده میبارید گاهی که بر تنهائی امام زمان نگاهی میکرد
داغ بتباه می سرشت و زمانیکه فراق علی اکبر و عون و جعفر را بخواطر می آورد بی شکیبائی
مینمود و چون از سمت خیمه و حرم آه و افغان زنان و دختران را در سراپرده جوانان می شنید
جامهٔ صبر میدرید از جهت سپاه ستم چون سواران را دست رفته تاز می فهمید بیخود
میکردید شعر مؤلفه بیتیم از بی تازکی بود دل که امروز غم ایشان را
حاصل عزیزی کرده این عالم یتیم است هلال از اندوه غم دل دو نیم است یتیم از غم
بنا نو کرد هند سر دل عالم شود بر نرم مکد اگر جار بکند اشک از دو چشمان
ملبر نهد از بن اش عرش حمن دران هنگام که قاسم ناکام ملول و مهموم و از شهادت
خود محروم مر براه و زاری مشغول بود و مشاهده مینمود که اعمام و عم زادگان بلجاد
امام زمان هر یک بمیدان قتال می شتابید فیض وصال حور می یابید ندکر آنا یا و نقد
ربط له عوذة فی عضده الایمن و قال له اذا اصابک الم و هم فعلیک بحل العوذة و قراتها
و فهم معناها و اعمل بكل ما تراه مکتوبا فیها فقال القاسم لنفسه مضی سنين علی و لم
یصیبنی مثل هذا الالم و الغم فحل العوذة و نظر الی کتابتها و اذا فیها مکتوب بدفعی ناگاه
وصیت پدر بخواطرش رسید گویا ملهم گردید که پیش حضرت امام حسن علیه السلام
چون زهر بر کام رد و حالت احتضار رسید تعویذی بر بازوی راستش بسته فرموده که
ای فرزند هر گاه در روزگاری هجوم سپاه و هموم بی شمار بتو در آورد این تعویذ را
بکشا و بخوان و مفهوم و منطوقش را از نظر رای و هرچه دران مرقوم است بجا آور
که مایهٔ سعادت و جهاد است چنانچه قاسم را از این خیال فرحی حاصل و اندوه و حشت

از دو

لله مجد سما الافلاک رفعته　　ماذا العلی عند ما مادت عمائمه

از دل زایل گردید در خواطرش خطور کرد که تا کنون مرا غمی و اندوهی تا این کثرت و
انبوهی نرسیده بود و هر که رنا نند امروز با لمی که چون کوهی است در دلم عارض نگردیده
پس از آن تعویذ را از بازو کشود سر آن را باز نمود و مطالعه فرمود دید که دران دستخط
مبارک نوشته دید بدین مضمون مرقوم گشته یا ولدی قاسم اوصیک انک اذا رأیت عمک
الحسین فی کربلاء و قد احاطته الاعداء فلا تترک البراز و الجهاد لاعداء الله و اعداء
رسول الله و لا تبخل علیه بروحک و کلما نهاک عن البراز عاوده لیاذن لک البراز لتحظی
فی السعادة الابدیة شعر لمؤلفه فی معناه الا ای قاسم ابن برادرانم سرور
قلب نوردیده کانم ز باب جود حسن تو احسن جو نیران سید گرامی نوجوانم
صفا نامی مرا بشنو عمل کن تو هستی در جهان فخر روانم به دشت کوفه گر کردی تو بیمی
عمو تنها بدست دشمنانم با عدا و خدا وحدت ناب بجنبش ده بی کروای مشرقی تا نام
رضای مرقد گیو است از دل ندا سوای فدای جسم جانم بود فیض سعادت در شهادت
شهادت جو که من خود اهل آنم مکن ترک جهاد و ترک جان کن که مهمان پذیرد جنگ
ذبیح عم خود دران زمین شو ذبیح امر خلیل این زمانم اجازت ده شهادت جو
با صرار دهی عجز و الحاح فغانم عرض اصرار کن تا کشته گردی که من دانای اسرار
نهانم فقام القاسم من ساعته و اتی الی الحسین و عرض ما کتبه الحسن الی عمه المظلوم
قاسم ناکام ان مطالعه فرمود امام حسن هم خوش شد و خود بسند آباد و چشم در دوش
رو ساعت از جا بلند شده دست قاسم بگرفت ز خویش در خیمه را برده آن سرخط مبارک را
منظر او بود و ساعتی با عجز و اصرار اجازه کارزار از امام می طلبید فلما قرأ
الحسین العوذة بکا بکاء شدیدا و نادی بالویل و الثبور و تنفس الصعداء
خواهر سلطان دین چون بر خط نازنین دست خط امام مبین نگریست آهی سرد از دل

بر آورد

مجلس هشتم در احوال

صنیف الم بارض ودها شرع / فضی بها و هو ظامئ القلب حائم

معشوق فغان از شوق خلقی ماتم
شد از پدر یاد بابا از آنجا که مرحوم
شعر لب از لب تشنه
لب تشنه ظلم و جوان غم مظلوم
الات مظلوم و جوان

پس دو بر کشید تا اشک حسرت از دیده گان بدامان تا دید و انفعل دل زنان بدرآمد و گریست
که صلی و الحسناه و امظلوماه و امسموماه از آنجناب بگوش حضرت اصحاب و زنان بی تاب
در خیام رسید **شعر مؤلفه** چشم شه بر خط حسن را چون دید ناله و فغان
سر کش از دیده چکید که جان برادر ای شهید مسموم منگر بمن غریب زار مظلوم
ابواب کر دو دست عدو خار شدم بی یار و معین و بی پرستار شدم کشتند جوانان مرا
تشنه جگر جز آه و فغان نیست مرا یار دگر قربان تو گرم مجروم یار دستگیر و زنهم
خود مرا مدد کار دستگیر یکدم نزد فرزند کرجمع سپاه هستیم ز دلان تبوبنا الله
ثم نظر الحسین ع الیه و قال یا ابن اخی هذه الوصیة لک من ابیک و عندک وصیة اخری
منه لک و لابد من انفاذها فمسک الحسین ع بید القاسم و ادخله الخیمة و طلب عون و
عباسا یعنی پس دو الکلمات بسوی قاسم نمود و زنان عنایت کشود و فرمود که ای فرزند
برادر مفاد این تعویذ مرقوم بخط پدر مسموم تست بود که امروز من غریب تنها و بی
نماند و ترا وصیت نموده که دست تیغ با عدو کشائی تا شهد شهادت بنوشی و خلعت
سعادت در پوشی مرا نیز آنحضرت وصیتی بکرده فرموده که از برادر بجای آورده و اینست
انفاذ آن وصیت لازم و اجرای فرمان آن حضرت محتم است **شعر مؤلفه**
فرمان دوم امام مسموم این است فرض و محتوم آنگاه دل دست قاسم را
بدست او داده رو بخیام حرم کرد عون و عباس فرزندان امیر المؤمنین را که یاد کار
از آل هاشم داشت بر داشته و رو بسوی حرم گذاشت فقال لام القاسم الیس للقاسم
ثیاب جدد قالت لا فقال لاخته زینب ایتینی بالصندوق فاتته به ففتحه
و اخرج منها قباء الحسن ع و البسه القاسم و لف علی راسه عمامة الحسن و مسک
بید ابنته التی کانت مسماة للقاسم فعقد له علیها و افرد له خیمة و اخذ بید البنت

قاسم بن حسن

لهفی علی ماجد اذ نبت انامله / علی التحاب غدا سقیاه خاتمه

افغان که مرا از کشته فرزند آن دلاور مکان
چون آب حیات از او و عطش ایرانان
از تشنگی آن کشته خود در انمکید
کام خود و بکام آب ارز جوان

و وضعها بید القاسم و خرج عنهما یعنی پس شاه شهید مادر قاسم را طلبید فرمود
که ای همشیره برادرم حسن اگر قاسم را لباس تازه باشد از برای من بیاور که امروز در بر
و زینت پیکر نماید که هر یک از عروس و داماد در شب شادی نو بود تا بد جامه
در خور شاید مادر قاسم آه کرد و در جواب امام ام را تاکید یعنی این داماد را خلعت شهادت
زیبا و قبای سعادت بر قامتش رساست **شعر مؤلفه** عاشق کوی خدا را عیش
شادی در بلا است و امق کوی وفا را مادرش در ابتلا است حجله عارف بود میدان و
خاکیان تیغ و تیر خاک و خون از بهرشان چون تخت و رخت با صفا است هر یکی فکان
کدامین دلی از خون بهتر است سرخ پوشی سرخ رو در محضر خاص خدا است قاسم
که کشته و در خاک و خون آغشته شد شاد و آزاد از غم و داماد شاه کربلا است پس
آنجناب درین صندوق مبارک بجواهر نظر کرد و صندوقچه را که لباس موجود و ثیاب
الی امام حسن ع در آن بود طلب نمود و بدست مبارک آن را کشود و قبای زیبا
برادر را بیرون آورد و پیکر پسر را از ثیاب پدر مشرف کرد و از عمامه امام حسن تارک
قاسم را بدست خود مزین فرمود **شعر مؤلفه** عمامه حسن از تارک مهین پسرش
نمود جلوه گران مهر این مر است بر ش شد از قبای پدر پیکر پسر مستو چنانچه
نور فزاید ضیاء مهر از نور ببادک آمد از آن اهل کسوت حسنی که جلوه کرد بیازان
ستاده بمینی پس آنحضرت بمهر ولایت فاطمه دختر خود را که نامزد قاسم بود عقد بسته
و مهر و ماه فلک طهارت را بهم پیوست آنگاه بازو بر کشاد و دست دختر را گرفته
و بدست فرزند برادر داد بعد از اتحاد نورین و اتصال سعدین خود با حاضران از آن
مکان بیرون تشریف برد و خیمه را از غیر خالی کردند چون هر یک از این دو نفر
عروس و داماد تا دیده مراد بنظر رسید یکدیگر کشادند بنیاد صبر را بر آب نهادند

لهفی علی الآل صرعی فی الطفوف وما غیر العلیل بذاک الیوم سالمه

داماد از ناکامی عروس را افسوس و عروس از ناشادی و مهجوری داماد از جان مایوس
بود شوهر او اسیری عاقبت زن در تشویش و زن از هلاکت شوهر در تشویش دمی که این نظر
بران مبارک راه سرباز دل پر درد می کشید نسیمی که ران شهادت این داماد در خواطر مبادا
از دیده ایشان چون می تابد بلحظه بیش نگذشته و لمحهٔ نگذشته که بر هم میزنند
و میگریستند که ناگاه از جانب سپاه یزید صدای هل من مبارز بگوش قاسم رسید
چون سپند از آتش غیرت جهید و جام شهادت کشید بهره ناعی لمؤلفه منظوم
کسی که هیچ جان طلبد از جان بگذرد که وصل جانان طلبد قربانی راه حق مبادا
جوید پیوسته رخ عید قربان طلبد و تمنعه بیدیه وارادت الخروج من الخیمة یعنی
قاسم ناشاد دست از جان وصال شسته دیده امید از ماسوا برداشته دست فاطمه را
که در دست داشت از دست بگذاشت و خواست که از حجله بیرون شتابد منبض
شهادت دریابد فجذبت بذیله وما نعته عن الخروج وهی تقول ما یخطر ببالک و
ما الذی ترید تفعله فاطمه نو عروس از حجره خویش و شوهر مایوس گردیده و دست
پیش نهاد و دامن قاسم جوان را بدست حسرت پیچید و گریبان گریان با کمال عفت
و حیا بعرضش رسانید مثنوی لمؤلفه عفی عنه که ای عم زاده ناشاد ناکام
مرو کز هجر تو روزم شود شام چه زادی بر سرای ادام خانم مرا [illegible] نارسیده
دمی بنشین که روزی با تو بینم گلی از گلشن وصلت بچینم سرایم مونس بیتاب [illegible]
اسیر غمزه اشرارم مپسند مرو کز [illegible] از تن دوانم [illegible] از کف رفت صبر و توانم
بیا بنشین مرا در هجر مگذار که تا [illegible] کشته گردی هیچ نادان فقال لها خلی ذیلی
فان عرسنا اخرناه الی الآخرة یعنی قاسم ناکام از کلام دختر امام انام صبرش تمام
کشته و [illegible] که ای قرة العین [illegible] از دست بگذار که درین [illegible] صحبت [illegible]

اعتموا بقوم به جمعت مالرحهم ثم انجلی وهم قتلی غنا ثمه .

نادان همه در خاک و خون غلطیده [illegible] در این دشت بکلی کشته [illegible] جوانان در
خیام و دست دشمن نیز بخون این قوم تشنه [illegible] اعدا از هر سو [illegible] هم بریزد
و هل من مبارز من آل ابی طالب میگویند تامل نباید نمود و تحمل این دو [illegible] نمود
کرد که جناب عمویم تنها و غرق [illegible] و دشمن هم بریزد و مرد بجوابد دست امید از دامان
وصال من بدارد و مرا مجال [illegible] ید که قرار عروسی و شادی
در قیامت افتاد فصاحت فی ناحت وانت من قلب حزین و دموعها جاریة علی خدیها
وهی تقول یا ابن عمی انت تقول عرسنا اخرنا الی الآخرة وفی القیامة فبای شیء اعرفک
وای مکان یا ربن شعر لمؤلفه شرار [illegible] کلام قاسم داد کرب جان عروس
افتاده از او [illegible] ز درد دل فغان و ناله سر کرد روان کرد اشک خون بر چهره زرد
که ای عم زاده گفتی در قیامت بود ما را زمان وصل و صحبت کجا جویم ترا در روز
محشر چه سود کشته آنجا سر بی پیکر نشانی در میان باید که دادن ترا جویم
ز جمع سرفرازان [illegible] امام حسن [illegible] همسر خویشتن دست [illegible]
آستین جامه خود را پاره کرد و [illegible] که در روز موعود با این آستین جدا کشته
از میان کشتگان سرجدا باید طلب نمود این آستین علامت سر داده گان [illegible]
اثر داماد ناشاد سلطان کربلا پس از کلمات [illegible] عروس و داماد [illegible]
واقعان اهل حرم [illegible] کشیده [illegible] حسرت [illegible] رسید شعر لمؤلفه
نه تنها [illegible] قلب حرم سوخت که جان [illegible] ازین غم سوخت فدای
خاک [illegible] سر [illegible] مجالس [illegible] المصیبة
قاسم [illegible] المصیبة این مطلب معلوم و در میان [illegible] رسوم است
که شب [illegible] هنگام [illegible] عروسی [illegible] شادی [illegible]

حزن طویل ابا ان ینجلی ابدا — حتی یقوم بامر الله قائمه

کسان طرفین وطعام از برای مزاوجین حاضر نموده که از ماکول ومشروب هر یک
از حبایب محبوب بهره یاب آسوده از اضطراب بوده الا مگر اینکه دو فاطمه نام از آل ر
سول مجید که در هر یک شب زفاف خود گریان وملول وباضطراب انقلاب مشغول بودند
اول عصمت کبری فاطمه زهرا ام الحسنین علیهما السلام دوم فاطمه صغری دختر حضرت حسین
که هر یک امری عجیب دیده وصدای مهیب شنیده مضطرب گردیدند واشک از دیده
ناپدید ند وهم چنین دو بزرگوار از آل هاشم دو عروس وداماد را با بشاد ند ونا
شاد نمودند اول سید ثقلین خاتم انبیاء که حضرت ابوالحسن ودخترش فاطمه زهرا را
اب نوشانید وجامه صنائع مرحمت پوشانید دوم حضرت حسین سید الشهداء
که قاسم بن حسن وشوهر دخترش فاطمه صغری را در کربلا بعد از جدال با اعدا سیراب
از خاتم نمود موید این دو عنوان مذکور تتمه خبر منتخب است که در مجلس سابق مذکور
گردید قال من رکی فلما رای الحسین ان القاسم یرید البراز فقال له یا ولدی اتمشی برجلک
الی الموت قال وکیف یا عم وانت بین الاعداء فریدا وحیدا غریبا لم تجد محامیا ولا
صدیقا روحی لروحک الفداء ونفسی لنفسک الوقاء چون سلطان عاشقان ۵
قاسم را از جمله مشتاقان شهادت وطالبان درجات سعادت نگریست بر ناکامی
ونوجوانیش گریست ودر مقام کمال محبت وعنایت با آنجناب باسم فرزندش خطاب
کرد وفرمود که ای فرزند ناشاد وای دلبند نامراد من آیا بپای خویشتن بسوی
موت می شتابی وروا میداری که خود را بقدم اختیار بجانب تلف جسم وجان شتابانی مگر
که شقاوت این لشکر را نمیدانی که رحم در دل ندارند وخون دیروز اکبر واصغر را
مباح می شمارند جناب قاسم معروض داشت که چگونه ترا تنها وحیوة بی تمام در
دنادر بمقابله اعدا ننگرم وحال آنکه تو را در میان این صحرا دشمن بیکس وتنها

بند سیم

کیف السلو ونار القلب ملتهب — والعین خلف قذاها دمعها سرب

می بینم وچگونه میتوانم که آسوده خاطر بنشینم جانم تو را قربان ودو چشمم فدای تو
جانانا باد شعر از نی که سر وجان بفدای تو نمایم با لب تشنه عالم بالا کشانیم
ثم ان الحسین شق ازیاقه وقطع عمامته نصفین وادلاها علی وجهه ثم البسه ثیابه علی
صورة الکفن وشد سیفه بوسط القاسم وارسله الی المعرکة یعنی آنگاه شاه
مظلومان بدست مبارک گریبان قاسم را بدرید وعمامه اش
نیز دو پاره کرد وهر دو را بصورت کفن بر بدن نازنین یتیم امام حسن پوشانید
شمشیر خود را از کمر گشوده بر میانش استوار نمود پس از آن بجهاد شاد وبجانب
اهل عناد وفساد روانه فرمود ثم ان القاسم قدم الی عمر بن سعد وقال یا عمر اما تخاف
الله اما تراقب الله یا اعمی القلب اما تراعی رسول الله انه عمی الاسلام وآل رسول
الله عطاشا ظماء فاقد اسودت الدنیا الهنیهم شعر لمؤلفه قاسم زخم رشد
سوی میدان چه شتابان که دلیر حرب با احد بدنمایان چون پاره مرهبیر
دل سپر از دور از طور صیان کشته بکی نخله بر بود تا خوی علی موی حسن دیه
پیمبر دو کرد بسوی عمر سعد ستمکر که دو ناکرا زقهر خدا از دم نداری ورز روی
نبی و وصایش شرم نداری ما آل رسول الله وزاده صفا تیم مزا تحقو تشنه لب
ابغر اتیم از کوری دل ادعی دین وازکین اولاد نبی را کشتی وعترت یس النبی
از تاب عطش جمله کبابند اولاد علی تشنه بلب جرعه آبند بر چشم حریم نبی وساقی
کوثر از تشنگی آفاق سیاه است مکه مرد ند که از تشنگی اولاد پیمبر در حشر چه
عذر آوری ای منکر محشر از خوف که از دم نداری که ز شمشیر کشتی همه اهل جوان
کودک واز پیر فقال عمر بن سعد اما کفاکم التجبر اما تطیعون یزید فقال القاسم لا
جزاک الله خیرا یعنی در جواب قاسم مظلوم عمر بن سعد ظالم لب گشاد که ای جوان

مجلس پنجم در بیان حقیقت اصحاب

آنکه فلک را شفعت قبیحه ابرزه الله اما ... کرد لشکر بر ... عطا سلام ... کرد و لشکر ... انداند و از رحمه ... کنند و ... و الله ... ذبن رو و عشق شکستند دل ... الحقیقه جا ...

الفی المصاب علی الاسلام جثته   فکل منتسب للدین مکتئب

ها شمی نژادا یا شما ال پیغمبرا کفایت نمیکنند این تکبیر همه ببرید که دست زا منت گرسر در

اطاعت ببرید سر در بیم او دربد و نادی بیعت نمیکنید بیا شید بسر در طاعت در دست

به بیعتش ببرید اما از این که بنیاد دین ششت بر هم بید در جواب این کلام قاسم ناکام

نفر بیش کرد و لاجزاک الله خیرا بر زبان آورد فوقف صنیسه و اذای لحداً تعلم البیت رجع

الی الخیمه و سمع صوتا بنعمه تبکی و تنادی یا لهفا ها انا حیران پس هم آورد از بهر مرد طلب

فرمود هیچ کس از مردو نا مرد جرئت مبارزت تا و نکرد ناچار فلکان فاحت بس را خیمه بود

خیام نمود صدای عروس نامراد را بکر برو زادی و آه و سوگواری شنود که گویا مینهمر بود

شعر حافظ رفتار از بر من انکه مرا مونس جان بود   آرام دل خسته ما خسته دلان

بود از دست دل خویم من بیدل شکوه میدان   آنکس که مرا صبر و توان روح روان بود

وچون صدای ناله و افغان زنان سوخته جان ناچار صبر و توان از دل و دست مردان

محو نا بلد سپاه خروش جهان که دمیده سر هوش و لبر که مرد را بیچ اختیا محمد هوش مینماید

قاسم نامراد نا بنه هم برکشاد شعر مولف که آمدم ای نور چشمان آمدم

آمدم ابقوه جان آمدم   هم محو د افغان مکن اسوده نا بش   کامدم از طرف میدان آمدم

خواستم تا بینم تا بدیگر لاجرم سو بیت شتابان آمدم   تا نه این دل بار در محشر فتند

سوی تو نمیدیدم اشتابان آمدم   منحنی ... ذاب من نار الفراق   در فراقت جسم بیجان

آمدم فنه ضنت قاسمه علی قدمیها و قالت مرحبا بالعزیز الحمد لله الذی اراینی وجهک

قبل الموت یعنی چون صدای روح افزای قاسم ناشاد در گوش دختر حسین رسید شاد

کردید از شوق جان سوخته و بی خود را بی تاب توان بمقدم شوهر سانید کره بین

از سوز دل بر و ز آتش هجران ذابلین سخنان می نمود مولف خوش آمد مرحبا

تا بخبر مقدم عزیز اکرم محبوب قادم   روز خنا آمد سر دل بر و جان زاد خوش آمد

مجلس ... قاسم ... زبید

... کان ... الا ابیعم ... دکنون کرمان ... صبح ... کنانده ... زبان ... و ... الکرکن ... صعود ... بعصر ... شود ... بعجنبان ... الصبر ... نتوان

لاصبر فی فارح عمت رزیته   حتی اعزی الصبر منه الحزن والوصب

یوسف گمگشتی من مریم   خدا را شکر از این نعمت که آمد   نصیب جان نخواو وصل آدم

بمر دم تا ز وصلت بهره بردم   له الحمد بما اعطی و انعم   الا ایهاالوصل تو صد

شکر که پیش از مردنت صبح بیکدم   کنون از مرکب همت فرود آی   مرا بر زخم دل

بکذار مرهم فترکا لقاسم الخیمه فقال یا بنت العم ما لی الاصطبار ان اجلس معک والکفار

یطلبون قبرا زخود غمها و رنج و در کیب جواده یعنی قاسم ناکام محض بخوبی وخواطره

خواهی مخدر زاتحم را از مرکب زارت نازل و در خیمه الفت محبت او جهر فلان خنادی

واصل کردید قران تاه و خور مشبد بدیج ز احد ظاهر و بدید آمد بی هر یکی زادل

از آتش غم و هجران کباب مشغول آه و زاری جسم از تاب عطش و بی آبی بیتاب هر چند

از چشم هر یک چشمه از سیلاب جاری بود پس طوطی رطب اللسان شکرستان اما

زبان بمراقبت و محبت کشود و بیان مراجعت بمیدان بمعذرت مبعرض کرد ای دختر

عم کرامی وای یکانه ایام دور ناکامی هر چند دل و جان طالب لقای وی محبوب نقا

در کوی چون تو مطلوب است اما چه ابان صبر و آرام توانم کرد که امام زمان و عم

کرام را تنها و فرد بینم و چگونه ممکن است که لشکر دشمن هم او گردد در میدان بر

جوید هل من مبارز گوید من سوخته خواطر در خیمه ات نشینم شعر می کشد جان

سوی میدانم زدل شوق تو هر دم   میکشد کشمکش دهر ازخم بیرچم   طالب تیغ و

کمانم و بی از دشمن و از دوست   جان بمن طالب ان خنجر و دل مایل آب و دست تشنه

کوی حتم تشنه می بوی شهادت   روم از شوق تو ناچار سوی کوی سعادت می بینام

بحق از خلوت تو زانا بر بسانم   جان بجانان بسودل تن بزمین سر بسنانم الوداع

ایکل ننکنشد کرد کو فیه در شام   بر بلبل تن کل محفل از صحرا ایام از وداع

ان دو ناکام نوجوان صدا الفراق و الوداع پرده کیان در آسمان بپیچید مختصر

لا یفقدوا العین حتی الفقد من صبب   وان جرت عین تجری فی معها الصبب

رکب جواده وجعل یرتجز فی المیدان ثم طلب المبارزة فجاء الیه رجل یعد بالف فارس
فقتله القاسم وکان له اربعة اولاد فخرج الی مبارزته واحد بعد واحد فجعلهم
مقتولین یعنی پس انواع اسلحه هر یکم بیرون نهاد و بر مرکب شهادت سوار گردید
میدان کارزار آورد و مکرر مرد از برای نبرد طلب میکرد تا مردی که با هزار سوار
در جلادت موصوف و در نزد جنگجویان بشجاعت معروف بود آهنگ قاسم کرد
و چهار پسر داشت قصد مبارزت او نمودند از هر دو سو بجنگ یکدیگر در آویختند هر یک دیگری را
از هر طرف به تیر و سنان هدف و نشان کردند تا یادگار حیدر کرار شمشیر آبدار آتش
بار را بر آورد و از جد امجد طلب مدد کرد و بازو برافراخت و چنانش یکضربت زد که بشت
زین بر روی زمین انداخت که زهره زهره باخت و صدای تحسین و احسنت و آفرین
از سپاه یمین بچرخ برین رسید و دود از دماغ لشکر عمر سر کشیده فرزندان
بر کشته نعره کشیدند که این جوان هاشمی را زنده مگذارید چهار نفر از پسران آن ظالم که از تیغ
قاسم بخاک هلاک افتاده هر یک بجنگ آمدند و از هر طرفی از زندگی بر تنگ
از دنبال یکدیگر آهنگ قتال قاسم جوان نمودند و از شمشیر فرزند حیدر راه سقر
بیمودند و هر چند در خون خواهی کوشیدند از زهر هلاکت پدر نوشیدند (مؤلف گوید)
این روایت بر خلاف مشهور در السنه ذاکرین است زیرا که مشهور است که او را
بل از اولاد این شخص شجاع هلاک و کشته شدند انگاه خودش بخون خاک غلتید
(چنانکه) گردید لعنة الله علیهم اجمعین ثم ضرب القاسم فرسه بسوط و عاد و یقتل الفرسان
الی ان ضعفت قوته فهم بالرجوع الی الخیمة واذا بالازرق الشامی قد قطع علیه الطریق
وعارضه فضربه القاسم علی ام راسه فقتله یعنی انگاه فرزند زاده اسد الله کرار
از کشتن آن پنج نفر ابتر پرداخت اسب همت در معاودت تاخت و لشکر را می زد و می

کشت

مجلس ...

کوی یکه تاز نکر فرزند حیدر ...
انسان که ...
...
در چشم ...

تستحقر الدمع فیمن قد بکته دما   ارجاؤها الجون والخضراء والشهب

کشت و می انداخت و دست و سر می افکند تا آنکه از کوشش جنگ و شدت عطش کار
بر او تنگ شد و بخیام حرم آورد و صید خدمت امام امم کرده ازرق شامی که در
شجاعت و شقاوت و جلادت سر دفتر شامی بود بر سر راهش قدم گذاشت و در معارضه
بازو و شمشیر برافراخت لختی با هم بپیچیدند و متعرض یکدیگر گردیدند آنگاه قاسم ناکام
خدا را یاد و مدد از جد امجد خود طلبید با وجودی که از تشنگی و ضعف تاب و توانش در کشش
بسته و تنش خسته بود چنان شمشیری بر تارک نامبارک ازرق نواخت که بخاک هلاکش
انداخت و سر تا هنین مثل این لعین را از تیغ و شمشیر امیر المؤمنین ع از زره بدر آشد
انگاه سبک جولان در مجلس شاه مظلومان گذاشت و ساد القاسم الی الحسین ع
وقال یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء فصبره الحسین و اعطاه خاتمه
وقال حطه فی فمک و مصه فقال القاسم فلما وضعته فی فمی کانه عین ماء فارتویت و
انقلبت الی المیدان **شعر لمؤلفه** قاسم تشنه چه از جنگ روان شد
وز تاب عطش سوخته تشنه لبان شد   کی عم گرامی که تو خواب حیوانی   بحر کرم و
منبع صد دجله فراتی   در یاب که لب تشنه در این بادیه مردم   وز تاب عطش در ره ملت
جان بسپردم   دریاب یتیم حسنت را بکف آب   کز تشنه لبی مرغ دلم شده بی تاب
امام تشنه کام از کلام آن ماه خویش گریان اشک از دیده جاری نمود و قاسم را
امر بصبر و شکیبائی فرمود انگاه خاتم خود را باو بخشید که این خاتم را در دهان بگیر
با شمشیر و جهاد این قوم شربتی آب که عنقریب از دست حضرت ساقی کوثر
سیراب شوی بوصال جدت کامیاب بخواهی بود قاسم فرمود که انگاه خاتم را چون در دهان
نهادم و مکیدم گویا چشمه آبی بود که از آن سیراب گردیدم و از آن ماء الحیوة آبی
نوشیدم انگاه سیراب سرشار در مجاهده کارزار اشرار نهاد و داد مردانگی و شجاعت

داد

شهکار قاسم ...
چون ... در وصف ...
در ... شاه تشنه ...
...
...

نَزَلَ الْبُكَاءُ عَلٰى رُزْءٍ يَقِلُّ لَهُ شَقُّ الْجُيُوبِ وَ قَطْعُ الْقَلْبِ وَالْعَطَبُ

زاده تا شهید کربلا و بو صال حبیب پاک برحوض کوثر رسید مجلس ششم در
بیان شهادت قاسم بن حسن ع بروایتیکه در بحار و جمع بین الاخبار مقدمه مصیبت
مخفی نماناد که حضرت ولی اللہ اعظم و سید شهیدان عالم بر دو جوان ناکام نازل در کمال
محبت و مرحمت داشت یکی جناب علی اکبر که شبیه جد خویش پیغمبر بود و از این جهت بکمال وجلال
انور بود بموجب کلام خود امام ع که فرمود اللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلٰى هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ
غُلَامٌ اَشْبَهُ النَّاسِ بِرَسُوْلِكَ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا و هم چنین از جهات دیگر چنانچه
در مجالس متعلقه بعلی اکبر مرقوم شد از افعال و اقوال و اطوار او ظاهر و آشکار با النسبة
بجوان خویش و دوم جناب قاسم بن الحسن ع از چند جهت اول آنکه در اخبار وارد است
که حضرت مجتبی را تعلق خاطر زیادی بقاسم بود و در هنگام وصیتش بر برادر تاکید
اکید فرموده بود که در رعایت و محبت و مرحمت حضرت حسین با شبل شاید نظر امام
دوم شهادت فرزند خود قاسم بود در کربلا در حضور سید الشهداء و هم چنین نحو دیگر
که از برایش مرقوم نموده بود و برباز و بش بسته بود که خود را قربان راه خدا نماید و امثال
آن دوم محبت حضرت ابی عبد اللّٰه ع نظر بشباهت قاسم بحضرت مجتبی بود چنانچه در
بعضی از کتب مسطور است در روایت منتخب که مرقوم است حضرت فرمود یا بن الاخ انت
من اخی حملت من ذکره ... فکیف بک ... هر زمان که امام حسن و عزیز
من و محبوب که ترا بدیده تو دیدم ... و خواطر را تسلی بخشی سیم آنکه امام ع که مظهر رحمت خدا
بالنسبه با یتام مردمان کمال مرحمت را داشت چه جای فرزند برادر و ذریه جد و پدر
و مادر چهارم آنکه حضرت حسین بن علی صیدا سنت که تمام نامی قاسم در طومار تقدیر شهادت
محرر شده و از جمله اعداد شهیدان راه خدا است چه محبت او محبت حق تعالی و رسول
خدا و علی مرتضی و بتول عذرا و امام حسن مجتبی است پنجم آنکه بنص صحت خبر عروسی

كَيْفَ الْعَزَاءُ وَ جُثْمَانُ الْحُسَيْنِ عَلَى الرَّمْضَاءِ عَارٍ جَرِيْحٌ بِالثَّرٰى تَرِبُ

در وفات بموجب وصیت امام حسن ع چنانچه گذشت شخص را مادر این رشته اولاد مجتبی
است در قلوب مردمان و مودت است در دلهای مردمان چنانچه عروس و مشاهد است
الحاصل هو بدا بین صنوان کفنا در کردار آنجناب است در روز عاشورا بالنسبه بجناب
قاسم بن الحسن ع هویدا انکه کلمات اصحاب مقاتل و اخبار در تقدیم و تاخیر شهادت بنی
هاشم مختلف است و فقرات زیارت ناحیه مقدسه صریح است که اول از همه آل هاشم
علی اکبر شهید کردید انکاه سایر بنی هاشم و آخر از همه قاسم بن حسن است و بعد از ان
علی اصغر صغیر است مرحوم صدوق قدس سره نیز چنین مرقوم داشته و ابن سلام در باب
تفصیل زیادت مرقوم شرح نکاشته ام که این مختصر را از بیان این مجال تفصیل نخواهد
بود و هم چنین کلمات علما در باب مقابله و کیفیت مقاتله جناب قاسم بن الحسن مختلف
است و در این مقام آنچه را که در کتاب بحار الانوار مسطور است مذکور می نمایم
آغاز مصیبت بدانکه چون نوبت شهادت و سربازی در راه خدا بر آل هاشم
رسید چون علی اکبر شهید شد جمعی دیگر از آل عقیل و اولاد امیر المؤمنین شهید
شهادت چشیدند کاه ازین چمن گاه چون بادی ماه قاسم ابن الحسن ع جلوه گر کردید
و با پای جان چون روح روان بسوی عموی خود روان شد ملائکه روان شد شعر مؤلفه
قاسم ز سراپرده چه خود سنبله برآمد روز خوشی اهل سراپرده سرآمد از دست
ذامن بحر ید بر پرداخت بر وجه حسن سوی حسین از سر جان تاخت با جمله نثر و
قد شد بقجا کشتاذ حرم ان قبله عشاق هویدا کفتی که مه و مهر و سهیل یمن است این
سبط نبی و پسر علی و حسن است این ان مظهر انوار سوی مظهر اسرار رو کرد چه بر سوی
نبی حبیبکر ام مانا از رخ شاه دو جهان عم کرامش و از جلوه او یافت حق کرده ولا
قانع بود کشت بقا تا آید بیافت بکذشت خود از کرده دیدار احد یافت از منطق

والرأس في رأس ميّال يطاف به ۽ وتفرع السنّ منه شامت طرب

دل حاصل مقصود بیان کرد اسرار دهان را بصفا فاش و عیان کرد که جان جهان
ماهر جان مظهر جانان تا چند بر آفت نکنم بذل سر و جان جان تن سر و روح بدن و
هستی ایجاد قربان تو و جان و سر و خاک رهت باد با آنکه نوای سر کرده بی‌کس و بادیه
بود انوع که سر نا چار دچار غم بی ناصر و بی همدم و بی مونس و نادر تنها شده بی
پسر و یار و برادر تنگ است دلم کرد که قاسم ناکام تنگ است اتا بی قفص هستی و
ایام ادنی که سر و جان بفکنم انوع خایم تا لی دست عالم بالا بکشایم و فی البحار فلما نظر
الحسین الیه قد برز اعتنقه و جعلا یبکیان حتی غشی علیهما چون شاه شهید حال
فرزند برادر را دید مقالش را شنید که حیات جان فشانی بر سر دارد دست در گردنش
کرد و چون جان تن در بر او در معانقه فرمود و خود سیل کرد تا هر دو یک از شدت الم حرمان
چنانا شد که از دیده نادیده شد که هر دو بیحالت و مدهوش گردیدند ثم استاذن
الحسین فابی الحسین ان یاذن له فلم یزل الغلام یقبل یدیه و رجلیه حتی اذن له فخرج
و دموعه تسیل علی خدیه یعنی پس هر چند قاسم بن الحسن اصرار می‌نمود و اذن در جهاد
می‌طلبید حضرت شاه شهید از فرط محبت با او انکار می‌فرمود و اذنش نمیداد تا اینکه
قاسم ناشاد مکرر دو دست و پای عمش را بوسه داد و الحاح نمود تا اینکه رخصت حاصل
کرد پس گریان دو چشم بمیدان برزد و اورد و این رجز را انشاد میفرمود ان تنکرونی فانا
ابن الحسن سبط النبی المصطفی والمؤتمن هذا حسین کالاسیر المرتهن بین اناس
لا سقوا صوب المزن یعنی اگر گروه اشرار و ای انبوه کفار اگر مرا نمی‌شناسید پس من
علو حسب و نسبم را بدانید منم قاسم بن الحسن که سبط اکبر حضرت پیغمبر و پسر بزرگ حیدر
است اینک عموی من حضرت حسین علی سبط دیگر نبی مانند اشخاص اسیر در میان لشکر
شر گرفتار و دست کرامت او است امام بی یاری که در میان مردمان کم ...

قاسم بن الحسن

دیدند که ماه مصطفوی آن کفار
بر تن طلا سپر غیرت نقش در بار
انداخت سر از سر غیرت کمان و تیر
وانگه ز عقاب عنان گرفت و تیر بار

واهل بیت رسول الله في نصب ۽ اسری النواصب قد انضاهم التعب

مبتلا است که از طرفی تو جو سر کشته و در بیره صد اینس سر کشته اهل و کان وجهه کفلقة القمر
فلم یزل یقاتل حتی قتل علی صغره خمسة و ثلثین رجلا و علی روایة ستین رجلا
راوی گوید که صورت آن جوان چون پنجه ماه تابان بود حسینا جمله تموج کو میدان
بیخانه زین را خالی فرمود از سواران و با وجود کم سنی و خورد سالی سی و پنج تن
تا شصت تن را از سواران خونریز کافر نجیل اولی بسقر فرستاد و در بعضی از نسخ معتبره
بحار و اغلب کتب علما اخیار مسطور است که جناب قاسم از کثرت مقاتلت و کوشش
در منازعت با سپاه تشنه گردید بسوی الحسین و قال یا عماه العطش العطش ادرکنی
بشربة من الماء فصبّره الحسین و اعطاه خاتمه و قال حطه فی فمک و مصّه قال القاسم فلما
وضعته فی فمی کانه عین ماء فارتویت یعنی پس جناب قاسم بجانب جناب امام بر گردید
و عرض کرد شعر که اعموی بیداد تشنگی مردم یک احسرتا بی زلال ز آبروم
تو بحر جوی و آب حیوة بخش سهالی کرم نما دمی را از تف عطش برهان حضرت امام
تشنه کام تسلیه اش داد و انگشتر مبارک بدهانش فرمود پس خاتم خود را باو بخشید و فرمود در دهان
خود بگذار تا از مکیدن آن قوة جان و قوت دندان در دفع دشمنان حاصل آید قاسم
میفرماید که چون انگشتر امام تشنه لبان را در دهان گذاشتم سیراب گشتم گرگویا چشمه
آبی بود که مرا سیراب نمود پس قاسم ناشاد مجدداً رو بجهاد اهل عناد نهاد و داد مردی
و مردانگی میداد و فی البحار و سایر کتب الاخبار روی عن حمید قال کنت فی عسکر ابن
سعد فکنت انظر الی هذا الغلام علیه ازار و قمیص و نعلان قد انقطع شسع احدهما
ما انسی انه کان الیسری فقال عمر بن سعد الازدی والله لاشدن علیه فقلت سبحان الله وما
ترید بذلک والله لو ضربنی ما بسطت الیه یدی یکفیه هؤلاء الذین تراهم قد احتوشوه
قال والله لافعلن فشد علیه فما ولی حتی ضرب راسه بالسیف و وقع الغلام لوجهه و نادی

وَالنَّاسُ لَاجَازِعٌ عَنهُم وَلَا وَجِعٌ   وَلَا حَزِينٌ وَلَا مُستَرجِعٌ كَئِبُ

ما نگاه در شجاعت و غلبه عجب اختیار و منقول است از حمید که مسلم که در لشکر عمر سعد بودم و نظر بآن جوان ناکام می‌نمودم دیدم که قبائی در بر و شلواری بر پیکر و نعلینی پوشیده و فراموش نکرده‌ام که بند نعلین از پای چپ آن بزرگوار گسیخته بود پس عمر سعد ازدی در نزدیک من ایستاده بود قسم یاد کرد که میروم و سعی میکنم کار این جوان را تمام کرده شهید سازم و بخاک هلاک اندازم گفتم سبحان الله این چه خیال است نموده بخدا قسم است که اگر شمشیر خود را بمن فرود آورد دست سوی تو نمی‌کشایم و دفع شمشیر خود را نمی‌نمایم و این جماعت بسیار گرد هم این و بسیار او را شمشیر و سنان بسته و بجهت کشتنش آماده شده‌اند او را کفایت میکنند دیگر احتیاج بتو نباشد عمر ازدی از من نشنید یک قسم یاد کرده و بجهت قتل آن جوان دوید آن او رود و از کرد راه کرد رسید شمشیر خود را بر تارک مبارک آن جوان رسانید فرود آورد که از آن ضربت بخاک هلاک افتاد و بروی زمین شهادت نهاد پس فریاد برکشید که ای عمو بزرگوار دریاب مرا که از پا افتادم و از پشت زین چهره بر خاک زمین نهادم لموَلفه کی عم بزرگوار دریاب وای عجب گرفته کار دریاب از دست عدو فتادم از پا ای شاه عجب شکار دریاب بشتاب که جان کنم نثارت بازآ دم احتضار دریاب

فَجَاءَهُ الحُسَينُ كَالصَّقرِ المُنقَضِّ فَتَخَلَّلَ الصُّفُوفَ وَشَدَّ شِدَّةَ اللَّيثِ الحَرِبِ فَضَرَبَ عُمَرَ قَاتِلَهُ بِالسَّيفِ فَاتَّقَاهُ بِيَدِهِ فَاطَنَّهَا مِنَ لَدُنِ المِرفَقِ فَصَاحَ صَيحَةً سَمِعَهَا اَهلُ العَسكَرِ ثُمَّ تَنَحَّى عَنهُ وَحَمَلَت خَيلُ اَهلِ الكُوفَةِ لِيَستَنقِذُوا عُمَرَ مِنَ الحُسَينِ فَاستَقبَلَتهُ بِصُدُورِهَا وَجَرَحَتهُ بِحَوَافِرِهَا وَوَطِئَتهُ حَتَّى مَاتَ الغُلَامُ یعنی حاصل این کلمات آنست که چون صدای استغاثه جناب قاسم بگوش عم بزرگوارش رسید مانند شاهباز پرواز بال همت کشوده و کوتاه دل جناحش بهر دیار آن جناب صفوف مخالفان بهم میدرید

قاسم بن حسن

فَلَيتَ عَينَ رَسُولِ اللهِ نَاظِرَةٌ   مَاذَا جَرَى بَعدَهُ مِن اُمَّةٍ نَكَبُوا

و مانند شیر غضبناک حمله بر جنود نامسعود میفرمود تا خود را به بالین آن جوان رسانید عمر ازدی مذکور را دید که بر بالین فرزند دلبند ایستاده و از برای سر جدا کردنش آماده است آنسرور دست و شمشیر بسوی آن شریر افراخت چنانکه دست عمر را از نزدیک مرفق جدا ساخته و بخاک انداخت و دیگر از او بر گردانیده متوجه نعش قاسم گردید پس عمر از بیم جان صیحه کشید که نعره اش بگوش لشکریان و کسانش رسید که سوار دریابید از دست حسین بخاک رهید کوفیان بمدد کاری عمر لعین و نجاتش از دست امام مبین بر یکبار دلو افراخته و بسوی آنجناب تاختند پس دهقان کبر و ذات لشکر در حمله ایشان بر امام تشنه جگر پیکر قاسم بن حسن پامال و استخوان سینه و پشت نازنینش درهم خورد کردید و در زیر سم اسبان مخالفان دست و پا میزد و واه و ناله میکشید که زخم جراحات و صدمات پس چون کرد و غبار میدان فرو نشست دیدم امام مظلوم آن زاکر بر سر نعش آن جوان ایستاده بود و بحسرت تمام بر او نگاه میکرد در زیر گرد حالت احتضار بود و پاهای خود را بر زمین می‌سائید و بخاک هلاک میغلطید آه فرزند حسن بود و چشمان حسین بشکافت ز تیغش سر و پیکر ز سنین پامال بزیر سم اسبان بُد بی سو حدین بخاک احتضار و قدمین هم جان داد ولی بخاک بی خانمان آن سان که همه حیات و جهان داد آسان وز تاب عطش چه ماهی بود از آب غلطید بخون و خاک تا شد قربان فَقَالَ الحُسَينُ عَزَّ عَلَى عَمِّكَ اَن تَدعُوَهُ فَلَا يُجِيبُكَ اَو يُجِيبُكَ فَلَا يُغنِي عَنكَ بُعدًا لِقَومٍ قَتَلُوكَ یعنی چون امام مظلوم آن جراحات بسیار و صدمات بیشمار و حالت احتضار قاسم نامدار را بکر بسبب زار زار گریست نیز اکر یاد گار برادر و نیا علی اکبر در محبت برابر فرعلی از بد و ز برادر نوی مرحمتش تربیت کرده و بدست و لاتش پرورده و از هر جهتش کامل نموده بود پیش

کَرِیْبَۃٌ مِنْ خُطُوْبٍ بَعْدَهَا خُطَبٌ لَوْ کَانَ شَاهَدَهَا لَمْ یَکْثُرِ الْخُطَبُ

در نهایت انقلاب حالت در بجی نعش قاسم خطاب نمود و فرمود که بسیار مشکل و دشوار است
بر عموی تو که او را به یاری و مددکاری خود دعوت نمائی و او ترا اجابت ننماید تو
او را بخوانی و جواب ندهد فرماید جا که اجابت کند و جواب دهد فائده نبخشد که اعانتی
از او بر نیاید و اگر اعانت هم کند ثمری از آن بر نخیزد که تو عاید شاید پس چند ادعیه
نماید از رحمت خود کشنده گان ترا و محجوب فرماید قاتلان ترا حاصل مراد آنکه
ای جوان ناکام نا امید وقتی صدای استغاثه ترا شنیدم و خود را بر بالین تو رسانیدم
که پیکر ترا پاره پاره و خونین بر روی زمین و سرت را شکافته از تیغ کین یافتم و قاتلت
بر بالین تو دیدم اکنون هلاک قاتل ترا چه حاصل است زیرا که در حالت احتضار ترا
دریاری و اعانت من ترا چه ثمر زیرا که جان در پیکر نداری آه که این معنی بر عمومیت
سخت و دشوار و تلخ و ناگوار که ترا بدین حالت به بینم و از تو دوری کنم نباید اسوده
نشنید راوی گوید ثم احتمله علی صدره فکانی انظر الی رجلی الغلام تخطان فی الارض
وقد وضع صدره علی صدره فقلت فی نفسی ما یصنع به فجاء حتی القاه بین القتلی من اهل بیته
یعنی پس از آنکه جناب قاسم ناکام از بسیاری جراحات و صدمات تیغ و سنان و سم
اسبان کوفیان روح شان اجسان طیران نمود و در بهشت بریں آرمید بس ابو عبدالله
جان مقدس در بارگاه لقاء الله رو آورد امام مظلومان از داغ فراق آن جوان
گریان و از عظم مصائب آن سرشک از دیده گان می بارید هر دم آه و ناله می کشید
زیرا که اراده فرمود که نعش پاره پاره قاسم ناکام را نیز در قتلگاه آل رسول برساند
بلکه در پهلوی نعش علی اکبر خود گذارد هر چند بر زمین و پیشانی خود نگریست و یارو مدد
کار ندید لاجرم بتنهائی یاد کرد پس ناچار دیر بنفس نفیس خویش خم کرد و دو
دست در زیر پیکر قاسم برد و او را از خاک برداشت بنحوی که سینه بر سینه اش گذاشت

بند چهارم

شَاءَ مِنَ النَّاسِ لَا نَاسٌ وَلَا شَاءُ هَوَتْ بِهِمْ فِیْ مَهَاوِی الْغَیِّ اَهْوَاءُ

راوی میگوید که گویا می بینم که دو پای نازنین آن جوان بر روی زمین می کشید زیرا که
حضرت پیاده بود و بتعجیل در طی راه میشتافت من با خود خیال میکردم که آیا سید الشهداء
میخواهد پیکر این جوان را بکجا ببرد و در چه مقام او را بسپرد تا آنکه دیدم حضرت را که
در میان قتلگاه آل رسول تشریف برده و این جوان را هم بپهلوی کشتگان سپرد آنگاه از
انبوه غم و اندوه هر چه در سینه اش مکنون بود دست و زبان به نفرین بر گروه ظالمان
گشود و میفرمود اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تغادر منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا
رباعی لمؤلفه که تا در منتقم ز کفار جهود و از جمله ظالمان بر آل رسول مکذار
یکی بجای و تا آخر شان از دو شماره کن هلاک و مقتول **ایضا** یا رب بکذار زجرم
این قوم شریر که آل رسول را کشتند از شمشیر و از ناوک تیغ و تیر کردند تمام یارب
مگذار یکیشان تا بصغیر آنگاه حضرت ابی عبدالله روی توجه مرحمت را بسوی یاران
باذلین و با فی ما تقدم کان از اقارب و ارحام خود نمود و فرمود صبرا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل
بیتی لا رأیتم هوانا بعد ذلک الیوم ابدا **شعر لمؤلفه** که جمیل نجیب هاشم و اعوان حق
از جان وی جمع رفیقان من و جمله اخوان در حنظ و غزا سعی نمائید بکوشید
بر پیکر خود بید زره از صبر بپوشید بر تیغ قضا قهر الا منزه دشمن آماده نمائید
دل و جان و سر و تن ملاحظه چه شیران بجز و سیلی بجوشید تا شهد شهادت ز دم
تیغ بنوشید انکریکا شید از این خاک مذلت وانگاه بر اشید در افلاک محبت
بی شدت یکساعت اگر پا بفشارید در خدمت محبوب بسی مرتبه دارید بر تلخی صبر
الم امروز بصبر باید پس تا بر ابد لذت نعمت بیرنید **مؤلف گوید** بعد از تحریض یاران
و اخوان بجنگ و جدال با اهل ضلال آن جوانان مشغول جان بازی در راه غازی گشته
و عزم وصال دوست هوا هشت عنبر سرشت را از سر مهشتند خود اعتنا در تیغ را

ذاقوا انفا فلما امکنت فرص شغلتهم غارة في الذين شغوا

غنیمت شمرده و بکل کشته شهادت شاد و بر بدن مبارک نعش علی اکبر و قاسم نشسته و زبان
مبارکش به نوحه سرائی و تعزیت داری گشود و از چشم خونبار خوناب بی کلستان سو کوه
غم و کاهی بر شبیه پیغمبر نگاهی میکرد و گاهی میگشت و زمانی رو بجسد قاسم نوجوان
میکرد و انحضرت از دل پر صبا در دو بخبی این مقال که انجناب بر زبان حال میفرمود و نوحه
اکبر ای نور دو چشم حسین قاسم ای شاد نخل حسین ای سبط نبی و شیر خدا
چون لعبا که لب تشنه و جسم صد چاک مرده خسبید در خاک هلاک حیف
این دو که ناجوان لود و این لب لعل که کرد بد کبود حیف از این تن مثل موزون
حیف از این چهره و خد کالکون مه اکبر بر خون بخفته است سنبل و کل هم امتحان شد
اکبر کشتم سر شد و نظر هم جلوه داده رخ حسین پدرم کرد صد پاره تن قاسم ذکر
قلب حسن مرد و رفت بگذر غم اسوید کرچه او رام من بود ماند کو غم تا بابد
موید این مضمون مصرعها تسیلی است که منقول و مشهور و در بعضی از کتب مسطور است
از جناب سید الساجدین که بعد از قتل جوانان و یاران من مجالس بهوش شده و بحال بودم
نا گاه شنیدم که ستوسم صدای گریه و ناله پدرم را از پشت خیام شنودم بر خواستم با عانت
عصا افتان و خیزان بان سو رفتم و سید الشهدا رفتم دیدم که انجناب بر روی نعش
صد چاک برادرم علی اکبر و پسر عمم قاسم بر روی خاک نشسته و نظر حسرت بر آن دو ناکام
بسته و متصل گریه و زاری و سوگواری مینماید عرض کردم که ای پدر بزرگوار تا کی
میکنید بر این شهیدان ازاده خدا و ذبیحان مثل که بلا فرموده ندادی ای فرزند من گریه
میکنم و بر ظالمان شماتت میکند اوند که بر ایشان گریه کنید هر وقت که بیخواهید از غم
هجران این جوانان با به یاد مینا لید شما را با کعب سنان و تازیانه از هر گوشه کنار
مانع خواهند کرد و بد موالف گوید که این مغنی مکرر در احقار سید که

سلوا علیه سیوفا کان ادهفها لها مضاء اذا اسلت و امضاء

شام اهل بیت سید الانام که می خواستند بر جوانان ناکام خود گریه و زاری کنند کو ئیا
لئام ایشان را با تازیانه و کعب سنان از نیت و ازادمی مینا بیند نحلاصه حضرت سید سجاد
میفرماید که به پدرم عرض کردم یا ابن رسول الله پس ما این شهیدان راه خدا عزادار و
نوحه سرائی ندادند و کسی در دور زکار بر ایشان که یه وزاری نمی نماید حضرت فرمود
چرا ای فرزند از جدم پیغمبر شنیدم که در اخر الزمان خداوند سبحان خلقی را پاک
و طیب و حلال زاده بوجود می اورد که پیوسته اقامه عزای این شهیدان را می نمایند و لب
به نوحه سرائی می گشایند و از راه دور و اطراف بلدان بزیارت ما میایند امام بیمار
میفرماید که از پدرم پرسیدم که ایا جزا و ثواب گریه کنندگان و زائران این شهیدان
در نزد خداوند سبحان چیست و شان و مقام شان عند الله چه چیز است فاشار الحسين
بيده نحو جسد الحسين وابن عمه یعنی پدرم ذاکره مانع از سخن گفتن بود و گریه راه کلو بر
بسته بود پس با دست نازنین اشاره بسوی جسد صد پاره برادرم علی اکبر و عم زاده ام
قاسم بن حسن که مجروح و خونین بر روی زمین افتاده بود نمود مفادش انکه جزای گریه کنندگان
و زائران بر شهیدان کربلا مثل ثواب اینها ست در نزد خدا انتهی فطوبی لزائریه و باکیه

مجلس هفتم مقدمه مصیبت علی اصغر و بیان مقدمه و ذبح

المقدمه در دو مجلس است اول بنو المصطفى الضاد احمد طهروا واثنى عليهم محكم السورات
بنو حيدر المخصوص بالدعوات من الله والخواض في الغمرات فروع بني المصطفى وصيه
وفاطم ذات الفتيان من نجرات اصيبوا باطراف الرماح فهلكوا وهم للورى امن من الهلكات
وقد منعوا ماء الفرات وقد صفت موارده للشاء والحمرات بهم ز شعير الناس لما تخرو بحي
فجازوهم بالسيف ذي الشفرات فيا ويح عجل ما اراه معجلا تعالى نبا دجي من الفعلات

اشعار از تسی مولفه هر که نزد خدا و مباهات از کس جز از علی و فاطمه و عترت

شبّوا لإطفاء نور الله نار وغى لولاه ما شبّها قدحٌ وإيراءُ

از شیعهٔ خاص سیاه و خاک مشان رسید که از این نخاله طور رفاقت بس امان حسد حسنان
بستان جهان کردند بدان منزلت خاص صوص چه‌لو شکستند دست بر بستند بی جانی
عمو جنیه تراطلس زاد لیرزا لدین حق تابی چون افراشت لوا و زانشان داشت نقش
و فی البحار نقلا عن دلائل الامامة عن سعید بن مسیب قال لما قتل الحسین وورد
الاخبار بحر اسیر الشر بها الی المدینة وقتل ثمانیة عشر رجلا من اهل بیته وثلثة وخمسین
رجلا من شیعته وقتل علی ابنه بین یدیه وهتک نسائه وسبیت تخادیر بحرامه تا الخامس صرخ
ازواج النبی فی منزل ام سلمة وفی دور المهاجرین والانصار فخرج عبدالله بن عمر بن
الخطاب صارخا من داره لاطما وجهه شاقا جیبه یقول یا معاشر بنی هاشم وقریش و
المهاجرین والانصار یستحل هذا من رسول الله فی اهله وذریته وانتم احیاء ترزقون
لا قرار دون یزید لعنه الله فخرج من المدینة علی یزید لعنه الله الی آخر مجلسی مرحوم تفصیلی
در کتاب بحار سر قوم داشته و ما در این مقام اجمالی از آن را نوشته که مؤید مرام و
مؤکد کلام کشته را رستم مصیبت سابقه و اصغر لاحقه بوده باشد حاصل آنکه چون
خبر شهادت ابی عبدالله در مدینه رسول الله رسید که خود انجناب و هیجده نفر
از بنی هاشم و پنجاه نفر از اصحاب انجناب شهید کردیدند و طفل شیرخوارش علی
اصغر در حضور پدر از تیر جفا حلقوم پاره کردید و عیالش اسیر و مالش دستکیر قوم
شریر شدند زنان پیغمبر در منزل ام سلمه عزا داده و در خانه هر یک از بنی هاشم مهاجر انصار
نوای ماتم و عزا برپا بود عبدالله پسر عمر بن الخطاب از خانه خود بیرون آمده و بر سر و سینه
میزد و ناله و افغان مینمود و گریبان میدرید و نعره میکشید که ای بنی هاشم و ای مهاجرین
و انصار آیا سزاوار است که اولاد رسول مختار از شمشیر قوم شریر مقتول و احفاد
بتول اسیر هر شهر و دیار شوند شما از ره نابینید انتقام نکشید خون انجناب را از یزید

وزحزحوا الامر للاذناب عن زُمرٍ واخّروا من بهم العلیاء علیاء

پلید پس طلبید پس خدا مسو کنید که من در تمام بمنبکره و قرار دیمی پدید هر تا انتقام خون حسین
مظلوم را از یزید ظالوم نکشم آنگاه از مدینه خروج کرد با جمعی کثیر رو بشام او رجز
ابن یزید پلید رسید او را در مجلس خلوت طلبید چند دفعه زانو کشود و صیت نامه که از خط
منحوس عمر بن الخطاب بود بر او نمود که حاصلش این بود که ای معاویه پسر ابی سفیان بدان
که صاحب سحر عظیم و مثل همه ساحران قدیم که به نبی موسی کلیم و سلیمان و داود
ابراهیم نابشند را این زمان ظاهر کردید شمشیر کشید مردمان را ببوی خود طلبید نام
خود را رسول و منکران را مقتول میکرد تا بر اجبار و خلقی بسیار را از تیغ آتش بار به عبد
خدای او در اصنام و اوثان به کرد خدای یکتا دعوی مذهب ترک عمو رخدای را دیده را می‌ستودیم
یعنی همان بتها و اوثان که خدایان پدران ما بوده که عمر بن الخطاب معتقد بان سا عقبی در با نم
خویش خدای او را منسوخ و طریقه ابرا او را بیهوده دیده بلکه از بیم جان اقرار به زبان کرده
و بطمع عرض مال رو بسوی او و روم ای پسر ابو سفیان دین ما و آئین شما هیا منشکم
بود و این خانواده را که خالی از اصنام کرده و بنای اسلام و محل امن و امان ساخته و تو
مردمان را دو پنج نابود نخواز و خلقی بسیار را در اطراف ان سالی ملک نابود بجز دنیا زنابود
از اکناف تاخته تا بشند این کار در کفن را دان فارسی دهان یعنی مسلمانان است اکنون بگوش
شنوا و چشم بینا ملاحظه کن بچه سبب ترک اصنام و اوثان را کرده و در و بعضی ایشان
او رده و از چه جهت کسی عبد اوثان را جوید منکر شما رانکو دید که این سده شرمنده
خود را مثل ابابکر بن عبد العزی بهره از این ملت و کیش کرد اسیده و حاکم باسه تملا
در جان و مال و حرام و حلال ایشان کردید انکاه نقل فرمایند کیفیت معاشرت ابابکر را
با اهل ان ملت که ظاهر با همه مردمان از سالوس و نفاق و صدیق و در باطن و همین
عشق بود و بهمین حسن معاشرت دراست اند دین را بمحو و چگونه خدایان سابق را

دنبال زند و نعو شان و سرآید بهان
زاد دنبل تقام و شاز هو ابی سفیان
با خصم علی که دین ازوا و اعلاء
کردند دست بغض ظلم الحرف دالسلطان

بیان ... کلام ... هفتم

حلّت بذلك في الاسلام قادعة   وفتنة تفزع الاسماع صمّاء

نادا قصر غصب علی افکنده شد ... دیگر بر خدا شوره قیامت ... دنیا را دعوی غصب عظیم ... کشیدن شکوه اعادی ما شوره ...

نشناختم و نداشتم ببناء خویش تنها نگذاشتم که من تنها و غالب و فائق بودم بر آل هاشم که هر یک
شهاب ثاقب لیث غالب بودند سیما پدر امجاد رسول و زوج بتول که مسمی بحیدر
و شوهر فاطمه دختر پیغمبر بود یعنی علی ابن ابی طالب هنگامیکه در خانه علی مرتضی و فاطمه
زهرا و پسران ایشان حسن و حسین و دختران ایشان زینب و ام کلثوم و کنیز ایشان که فضه
نام داشت قدم گذاشتم و خالد بن ولید و قنفذ و بعضی از خواص یاران خود را همراه
برداشتم و بدست خود در بخانه ایشان را بسختی کوبیدم از فضه جواب شنیدم گفتم
که بمولایت علی بگو که بیرون بیاید از منزل و واگذارد سخنان بیجا و بی اصل و بیفکند خیال
باطل و خارج کند طمع خلافت را از دل که امر امارت با او نخواهد گردید و خلافت
را او نخواهد سپید این امر با کسی است که مسلمانان او را اختیار نمودند و دست طاعت
بر بیعتش گشودند یعنی ابا بکر فقالت ان امیر المؤمنین علیا مشغول بجمع القرآن یعنی
فضه خاتون جواب داد که زوج بتول بجمع قرآن مشغول است و نخواهد قدم بیرون
نهاد فقلت خلّی هذا عنك وقولي لعلي يخرج والا دخلنا عليه واخرجناه كرها یعنی
پس گفتم که ای فضه واگذار این سخن را و بگوی مولایت بیا بیرون از خانه در مسجد
اما چون دیگران بیعت نماید و الا ناچار در خانه اش ریزیم و او را اجبارا در بر در نمی‌نمایم
پس دختر پیغمبر از پشت در جواب داد که ای گمراهان نادان چه میگوئید و ای دروغ
گویان بی ایمان چه میخواهید چون صدا را شنیدم گفتم که ای عمر چه میخواهی از
اهل بیت پیغمبر م فقالت ما بال ابن صهاك فلا وددت للجواب وجلست من وراء الحجاب باعے
مؤلفه عفی عنه گفتم علی از چه گشته در خانه پنهان   و ز بهر جواب با تو را
کرده روان   این خانه نشین تو را سخن را نشان   او کار زنان کرده تو کار مردان
فاطمه فرمود که ای شقی مرد و طغیان و سرکشی کردن عربان تو با ننمود مرا از غیره طهارت

علام اصغر ... مجلس

وظلمة غشيت الابصار ظلمتها   عمياء قد عميت الابصار غماء

نزد کاشانه ابن ... بیک بیت ... بوشیده حکم ... بابت ... بر حجره ... بن خطاب ... مستور ... خونی نمود ...

بیرون آورده شاید حجاب تو تمام التزام دکلام کرده فقلت دعي عنك الاباطيل
واساطير النساء وقولي لعلي يخرج رباعی مؤلفه یعنی ای فاطمه این سخنان بی حاصل
تا بشد سخن زنان جاهل باطل   این بیهده بگذار و علی را بگوی   که این پرده جهل بر درید
بیا از منزل ایضا   و گرنه ز جدال و تیغ افروزم   زین خانه و اهل خانه را می سوزم
کوتهی که در دم من تاب در فرزندان   فرزند بابت را من بر هم امروزم پس غضب کردم و تازیانه
قنفذ را بدست آوردم و خالد بن ولید و سایر یاران را گفتم که حطب و هیزم جمع کردند
و از برایم آوردند پس دست ستم عالم سوز گشودم و چنان آتشی افروختم که تا قیامت خیام
دین را سوختم پس فاطمه زهرا دست خود را بر آن در نهاد و خود را پشت آن و ستون
آن باب مدینه علم قرار داد و محکم آن در را گرفته مانع از در آمدن بود و میفرمود که
ای دشمن خدا و پیغمبر و حبیب او از این ظلم در گذر پس تازیانه را بلند کردم و چنان بقوت
بر دستش فرو آوردم که متألم گردید و نعره کشید پس شنیدم که گریه نمود و می نالید
بگمان آنکه قلب من بر او نرم خواهد گردید در میانه در و دیوار خود را مستور کرده بید
پس آتش عداوت و کینه علی در سینه من شعله کشید بر خاطرم رسید این همه خونی
که از بزرگان ما ریخت و جوانان ما را که هلاک ساخت و سرهای ما را که
از بدنها دور کرد بیاد محمد انداختم از مکرها و سحرهای ایشان مرا بر ایشان نمی‌چنان
او را در میانه در و دیوار فشار دادم که بانگش بر دیوار و شکمش بر در ها مستور کردید
نعره کشید که ای بدا اشتم مدینه چون شهر لوط گردید و از شدت آن استغاثه میکرد که
یا ابتاه یا رسول الله هكذا يصنع بحبيبتك وابنتك شعر مؤلفه بهر دست بوسی
قبر پیغمبر رو کرد   و ذکر کرده من شکوه دل با او کرد   که جان پدر ذلیل و خوار بنگر
در دست منافقان دچارم بنگر   بر فاطمه حبیبه دختر تو   بر باره جسم نور چشم تو بر تو

عدت علی اسد الغابات اضبعها وفی الرعان لها قد غابت الشاء

بنگر که ز ظلم دشمنان نتیجه رسید بعد از توی طور دوران بر گردید انگاه بغضه
کفت با ناله وآه که غصه بیا که خالم کشته باه شتاب که تا ز بانر باز دیم خست
در تاب کرد در بر پهلویم خود و شکست ان غصه شهید شد چنان محسن من شتاب
کر شد تاب بود تا از من مردم زستم مرا بر پرستاری کن از بهر خدا بیا مو ابادی
کن و سمعتها تمخض وهی مسندة الی الجدار فدفعنا الباب ودخلت فاقبلنا الی توجیهم
اغشی علیها صفعة صفعة علی خدیها من ظاهر قینا عها فانقطع قرطیها وتناثرت
الی الارض یعنی ای پدر بی سقیفه دان زمان صک اسپیده زنان بگوشم خیر رسید که
میان الیه مانندی نان نادر داود در زمان کذاشتن خرزندان و تکبیر بدبو از بیمادی
کرده تو و غصه او را پرستاری صنیع تو کرمن در از شکسته وانجای کنارم پیش دران
سرا خود را افکندم فاطمه با ان خانی و بیمادی کر داشت طاقت سنا و دوه بر خوند
و بکوس من دو کرد کر نکذار ده در حجره شوهرش قدم کذارم و علی را بر درناودم تا جانی
او را دید کر بی حالت بی طاقت کرد یک چشم از غضب پوشیده و چشم از نعره و غضب
میلرزید چنان سیلی از روی معجر صورت دختر پیغمبر زدم کر گوشواره از گوشش
پاره کشت کسیختن بر روی زمین ریخت واشتد بها المخاض ودخلت البیت فاسقطت
سقطا سماه علیه محسنا شعر چنان سیلی زدم بر روی زهرا کر ازان گوشوار
کشت پاره ز دست من بر ان سیلی فرو ریخت مثال از آسمان عقد ستاره
نظام دین ز هم بگسیخت از هم چنان کز گوش زهرا گوشواره دیگر پیوندان بر ید
نتوان تبتل سر حبا از بیت چاره بلی الحوز دست و رست منظور کر نا شد کفر را
دین دراداده السلم علی عبدالله بن الحسین الطفل الرضیع المرمی الصریع المتشحط دما
المصعد دمه فی السماء المذبوح بالسهم فی حجر ابیه لعن الله رامیه حرملة بن کاهل الاسدی

فالحق مغتصب والارث منتهب وفیء ال رسول الله امناء

و دو پیرا اغاز مصیبت علی اصغر که از روز اول سنان خان انجام دین رسید
از هر کناره تعلق اول حق ظلم ثانی فرقی نا زحد بر روی آسمان زشماره نباط ظلم علی
او چید بر چید ز سطح هفت فرش بلی عبادت بیا اطل نغل و توان فرزاد هلاک
اصل حق بالاستعاده تمام داستان کربلا را حز دوران زمان کردی نظاره اکی
بر خانه عصمت شرر زد اتش در کربلا که را بین شراره پیاده در حرم حق قدم زد
حرم شد غارت حلقی سواره سواد پهلوی تا ندی زهرا ز سیلی تک طفلان شد
اماده طناب کردن شیر خدا کرد نیجاد و بر ز نجیرش اشاره هلاک محسن در خون
طپید کو اه امد بدبع شیرخواره علی اصغر معصوم مظلوم کر امد تیر بیداد شن
حلقوم و نبع اللهوف قال لما رای الحسین مصارع اخوته واحبته عزم علی لقاء
القوم ونادی علی صوته مصیبت جناب علی اصغر از سائر مصائب اکبر و سوزنده
دلها ال پیغمبر که از ندا جانهای شیعیان تا روز محشر است حاصل این جز دامن
در این باب نوشته و مفاد دو روایتی که در کتاب لهوف مرقوم داشته این است که چون
تمام اصحاب و انصار حضرت ابی عبدالله هر یک تشنه کام در قتلگاه افتادند و جوانان
و سروران آل الله را دیدند و از بنی هاشم و اخوان نیز بعضی ترک دنیا را کفته و دیگر
هلاک خفته بود و بر خون یکر جبل و جدال با قوم ضلال مصمم شد شاه شهید که
قتلگاه شهادت عزیزان و جوانان زاده خود مهیا نمود اگر دید پس بجانب و داع حرم
رو بخیام محترم اورد و با صدای بلند ندا میکرد هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله
هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا وهل من معین یرجو
ما عند الله فی اعانتنا شعر لمؤلفه ایا بجا بود کسی از امت رسول تا بنگرم به
بیکسی عترت بتول ایا بود خدای پرستی بکربلا تا یاری کند مرا و جزا خواهد از خدا

والطاهرون ولات الامر بعدکم الا رجاس فیهم بما الحادوا و ما شاؤا

اما بود کسی که کند یاری حسین وزجان نه دم هند بجای کاری حسین آنگاه در نجوی بقیه
طلب کنند وزما بروز حشر شفاعت طلب کنند از هیچ جانب جواب بجناب نرسید کسی ندا
احد در میدان خار دیش قدم ننهاد مگر از جانب خیام و اهل بیت محترم فلما سمعن اصوات
النساء بالعویل فتقدم الی باب الخیمة یعنی چون اهل خیام صدای استغاثه امام را شنیدند
گریان و شیون کنان صدا واعزیباه وا قلة ناصراه بفلک رسانیدند و تمام از خیام
بیرون دویدند امام هم روبسوی خیام زنان روان گردید در مقام تسلی خواطر اجمع
پریشان زنان مرحمت گشاد و هر یک از بزرگ و کوچک ایشان را باندازه مرتبت و شان
دلداری میداد و مخصوصا سفارش کودکان نو رس را بزنان بیکس مینمود و هر یک را
امر بصبر و شکیبائی میفرمود در آن حال متوجه سبب شکستگی بال کردید دید کرفتند
طفل صغیر علی اصغر بی شیر را در آغوش دارد و داشت از دیدنی یاد شعر منظور
خود عاشق و معشوق خدا بود تا کاه نظر کرد بفرزند دید اصغر مظلوم
کر بود اکبر معصوم مکشوده ز هم بال و پر و صوت حلقوم و دز تاب عطش سوخته جان
پر و بالش کرد است ز تاب بود چنین منظر حالش که مظهر حق بد نظری کرد بفقیر
وی جهت اکبر بنگر سوی صغیر آن مز دست سر تا کز بیا دست بدادم مز تا کز بخشادم
جانبی بفشادم ابدست خدا بینی سر از دستی و پائی حرانکه بود دستی بر نجات تکشائی
از لجه زحمت بر هانم کر عزیم بر دجانه رحمت بر سانم کر حریم فقالت له زینب یا اخی
ودکی اکر ضیع لم یذق یعنی پس لله اکبر علی اصغر را از خواهر خود زینب طلب نمود
و برا سپ بنهاد علی اصغر و دراع الحرش در دست محبت زبان رحمت کشوده در مقام
شعر لمؤلفه که خواهر عهد بده بیا و دپسر مرا بر دیده نشان مردمک چشم
تر مرا تا سیر بینم رخ ان کودک بی شیر من تشنه دکو ویم او تشنه لب شیر چون

وبضعة المصطفی لم ترع جانبها حتی قضت وهی غضبی داء وها داء

بلبل پر بریده افسرده بی تاب آن نوگل نرسیده را از شوق چون آب تا با دکرامی روز
در این کرمی بازار درد انکران ما پر بود نر بوحن بداد تاج شرف من بر همین دانه تمام
او خاتم دست حق و مختوم ختام است شاه شهیدا قد علی اصغر را باد و دست بجید
بدست او دو دو بر کشید از روی شفقت او را بوسید و صورتش را بوسه کرد چون
عصمت صغری دخترچه این صفا بنت عظمی را از برادر دیا النسبة بعلی اصغر دید بعرض
رسانید فقالت یا اخی یا حسین و لکن هذا له ثلثة ایام ما ذاق الماء فاطلب من
الناس شربة ماء یعنی ای جان برادر و این فرزند سه روز کوش این پسر صغیر و اصغر بی
شیرین سر و رفت که تشنه گر آب نچشیده و شیر هم در پستان زنان از تشنگی خشک بده
و در این مدت آب خدائی باو نرسیده بد این جهت دهانش از دو زیش پر بده و لعل لبهایش
نیکویش نفتیده و کبود کردیده اگر میشود آبی از کوفیان بی ایمان جرعه آبی از برایش
بستان شعر لمؤلفه هر چند قلب شمر ما بی شراده است چون بی شرای
سخت شود سنگ خاره است وانکس که آب بسته بر اولاد بو تراب در فکر قتل مرد
زن و شیر خواره است اما از تشنگی شود اصغرش کباب جز چاره جو بی ده بر ایش
چه چاره است فاخذه الحسین علی یده وقال یا قوم انکم قتلتم شیعتی و اهل بیتی
وقد بقی هذا الطفل منهم و یتلظی عطشا فاسقوه شربة من الماء یعنی حضرت دکان
نا چار علی اصغر را برداشت و بمیدان کذاشته مردمان را مخاطب کرده و سخنانی
در میان و مر که حاصل مقالش ترهیب با این مضامین و زبان حالش این است
شعر لمؤلفه بگروه کوفیان من مهمان در این دیارم گر چه از خود حقوق را
من میزبان ندوزکادم تا امدم در کوفه بحق خود مزاکر ثمرید دعوت تا بشوم
رسائل ما این خطوط بی شمارم امدم چون سوی ایشان کشتند یک سر همانم

مجلس ششم

نَدَا أَبْلُوا الوُدَّ فِي القُرْبَى بِبُغْضِهِم   كَأَنَّمَا وُدُّهُم فِي الذِّكْرِ بَغْضَاءُ

شد ایں جور و بغض اهل بیت اطهار رسول
شد بعد از رسول کریم حق الرسول
شد بکام دشمنان شدید بلیغ وزیاد
کشتند آل رسول

وین زمان نی یار و نی یاور و معین دم کنادم   مانده ام تنها و تنها کشته شد از ان تیغ
ما مانده زان جمع پریشان این صغیر شیرخوارم   انهم از تاب عطش غش کرده تر صبح با سپاه دین
ماهی بی آب من از التهاب اندر کنادم   تشنه جانا ورده بر لبیه زیب لب دمید کوه
اندهی عالم بر دوان داغ زادم   اینکه می بینید به خوان تشنگی خونی دو داهی می طپید
چون دل بیم ان دلبر بیزین عدادم   قطره ابی دهید این بی گناه است این صغیر
تا نکشته تشنه لب عشتر در خون چون کبادم   بر رجال آل احمد کرد مینکر رد ید دهی
بر صبیان تشنه کام دهی و اطفال زادم   و نعم ما قال فدعا بالقوم یا لله و للخطب الفظیع
بلیونی آ انا المذنب ام هذا الرضیع   لا حظوه فعلیه شبه الهادی الشفیع لم یکن
شافعکم حصنا لکم فی النشانین   عجلوا عوی بماء فاسقیه هذا الغلام محشاین
اداما واضطرام و کلام   فکتمی القوم عن القول بتکلیم البیته ام   فاذا الطفل قد حر
صبر بقا للبدنین   فبینما هو یخاطبهم فی ذلک اذ رماه رجل بسهم فذبح الصبی یعنی در ان
حال که حضرت حسین عم با قوم ضلال ان لبسان قال و حال کفتکو می نمود و بجهت علی
اصغر اب طلب می نمود نامردی از کومیان تیری از کمان شقاوت بجانب ان حضرت
انداخت و از همان تیر اصغر بی شیر را مذبوح و مجروح ساخت و بنا بر روایت دیکر
کر در کتاب لهوف مسطور است در ان هنکام که امام علیه السلام علی اصغر تشنه کام را از خواهر
طلبید آخذه و اهوی الیه لیقبله فرماه حرمله بن کاهل بسهم فوقع فی نحره
فذبحه شعر للمؤلفه چون خواست پدر بوسه زند روی پسر را   لب بر دکر
سر باز کند تنک شکر را   پیوست بهم تیر از بال و کشودی   نازوی و کلو خون پسر
اشک پدر را چون اب ندید از پدر و شیر ز مادر   بکشودی و بستی بحق از خلق نظر را
ز دخنده کرد و زان عوض شیر د هد تیر   بر بی کنهان تا چه دهد قوم دیکر را

بند پنجم

هُم أَهلُ بَيتِ رَسُولِ اللهِ جَدُّهُم   كَجُوا لِرِشَا لَهُم عِندَ اللهِ وُدُّهُم

علی اصغر مع ثالث

این سلسله کاهل بیت آن جهانشند
در صدد شرع کمال معنا باشند
مخ فرع نبی و شجر اصلا این سلسله زنو
تا خلق عالم از این غلامان باشند

حضرت ابی عبدالله عم تنهای خود را نزد بدن صورت علی اصغر او دید و از اده بوسه بر دی
کرده ناکاه از میان سپاه حرمله بن کاهل تیری مسموم بسوی ان صغیر معصوم
انداخت چنانچه حلقومش را دریده کوبند از ان کلوی منکو کذشت و بر بازوی شاه
شهید نشست از همان پیکان زهر الوده دامان امام عم در حش بکلستان جنان
طی ان نمود شعر للمؤلفه افغان کر تیر حرمله بر آل بوتراب   نکذاشت زنده
یکنفر از طفل و شیخ و شاب   ظلمی کر مبد زاده خطاب بوده کرد   کردانچه بود زاده
خطاب را خطاب   منظور عیر از این دو لعین یکنفر نکشت   شش ماهه زال بو درد
حسود ناب   فقال له انتسبحه نیرم تم تلقی الدم بکفیه و کلما امتلئتا دمی به نحو السماء
و قال یهون علی ما نزل بی فانه بعین الله و بعض بعضها ابن روایت امام مظلوم نا از
علی اصغر معصوم را خون الوده و دریده حلقوم بخواهر شرف بیت رد نمود و فرمود
شعر للمؤلفه بکیر ای خواهر اصغر را ز دستم   ز من بستان صغیر مستم ستمبر
کر از اب فنا کرد به سیراب   دل العبار را کرده بی تاب   بکیر او را کر از عش سوخته
جانم عمش بکداخت مغز استخوانم   بکیر او را کر دنیا از حسرتاب   بخواب اخر من
در ذامن ناب   اکر چه داغ او با دی است بر دل   ولی در راه جانان نیست مشکل
چه منظور حق است این کشته اکنون   چه می بینید حقش اخشتر در خون   معنا شد
نا در فنا اروست سهل است   بلی دشوار سهل و نا را اهل است   رضا ای من قرین
شد نا رضاییش   هزاران اکر با اصغر فدایش   زمینب جو اکنون بامر برادر قنداقه
پر خون علی اصغر را در بغل کشیده و حضرت حسین مظلوم دو دست خود را در
زیر حلقوم بریده ان شیرخواره نکاه میداشت چون لبالب از خون میکرد بجانب
اسمان می پاشید قطره از ان بر زمین بر نمیکردید بر سر شان از دیده کان بدامان دی

مُ الائمة دان لعالمون لهم خضع اقرلهم بالفضل ضدهم

زار بلد كما قال الباقر فلم يسقط من ذلك الدم قطرة الى الارض انتهى و ابى مخنف در
اين مقام روايت نموده كه ان تير مسموم از حرملة بن كاهل الاسدى تا جعبهء ان تير در حلقوم
على اصغر معصوم فرو رفت و او را در دامن پدر شهيد ساخت پس امام مظلوم ان نازنين را
بيرون آورد و نگذاشت كه خون او بزمين رسيده باشد تا كف مبارك مى
گرفت و بجانب اسمان مى پاشيد حضرت قاضى الحاجات را با زبان تضرع و مناجات
باين كلمات مى خواند اللهم انى اشهدك على هولاء القوم الظالمين انهم الوا على
انفسهم ان لا يبقوا من ذرية محمد احدا **شعر لمؤلفه** كاى مهين خداى من تو غنى
معينى و ياورم و منعم ز پا درو انم براى من نمانده يار ديگرم تو كرده كار اكبرى ز هر عجيب
انيس بر اين بجنگ لشكرى عزيز زار مضطرم ز ظلم اين سپاه دون وحيد
مانده ام كنون فتاده عرق خاك و خون برابرم برادرم دگر مرا نه لشكرى نه
مونسى برادرى نه قاسم و نه اكبرم بغير شير خوار من كسى نبود ياورم بر اين
كرده كار من در دريده حلق اصغرم بود چنانكه استقبا ز فوال مصطفى عدو بر
انفرا من ما كشيده صف برابرم ثم رجع الى الخيمة و توجه الى ام كلثوم انكاه امام
مظلوم بر در خيام على اصغر معصوم را آورده برام كلثوم سپرد **مجلس هشتم**

مقدمه مصيبت على اصغر به شير و تشنه و صيت نامه عمر شريف

مصائبى كه بعد از رحلت حضرت ختمى مرتبت از امت ظاهر گرديد و نوائبى كه اهل
بيت عصمت رسيد هيچ ديدهء مثالش را نديده و هيچ گوشى مانندش را نشنيده
زيرا كه قرة العين پيغمبر و ميوهء دل و فرزند و قوة بازو و جگر گوشه بو جود ايشان [illegible]
از هر دو پسر بود كه هر يك از اوليا و خود هادى مطلق بودند و حضرت ذات [illegible]
و شريعت را ناصر و طريقت را ظاهر مى نمودند با وجود اين همه محبت و وداد و عزت

سَعَت آبائهم في حطّ قدرهم فازداد شانا و منه ازداد حقدهم

و اتحاد بالغيبة بشرت داولاد خويش ايجاد و ان قوانين محكم و قواعد مستحكم كرد
ميان امت رد نايب حايت محبت عترت و ذريت نهاد و هميشه مقام و شان هر يك
از ايشان را بين نا اين وار كان ظهار مينمود و از افعال و اقوال خود كمال قرب و منزلت
ايشان را عند الله المتعال اشكار ميفرمود بحديكه احدى را از دوست و دشمن مجال
انكار نبود و هيچ كس را از مرد و زن جنگ كفتار نمانده اما صعود امام حيران و سرگشته
و اوهام بالتمام پريشان كشته كه از رحلت آنحضرت هنوز چند روزى نگذشته
كه جميع ان قواعد و قوانين در دين و ائين بر باد فنا شد و همه افعال و اقوال سيد
المرسلين در محبت و وداد عترت طاهرين و اولادش از ياد عباد كان لم يكن شيئا
مذكورا گرديد بلكه كار اهل بيت اطهار بجائى رسيد كه اشرار امت كردار و كفتار
خود را مطرز تو فقار و حكايت و از باب تذكار و وصيت هم كيشان خويش اظهار نا
مبدل اشتند و بخط خود مى نكاشتند چنانچه بروايت مجاهد بعضى از كلمات ابوالسرى
در مجلس سابق مسطور گرديد نسبت انكه بر هم نيكو از بيانات منكور و او را ابن ابى
غنائم شاهد تذكره اهل شعو ابد تما كتبنا بو السرى لمعون بن ابى صفيا بعد ما
كتب من هرات الباب دخوله في حرم الجمهة ابى صفيفية على حد البتول و سائر العرط
من اذن بضعة الرسول يعنى بعد از انكه در پيش اهل ضلال بيان افعال خود را از [illegible]
معويه مينمايد كه آتش جفا افروختم و دروازه شهر علم را سوختم پس بورود
در خانه كوشيدم و زهرا مانع از دخول در سرا ديدم چنان سيلى بر صورتش
زدم كه گوشوارش گسيخت و بر روى زمين ريخت قال و خرج على لما احست بها
اسرعت الى خارج الدار و قلت لخالد بن الوليد و قنفذ و من معهما نجوت من امر
عظيم [illegible] لمؤلفه تا كه غضبناك و على چهره كشود ز چهره روشن خدا [illegible]

وَتابَدَوهُم على عِلمٍ ومَعرِفةٍ — مِنهُم بِاَنَّ رسولَ الله جَدُّهُمُ

بگو گفتی که مجسم غضب قهر خدا ابد هلاک سپه عاد و ثمود از صولتنا و زهر
هر شرد دید و ز چهرهٔ هر بره دلی تنگ پرید از بیم وی اهل زمین و هر دیو پری
هر کو دلی داشت شکوه کو دوید تا جا که تا منفذ و نا ازان شرد گفتم که فراد
از بر شیرا است هر زد از دست خدا حشم و دستم ز هلاک زمین رو که علی کرد غضب
ظهور ای پسر ابی سفیان در آن حال امیر مومنان علی ع از حجره سر قدم بیرون
نهاد با حال پریشان و من از بیم شجاعتش ترسان و از صولتش هراسان فرار
کردم و جان خود را سلامت از کرب غضب آنحضرت بدر بردم و بجا الدین و لیلد
و نفذ بلید دیگران گفتم از هلاک نجات یافتم که برون شتافتم و از بلای عظیم
دگر تاب خوف و بیم و ستم زیرا که از دست علی جستم و نبی در اینه قد جنیت جنایة عظیمة
لا آمن على نفسي و هذا على قد برز من البيت مالي و لكم جميعا ظاهر تخرج على بعضي
بدی سیئه که جنایت بیرون کردم و جنایت عظیم بجای آوردم که ایمن نیستم بر جان
خویش و دلم از آن جهت در تشویش است که باز و دو دیگر بضعهٔ رسول را آزار داده و
سیلی سیاه و کبود کردم و از ضرب در پهلو تا زمین ستون را سیلی و شکستم و طفل
جنینش را تباه نمودم اینک شیر خدا غضب آلود از حجره برآمد بدا سید که دو زکاد
هستی شما نابود و عمر همه بسر آمده من طاقت برابری نا شیر مرین و من شما را حال
همسری با امیر المومنین است تا هم در گفتگو و چاره جویی در این کار با بازار زد
دیدگانم از هر سو که نظاره کردم دیدم که آن با سیدهٔ زنان بود تخرج على وتد
منشرة يديها الى ناصيتها لتكشف عنها وتستغيث بالله العظيم ما نزل بها امير المومنين
یعنی و تو بینا این فاطمهٔ زهرا و سیدی بد که حالش تباه و دیگر و تا زده پیش کبود و سینا
و پهلویش شکسته در گوشه نشسته تکیه گاهش دیوار و اشک آتش بار و دست

كانَ قُربَهُم مِن جَدِّهم سَبَبٌ — لِلبُعدِ عَنهُم وَاَنَّ القُربَ بُعدُهُمُ

بر وی که معجر از سر برد آرد و با موی پریشان و چشم گریان استغاثه بدرد ذات خدا کا
اله برد که بنیان هستی ظالمان را منعدم بکند در دستش کلمه لغفر چون فاطمه خواست
معجر از سر بکشد پس دو ادستم بر در ناور برکشد مگر بنت علی دستش و پوشید سر
نگذاشت که طرح دیگر از سر بکشد فاسبل علی علیها ملاءتها و قال لها یا بنت رسول
الله ان الله بعث اباك رحمة للعالمين وايم الله لئن كشفت عن ناصيتك سائلة الى
ربك ليهلك هذا الخلق لاجابك حتى لا يبقى على الارض منهم بشرا لانك وأباك اعظم
عند الله من نوح الذي غرق من اجله بالطوفان جميع من في الارض وتحت السماء
الا من كان في السفينة يعني و لی کرم کار بان شجاعت افتاد و حرمت حلال دی که
داشت چنان بردبار کرم گبی تحلم و تحمل و دزید کرد ست بیاللهی برافت و مرحمت
روا ز کرم و نیشتر قدرت و بیرون بی شجاعت دستی بر نهاد و مقنعه صبر شکیبائی
دیگر بر سر و معجر عصمت کشیدی با حیاد حلم و بردباری ناوجی تو آنانی موی و عصمه را
بجیب پوشیدی زنان نصیحت و امنت کشود که ای دختر پیغمبر محمود پدرت اکمل انبیا
و افضل اصفیا است تو مخدره نساء و بضعه مصطفی و خداوند سبحان پدرت را رحمت
از برای عالمیان فرستاده و این مقام را با حکم ندارد هر گاه معجر از سر کشیدی و
هلاک این خلق را از حق طلبیدی هر اینه دعا بت با جابت قرین و احدی از ایشان
بر روی زمین نگذارد ای سیدهٔ زنان که شان و مقام تو و پدرت پیغمبر در درگاه
خداوند اکبر اعظم و برتر است از منزلت نوح نبی الله که تحمل نکرد و طاقت نیاورد
و نفرین نمود و بدین جهت طوفان بلا تمام خلق را و آنچه تحت السما بود هلاک فرمود
مگر آنانکه با آنجناب در کشتی شتافتند نجات یافتند شعر لمولفه عفی عنه
الا عبا جه کشتی نوح اند در جهان جویند امان بفلک ز طوفان جهانیان بر خلق

مجلس هشتم ای مصیبت حضرت محسن

سُنّبادی کرسول لبعنّ شد خوش نُیِب
قبرفاطمه بناء و ظلم ایعنی عنّب
ای آنکه ادع کنی که این امت نبی
زینب غیرت حق لعنت کرده نینب

لَوْ اَنَّهُمْ اُمِرُوا بِالْبُغْضِ مَا صَنَعُوا فَوْقَ الَّذِیْ صَنَعُوا لَوْ جُحِدُوْهُمْ

اگر امامان ندهی پس کجا روند از خشم ال احمد هر جدا امامان شعر وا هلاک قوم فرعون بکنیم
و اهلک عادا بریح صرصر ای دختر پیغمبر محبوب تو مبدا ای خلق نامسعون که نیستی بودند
شوی پیغمبر را اجتناب تحمل نکرده و نفرین کرد تمام ایشان از بلای طوفان ملک شدند و قانی
و هباء منثورا شدند و قوم عاد از صدمه نفرین پیغمبر هلاک و خاک شدند ایشان
بر باد بلا رفته هوا کرده شد و قوم ثمود که دوازده هزار نفر بودند و بچه ناقه صالح را
پی نمودند نفرین کرده تمام ایشان از مرد و زن مردند زیرا که پیغمبر را آزرده بودند و
ابولیه ای سیده النساء اعظم قدرا عند الله تعالی منهم فکونی رحمة فی هذا الخلق المنکوس
و لا تکونی علیا بالعذاب والبند اسید زنان جهان تو بدبخت افضل از پیشینیان در مقام
و شان و اکمل از پیغمبران سلف و معتبران تحاو خواهید بود و پیغمبر رحمت بر امت
نعمت بود همچنانکه نفرین ننمود تو نیز فرزندان عزیز مصطفی هستی ابر نفرین کن که کتاب
حضرت حبیب خدا را دوست میبادرا امت تو نیز اقتدا در متابعت نما پیغمبر را و بخاطر نفس
نفرینها شوهر را فاشتد المخاض علیها و دخلت البیت فسقطت سقطا سماه علی
محسنا آغاز مصیبت محسن که شکوه بر دو امام در حین که فریادی در بلاد
شده اند و ابتلا برد و نفر از دختران پیغمبر بوجه خواطر نموده و نازبان بر تسلی
و نوازش اینها گشودند و ارشان بصبر و بردباری و سکوت آداه و زاری فرمودند
در مصیبت و پرسش ما هم مشغول از آل رسول باید بگردید و خود شان به بی جمعی
ملول و بر آه و زاری مشغول بودند و کحضرت اسد الله الغالب زوج بتول بوالحسن
و بعد از رسول الله در هنگام شهادت محسن جنبش و هم خامس آل عبا جناب ابی
عبدالله الحسین مظلوم خواهر خود ام کلثوم را در مصیبت علی اصغر نازنینش
و المحزون مصیبت این دو امام زاده شهید محرق القلوب هرشقی و سعید است و چون

مصیبت علی اصغر

ازل که شد بعصر ایّت ظلم افراشت
عمو و صیّ نبی نصّ بر گذاشت
پدر نبیّ تو کر کنید بنا بنیاد
بآل رسول لشکر ظلم افراشت

دَعُوا وَصِیَّ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَاغْتَصَبُوا اِرْثَ الْبَتُوْلِ وَاَوْرَی الظُّلْمَ زَنْدُهُمْ

تمام آن مصیبت در مجالس سابق مسطور نگردید لهذا ینبغی و سزاوار اتمام و اختتام
است و مخفی نماند که مرثیه از اصحاب حیز دار با سپر حد ناب جسد منور و پیکر علی
اصغر اعتقادی دارند چیزی میکنند که شیخ طبرسی در احتجاج و ابو الصلاح و کمال
الدین گوید که شاه دین پیکر خونین علی اصغر را با لباس پر از خون کفن و جهاز
کرده و بر او نماز بجای آورد و آنگاه زمین را با شمشیر مجوف و قنداقه پر خون اصغر
صغیر را مدفون نمود پس خود بجانب میدان مراجعت فرمود شیخ مرحوم در لهوف
نوشته که پس از دست تیر حلقوم علی اصغر صغیر جناب ابی عبدالله قنداقه خونین او را
بر در خیمه گاه آورد و بخواهرش زینب سپرد و ابی مخنف اجمالا گوید که جناب ام کلثوم
علی اصغر را از برادر مظلومش گرفت و بعد از آن دیگر چیزی نمیکند و این روایت
در مجالس سابق گذشت و در بعضی از کتب معتبره مقاتل بتفصیل از شعبی و حمید بن مسلم
منقول است که مؤید خبر ابی مخنف و مدلولش مؤکد روایت احتجاج و کمال الدین است
و این روایت این است و ذکر عن الشعبی ان الحسین کما مضی بالطفل نحو الخیام
و هو مخضب بدمائه و الحسین یبکی و یقول بعضی در کتاب شعبی نگاشته که چون علی
اصغر در دامن پدر شهید کشته پیکرش بخون آغشته اش را امام برداشته و رو
بخیام گذاشت و مصیبت آن بدبخت نمی نماید و امثال از دیده کان می بارید و در بحار منقول
است که در مناجات با قاضی الحاجات مشغول بود و این کلمات را میسرود الهی لا تکون
ذلک اهون علیک من فصیل اللهم ان کنت حبست عنا النصر فاجعل ذلک لما هو خیر
لنا یعنی اخدایا در نزد اکبر شهادت پسر من علی اصغر کمتر و کوچکتر از کشتن بچه ناقه صالح
نخواهد بود که دوازده هزار نفر قوم ثمود را بدین سبب غضب نمودی و هلاک فرمودی
این چند شعر این مبدل مناسب است رحمه الله بچه ناقه صالح بر نای خود و من نیست

در تیر

مجلس بیست و یکم

آتش بیداد تا جهان افروخت
در دوازده شهر عالم از آتش فروخت
هم دو خیمه و هم دل بیکسان ندید از
هم هم خود از آتش خصم اندوخت

وَاضْرَمُوا النَّارَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ وَلَمْ يَرْجُوا الْوُرُودَ فَبِئْسَ الْوِرْدُ وِرْدُهُمْ

در دشت فزون تو زعلی اصغر من چونکه تو خواستند ناوک داده تو سر من پیکر من
اصغر من اکر من حکمت کرده تقاضا کر چنین کشته شود بیرا هم زجفا پیش دو چشم
تو من ای پدر در کار من هر کاه صلاح کار مرا در نیابی و مدد کاری من ندا فنی
پس این مصائب بیکران را موجب اجر و ثواب ما در فردای حساب فرما و این نواب
بی پایان را سبب علو درجات و عنایات بی شمار ما در روز شمار کردان فلما عین
النساء بکائه خرجن الیه فوجدن الطفل علی صدره و هو متلطخ بدمه وا مصیبتاه کریبای
از زنان ماتم دیده و دختران نوحه رسیده در میان خیمه کاه با این امید نشسته دیده
و دل در راه ابی عبد الله علیه السلام بسته و چشم این معنی را می نمودند که تا چه وقت لشکر کفار
علی اصغر شیرخوار را سیراب نموده اند و البته غنچه بی الشرب در دامن بابا شاداب بلکه
دیده کان و لب دهان از هم کشوده و الآن مراجعت مینماید و زنان حرم از دل اهل حرم
می زداید **شعر لمؤلفه** خواهر بکجان که نا دیکر ای لب بر کس علی اصغر

انداخت بسر خیال دو دوش	و این بود همی به کفنکوئیش
بنشسته با این امید هر یک	اهل حرم از بزرک و کوچک
انکاه امید از او بریدند	کافغان حسین را شنیدند
از کریه او شدند مجنون	بر واقعه علی اصغر
هر یک ز حرم برون دویدند	سوی شه بی زنان پریدند
دیدند که کشته طفل معصوم	اغشته بخون دهان حلقوم
سیراب شده و لیکن از تیر	در خواب ز بی دهی نه شیر
کر سیر نخورده شیر پستان	پژمرده ز ضرب تیر پیکان
در مهد اکر نرفته در خواب	خفته بفضای سینه باب
وز حسرت آب جان سپرده	در دامن دست باب مرده

فَلَمَّا رَأَيْنَهُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ
تصارخن و اعلن بالبکاء علیه فاخذت ام کلثوم الطفل و ضمته علی صدرها و جعلت
تحزن عند تحرها و تسیلت علیه صرخا آه و امصیبتاه از ان زمان که چشم زنان

اصغر شیرخوار

در شب شهادت آن الست عهد ازل
زانسان که کام دل او از خوشند دو وصل
و از حقوق تعالی العباد و انعام کرد
زانکه نخست بعد اوراق مستقبل

وَجَهِدُوا الْعِدَوِيَ الْأَحْقَادِ بَعْدَهُمْ أَمْرًا بِبِرِّهِمُ لِلْأَقْوَامِ قَصْدُهُمُ

حرم و دختران محترم سید الشهدا نادر و سکینه خواهر علی اصغر کلوی نازک آن شیر
خواره را دیدند و فهمیدند که تشنه کام از تیر جفا آب خورده و از تشنگی در دامان
امام مرده و در مهد امان خوابیده وا محنتا از ان هنکام که تمام اهل خیام مشاهده
کردند که دردانه ولایت سپرده در درج امامت کشته کشته و در خون خود اغشته
مانند یک دانه لعل یکانه کشته و دختران شاه مظلومان اربعه امام تشنه
لبان از چشمه چشمان عنان اذر و شوان میبردند شاید ابر کلویش جان شد چون
عیال و اطفال این حال را دیدند شیون از دل بر کشیدند و اشک از دیده کان
آه و افغان بماه و ماه رسانیدند و هر یک از ایشان کریان و نوحه کنان نا حاله
پریشان بجهت کرفتن علی اصغر از خیام حرم دویدند امام محترم مهلت ندید تا جناب
ام کلثوم بیشتر از زنان و پیشتر از دختران مسارعت نموده و قنداقه خون الوده را
از دست امام مظلومان در ربود و او را بسینه چسبانید و ناز نینش را بوسید و
کلوی خونینش را بوسید و اشک از سحاب دیده کان چون باران بدامان می بارید
انکاه رو بمدینه پیغمبر و سوی مرقد پدرش جد کرده و شکایات این مصیبت بزبان
اورده و تم نادت وا محمداه وا علیاه ماذا لقینا بعدکما من الاعداء و اللئام علی
طفل حسین الذی کان اسفا علی ضیع فطم بسهام الاشقیاء و اخرناه من بعد الحجب
و الاحشاء یعنی ای جد بزرکوار ای احمد مختار و ای حیدر کرار از قبر سر برآورید و
بعز نار ما بیکسان برسید بر ببینید که بعد از رحلت شما از دار فنا چه ظلمها که از ظالمان
نابکار رسید و چه جفاها که از دست اهل نفاق وارد کردید و از ستم دشمنان ما چه دیدیم و
کشیدیم فریاد از این مصیبت دل سوز و محنت آتش افروز که طفل صغیر یا کبار اصغر
در دامن پدر بیکس ش از خون رنکین و از تیر قوم شریر حسم مطهرش خونین کردید

اوصی النبی برفد لال امته   فتناصلوهم وبئس الرفد رفدهم

وبیاد از این اندوه بسیار که طفل شیرخوار را با پیکان تیر از پستان شیر مادر جدا
کنند و را عطش از بر دل نها کذارند و آه حزن آه براین کودک مظلوم که از بی آبی پژمرده
و دید کان اهل حرم را از اشک غم مجروح کرده آه آه کرد دلهای اهل عالم را عطش
مجروح نمود انکاه با نشاد این اشعار زبان کشود و شاید لسان حال و بیان
مقالش این بود **شعر عربیه** لهف نفسی علی صغیر اوام   فطمته السهام قبل الفطام
لهف قلبی علیه و هو صریع   جرعوه بحتفه و هو ظام   خضبوه بدمه و هو طفل   لهف قلبی
علی قتیل الطغام   افرحوا قلب الدعی علیه   ودعوه بذله واهتضام   ویلکم بیننا
وبینکم الله   یحکم الحشر عند فصل خصام   **اشعار فارسی للمؤلف رحمة الله علیه**
دل بسوزد بشیرخوار و صغیری که جدا شد ز شیر زانیه بر تیری   تشنه اغشته شد
بخون و از این غم   شاخ مهر و ماه زرد و زریری   دل بسوزد براکر یا لب عطشان
کردش از خون خویش سیر شهیری   آه از آن طفل تشنه کام که داغش   پشت کردون
دوتر خمیده چو پیری   تیره شد روزکار و تار شد ایام   سوخت داغ صغیر جان کبیری
و فی الکتب المعتبرة عن حمید بن مسلم قال کنت فی عسکر ابن زیاد لعنه الله فنظرت الی
الطفل الذی قتل علی ید الحسین ع و اذا قد خرجت من الخیم امراة قد کسفت الشمس
بحسنها و هی تعثر فی اذیالها تقع تارة و تقوم اخری و هی تنادی وا ولداه وا مهجة
قلباه وا مبتلاه فبکت لبکائها الاعادی حتی انتهت الی الطفل الذبیح و سقطت علیه
وشهقت طویلا و خرجت خلفها بنات کاللؤلؤ المنثور در کتاب اسرار الشهادة و
در بعض دیگر از کتب معتبره منقول است از حمید بن مسلم که گوید در لشکر ابن زیاد
بودم و ملاحظه مینمودم و مشاهده میکردم حالت آن طفل صغیر را که بر دست پدر
بزرگوار حضرت ابی عبد الله ع کشته و در خون آغشته کردید ناکاه از جانب خیمه گاه

ابت صحیفتهم الا الذی فعلوا   من بعدها واضاع العهد عهدهم

زنی چون قرص ماه جلوه نمود که دیده هر بیننده را خیره و خود سایل تابان از جمالش
در برج و بال شرم بود در حالتیکه راه رفتن بر او سخت و دشوار زیرا که دامان
حجابهای بسیارش مانع از رفتارش بود بسختی و دشواری راه قتلگاه را می پیمود
و افغان کنان و حیران با حالت پریشان می نالید تا خود را بر کشته علی اصغر رسانید
آن جسد خونین و پیکر نازنین را در بر کشید چنان افغان و زاری میکرد که جنود
بنی امیه لشکریان را که بر پدر او دو هر کسیکه حرکات او را دید کلماتش را شنید
بر حالتش رقت نمود زیرا که می نالید کلماتی میگفت موکد حاصلش این بود **شعر**
للمؤلف مرادا که شد ز تیر مسموم   آغشته بخون صغیر مظلوم   افغان که رفت کبنه
بود عینم   شد کشته بسینه حسینم   فریاد و فغان که اصغرم مرد   اب از دم تیغ
دشمنان نخورد   ای کشته بیکسانم اصغر   ای خفته بقتلگاهم اصغر   ای نور
بچشم اختر تاب   وی مرده بدست حضرت باب   داغ تو دل پدر بدرید   مادر
ز غم تو خاک بسر بد   ای کودک شیرخواره ام رود   وی زینت گاهواره ام رود
مشارف مثال او بیان آن زن ستمدیده دختران چند که مانند لؤلؤ مکنون
بودند هریک نامه کاه نالیدند نوحه و افغان میکردند و از مشرق خیام تا قتلگاه
آوردند آن جمع زن و دختر پروانه شمع پیکر علی اصغر گردیدند و آه و افغان جمله
سوز از جگر می کشیدند و الحسین کان ینظر بعض القوم قد دم خیمتهم الی تلک
المراة و جعل یترضیها و یعظها و یتلطف بها فی ردها الی الخیمة فقلت لمن حول
من هذه فقالوا ام کلثوم والبنات فاطمة الصغری و سکینة و رقیة و زینب فلم
ازل نفسی من کثرة البکاء و خرجت فلانة علی وجوه یعنی در هنگام خروج زنان
از خیام و آمدن ایشان در قتلگاه حضرت ابی عبد الله ع مشغول بتمام جهت و

مجلس نهم در بیان وقایع بعد از شهادت

تَعَاقَدُوا وَاَعَانَتهُم بِطَانَتهُم وَحَلَّ مَا عَقَدَ الاِسلَامَ عَقدُهُم

معهود چو شد نظام از احکام رسول
شد احکام مسلمانی ... منظور رسول
عهد که بود آن بشکستند ...
دینی که نمود کس کس ... از نمود

موعظت سپاه بود چون حالت زنان پریشان را ملاحظه نمود واه وافغانا بیفانوا
شنوا از عترت ناقت شما وو درود بسوی ایشان اورد اول سر در دان زن جعفت
منظر زار زاری محبت خود دچار دو معجر او پوشانیده وانتا بحضور شد از سحاب بحجاب
مستور فرمود انگاه زبان بملامت و عطوفت کشود و لسان رحمت و رافت باز کرده و
نسل آتش زاده و نواز شش نمود مجددا یکه اورا از فتلگاه بخیمه گاه ببر گردانید شعر لمؤلفه
تا دید که بجا بود شه تشنه لبان در کوفه و شام و مجلس قوم شرین تا اهل حرم خویش
ببیند در بند مانند اسیران فرنگ و کشمیر ان زن طناب موی خود بسته بدام
وان مرد چه شیر اسیر بند زنجیر راوی گوید که چون مشاهده احوالات و عنایت حضرت را
بالنسبه باین زن دیدم از همراهان خویش پرسیدم که اما این مخدره در جهان نکشید
واین دختران چه کسان بودند گفتند که آن زن نام کلثوم خواهر امام مظلوم وان دختر
دختران سپهر امامت فاطمه صغری و سکینه و رقیه خواهران علی اصغر معصوم بودند
پس از شنیدن این کلام و دیدن این حالت از امام و تفکر در مصائب اهل خیام به
طاقت و تاب شد بجو یکه زمام اختیار از دستم بیرون رفت لهذا ترک مرافقت و
موافقت آن گروه شقاوت نمودم و راه فرار پیمودم انتهی شعر عربیه لاَ دَنِیَّهِم
مِن رَسُولِ اللّٰهِ کَم ذَبَحُوا وَلَدًا لَهُ وَکَریمَاتٍ لَهُ اَسَرُوا فَلَیتَ عَینَ رَسُولِ اللّٰهِ نَاظِرَة
مَاذَا جَرَی بَعدَهُ مِن مَعشَرٍ خَذَلُوا رباعی لمؤلفه صد لعن بنیزه ان سپه کز کین
کشتند جمال آل از کودک و پیر بستند زنان و کودکانش از ظلم مانند اسیر با
طناب و زنجیر منظور بظاهر از نبی اکرم می بود که بی نکاه او در عالم بر حرمتها و
بهر سبط اکنون رسید از امت او جفا و بیداد و ستم مجلس نهم مقدمه

المصیبته حضرت ابی عبد الله علیه السلام در روز عاشورا اول از اخر عمر شریف خویش و حضرت ...

مجلس نهم در وقایع ... اهل خیام

اهل خیام

بند ششم

نَزَت اُمَیَّةُ حَربٍ ثُمَّ مَروَانُ مَنَابِرًا مَا لَهُم فِیهِنَّ سُلطَانُ

و جانا امویان الحرب و مروان
منابر تا کجا بنشستند برجا ما لهم سلطان
نشستند ... بجز بر ... ان
جسته ... نشسته ... سلطان

ولباس از برای پوشیدن بر پیکر مطهر خواست حسب الامر زایران بیاورده است و هر یک
از دو زمان ناله و افغان از اهل خانه و افلاک بر خواست و جناب بتول عذرا و
دختر شیر بیبی کبری و اسطه اوردن ان دو جامه بود ند او که در مدینه پیغمبر خدا در
در کربلای معلا شعر لمؤلفه المنظومه در دکه در مدینه بنی شاه شهید مجید
خواست در عید جدید واز فاطمه خواست انچه را ما یل بود زهرا زبتو بیان عمش در
دل بود خیاط قضا لامال این هر دو جامه بید بیرجامه بمقراض هشت بر بید وان دو
حکم در شته لطف و کرم تشریف عطا ز بهر او دوخت بهم تا دفع ملال شه مظلوم شود
قدرش بر خلق معلوم شود مگر روز دیگر بعرصه کرب و بلا در عین بلا عزیز د در عین
دلا جامه کهنه ز خواهر طلبید در زیر لباس خویشتن اندر پوشید حبس تلبید
کهنه چون شد مستور شد ظلمت بر جانب علت و نور با کهنکیش در بیکانه تیغ بهم
شاید نکند طمع بر او اهل ستم صد اه و فغان که چون لباسش بردند واز پیکره
نازنین لباسش بردند کند ند همان جامه پر خون ز تنش عریان بفکندند بهامون
بدنش بر جامه که صد تیر بر او بنشسته سیاه واز تیغ و سنان هزار جا پیش دید
ابا چه بود قد و بها یش منظور که خیمه شه تشنه ع‍لی بر بزدود و کری فی المنتخب ان
الحُسَینَ ثُمَّ نَظَرَ اِلَی اثنَینِ وَسَبعِینَ رَجُلًا مِن اَهلِ بَیتِهِ وَاَنصَارِهِ صَرعی اِلتَفَتَ اِلَی
الخَیمَةِ وَنَادَی یعنی چون امام مبین بی یار و معین گردید یکدفعه دو ونظر از یاران
و جوانان و برادران خویش را با جسم خونین افتاده بر روی خاک بر زمین دید ناچار خود
اهنگ کارزار در عزم جهاد نا کفار کرده نزد مجرم رسول و دختران محترم بتول
و تاصحدا مبنند بعضی محذرات خواطر پریشان را طلب فرمود و این معنی بلند نوع الهی
مرحمت و محبتی بود که با ایشان نموده و فرمود تا به یکی از ندا یا فاطمه و یا زینب و یا ام کلثوم

مجلس هفتم
وداع امام علیه السلام

وَاَعْلَنَتْ لَعْنَ الْوَصِیِّ بِهَا وَقَدْ اُقِیمَتْ بِهِ مَنَابِرُ عِیدَانْ

علیکن منی السلام یعنی ای دختران نور دیده ای خواهران سیکر من خدا حافظ و نگهدار
شما و سلام وداع باز پسین میکنم مرا بپذیر و داعی کرد رجوع ورد ان نشنید چون کلام
امام بگوش مخدرات سطورات در خیام رسید همه را منقلب و پریشان کرد اشک
بیکبار از چشم بیرون دویدند و کریان و بر سر و سینه زنان ناله و افغان از دل کشیدند
فنادت سکینة یا ابه قد استسلمت للموت فقال کیف لا یستسلم من لا ناصر له ولا
معین سکینه عزیز حسین اشک ریز از عینین عرض کرد ای پدر تجهیز کرمهیا و اماده
موت و شهادت کردیده و تن بمرگ داده کر نوداع حرم محترم در خیام دو نهاده
حضرت فرمود بلی ای دختر پاکیزه اختر من چگونه دل بمردن و قرار بر شهادت نگذارد
کسیکه دیگر یار و یاور و عباس و علی اکبر ندارد و خود بتن تنها در میان یک
دشت اعدا گرفتار باشد فقالت یا ابت ردنا الی حرم جدنا رسول الله فقال هیهات
هیهات لو ترک القطا لنام فتصادحن النساء فسکتهن الحسین وقال یا سکینة فان
البکاء امامکن یعنی چون سکینه از کردار و گفتار پدر بزرگوار بوی یتیمی بمشامش
رسید و انجناب را اماده شهادت و مهیای جان دادن دید از یتیمی و اسیری بیم
ترسید و از غم بی پدری و بی یاوری و دستگیری مضطرب کردیده لهذا مقام بهمن
و عزت را از پدر طلبید و عرض کرد شعر مولفه ای پدر چه بنا چار عازم
سفری وا ازین سرا چه روان سوی عالم دیگری اگر خیال ملاقات یار و دادار داری
بسر هوای علی اکبر جوان داری کنون که دختر خود را یتیم میخواهی تمام اهل حرم در الم
میخواهی دیگر اسیری اهل و عیال را مپسند رضا مشو که نبیرگان محمد را در بدر
بیابان اهل حرم را سوی مدینه ببر سکینه را ببر صاحب سکینه برس کرد در وطن
هم اسوده از الم باشیم تمام در حرم خویش محترم باشیم حینا یا ابی عبدالله غم از دختران

جیافرد

وَاَضَیعَةَ الدِّینِ اِذْ فَقَدْ حَلَّ سَاحَتَهُ مِنْ بَعْدِ ذِی الْوَحْیِ غَنَاءٌ وَنِشْوَانُ

تلاوت کنند ذیل طلبی ز رسول الله
کرتی بیعقلان انبائی که جعفر غفار
زینب و کر بعضی سخت هنی قرار بلت
بابت غنار کعبه کح الذان ناکاران

سکینه را گاه و کلامش بر مقصود و مرامش گواه بود لهذا انکار و استبعاد کلی نمی بلکه
اظهار عجز فرمود تا سکینه دل بگیرد بنا از خیال بیابان سالی بعد اظهار را اماده فقضا و
اهل تسلیم و رضا نماید لهذا باین عبادت فرمود که هیهات تا زاین خیال در بی
دورا است فقوح او معال واکر مرغ کوچک قطا نام را گر اسیر صیاد و مبتلای بدام
اعدا است رها نمایند دام و بند از او بگشایند البته بی اساید و اسوده در منزل خود
خواب راحت می نماید شعر مولفه بود کر بتیار حیله دشمن غم تا بمی دو سایند
بما من جواد جد من خود جای امن است ز بهر مسلمانی مجرمین نمی خواهد عدو
که بگذارد نماند ز آل مصطفی از مرد و از زن تو می خواهی که از طلب دشت دشمن کنی
مسا که تا بجای امن مسکن از این اندیشه ات هیهات هیهات ز خواطر بیشتر نگذار
برکن از شنیدن کلام امام تمام اهل خیام بمعشر فغان و موبه کنان همی نالیدند
و نظر ببر را مصیبتیاه و احزناه بر کشیدند ان حضرت مخاطب ساختن که همه بدید
ویشان را صلی سیدالمصنوع زنان بملامت به ملاطفت کشاده و زنان را از برای لو
کوچک نشان ز ادند تا از ایشان بمخوفرمود ساکت باشید و نعره زنید و ناله و
افغان نکنید که بعد از من که بها خواهید کرد و ناله ها از دل خواهید کشید
نذعی بیرد تو رسول الله وَاَلْحَفَتْهُ بِهَا دَاوُدِیَّةٌ حِلَقُهَا دِرْعُهُ الْفَاضِلُ وَتَقَلَّدَ سَیْفَهُ
وَاَسْتَوَی عَلَی مَتْنِ جَوَادِهِ وَهُوَ غَائِصٌ فِی الْحَدِیدِ یعنی انگاه حضرت ابی عبدالله ع
برد رسول را طلبیده و بر خود بپیچید و زره ان حبیب را در بر کرد و صلی ناعش بود در بر
نمود شمشیر نیز را بر کمر بست و بر پشت ذو الجناح النشر و دنشست در حالتیکه
خود را غرق اهن و فولاد نموده بس بکر و توجه بخواهرش ام کلثوم فرمود و قال
اوصیک یا اُخَیَّةُ بِنَفْسِکِ خَیْراً وَصَبْراً وَاِنِّی بَارِزٌ اِلَی هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ یعنی ای خواهر من

مجلس هفتم در وداع امام همام

بعرض عرش مطهر حضرت امام
جائی که صدا میرسد ... ازین مقام
از دیده ناس مخفی ...
جسد ... شرع ...

کرفته علاما مانند علامة الطهر زود ریش رجس من الناس بل فرو شیطان

وابدختر حضرت ابی الحسن ای ام کلثوم وصیت میکنم شخص تو را بصبر و تقوی که جز
وسعادت و ثابت است وانها والیک من سنا از بهاد دنیا وصبر دم نیکو حلال ما اعد ثم اقبلت
سکینة وهی صارخة وکان الحسین یحبها حبا شدیدا وضمها الی صدره ومسح دموعها
بکمه یعنی چون سکینه دختر کرامی حضرت را با او محبتی بسیار بود بیشمار بود
مکرر اظهار مرحمت با وی مینمود و اشعار محبت امیز در شان او و مادرش میفرمود و بیشتر
از سایر دختران خویش او را دوست میداشت الحاصل در صبحی که وداع از اهل بیت دید
و کلمات ... را از ام کلثوم شنید بلکه اسلحه پوشید و مهیای جنگ بود نعره امید
نعره زد و ناله کشید و کریان رو بخدمت حضرت دوید و خود را در دامن امام افکند
و صدا بناله بلند کرد امام هم او را در دامنش نشانیدند و بر سینه اش چسبانیدند
و با استین مرحمت اشک از چشمانش می زدودند و از کثرت محبت و تسلی او فرمودند
شعر عربیه سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی
لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی فاذا قتلت فانت اولی
بالذی تاتینه یا خیرة النسوان شعر لمؤلفه که ای سکینه ای مثل وی
قرینه من انا تو مرهم قلب حسرو وسینه من بی تو پس از پدر تو کریه میکنی اما
دمیکه رفته سرم بر سر سنان جفا کنون که زنده ام روح در بدن دارم مزن شرار
غم از کریه بر دل زارم اگر ببینم سک کریه کنی زغم شب و روز کنون سرشک
مریز و دلم زکریه مسوز تو بهترین زنانی تو را رسد که زغم پس از حسین بریزی
ز دیده اشک الم پس با زبان محبت و مرحمت و لسان عنایت سکینه عزیز خویش را
تسلی داده تا از کریه و فغان باز ایستاد و هم چنین بر بعضی از زنان و دختران و پیش
از اهل خیام عنایتی خاص و مرحمتی بی نهایت اختصاص بالنسبه بهر یک میفرمود

حیات و کر

چنانکه ... ال سلسله ...
چنانکه ... ال العسل ...
که ... علی ...
... ظاهر ... نکسد

وما لبسال حرب من لبسهم من بعد ما حربوا الاحزاب قد دانوا

ثم قال الا اخبرنی زینب یا اختاه ابتغی ثوبا عتیقا لا یرغب فیه احد من القوم اجعله
تحت ثیابی لئلا اجرد منه بعد قتلی فانی مقتول و مسلوب یعنی پس بروایت منتخب
و مناقب در حین رحلت ان حضرت دیگر عنایت بزینب نمودند و فرمودند که ای خواهر
من یک جامه کهنه از برای من بیاور و در بعضی روایت لهوف دیگر خطاب بهمه زنان حرم
کرد و حاصل این اشعار را بزبان او در شعر لمؤلفه ای حرم رسیدکان ستم
دیده در دم من هی بی کسان زار و کرفتار درد و محن یک جامه کهنه زبرایم بیاورید
کو را بزیر جامه بپوشم چه پیرهن یک جامه کهنه که نباشد قبول کس مردود خلق
باشد و مطرود مرد و زن یک جامه که منظر اهل طمع مباد کس را طالبش بدهر نه
که دیده دشمن یک جامه که زیب بدن زینت برایست برخاص و عام کسوت جسم است
ستر تن شاید که بعد کشتن و اغشتم بخون عریان تنم نماند از این جامه کهن
نباشد مگر حجاب وجودم ز بعد قتل نباشد مکر بر و تن بتر ز کفن بر حسب
امر و الحی الله لباس کوتاه و کهنه که بپوشیدنش در ان زمان فهمیده و مرسوم بود او را
ان حضرت را پوشیدن ان جامه بنظر کهنگی و تنگیش انا بهوده و دیگر سخن بزبان
کردند فقال لا ذاک لباس من ضربت علیه الذلة فاخذ ثوبا خلقا فخرقه و
جعله تحت ثیابه فلما قتل جرد و منه یعنی انجناب فرمود که این کسوت سزاوار
اهل ذلت است و در خور سلطان ولایت و مظهر عزت نخواهد بود پس خود جامه کهنه
را از او بهتر و بلند و وسیعتر بود اختیار فرمود هر چند ان هم جامه کهنه و بیش
مندرس و مستعمل از زادان ... بود اختیار فرمود و بیش این ... هیچ کس
از کوفیان و لشکریان طمع بر بردن و کشیدن ان نکنند چنانچه مو منش را بدست
مبارک خویشتن دریده و در زیر همه لباسها و جامه ها پوشید لیکن بعد از شهادت

وَالجَانُ حَسَنًا للصُّلحِ عَن مَضَضٍ وَجَمجَمَ الحُسَينِ وَهُوَ ظَمآنُ

آنحضرت بن ظالمی پیش نظر آنحضرت چشم از خدا و رسول پوشیده همان جامه کهنه را نیز
از پیکر پاکش کشیده و سه روز و سه شب آن پیکر نازنین بی سر برهنه و عریان مقابل
آفتاب تابان بر روی خاک بیابان افتاده بود چه خوب گفته صاحب مشیر ... نیشابور
کهنه می‌پوشید بر پیراهنش مکر که بر نکشد خصم بد منش زتنش لباس کهنه چه
حاجت کز بهم ستود قتی نماند که پوشند جامه پاکیزه‌اش کرکفن کرتن او خصم
بر کشید لباس لباس کی بود از ذکر آن ده مشد باد نفس و قال السید [illegible]
استدعی الحسین ثم ثیاباً و یکر من خبرة ففرزها و لبسها و انما فرزها لئلا یسلبها
فلما قتل الحسین ثم سلبها ابحر بن کعب لعنه الله و ترک الحسین مجرداً مترجم کوید
مفهوم از اخبار و معلوم از اخبار آنستکه امام مظلوم در روز عاشورا
دو لباس مندرس دوجای کهنه را از خیاط طلبید چند موضع هر یک را بحکمت
دریده بر پیکر پاک در زیر لباسهای خود پوشیده و هر دو را از پیکر مطهر و جسم
انورش ربودند و برهنه و عریانش نمودند چنانچه در لهوف مرحوم سید مقصد
مرقوم نموده و سزاوار آنستکه شکایت این دو مصیبت عظمی را بخداوند علی اعلا
نمود و حکایت این ماجرا را در حضرت خاتم انبیا و سایر ائمه هدی کرده و در عزای
این دو مظلوم لب بنالید گشود زیرا که سوزنده دلها و کدازنده جانها [illegible]
از این و جان است چنانچه عصمت صغری و زینب کبری هنگام در دو شرف قتلگاه
شهدا چون نعش برادر را بی سر و عریان بر روی خاک بیابان افتاده دید از هیچ
طرف فریادرسی ندید و چاره بخاطرش نرسید روی مبارک خود را بمدینه رسول
خدا نمود و اظهار این مصیبت عظمی و قیامت کبری را بجد امجد خود محمد مصطفی
کرد شعر یا جد نمود شکوه از خلق را تمام پس یا نبی و عترت و اولاد و السلام

وَمَن تَبِیعِم الزَّوجِیِّ مِن بالحِجازِ وَمَن اَمَّ العِراقَ وَمِن خَاشِئَةٍ کوفانِ

مؤلف گوید تفصیل ورود اهل البیت را در قتلگاه و شکایت زینب خاتون
در مجلس بیست و سیم همین کتاب نوشته‌ام تکرار منظور نیست مجلس [illegible]
مقدمة المصیبة طوبی لمن طاف فی ارض طف و نال کنوز الفضل [illegible]
خوش آن جان که در کوی شاه شهیدان رسید و ز جسم بجان رسید [illegible]
[illegible] اخلاص نیکو خاص در شب اول رجب که از اوقات زیارت مخصوص
امام تشنه لب است در مقابل قبر مطهر و مرقد منورش [illegible] که ایستاده و جان
خود را در طبق ارادت نهاده سر کرم وصال در آن حضرت بنا نابی زبان و حال و مقال
قائل باین مقال شو که جواب سؤال اند و فقرات زیارت رجبیه را معروض میدار
که الحمد لله الذی اشهدنا مشهد اولیائه فی رجب و اوجب علینا ما قد وجب و صلی
الله علی نبیه المنتجب و علی اوصیائه المنتجب را بخاطر که عرض کند لبیک لبیک یا ابا
عبد الله لو لا کنت فی الطف لاینک فیها انا ذا بین یدیک الخ یعنی لبیک لبیک ای
آقای من و ای مولای من اگر نبودم در روز عاشورا در کربلا [illegible] بجان
الآن در حضرت اقدس تو حاضرم و بمرقد مقدست زائرم و تربت مطهر ترا میبوسم
و جواب استغاثه ترا در روز ادا میکنم اشعار عربیه مناسب است مجلس را
و اعظم من کل الرزایا رزیة وقایع یوم الطف ادهی و افظع فما احدث الایام من
یوم انشأت و لا حادث فیها الی یوم تعد باعظم منها فی الزمان رزیة
و لا قائم حتی لقینا آختام و لم انس سبط المصطفی و هو ظامی یذاد عن ماء
الفرات و یحرم و تعصر عنه اصحابه و هو مفرد ینادی الا هل راحم یترحم مترجم
این فقرات مجتهد مرحوم و مستفاد از این کلمات مودت انجام آنستکه [illegible] این کلام
روز عاشورا تصور نموده و در عزیمه و جه [illegible] تفکر نموده [illegible]

اما م معلی جد نہ مجالس و جد نہ حصہ ہمیں مرینہ عجیب

قامت مظالب ذو وانت علی تریہ   او ثار بدرٍ با شباخ لھا ابو ا

با ابکی مسلمان شد و افلاک حلف
جسد بکنج غرض اعوا ما سلف
برکشند رنین و عرض گلاحیہ
از بدر علی نمودند ما لقف

کرد و چند مثل بنا و بر کہ بیچ ما مانع نہ بود تن معین و نہ مدد کار و نہ اصحاب و نہ انصار
نہ سپاہی نہ علمدار برادران و برادرزادہ کشتہ و جوانان و فرزندان بر در خاک و خون
آغشتہ **آغاز مصیبت** فلما بقی الحسین ع فریدا وحیدا بلا ناصر ولا معین نظر
یمینا و شمالا والتفت الحسین ع نحو خیم اصحابہ وانصارہ فلم یر فیہا احدا ثم الی خیم
بنی عقیل فوجدہا خالیۃ من اہلہا ثم توجہ نحو خیم بنی علی فلم یر احدا من اخوانہ
ثم الی خیم بنی اخیہ فلم یر احدا منہم فنادی باعلا صوتہ واقلۃ ناصراہ واغربتاہ الا
ہل من ناصر ینصرنی وہل من مغیث یغیثنی **شعر لبحر العلوم** ہل من نصیر محام
او اخی حسب من حی اتیم ثم اجاموا دما دجوا یعنی آقای مظلومان بعد از قتل
یاران و جوانان و برادران متوجہ خیام اصحاب و انصاد کردید احدی را از ایشان
ندید پس متوجہ خیام بنی اعمام کردید خیمہا را از اہلہا خالی دید نگاہ بخیمہ
عباس و عون و جعفر و علی اکبر و قاسم فرمودند ہیچ کس از ایشان را زندہ نیافتند
زیاد شدغم واندوہ آنحضرت از قتل کروہ اصحاب ستم بی کسی بر کمر کرفتہ بصدای
بلند فرمودند **یا عجی للمولف** ایا سود دراین زمین دین داری تا سبط
رسول را نماید یاری کس یاری او نکرد و سوزش تا امد جزآہ زنان بیمہ و بیمار
و نفی النجاد و نقل الفاضل فی اسرار الشہادۃ عن ابی الفرج قال فخرج علی بن الحسین
زین العابدین ع وکان مریضا لا یقدر ان یقل سیفہ وام کلثوم تنادی خلفہ
یا بنی ارجع فقال یا عمتاہ ذرینی حتی اقاتل بین یدی ابن رسول اللہ ص فقال الحسین
یا ام کلثوم خذیہ لئلا یبقی الارض خالیۃ من نسل آل محمد وفی نقل آخر فجاء زینبا
وخرج من الخیمۃ یجر سنانہ الحمایۃ من الضعف فراہ الحسین فانقض علیہ کالصقر ولعلہ
والتجیہ الی الخیمۃ وقال یا ولدی ما ترید تصنع قال یا ابہ انی قد رأیتک قد قطع نیاط

بنو ابن زیاد من حرب صدور
لبکاء حسین و اخبرۃ بقر

وما بالقلیب ہوت کم فیہ من وثن   کانت لہ دون وجہ اللہ اوثان

کہ نیست بہ جز رسول نکا ہی بکربلا افتادند
و بنیع علی بنجاہ و قد اوقعادند
کہ ثبت قریش شعلہ جوی جعفر
حسین بلحکو نا و صدر افتادند

قلبی و ہیج مساکن فی صدری ان ابدیدنا دم بر رحی فقال یا ولدی انت مرتضی ولیس علیک جہاد
وانت الحجۃ والامام علی شیعتی وانت ابو الائمۃ وکافل الایتام والمتکفل للارامل
وانت الرادم لحرمی الی المدینۃ وحاشا للہ ان تبقی الارض بالحجۃ من نسلی و کافی ملک
یا و لکبا نسیر ذلیل مغلولۃ بذالک موتو نفر رجلاک فقال علی بن الحسین ع اتقتل وانا انظر
الیک لیت الموت اعدمنی الحیوۃ دون جمال وجہ الفداء ونفسی لنفسک الوقاء فقال
الحسین یا علی انت الخلیفۃ من بعدی والوالی علی شیعتی والقائم بامر الدین وہادی
الصراط المستقیم والحافظ لعلوم ابی وجدی ثم اغشیہ وبکاء شدیدا در بحار
و اسرار الشہادۃ از ابوالفرج منقول است کہ حضرت سید الشہداء نگاہی بجانب
راست خویش نمودند مدد کاری از مردان ندیدند و بطرف چپ توجہ نمودند
برنا و نا وری آگاہ نکردیدند ناگاہ صدای گریہ زنان را شنیدند نگاہی کردند
جناب امام زین العابدین را دیدند کہ از خیمہ گاہ بعزم جہاد فی اللہ قدم بیرون
گذاشتہ نیزۂ یا شمشیری را خود برداشتہ اما از نہایت ضعف و ناتوانی طاقت راہ
رفتن و قدرت شمشیر کشیدن ندارد دوامنان و خیزان با جسم ناتوان و چشم گریان
راہ میدان را میسپارد و جناب ام کلثوم از عقب او میسنالد و می کوید ای فرزند
برادر برکرد کہ بیماری و حالت راہ رفتن نداری امام بیمار فرمودند ای عمہ مرا بگذار
تا جہاد کنم در حضور فرزند احمد مختار و پدر بزرگوارم از مشاہدۂ این حال و شنیدن
این مقال حضرت ابی عبد اللہ ع روی بخیام نموند و فرمودند ای خواہر نگاہ دار این
بیمار را کہ نمی ماند زمین خالی از نسل سید المرسلین جناب ام کلثوم حسب
الامر امام مظلوم فرزند معصومش را بجانب خیام برکردانید و ما بعض از رفتن
میدان اکر در پایت و انبت و یکر بیمار کربلا بعد از شنیدن استغاثہ پدر بزرگوار نیزہ را

وَنَدْ بَلاها بنو الزرقاءِ ثم تلا ابناءُ نثلة خنّارٌ وخوّانُ

بر داشتند و از میان حرم قدم بیرون گذاشت ولکن از ضعف شدهٔ بیماری طاقت
استقامت نداشت پای جود را بر روی زمین می کشید نیزه را همراه می کشانید گویا
میفرمود ربَاعی للمؤلف ﺑﺒﻴﻦ دستید بربادی تو دادم سربادی مدد
کاری تو توقدرت خود من ضعیف زادم بیمارم از استغاثه و زاری تو چون
شاه شهید فرزند لبند خویش را بدان حال دید مانند شاه باز پر ران بمورد
بجانب بیمار شکسته بال خود دوید او را مانند در بر کشیده و سوی خیامش بر گردانید
و فرمود که ای فرزند دلبند چه اراده و چه خیال داری با وجود این حالت بیماری
چرا باید قدم از حرم بیرون گذاری عرض کرد که ای طبیب هر درد زن و مرد صدای استغاثه
و ندای غریبی و تنهائی تو مرا بیخود کرده و از سوز و شرر آن دلم را بر آید هوش از
سرم پرید و قطع حیوانم را نمود و غم بر غمم افزوده آمدم تا جان در راهت نازم و درد
خود را نداسازم و سر در رکابت اندازم شعر این مقام سرچه باشد که نثار قدم
دوست شود جان متاعی است که هر بی سرو پائی دارد امام مظلوم چون این
کلام را از فرزند معصوم خود شنید اشک از دیده گان بارید و مضمون این اشعار
فرمود للمؤلف ای نازنین بیمار ستم کش از این دفتر شهادت را قلم کش
جهاد از بهر بیماران نباشد تو را تکلیف چون یاران نباشد تو باید نذر
من کشته کردم تو سالم من بخون آغشته کردم تو بعد از من پرستار زنانی
پناه خواهران و دخترانی مرا از تیغ خواهم کشته مقتول تو در زنجیر خواهی
بود مغلول بدست پا غل و زنجیر بینی بروی اشتر عریان نشینی بجای از کوفه
تا شام و مدینه اسیر و دستگیر اهل کینه شود سیلی رخ طفلان ز سیلی تو
می بینی و بی زار و علیلی حرم را در وطن باید رسانی تو باید بعد من در ترتیب مانی

وَ اَرهَفوا البَنی بالبنی شبا حدّ السیوف وذاق اللبّ ظمآن

کلام جانسوز امام تمام نشد فرزند حزین بیمار کربلا گریه کنان بنای گریستن گذاشت حسرت
از دیده ها بارید و عرض کرد اتقتل و انا انظر الیک لیتنا الموت قد افنی الحیوه و حجب
لی فعل الفداء و یقینی بنفسک الوقاء شعر ای جان و سر جهان بقربان سرت
اما تو شهید من زنده برت ای کاش وجود من عدم میکردید ای کاش عدم
بود وجود پیرت اوکفتار امام بیمار جناب سید الشهدا گریان گردید و گریست
گریستنی شدید و فرمود یا علی تو حجت خدا و بر شیعیان من امام و پیشوائی و تو
بعد از من خلیفه در روی زمین و قائم بامر خدائی و برهانی مبادی امور دین و تکالیف
مبادی علمها پدرم امیر المؤمنین و جدم سید المرسلین را و ائمهٔ هدی از نسل
تو باقی می مانند تا روز قیامت و هر که حضرت رب العزة خالی نمیگذارد روی
زمین را از امام و حجت از آل رسول و ذریت بتول از نسل من انتهی معنی الحدیث
و مناسب مقام کلام صحیح خامس العبا که فرموده به فرزند خود بیمار کربلا
یا علی یا ولدی اذا رجعت الی المدینه بلغ شیعتی منی السلام و قل یعنی ای فرزند من
علی هر گاه از اسیری مراجعت کردی و بمدینه رسیدی اول سلام مرا بشیعیانم
برسان و بگو شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بشهید او
غریب فاندبونی و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد
القتل عمدا سحقونی لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی
لطفلی فابوا ان یرحمونی و سقوه سهم بغی عوض الماء المعین مترجم گوید
که در اغلب کتب معتبره علما و مقاتل این اشعار را از زبان امام مظلومان روایت
کرده اند بعضی از جناب سکینه خاتون نقل نموده و پاره از جناب بیمار کربلا
روایت کرده اند و ممکن است که سید مظلومان بهر دو فرزند خود فرموده باشند

هذا وكلهم للدين منتحل   شتان بين مثليهم كفر وايمان

ان ثابت تاکید کرد تا اخبار معصومین خاص اهل ایمان در روز تا شیعیان بمقامات منوضات
واصل شوند و خاص اشعار بیان پنج مصیبت عظمی است اول شدت عطش و تشنه
کامی آنحضرت است زیرا که فرمود بگوئید شیعیان من هر وقت آب خوشگوار بیا
شامید یاد از تشنگی من نمائید و هم محنت غربت و کیفیت شهادت آنجناب است
دوم بیکسی و شدت غربت زیرا که فرمود هرگاه شنید بی حال غربت و شهادت شخصی غریب را
که شهید کردید در غربت پس بر من ندبه نمائید و بآواز بلند بر من بنالید
که شهادت و غربت من از همه کس سخت تر و شدید تر است مصیبت سیم بیان
شهادت آنحضرت است بی جرم و جنایت و تقصیر و گناه و معصوم بودنم فرزند رسول
الله و ولی الله و معصوم از گناه و با وجود این مرا با لب تشنه کشتند و در خاک و
خون غلطیدند مصیبت چهارم ظلمی است که بر هیچ فرزندی تا کنون وارد نگردیده و هیچ
گوشی مثل آن را نشنیده و هیچ دیده نظیرش را ندیده و بر فرزند پیغمبر این ستم
رسید که معجزه بعد از کشتن تمام اسبابش خویش عمداً پیکر مطهرش را پایمال
نمودند مصیبت پنجم جان سوزتر از همه مصائب آل ابی طالب است شهادت علی
زیرا که بحکم خدا و رسول طفل شیرخوار بی گناه و معصوم و سزاوار ترحم و عنایت است
و حضرت ولی الله بلسان التماس و زاری قنداقه شیرخوار خود را بر دست داشته و
رو بکوفیان گذاشت و جرعه آبی از برایش طلبید ترحم ننمودند و جوابش هم
ندادند بلکه بهترین ستم بر آن حجت خدا دادند و آن صغیر بی شیر را در کنار
و دامن آن بزرگوار شهید کردند و در این مصیبت حضرت ولایتمآب تمنای
حضور دوستان و شیعیان را می نماید و بلفظ تمنی بیان مطلب معجز نماید که لیتکم
فی یوم عاشوراء جمیعاً تنظرونی   کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی   و تمام ...

ولا حول و لا قوة الا بالله

بند هفتم

سد المسامع من انبائهم خبر   لا ینقضی حزنه او ینقضی العمر

شهادت علی اصغر در مجلس گذشته مرقوم و نوشته گردید لعنة الله علی الظالمین
مجلس یازدهم در اخبار پیغمبر مختار بشهادت فرزند شرع
حسین را آن بزرگوار و بیان بعضی از وقایع روز عاشورا فقد قرء المصیبة
ابی الحسین صریعاً الاصبع له الاصبع مفصول فیه تتصل والفم ...
فیه و مختلف والنحر منعطف والعمر منتحل بمادة هطلت والشیب منه طلت
والجسم قد خلت من حوله الجمل الجسم مضطرب بالدم مختضب والقلب ملتهب ما به
البلل والنبی مشتغل فی نوحه عجل والسبط مجتهد یدعو ویبتهل یا عباد
... شه تشنه کرد بی یار و معین صد پاره بدن فتاده بر روی زمین
یاری نکشید ناله در یاری او جز تیر و سنان سوی پیکر آن هر طعین
سنان و تیر بر پیکر او ننشست بدل نوازی او بر او یکباره زهر سو برش آمد
تیر تا رفت ز تن جان و ز پیکر سر او کرد جسدش فتاده هر سو اجساد
کفنی که بجهله خفته خونش داماد و ز خون چهره محاسن و رخش رنگین شد ...
جنان بگلگلگون ... تن مضطرب بدن چون بسته حناب و ز شدت
تشنگی دلش گشته کباب چون ماهی اگر بخاک تفتیده بود صد که چهره تاب
دهد جان بی آب تا آن تن صد پاره ز شمشیر و ز تیر ننشسته بر سینه اش
شمر شریر بر کشتن شاه تشنه مشغول و حسین مشغول مناجات بزیر شمشیر
که دوست وفا بوعده خود کردم امروز تمنا تو بجا آوردم فردا تو شفاعتم
در امت بپذیر که آمده تمنا باز دل پر درد ... مذانکه صدوق مرحوم در کتاب امالی
مرقوم نموده در باب خروج آنجناب از مدینه در سال شهادت ذکر فرموده که شبی
حضرت ابی عبدالله در حرم جدش رسول الله مشغول عبادت و زیارت و وداع

شیخ

حضرت رسول خلیل آمد طلبکار اق
بدر الرسول کشاد ابواب نفاق
برزینب و کلثوم و اقرباء فراق
بشتافت با اتفاق
جستند با اتفاق

ما حلّ بالآل فی یوم الطفوف وما   فی کربلاء جری من معشر غدروا

بود گاهی مناجات و دعا مینمود و زمانی در رکوع و سجود و قیام و قعود بود هنگام
صورت بر خاک نیاز و مذلت می سود تا اینکه در سجود خوابش برده بود پس در خواب جناب
رسول خدا را دید که در کربلا پسر را در دو دست خویش گرفته بود و در بر کشید و میان
دو دیده را بوسید و فرمود بابی انت و امی کانّی اراک عن قریب مرمّلاً بدمک بین عصابة
من هذه الامة لا یرجون شفاعتی و ما لهم عند الله من خلاق یا بنیّ انک قادم علی ابیک
و امّک و اخیک و هم مشتاقون الیک و انّ لک فی الجنة درجات لا تنالها الا بالشهادة
یعنی ای پسر و نور بصر من فدای تو باد و مادر من گویا می بینم پیکر صد چاک تو را
که بخون و خاک آلوده در میان جمعی از این امت که امید فردا ندارند از شفاعت من در قیامت
و رستگاری نیست از برای ایشان در روز جزا و بدان ای نور دیده کامکار در دار زمان
خداوند جلیل پدر و مادر و برادرت روان خواهی بود و هر یک از ایشان مشتاق
ملاقات تو اند و در درجات جنان بدار الخلود از بهر تو درجه ایست که من از برای
تو درجات بلند و مقامات ارجمند در ساحت حضرت خدا وعده کرده ام بدان مقام
نخواهی رسید الا پس از رسیدن بمقام شهادت و وصول بدان قرب و منزلت
موقوف بحصول این سعادت است رباعی للمؤلفه عاشق اگر بسعد سعادت
چشید شهد شهادت بذائقش رسید از زبر خاک بر افلاک تاخت و ز
فرش بعرش رسید انگاه فرزند بتول عذرا از اشارت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و بشارت وصول بقرب خدا بسیار خوشنود گردید اشک شوق از دیده
بارید و خرم سر از سجود و خواب برداشته روی بمنزل گذاشت آغاز فضیلت
حاصل مقال انکه مظهر جلال الله حضرت ابی عبدالله روحنا فداه هر چند خود آگاه
از شهادت و ذائقه بر فوز بسعادت خود و یاران بود و اخبار شهادت محمود را نیز

علیکم الامام ...
...

قد بایعوا السبط طوعاً منهم و رضا   و سیّروا صحفاً بالنصر تبتدر

بشتافتند با گروه گرفتن
پیمان ناپایدار گرفتند
بر بستند عهد و بر کشیدند
تا ابن سعد بیعت شکستند
بشتافتند با دگر گرفتن

تقیید نمی فرمود و اطاعت نمود و طریق مناسک کربلا را از برای فدای جبل سر نازنین
و قربانی جان در راه جانان پیمود تا ظهر روز عاشورا وقتیکه با گروهان مرتد
مجادله و مقاتله می نمود این معنی در خواطر حقیقت مظاهر شهیدان مشتاق و
صنادید پدر و مادر و برادر گردید و طالب تحائف از دار المحنة برای محبت شد
لهذا دست از جدال و جهاد برنداشت جهاد کشید بروایت ابی مخنف شمر
تدبیر کرده و تمام سپاه را بسه قسمت نمود و دو قسمت را بسوی ابی عبدالله اورد فرقة بالنبال
والسهام و فرقة بالسیوف والرماح و فرقة بالاخشاب والاحجار فجعلوا یرشقونه
بالسهام و یطعنونه بالرماح و یضربونه بالسیوف حتی اثخنوه فاعرض خولی بن یزید
الاصبحی لع بسهم فوقع فی لبّته فخرّ ادناه علی ظهر جواده الی الارض صریعاً یعنی بلنطا
نابکاران سلسله با شمشیر و سنان و قومی با چوب و سنگ اهنگ حضرتش کردند
و بر وجود مبارک آنجناب آوردند آه در آن هنگام آنقدر چوب و تیر و زخم تیغ و شمشیر
و صدمه سنگ و چوب از ان قوم شریر بر وجود امام همام کارگر شد که دیگر تاب و طاقت
و بی‌حال و قوت گردید تا انکه تیری از خولی بن یزید اصبحی نابکار بکام مطهر
بر حلقوم آن مظلوم رسید چنانچه از پشت زین در خاک طپید و بر روی خاک هلاک
افتاد طرف بهمین صورت رخ بر زمین نهاد و تعفیر جبین کرد و سجده شکر
بجای اورد و در سجود اظهار شکرگزاری نموده فرمود در بارگاه حضرت معبود میرسید
چنانچه صاحب بحار و طوفان و مناقب این بود للمؤلفه حنیف بهاین رخ بر زمین نشانا
دین نهاد عرش برین بخاک ارادت جبین نهاد و بقی الحسین مکبوباً علی الارض
ملطخاً بدمه ثلث ساعات من النهار رامقاً بطرفه الی السماء و هو یقول صبراً علی
قضائک و رضا برضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین یعنی سه ساعت ان

اجباب حضرت امام زین العابدین

آمَنَّا فَإِنَّا جَمِيعاً شِيعَةٌ تَبَعٌ وَكُلُّنَا نَاصِرٌ وَالْكُلُّ مُنْتَصِرٌ

پیوست کرده تا حرم خط و دل
کر بیطرف تعظیم آی عصر جبل
ما شیعه بیاد عکس او بهم تو را
یا ازای کرده تو کرده ایم از کل

حضرت با پیکر خونالود بروی درافتاده وصورت نازنین وجبین مبین بر خاک
زمین نهاده بود و بکوشه دیده کان حق بین نظر بجانب آسمان مینمود و در تضرع و
دعا و ابتهال التماس میفرمود که ای خداوند در بی کسان و غیاث بی پناهان صبر و
بردباری دادم هم شبیه و قضای تو در ذبحی خوشنودم بر ارادت و رضای تو و
حذا فی بیت سوای تو و این اشعار را نیز بعضی نسبت بان جناب داده که فرموده
تَرَكْتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوَاكَا وَأَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيْ أَرَاكَا فَلَوْ قَطَّعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْباً لَمَا
حَنَّ الْفُؤَادُ إِلَى سِوَاكَا حاصلش این اشعار است لمؤلفه صد شکر کرد در منزل مقصود
رسیدیم در لاحلقه ربا زحلد مخالف رسیدیم الحمد که از ملک فنا رخت بر بستیم فوق
ملکوت و فلک آنجا رسیدیم صد پاره شدم تا جکر تشنه و لیکن در بحر وجود از
کرم وجود رسیدیم بودم اکر از ذره ز مهر علی اکبر انجا که علی اکبر من بود رسیدیم
صابر بقضای حق ذبحی بر رضا یم در مرتبه حق ساحت موعود رسیدیم الله و
کستیم ز جهان و بتو بستیم وز عشق تو در مقتل محمود رسیدیم الحمد که از عز تو
تا مهر رسیدیم بر وصل تو و احمد محمود رسیدیم کردم چه در صد پاره دو صد بار
ز شمشیر سهل است چه در کوی تو معبود رسیدیم در همان حال که سر کرم تضرع
و ابتهال بود پیکر مقدس و جسد مطهرش بیطاقت و حال کردیده و غش نمود که تا
از عالم ظاهر دیده کشوده و در حجاب وصال بی پرده و حجاب تضرع و ابتهال می
نمود مخفی نماند که کمال شوق آنحضرت بشهادت و رحلت از دار فنا بساحت قرب
حضرت عزت و شوقش در وصول بسعادت وصال رسول خدا و علی مرتضی و بتول
عذرا و اعلا از حد تحریر و تقریر است و این معنی معلوم از روایت مجلسی مرحوم از
مناقب است چنانچه مرقوم افتاد که در وقتی امام مظلوم شمر ظلوم زاد بکر برسینه اش

شمر ازین لعین

آمِنْ وَعَجِّلْ فَذِي الْخُضْرُ الْجِنَانُ وَقَدْ زَهَتْ بِنَضْرَتِهَا الْأَزْهَارُ وَالثَّمَرُ

بازار که ما کرم و مدائع وثنا بان
در زخم و محن شاه وشا طبان
یا ازای بیحیله که از آن سبیل و کل
یابیم منزل که شه اطراف جهان

نشسته است بدست خنجر و بدست بکر محاسنش را گرفته وعازم بر کشتن آنجناب جازم
کشته که ای خواهد سید وید خواهد شد والبته درک سعادت شهادت خواهد
نمود اظهار سرور و انبساط نمود و تبسم فرمود و حضرت بدیکه معشوقش حاصل و بمقام
محمود واصل کردید قال ابو مخنف فلما اما فاق من غشيته وثب الحسين للقتال الظلم يغد على
المهاه فبكى بكاء عاليا و نادى واجداه وا محمداه وا اباالقاسماه وا ابتاه وا علياه
وا جعفراه وا حمزتاه وا عقيلاه وا عباساه وا غربتاه وا عطشاه وا غوثاه وا قلة
ناصراه ء اقتل مظلوما و جدي محمد المصطفى و اذبح عطشانا و ابي علي المرتضى و اترك
مهتوكا و امي فاطمة الزهراء حاصل انکه امام مظلومان چون بهوش امد باز در جوش
خروش امد بر خواست تا جدال نماید و مجال نیافت و بقتال قوم ضلال کشاید قدرت
بر حرکت نداشت و طاقت در حرب و ضرب بعنا و تا خاید و زار کریست و در کوشه
وکنار خود منکریست و طلب یاری میمود و باواز بلند جد و پدر و برادر و اعمام
و یاران خود را بعبی کاری طلب میفرمود چون یاری بدیدیم ما کاری بهر یادش
نرسید بر ناعی لمؤلفه کفت که صدا از این قوم جهول که ز ظلم و ستم
کشته فرزند رسول در داکر ز تن سر از بر ما سر بر ید تا انکه علی است ناهم و مام
بتول مترجم کوید شاید مانند سری از اسرار کریستن ان امام مقتول ناله و زاری
و ندبه و سوکواری این استکه حضرت سبط ختمیت و معاینه یافت که قلب مصطفی
ماسوا الله از این مصیبت جانکاه اولیاء الله و عزیب آل الله از هم شکافته و هر
از ممکنات بمرتبه خویش نا رو ولرزش و کریان و بشیوه عزاداران سر کرم آه و افغان
لهذا بموافقت ایشان کریان کردید و هم چنین بدیده ولایت در وحانیت شاهد
بمود اصول کرم و اولیاء نعم بعضی حدیثش سید عالم و پدرش وصی اعظم و مادرش سیده

فعاد نصرهم خذلا وخذلهم   فلا له بسیوف للعدی اذخروا

هلا کن شنا نیت این خبر صحیح متواتر از کتب عامه و خاصه را نابید شنود و اطاعت
نمود و با اهل رسالت متوسل و متمسک کردید از این گرداب بلا رهید چنانچه حضرت
از انبیا و اولیا و دیگران کر توسل جستند جستند از طوفان بلا درست خصوصاً
توسل بر کسیکه صحیح فرمایش رسول خدا است از ابی بن کعب که در حدیث طویلی فرمود
بحق اخدا نیکه سزاوار است که فرستاده که حسین بن علی ع در آسمانها بزرگ
تر است از روی زمین و بدرستیکه در طرف راست عرش عظمت مرقوم است که حسین
چراغ هدایت و کشتی نجاة امت است و اصلا در امامت او شکی نیست هم خبر کرد
جز شهادتش را با اصحاب پیغمبر مومنی چنانچه در عاشر بحار از انس بن سحیم
مرویست که گفت شنیدم رسول الله را فرمود انّ ابنی هذا یقتل بارض العراق فمن
ادرکه منکم فلینصره فحضر انس مع الحسین بکربلاء وقتل معه یعنی که این فرزند من حسین
کشته میشود در زمین عراق پس هر یک از شما که درک آن زمان را نمود باید یاریش
نماید و همین راوی در کربلا حاضر بود و شهید شد پس نابید یاری نمود همان
غریب مظلوم را که سفینة النجاة امت است و در صحرای کربلا کشتی وجود خود و اصحابش
از طوفان بلا در هم شکست شعر من بحر العلوم قد متعنا منه اهل البیت و تکثر
سفن النجاة و فیها العلم والعمل تمه این شعار را در بحر و نوشتن ام محتشم
کشتی شکست خورده طوفان کربلا   در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا الخ
چهار مرتبه از تهاجم موج بلا متراکم بنوح و اصحاب او کرم بود و کشتی نجات
عالم را متلاطم نموده مرتبه اول صبح روز عاشورا که ندای یا خیل الله ارکبوا و
بالجنة ابشروا یعنی ای لشکر خدا سوار شوید و مهیای شهادت باشید که عماریب
بر نعیم جنان خواهید رسید همه جند الله و لشکر ابی عبد الله برپای خواستند

یا ویلهم من رسول الله کم ذبحوا   ولدا له و کم بنات له اسروا

و کمی شهادت را بر میان بسته صف را استند و فی خبر الصحاح انّهم کانوا خمسة
و اربعون فارسا و مائة راجل و فی غیر ذلک فتقدم عمر بن سعد و وقف امام الحسین
و وضع سهما فی کبد قوسه ثم رمی وقال یا قوم اشهدوا لی عند الامیر انّی اول من رمی
فاقبلت السهام من القوم کانّها القطر و قال محمد بن ابی طالب فلم یبق من اصحابه کلّهم فما
بقی من اصحاب الحسین الّا اصابه من سهامهم و قتل فلما رموهم هذه الرمیة قام
اصحاب الحسین ثم و قتل فی هذه الحملة خمسون رجلا یعنی مرویست از حضرت امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که در آن هنگام لشکر امام چهل و پنج نفر سوار
و صد نفر پیاده آماده شهادت بودند پس عمر بن سعد ملعون در مقابل آن
لشکر حق خود مجسم آمد و تیری بچله کمان نهاد و بازوی جفا افراخت و آن تیر را
بجانب لشکر سعادت اثر انداخت و فریاد بر کشید که شاهد باشید در نزد امیر
که اول من بجانب اینجناب تیر انداختم پس تمام کوفیان نابکار و بیکانان فراختند
و امام و لشکرش را هدف تیرها ساختند لو لفظ من بمیدان چه شد را شرح آن
بر جنود حق از دست دشمنان   صد هزاران تیر بر صد جسم پاک   هر تیر آمد از
هزاران تیر چاک محمد بن ابی طالب میگوید در آن حملهٔ اولین یا حتی نماند از اصحاب
شاه دین مگر آنکه تیری بر بدن نازنینش رسید و صد کود است که پنجاه نفر
از یاران امام ع در آن هنگام بمقام شهادت فایز کردیدند از این شکست
نمایان کمر اهل ایمان و قلب سید مظلومان شکست چون شکستی راست صف
حق بهم ما سوی را تا منتها ذعم کشتند   لشکر بن شکست نا بکر رسول الله
جنید خواطر آل بتول   مضطرب اهل حرم در خیمه گاه   منقلب قلب حسین بعینه
مرتبه ثانی چون از هجوم لشکر شیطان خبود مسعود دهمان زا بر شنا ابی دو

ما ظنهم برسول الله لو نظرت عيناه ما صنعوا لو انهم نظروا

بقیه

دو زاد وجمعی بمقامات عالیات و درجات باقیات شهادت روی نهادند

السیف ایشان دست بازی جمع نموده مجدداً بر فنا و وجود شمع ایجاد کردیدند و

دست شمشیر کشاده وچون شیر در کار گروه تباه افتادند فلم یزل یقتل من اصحاب

الحسین ثم الواحد الا ثنی فیبین ذلک لقلتهم و یقتل من اصحاب العمر العشرة و

العشرون بل اکثر فلم یبین ذلک لکثرتهم قال ابو ثمامة الصیداوی للامام یا اباه

عبد الله روحی لروحک الفداء هؤلاء یقاتلوننا و نحن مقتولون لا محاله فانی

احب ان القی الله ربی و قد صلیت هذه الصلوة فرفع الحسین راسه نحو السماء و قال

ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین نعم هذا اول وقتها ثم قال سلوهم ان یکفوا

عنا حتی نصلی الخ ما رواه المجلسی یعنی پس چون طول کشید مقاتله میان عسکر

تا نصف النهار و کشته میشد از اصحاب حسین ع یکنفر و بیشتر و بجهت کمی قلت

ایشان ظاهر بود و کشته میشد از لشکر عمر ده نفر و بیست نفر بلکه زیاده

و معلوم نبود از جهت کثرت و زیادی ایشان پس ابو ثمامه صیداوی عرض

کرد یا اباعبد الله جانم فدای تو باد این گروه اشرار با ما مقاتله خواهند کرد

و ما ناچار کشته میشویم بهتر انکه یکمرتبه دیگر با شما نماز کذاریم و دوست

دارم که ملاقات پروردگار خود نمایم در حالتیکه نماز ظهر را کرده باشم تصدیق

نمایند امام سر بجانب اسمان نموده و فرمودند که نماز را بیاد اوردی خدا ترا

از نماز گذارندگان محسوب فرماید بلی اینوقت نماز و زمان راز و نیاز

با پروردگار بی نیاز است لیکن این قوم مهلت نماز بما نمیدهند از ایشان

سئوال کنید که دست از قتال و جدال باز دارند تا ما نماز گذاریم و در بجا اینمعنی

معنی دادیم حسب الامر این حضرت از لشکر شقاوت اثر بجهت نماز مهلت طلبیدند

بند هشتم

ما امن القوم قدیما او هم کفروا من بعد ایمانهم لو انهم شعروا

کی اجابت ننمودند و اکرهم مهلت دادند مخالفت نمودند حصین بن نمیر شریر بسخن کفت

کرد جناب حبیب بن مظاهر برآشفت شمشیر کشید با او در او یخت و جمعی را کشته

سرها و خونها ریخت تا انکه عاقبت شهیدان قوم عنید

شد فلما قتل الحبیب بان الانکسار فی وجه الحسین ثم قال انا لله و انا الیه راجعون

فقال الحسین لزهیر بن القین و سعید بن عبد الله تقدما امامی حتی اصلی الظهر

فتقدما کما فی الاسرار یعنی حضرت ابی عبد الله ع بزهیر بن قین و سعید بن عبد الله

فرمودند که پیش روی من باشید تا با بقیه اصحاب نماز کذاریم زیرا که انقوم

عمیکذارند که ما نماز بجا اوریم ان دو عاشق سعادتمند در مقابل شاه شهید

هدف تیران کروه عنید کردیدند هر تیری که بجانب امام میامد بجان خود می

خریدند تا پس از ادای نماز دیدند که سیزده تیر غیر از جراحت شمشیر بر بدن سعید

بن عبد الله رسیده واز پا در امده بعد از شهادت سعید بن عبد الله و حبیب بن

مظاهر اثار انکسار از جبین ابی عبد الله ع ظاهر کردید فرمودند انا لله و انا

الیه راجعون مرتبه سیم بعد از شهادت یاران و جان نثاران و پس از قتل

جوانان و اخوان ناچار خود روانه کارزار کردید فقصدوه بالحرب فجعل یحمل علیهم

و یحملون علیه و هو فی ذلک یطلب شربة من ماء و اشتد علیه العطش و کلما حمل

لفرسه علی الفرات حملوا علیه حتی صاروا الی الحسین بجراحة و عن الباقر انها

و ثلثمائة و عشرون طعنة بالرمح و ضربة بالسیف و رمیة بالسهم فوقف یستریح

ساعة و قد ضعف عن القتال فبینما هو واقف اذ اتاه حجر فوقع فی جبهته فاخذ

الثوب لیمسح علی جبهته فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوقع فی قلبه فخرج

من ظهره فقال ع بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله از هر کوه

قد حاربوا المصطفی فی حرب عزتہ ولو اغاثہم فی حربہ ابتدروا

درکاد چو محیط پرکار لشکر کفار گرد اگرد نقطہ دائرہ امکان درگرفتند حملہ
بر انجناب نمودند وانجناب ہم با وجود شدت تشنگی حملہ میفرمود وطالب مبارز مو
وہر چند مرکب بجانب فرات دوانیده میفرمود از ہر گوشہ با تیر و نیزه و شمشیرش مانع
بودند تا آنکہ ہزار و ہفصد جراحت بر بدن آنحضرت رسیده و بروایتی حضرت باقر
سی و ہفت زخم جراحت سنان و تیر و شمشیر بر بدن مبارک شهید
کر بودند پس لحظہ ایستاده تا اندکی بیاساید و استراحتی فرماید چون از جملہ خستہ
کرده بود دران حال یک سنگ بر پیشانی نورانی انجناب رسید چون بر صورت
و محاسنش جاری گردید پس جامہ خود را برداشت کہ جبین مبین را از خون فرو
نشاند ناگاه ظالمی تیری کہ سہ شعبہ داشت و بزہر آلوده بود بر قلب نازنین انجناب
زده کہ چون مثل ناودان جاری شد پس حضرت فرمودند بسم الله و بالله و علی ملة
رسول الله آنگاه آن تیر سہ شعبہ را از عقب سر بیرون کشیده از ہمین جراحت
ضعف بر انجناب مستولی گردید و از پشت زین بر روی زمین رسید مرتبہ چہارم
و ہنگامیکہ سلطان دین از عرش زین بر روی فرش زمین نشستند و لشکر کفار دست
بد ستہ بر کشتن انجناب کمر بستند فصاح الشمر لعنہ الله باصحابہ ما تنتظرون
بالرجل فحملوا علیہ من کل جانب فضربہ زرعة بن شریک یعنی شمر دین تباه رو
فریاد نمود کہ چرا منتظر ایستاده اید و کار حسین را تمام نمی کنید لشکر از سر
ہجوم او دست ندا را بجالہ زرعة بن شریک لع شمشیری بر دست انجناب زد آن
جناب ہم شمشیری براو زدند کار گر نشده زرعہ باز بر گشت و شمشیری دیگر
زد بر انجناب کہ حضرت بر رو در افتاد ہرچند کہ میخواست مبارک ایستاده از ما
مرغ بسمل بر رو در افتاد الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای

ما کان ینزل عن سلطانہ ملک ولا لبنیة الداعی لها یدروا

مجلس سیزدهم در ہم موید و واقعات مذکوره شہادت آنکہ چہار
نفر از لشکر کفار بیشتر از دیگران اہتمام در قتل امام نمودند و دست و شمشیر ہلاک
آنجناب ناپاک کشوده اول صالح بن وہب دویم زرعة بن شریک سیم خولی چہارم سنان
مقدمة المصیبة بشعر عربیة افاطم لو خلت الحسین مجدلا وقد مات عطشانا
بشط فرات اذا للطمت الخد فاطم عنده واجریت دمع العین بالوجنات افاطم
قومی یا ابنة الخیر واندبی نجوم سماوات بارض فلات قبور بکوفان واخری بطیبة
واخری بفخ نالها صلوات قبور بطن النہر من جنب کربلا معرسہم فیہا بشط فرات
توفوا عطاشا بالعراء فلیتنی توفیت فیہم قبل حین وفات مربا حبیبا ای عصمت
کو مکدای دخت رسول وای فاطر طاهره زهرا بتول می کردی اگر گمان کرده در کربلا گردد
لیث غالب عطشان مقتول ایضا البتہ زدی سنگ بر سر و رو وا زلطمہ جبین چہره
کرم بی چون مه مقتل حسین تشنہ لب بودی می یحیی اشک غم زچشمان چو جیحون
ایضا ای فاطمہ برخیزه سر از قبر بر آر در کربلا دہ جراحت کہ رسید حضرت رسول خدا
دو خانہ کوہ مرکب بر خون دختر فرزانہ حضرت بتول علیہا تہ ثریہ استند اخبار از شہادت
از آل عبا میفرموند فاطمہ صدیقہ زاده بر آن تبار امیموند میکر یستند بحر ثروه امیر
مومنان و فاطمہ می نکر یستند کاہی امام حسن امام حسین نگاه می نمودند سرشک از عینین
میکشودند پس فاطمہ پرسید کہ یا رسول الله ہنگام شہادت حسین یا من در دنیا هستم فرمودند
ہیچ یک از من و تو و علی در دنیا نباشیم جناب بتول عرض کرد کہ آیا قبر و مدفن مازو ملیہ
یکی دیگر واقع میشود فرمودند بلکہ ہر یک در گوشہ از زمین غربت دنیا مرده
و غریب مدفون میشوند پس فاطمہ زہرا گریستہ گریستن شدید مولف گوید سبب گریہ
ہر وقتیکہ یاد غریب مظلوم حسین را میفرمود گریہ میکرد و بر انجناب نوحہ مینمودند

بر خاک ہلاک تشنہ لب افتادند

مجلس بیست و [illegible]

از غم او طوطی اکبر عقد هر سینه باد
چون فشرد عون و جعفر شاد
اندرون از قاسم و واقعه قتل حسین
از تن اصغر کو برابر زیاد

اغا صاحب

مهما نسيت فلا انسى الحسين وقد كرّت على قتله الافواج الزمر

بالغرب العطشان البعيد عن الوطن بالطاهر اللهف المذبوح بلا كفن مولف گوید برحمه
ابن کلیه بن سواد چند مجلس قال الراوی فلما اثخن الحسين بالجراح وبقی كالقنفذ
طعنه صالح بن وهب المزني على خاصرته طعنة فسقط عن فرسه الى الارض على خده
الايمن وهو يقول بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله یعنی چون خامس آل عبا
و نواده رسول خدا و نازپرورده بتول عذرا در روز عاشورا از کوشش بسیار
در قتال اشرار خسته شد دست مبارکش از کثرت جراحت و شدت حرارت
هوا بسته گردید کوفیان چون دو ماه شیر گرم محاربه با شیر دلیر گشتند هرچند
جرات در مقاتله و مقابله نداشتند لیکن یکبار از هر گوشه و کنار دفاع و اقرار گشتند
و روی جوی نازنین امام مبین را نشان چندین هزار تیر و پیکان نمودند چنانچه سر کشی
از فرق تا روی دستش از کار دبار زمانه را داری گویا از بسکه جراحت شمشیر و پیکان
تیر بر جسم نازنین جا کرده بود گویا مثل خار پشت بر او دیده بود تا وجود این
جراحت بیسبب صالح بن وهب غدار چنان نیزه بر پهلوی آن برگزیده را فراخت که
از روی زین بر زمین انداخت شعر مولفه ز پشت زین بر زمین بادشاه
دین افتاد برای که فرش زمین عرش اعظم بر افتاد بخاک دون رخ پر خون چنان بجهد
بهانا که خود بسجده اش از چرخ خاور مین افتاد کلاه گوشه خشک و جبین ز خون تر کش
اخی بتیغ دشمن بخاک زمین تر افتاد بچون طپید حسین و بناله کرد چون گفت
کلام مقبل ز آتش بماء و طین افتاد بلند مرتبه شاهی که صد زین افتاد
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد اماه ازان ضربه بجا نگاه که حضرت لله را
از پشت زین بر رو زمین نشانید و مهر افلاک و لا تر دنیا نشانید و از طرف
راست صورتش بر زمین طپید ناله بر کشید که بسم الله و بالله و على ملة رسول الله

حقا که بکربلا ابر بکار جفا
زان تیغ ستمکر انبیا را رسول
تا آیه اشکی غم و خطبه محشر
بر جگر رسول از ان کرد عمل

رباعی

كم قام فيهم خطيبا منذرا وتلا ايا فما اغنت الآيات والنذر

امیدش از جهان بریده دست از جان کشید و لیکن باز از جا حرکت کرد و دو یمین
بقتال اهل ضلال او قال الراوی فخرجت زينب بنت الطاهرة وهي تنادي وا
اخاه وا سيداه وا مظلوماه وا اهل بيتاه ليت السماء اطبقت على الارض وليت
الجبال تدكدكت على السهل یعنی اختر برج عصمت و طهارت و دختر شاه ولایت
از میان خیام چون حالت امام دید بیطاقت گردید و از مشرق خیام تا صحن
تمام کربلا رو بقتلگاه نمود و مبهر مود ١٠٢ ابوای که بی برادر و پادشاه بی سپاه
موکه شد و خوار شد مظلوم شد امام معصوم شهید من در کف ظلم و غم
گرفتار شدیم ایکاش طپیدی بر زمین افلاک ایکاش جبال و کوه می شد چون
خاک زیرا که بخاک و خون طپید شه دین اخر بزمین فتاده این پیکر پاک
قال فصاح الشمر باصحابه ما تنتظرون بالرجل فحملوا عليه من كل جانب یعنی چون
شمر لعین حالت امام مبین را چنین فریاد دید بر کشید که ای سپاه چرا ایستاده
نگاه می کنید بلکه باده از پیاده و سواره بر او حمله کنید و بر او دست ستم بگشائید
و کار شه را اتمام نمائید و مکان دیگرا از زمین بر خیزد که تا زمین فتنه انگیزد کرکان
کوفه و شام تا از تیر و نیزه و شمشیر افراختند و بالتمام رو بسوی امام تاختند
شعر مولفه بگرد محیط قطب اسرار یکباره احاطه کرده اشرار و در دست
دو صد هزار دشمن یکتن چه کند که شد گرفتار یوسف چه کند که مانده
بی کس در چنگ هزار گرگ خونخوار بیچاره مسیح را چه چاره کرد دو چه سبحه
خصم سینا بلند کشته و صد هزار قاتل نشنیده کسی بدهر غدار بلند صد
هزار زخم کاری الهم ز هر جا بیکبار تا دید چه کند سبط جان خصم
بلند تشنه لب عزیز بار حزا نکه شوق تنش شبلان از تیغ و سنان و تیر اشرار

قَالَ النَّبِيُّ فِي جَدِّيَ احمدُ وسَلُوا ۔ مَا قَالَ فِي فَلَمْ تَكْذِبْكُمُ الخَبَرُ

فضربہ زرعة بن شریک علی کتفہ الیسری فضرب الحسین ثم زرعة فضرب عنقہ وضربہ آخر
علی عاتقہ المقدس بالسیف ضربة کبا بها لوجهه وکان قد اعیا وجعل ینوء ویکب کالدجاجة
المذبوح ثم ویکب ۔ از جملہ آنکہ ویرا اشرار و انبوہ کفار زرعة بن شریک نابکار ضربتی
بر دوش مبارکش فرود آورد و چون از دست پر درد کار و شمشیر ذوالفقار چنانکہ ضربتی
خورد کہ پیکر تابناکش بر روی خاک نقش بست چون کار بدینجا رسید تا از زمین بر خواستہ
شعر لمؤلفہ قیامت است شد چون زرعہ بر خواست لوای کفر و کین از خاک
شد راست کشید تیغ کین چون ابن ملجم چنان تیغی کہ زو شد پست دین خم
بغوث بن شهید کربلا زد نرم و نازک تن بتیغ الصبا زد فغان زان دست دین
تیغ ستم داد کہ از پا شاہ دین زان ضربت افتاد رخش بر خاک و تن در خون طپان
شد فغان در عالم امکان عیان شد چہ بسمل هر چہ بر می خواست از جای
بروی خاک می افتادی از پای آہ کہ بعد از آن ضربت شمشیر حضرت با جهد
زمین گیر گردید دیگر قدم علم نفوذ و بر روی قدم نرا ایستادہ هر چند بجهة الطها هیبت
و زدہ کہ لازم طبیعت انسانی است از روی خاک بر می خواست از ضعف مانند مرغ
بسمل بروی خاک می افتاد و طعنہ سنان بن انس النخعی ثم قویہ ثم انتزع الرمح وطعنہ
فی ترائب صدرہ ثم رماہ سنان ایضا بسهم فوقع السهم فی نحرہ فسقط علیہ السلام وجلس
قاعدا فنزع السهم من نحرہ ۔ شعر لمؤلفہ آمد سوی مقتل کہ سنان بن انس
بر کشتن شاہ بیکسان کردہ هوس بر جان نحیف زد او هفت بند از آمد نفس
افتادہ بلند بارہ شرع و زخنجر ستم بخامس الصبا ناچار بر فرق فلک گرد برپا
اول گلوی و سینہ حسین شکافت زکین بنوک پیکان و سنان آنگاہ
سرش بضرب شمشیر برید و ز دست سنان شد شہ مظلوم شهید سنان ملعون

دَعَوْتُمُونِي لِنَصْرِي اَيْنَ نَصْرُكُمُ ۔ وَاَيْنَ مَا خَطَّتِ الْاَقْلَامُ وَالزُّبُرُ

و هنگامیکہ بدن شاہ تشنہ لب کہ فرزند فاطمہ بود سر بر تراب نهادہ و در میان خاک و
خون افتادہ چون ماهی بی آب بهر طرف می غلطید بجراحت بی حساب بی تاب و توان
از این رو بدان رو و از این پهلو بدان پهلو غلطان است بر حالش رحم نکرد نا ذوی
ستم بغوث برافراشت و سنان کہ در دست داشت در میان کردند و حلقوم امام مظلوم
فرو آوردند با این کفایت نکردہ با همان نیزہ و سنان آن اخر سینہ مبارکش فرو دید
چنانکہ قلب عالم اکبر و سینہ پیغمبر مجروح گردید رباعی لمؤلفہ عفی عنہ
کین ز حضرت سجاد کربلا برسید کہ رشک دست چہ کرد شاہ تشنہ کام شهید کشید
آہ کہ از ضربت سنان سنانش بقلب عالم امکان در سید و بنحر رسید تا ذهبان
سنان بی ایمان نا ذوی افراخت و تیری از کمان شقاوت بسوی آن حضرت انداخت کہ
بنحر و گلوی نازنینش آنکہ بوسہ گاہ پیغمبر و حیدر بود از هم درید و چون طایر سر بریدہ
در خاک و خون طپید پس تا بدین جا از بروی خاک هلاک در دست نشستہ
نا ذوی همت فراخت و آن تیر را از گلوی نازنین کشید و بر زمین انداخت پس هر دو
دست آورد زیر آن جراحت می گرفت تا آنکہ از خون مالامال میگردید بر سر و صورت
می کشید تا اینکہ صورت و جبین و محاسن نازنینش خونین گردید شعر لمؤلفہ
در دست شکر کردی کسی چهرہ نبود چہ شاہ دین کہ جبین از کفش بخون آلود مکوی
حضرت معشوق گوز ساحت عشق قدم زرہ گرد رخش سرخ هم چہ آن در وجود
فدای چهرہ گلگون ز خون او گردید تمام روسیهان را سفید چهرہ نمود پس فرمود
هکذا القی اللہ مختضبا بدمی مغصوبا علی حقی یا ابن عمی صورت منکو کردہ هم خونین
و مویم رنگین است چون وصال حضرت ذوالجلال جمال آفتاب مظاهر جمال سیمایم
و با همین حالت کہ کیفیت پسندیدہ و منقلب الاحوال شکایت قوم ضلال کہ ظاهر اینان

جَلَا نَمُونَا عَنِ الْمَاءِ الْمُبَاحِ وَقَدْ   اَضْحَتْ تَنَاهَلُهُ الْاَوْغَادُ وَالْغُمْرُ

حقوق محمد را ادا او مستند زبان حال او قال میکشایم شعر لمؤلفه رستدار
کر باین زکو دوم برد روست   سرخ رو کر کندم در نظر دوست نکوست دل جان
مال و جهان قابل قربانی نشیب   سر پر خون بی افتاده بکو بر چون کوست خانم اهل
بلب از تشنکی اب وصال   العطش سوخته از اتش عشقش از دو پوست مبدهم جان
بهای کهی از اب وصال   که بشوید دلم از تشنکی هر چه جزا و امت کرچه زد دخنه
بدن تیر و سنانم اما   نقش بر لوح دلم جز الف قامت دوست   فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِرَجُلٍ
مِنْ يَمِينِهِ وَيْحَكَ اِنْزِلْ اِلَى الْحُسَيْنِ فَاَرِحْهُ فَنَزَلَ اِلَيْهِ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْاَصْبَحِيُّ لَعَنَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ
لِيَحْتَزَّ رَاْسَهُ فَاَرْعَدَ یعنی پسر سعد مشوم چون حال ان امام مظلوم را مشاهده نمود
بشخصی که در نزدش بود رو کرده که الان رو کن بجانب قتلکاه و جدا کن سر مطهر ابی
عبد الله را و البته مرا از جراحات و زخمهای او و ازین صدمات تشنکی و
جراحات بی پایان اسوده کردان اول خولی بن یزید رو بجانب قتلکاه روان کردید
که سر از پیکر شاه شهید جدا نماید چون نزدیک ان جناب رسید از هیبت هیبت
انحضرت منقلب و مضطرب کردید و بدن لرزید کویند که نکاه شررد چشم پر از خون
عین الله افتاد و دید که از حق بین ابی عبد الله را که دید نکاه کردن چشمان
رسول الله را که دیده بود بخاطرش رسید حیا کرد و از خیال خود منصرف کردید
مراجعت نمود فَنَزَلَ اِلَيْهِ سِنَانُ بْنُ اَنَسٍ النَّخَعِيُّ فَضَرَبَ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ یعنی
بعد از ان سنان بن انس شقی بسوی امام بیکس روان کردید و با تیغه بیشتر کرده بود اکتفا نه
نمود شمشیر شقاوت را کشید و زبان بجسارت کشود که وَاللّٰهِ اِنِّي اَعْلَمُ اَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ
اللّٰهِ ثُمَّ خَيْرُ النَّاسِ اُمًّا وَاَبًا ثُمَّ اَحْتَزَّ رَاْسَهُ الْمُقَدَّسَ الْمُعَظَّمَ وَفِي ذٰلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ
فَاَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلَتْ حُسَيْنًا   غَدَاةَ تَبِيرُهُ كَفَّا سِنَانٍ شعر لمؤلفه ا مدم کربلکر

هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَا اَلَا مِنْ ظَمَاءٍ   بِشَرْبَةٍ مِنْ غَيْرِ مَا لَهَا خَطَرٌ

روان کشت سنان بکشود زبان و دست و شمشیر جفا که سبط نبی بحق مبدانم
بر خان جهانی ز شرافت اعلا فرزند رسول حق و سلطان جهان تا باشد باید دعای
تا امت همرا فضل و شرفت را همه کس اکا هست از خلق زمین کرفته تا اهل سما
با این همه میکنم تنت را بی سر با این همه جز بر سر است را ز دقفا اواه از شقاوت
ان کمراه که مقام و حسب و نسب انحضرت را اظهار میکرد و شمشیر خود بر کردن و
حلقوم مرفوعی اورد تا اینکه بچهارده ضربت سر انور را از بدن مطهر جدا ساخت و بر
سنان جفا بر افراخت قَالَ الْكُرَاوِيُّ فَارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ غَبَرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ
فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا اَثَرٌ حَتّٰى ظَنَّ الْقَوْمُ اَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ فَلَبِثُوا
كَذٰلِكَ سَاعَةً ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ یعنی در هنکام شهادت ان سرور و زمان جدا شدن
سر از پیکر کرد و غباری سخت و شدید اسمان و زمین ظاهر کردید تا در حیرت
و زبیکه جهان بر اهل ان سیاه و روز کار بر کوفیان و شامیان تار دیده و تا رو تباه شد
هیچکدام از لشکر یان دیکری را نمیدیدند و اثری از همراهان خود نمی کرد اشان
نمی شنیدند چنان فهمیدند که عذاب پروردکار در رسیده و عقاب قهار بر ایشان
نازل کردیده ساعتی بدین منوال کذشت تا اینکه غبار زایل کشت شعر للمحتشم
باد ان غبار چون بمزار نبی رساند کرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید کرد این
خیال وهم غلط کار کان غبار تا دامن جلال جهان افرین رسید هر چه کوید
اشهر روایات و کلمات اصحاب خبر و سیر در کتب مقاتل این است که شمر ذی الجوشن
قاتل است ولی معاصد و مؤید این خبر هم نکورد در بعضی از کتب مسطور است و در وقت
ورود اهل بیت شاه شهید در مجلس یزید که سر مطهر امام را طلبید همین سنان
مرحوم در مقام فخر و مباهات این کلمات را بیان نمود و دعوی سخنش هر یزید پلید

هَلْ رَاحِمٌ يَرْحَمُ الطِّفْلَ الرَّضِيعَ وَقَدْ جَفَّ الرَّضَاعُ وَمَا لِلطِّفْلِ مُصْطَبَرُ

بود املاء و کابی فضه و ذهبا إنّی قتلت السیّد المحجّبا قتلت خیر الناس امّا و ابا
وخیرهم اذ ینسبوا النسبا المؤلّفه ای بی‌حیا ازجود خود بر شیخ و شاب پر کن از
سیم و زرم خیل و رکاب کشته‌ام من بهترین خلق را زاده زهرا و جان بوتراب
ظاهرش از تیغ من شد منقلب حالتش از ضرب من دید انقلاب من بریدم تشنه
از پیکر سرش من کشیدم تیغ کین بر آنجناب هرچه زادم باد کش اندر قطار
پر کن از سیم سعید زر ناب چون پلید از این کلام کرد صریح در علو شان و مقام
امام عالی شان سست متغیّر گردید روی ترش از بر تلخی غضب در هم کشید و گفت اگر
سید انبیا حسین بن علی در حسب و نسب بهترین مردمان و اشرف اهل جهان است پس چه
سبب او را شهید کردی سر شریف او را بنزد من آوردی جوابی داد که بطمع زر و دنیا در
امید انعام تیغ با تو شمشیر فراختم و کار او را ساختم پس ملعون شریر شمشیر بکمر در
دستش بود برویش نشاده نمود که در دم او بدن از بدترین مردمان خدا پر کند کاش
از آتش سوزان پس حکم کرد که او را از مجلس بلکه از شام تا از جهان بیرون کردند
ملعون که عضبش در جهنم برد خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین قال السید
بن طاوس و روی ان سنانا هذا ادرکه المختار فقطع انامله انملة انملة ثم قطع یدیه
و رجلیه و اغلاله زیتا اغلی فی قدر و رماه فیها و هو مضطرب مستند مرحوم مجلسی
از بیان واقعه سنان در طوف نوشته که همین سنان را مختار دو ذارید سنت او را
و بعد پدر او را جدا کرد و دست و پایش را برید پس تا وجود دست تا پی برید در زرد
روغن زیت تا بید و جوشانید او را تا انداخت آن شریر از همان بیچاره در ملیس
سقر منزل ساخت الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس چهارم در مصیبت فاطمه
مقدمة المصیبة در کتاب بحار و جز او از سلیم بن قیس هلالی از جناب سلمان

هَلْ مِنْ نَصِيرٍ مُجِيرٍ أَوْ أَخِي حَسَبٍ يَرْعَى النَّبِيَّ فَمَا حَامُوا وَمَا نَصَرُوا

و عبدالله بن عباس مرویست که گفتند چون خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله از دار
فنا بدار بقا شتافت و قریب صد هزار کس که مدینه بود و بیکر مقدسش مدفون
نگشته که اغلب مردمان از حق بر گشتند بر گرد باطل اجتماع نمودند و جناب فاطمه
بتول بامر تغسیل و تکفین رسول مشغول بود و چون از دفن جسد پیغمبر فارغ شد
جمع قرآن می نمود و اعتنائی بعمل مردمان نمی نمود تا اینکه قریب به بیست روز از
وفات پیغمبر گذشته که امر خلافت از بیعت امت بر ابابکر مقرر و مستقر گشت روزی
عمر بن الخطاب با بی بکر گفت که همه مردمان با تو بیعت نموده اند مگر امیر مؤمنان
و کسان آنحضرت بهتر آنست که کسی را خدمتش بفرستی که با تو موافقت و بیعت نماید
این تدبیر نیکو بود ابوبکر پیراهنا را قنفذ شریر را در خدمت حضرت امیر روانه نمود
که ابابکر خلیفه رسول خدا تو را طلب نموده آنجناب ابا و انکار فرمود و از خانه
در مسجد تشریف نیاورد و قنفذ ملعون بخدمتشان بقول نکرد از جواب آبیه ترا به عمر بن الخطاب
ناپاک متغیر گردید با خالد بن ولید و قنفذ پلید و بعضی دیگر برخواستند با خود
هیزم و چوب بر داشتند و جناب بتول علیها از داغ رسول خدا و دل شکسته و سر
خود را بدستمالی بسته و از کثرت لاغری و وفات و مصیبت پدر کاشانه خسته
در عقب در بستر نشسته بود عمر بیش آمد و در آنجا آمد و صدا بلند کرد گفت که ای
پسر ابی طالب در را باز کن و خلیفه رسول خدا را اجابت نما و الا آتش بر در سرایت
میاندازم و خانه را با اهلش میسوزم زهرای اطهر با حالت نحیف و صدای ضعیف
فرمود که ای عمر تو را با ما چکار داری چرا ما را بمصیبت غم خود را نمیگذاری میکنی
از خدا و ندم قهار و اندیشه نداری که بر در سرای من هجوم با طل آورد گری می خواهی
در خانه و حجره ام بظلم و تعدی آن را اهل کردی اذن که دادخواهی بر کرد و ما را او اکذا در این

محاسن کمیت مرثیه

تِلْكَ الرَّزايا لَوْ اَنَّ القَلْبَ مِنْ حَجَرٍ   اَصَمَّ كانَ لِاَدْناهُنَّ يَنْفَطِرُ

مصیبت غم و درد عمر پیچیا از خیال خود برنگشت بلکه غضبش زیاد تر گشت شعر
لبحر العلوم قد اضرموا النار في بيت النبي ولم يرجوا الوعود مبين الوعود ذمم
رباعی آتش بدر خانه حیدر افروخت در دروازه شهر علم و دین را بسوخت
همه خنده و دیده را بدیدار نبی هم بهر خود آتش جهنم افروخت چون بر درب
سرای نبوت و ولایت عصمت آتش ظلم و عداوت را برکشیدند آن درگاه ملایک
پناه نیم سوخته گردید عمر عنید بالگد آن را انداخت و با جماعت زیاد آتش را در سرا
کردید رباعی للمؤلفه چون فاطمه دید این جسارت نجمی برخاست حاجد
ایستادی بر در مشایخ خیال خویشتن بر کردند در صیحه کرای بابا بحال سنگی
ایضاً ای احمد مختار سرا زیر بزار بنگر که شکست فاطمات بی کرد زیاد پرهشد
حرم خاص تو از نامحرم آخر بکف ظلم دو خادم ناچار از کلام بضعه رسول خدا
عمر پیچیا شرم از خدا و آزرم از رسول ننموده شمشیر غیر را که در نیام بود دو بلند
کرده بر پهلوی دختر او فرود آورد آنگاه دست ستم تازیانه زیاد تا بخفا کشود تا ذو بها
دست دختر را اسیا نمود رباعی للمؤلفه بر تابنده عصمت این ضرب چه رسید
هم صیحه زد و هم ناله کشید آسمان گر در سید پیمبر بدر عرش اینگونه
کرد در حجره و صیحش بشنید مظهر حضرت حق تعالی علی مرتضی سراسیمه از حجره بیرون
آمد و گریبان آن ناپاک را گرفته و چنان بر زمین زد و خاک مذلت افکند که گردن بشکنند
بر خاطرش مالید خواست نفسش رساند عالم را از جسم ناپاکش پاک کرد اندیشناک
وصیت رسول الله صلعم بخاطرش رسید که مامور بصبر و بردباری شده کرد از آنده و
از او تسلیم و رضا در طاعت خدا طالب کرده بو لهذا فرمود والذی اکرم محمدا
بالنبوة یا بن الصهاك لولا كتاب من الله سبق لعلمت انك لا تدخل بيتي بعني الى السير

زینب زاری فغان کرد بر بالای شیرین
صد زار به شیون دل ز هجرانش منطوق
زانجا چون ز ان گرد که این عمر
بار لذت غم الفغان کرده بیعت

مصائب فاطمه زهرا

بند نهم

اَلدّينُ مِنْ بَعْدِهِمْ اَقْوَتْ مَرابِعُهُ   وَالشَّرْعُ مِنْ بَعْدِهِمْ غارَتْ شَرائِعُهُ

صهاک حبشی ناپاک را اگر در علم ازلی حق تعالی مکنون و در مشیتش محتوم نبود آنجا را
من میدانم هر آینه سبط انبیا کر تو مینمودنیستی در خانه شیر خدا قدم گذارده لکن
چاره نداشت الا صبر و بردباری نمودن مرد و چون مفاد این کلمات را شنود و از
منافقان که در مسجد بودند طلب یاری نمود جمعی کثیر از مردم شریر بدر سرای
امیر تاختند شیر خدا را دستگیر ساختند و ریسمان بگردن حبل الله المتین
انداختند با کراه حضرت اسد الله الغالب را جمعی ثعالب بجانب مسجد کشیدند
رباعی للمؤلفه کز شیر شنو که بی ز ایام اسیر نز مخرطل ستاین ونز ذلت
شیر آن نقطه که مبدا حروف است و کتب کز گردش بحروف بود کاه بزمین دختر
رسول را وجود دیگر از صدمه دست و پهلو بی حالت و ملول بود چون این جسارت
از شاه ولایت ملاحظه نمود و این جسارت را از آن خلوق بی محبت دید مانند سپند
از روی آتش غم بلند گردید بجانب در سرا دوید میان حجاب امیر و آن خلوق
شریر حایل و مانع گردید پس ظلم عمر ابتر قنفذ از خدا بیخبر که پسر عم عمر
او بچنان تازیانه بر بازوی نیکوی بضعه پیغمبر زد که بر اماده که و کبودی
دران با نیکو بود تا وقتیکه از دنیا رحلت نمود آنگاه در میان در و دیوار فرزند دیگر در بود
سیده زنان را گرفتار کردند و چنان فشاری دادند که استخوان پهلو بش را شکستند
ملکه محسن ششماهه اش از دست قنفذ ظلم ترک صلحیه فراش حتی ما تت من ذلك
شهیده یعنی از همان روز مجتهد همین صدمات بستر رنجور و بیمار و علیل
زار بود تا آنکه مظلوم و شهیده بملاقات رسول مجید فایز گردید شعر للمؤلفه
دستوها ال احمد اول زادند بکجا دریس از خونی دود عمل وین صوت حال
ماضی انجام گرفت از دست بنی امیه در مستقبل اگر آن روز این عمر و انصار بش

شد لعنت نقض نیغعلمی از احمد دال
و ببیعه و بجطاعت بر نخ بنابجال
بعلان نبی و غصب تن آن فخدین
دیگر بنخ جشیه ...تس باب بلال

مجلس سیزدهم

صنائع الله بدا و الانام لهم صنائع شد ما لاقت صنائعه

جراحات بی تاب و از حکایت آفتاب جسمش در انقلاب گاهی صورت نازنین از زمین بر می‌داشت
و نگاهی در اطراف می‌کشاد و زمانی چون ماهی بی آب از اضطراب بر حالت خویش
بر می‌خواست تا از بر روی خاک می‌افتاد و عمر سعد نزدیک آن جناب ایستاده بود که
بکشتن و سر جدا کردن آن سرور دامن همت بر میان نمی‌بست و هر لحظه بر تاکید تشنه بی خویش می‌افزود
قال الراوی فخرجت زینب بنت علی من باب الفسطاط و هی تنادی وا اخاه وا سیداه وا
اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل بعد
از افتادن شاه دین بر روی زمین زینب دختر امیر المؤمنین از میان خیام بیرون
دوید که نا امید بیچاره حالت وصف ما نه ذاکر وجود برادرش میسر بید لهذا بی
صبر و طاقت گردیده و افغان از جگر بر کشید می گفت شعر مؤلفه
فریاد که شد کشته و نابود زینب کرد بدر کرا اسیر لشکر زینب شد کشته حسین و
سید رسول زین پس شد خار روزگار و مضطر زینب افکندن کر آسمان بخاک افتاده
افتاده شهنشه بیداد زینب افکاش زغم کوه جهان می شد خاک میر عجب از آن
بر سر کر زینب پس بروایت مجار دختر حیدر کرار چشمش بر عمر سعد نابکار افتاد
کرد یا فلک ما ایستاده و لشکر را از سوار و پیاده آماده کشتن برادرش می‌نماید
و هر لحظه تاکید می‌افزاید چنان بی طاقت و تاب از کثرت مصیبت گردید که گویا
حالت خود را فهمیده رو بسوی عمر آورد و فریاد کرد و قالت یا عمر بن سعد ایقتل
ابو عبد الله و انت تنظر الیه و دموعه تسیل علی خدیه و لحیته و هو یصرف وجهه عنها
و بنت الارشاد لم یجبها عمر فقالت اما منکم مسلم فلم یجبها احد بشی فریاد یا غیاث
للمظلوم زینب مصیبت شه تشنه جگر در سر نقدم شناخت سرها از سر نزد
پسر سعد روان شد فاجاد ان سالکر بقول شد روان بسوی عمر لعین که دون نگهی

مصائب زهرا فاطمه

آذال اول اهل البغی اولهم عن موضع فیه رب العرش واضعه

کهی سوی زنان نگاه بلکه تن بیکر بدست یکی شت سپاه اکنون تو چسان شنا می بینی
لب تشنه شود کشته لب صبا الله ابا ایمن بود دو این مسلمان دین داری تا سبط رسول را
نماید یاری و زچنان هزار کرد خون خوار دهد جسمی کرد رسول کردین جم خوی
از کلام دل سوز و سخن آتش افروز زینب خواتون عمر ملعون اشک ناز دیده گان نازید
بیخود بیکبر سر شکش از چشمان بر صورت نا ذمان جاری کردید و بی جواب دختر علی را
ندا دو روی خود را از ان جناب بر گردانید و کسی جسارت تا مسموع خود نمود کرا بلشکر از سوار
و پیاده چرا ایستاده اید چه انتظار دارید از هر جهت اسباب شقاوت شما دید
از کار حسین بن علی پرداز اید تعجیل نمائید و دست جفا بکشائید پیکر شریف ابی
سر و سر شریفش را از پیکر جدا کرده نزد من آورید فصاح الشمر لع باصحابه ما تنتظرون
بالرجل اقتلوه ثکلتکم امهاتکم فحملوا علیه من کل جانب شمر مستمکر و زمان عمر را
نیز با صحاب خود رسانید جمعی کثیر از آن قوم شریر را مهیای قتل حسین کرده
شعر مؤلفه افغان که از هجوم عدو با سنان و تیر یکدم هزار صد بدین
مبین رسید بکین بکجا و سر که شه صد هزار کس خود کو خیال آنکه چنان با حسین
رسید از خون دو ستان کمر جان کربه شکست اما بدست شمر نجابان کم شکست

مجلس چهاردهم در بیان وصیت نمودن فاطمه زهرا و حرمت

الحفال خویش بدین کو نراست مقلقه المصیبه بروایت مجار دچون زمان
احتضار بضعه احمد که رسید حضرت امیر مؤمنان علیه را طلبید آنجناب چون بیالین
حضرت زهرا نشست سر شریفش را از بالین بر داشته بر زانو گذاشت و بر نیج کلام دل افت
ار دشنام دختر سید الانام را می خواند و اشک از دیده می افشاند و جوابی نمی
شنید فقال یا زهرا یا بنت محمد المصطفی یا بنت من حمل الزکوة باطراف الرداء

وَزَادَ مَا ضَعْضَعَ الاِسْلَامَ وَانْصَدَعَتْ مِنْهُ دَعَائِمُ دِیْنِ اللهِ تَابِعُهُ

وبدلها بالفقرا ونا یبنه من صلی بالجملة ملک فی السماء مثنی مثنی یا فاطمة فانا ابن
عمک علی بن ابی طالب بعضی ای نور بصرم او ز همرای دختر پیغمبر ای اذ دم کسیکه ذکوة ذا با طوع
ورد او حمل نمود و بفقرا و انعام فرمود ای بضعه انکسیکه بملائکه اسمانها مقتدا بود
ای فاطمه بتول با من سخن بگوی مرا مشغول نمای منم پسر عمت علی بن ابی طالب ومنم
بعضی و کلامت مایل و راغب لمؤلفه هر چه کلام مرتضی را بشنو بر نه و علی و دیده
زحسرت بگشود ابواز غم و هجران زد اه کشید از اشک الم ز بهر این مبادید
فرمود که چه حال ابن دختر رسول گفتا که بجان نادم اکنون مشغول فرمود چه
دیدکه بر تو شدی و زار گفتا که شدی دچار مرحون ناچار یا علی تا بخی نماند از جمع من
مکر که بینت بخواطرم هیچ درد و المی مکر غم فرزندان بیکس و دختران نورس خود و
میدانم که بعد از بتول زینب بتول خواهید نمود قرار دهید که یک روز و شب در منزل
او و یکروز و شب دیگر در منزل حسنین و زینب و ام کلثوم بسر برید و بر گریه و اشان صیحه
نکشید و صدا بغضب طبع نکنید سیما یا قرة العین من حسن و حسین زیرا که بعد از من
غریب اند و بی یار و دردل شکسته چیند و بی زنگ نشسته که چند شان از دنیا گذشته و
اینها بی یار و پر کشته اند و اکنون سیاه در دنیا کسی نمیشوند پس وای برا ناقیه که بر دست
ظلم و جفا می کشایند و ایشان را بنا حق شهید مینمایند و وای بر دشمنان اینها در روز
جزا پس انشاد نمود این اشعار و زار و سیه مود شعر عربیه ابکینی ان بکیت یا خیر هادی
واسبل الدمع فهو یوم الفراق یا قرین البتول اوصیک بالنسل فقد اصبحنا حلیف
الاشتیاق ابکنی و ابک للیتامی ولا تنس قتیل العدی بطف العراق فارقوا
فاصبحوا یتامی حیاری یحلف الله فهو یوم الفراق لمؤلفه المنظوم فی معناه
ای قرین بتول ای محرم او وی معین رسول و بن عم او داری ای دل کر به و زاری

اسکب

خون

کَمْ مِنْ جَیْشٍ بَدَا یَوْمَ الطُّفُوفِ وَمِنْ یَوْمِ السَّقِیْفَةِ قَدْ لَاحَتْ طَلَائِعُهُ

خون بجگر مرا دیده گو نخوابی که برای فراق دوست نگوست خاصه کان مفرنا بشد
این پوست روزی که گاه بجزا ناست دل این درجم یتیمان است کودکان یتیم می
کردند پیران دل دونیم میکردند کل طفل صغیر بر مرده است خاصه طفلی که مادر
مرده است یا علی مادرم از غم اولاد اِنَّ الأولادَ فَلَذَةُ الأكبادِ سیما تشنه کامان
عراق کشته شمشیر تیغ اهل نفاق قرة العین سید ثقلین ملجا العالمین امام
حسین نفرات کلمات بتول عذرا و عبارات بضعه مصطفی شکسته نفرات شنید
اولیاء و متوسلین ذود دست نهاد در نادیه است نیز اکرم سفارش اولاد در کربلا حو
نمود که حسنین معصوم و زینب و ام کلثوم مظلوم و قومی مظلوم بوده باشند شعر
عربیه اغار مصیبت ولیت تکشف عن خبر البتول لهه بدائع الفقر لو تکشفه
الكرب ولیت احمد اکثر والده ینشق بالطف عن شخصیها الترب اهوت علیه
الصبا ملعفزبیر کانهما الطیر اذ یجو فتحظب فیا لیت لفاطمة وابیها عینا تنظر
الی نسلیهما وبنیها شعر ای کاش حجاب بود خاک قبور از روی بتول و دیده اش مبشد
دور تا جسم حسین خویش بی غسل و کفن محو بین فتاده بر زمین کاخود ۲ یصنا
ای کاش بنی و صیش را نا که آیکاش ندیده می کشود مشاهده مینمود که بعد از ظهر عاشورا
در کربلا چه مصائب بی باولادش رسید و چه نوایب بر احفادش وارد کرد یکی زینب
وام کلثوم شرحکونه دیدید حسین مظلوم در دست ظالمان دچار و بو سیف معصوم مثل شد
بجنبل که رکان ظلوم که بنیاد وجود و من نفر آبا و ناوکی بگذاشت و دنیا و دین قد بنیاد دین
نگذاشت رباعی لمؤلفه ان دم که ذبین خنادیر گردی زمین بر فرش زمین
عرش برین گشت مکین چون جمیل زنان و دختران زحنام سویش نشتافت
بی نفر یاد و معین اواه کما یقول الامام محمد الله فرجه فی زیارة جدة المظلوم فی

ابن المعصوم

حکایت انیس رحمی

يا ديمةً قد اصابت وهي مخطئةٌ — من بعد خمسين من شطت مرابعه

الله که تیر کین شداد لعین
ما فقه اصاب بعد قرن و سنین
کفار که تیر نا فلک کینه اشان
شد تیر بدن ز حسین فرکو غم دین

وابیه المعصوم واجداده فلما راتني لتنشاء جوادك محزما ونظرت سرجك خليه ملويا بردني
من الحادث دفاشرات الشعور على الخدود ولاطمات الوجوه سافرات بالعويل داعيات
وبعد العز مذللات والى مصرعك مبادرات والشمر جالس على صدرك واضع سيفه
على نحرك قابض على شيبتك بيده ذابح لك بمهنده الخ مستفاد از فقرات این زیارت
و کلمات حضرت حجة الله العظمی و آیة الله الکبری این است که در هنگام ذکر و بیان
این کلام جناب امام زمان گریان و مشغول آه و زاری و اشک چشم از دیده گان اش
که عین الله است جاری بحدی است که در مقام مباحثه سوگواری اشد مصائب و اعظم نوائب
برای ابی طالب آمدن گوهر موی از مکنون ضمیر منیر که مرآت و قلب عالم کبرا است
میبالید و آه حسرت می کشید بیان این کلمات مسطوره را می نمود رباعیات
اسب برکوا بی یار و معین افتاد چه جسم پاک تو از زین بر زمین کرد آن مجیبام شد
دوان مرکب تو بی صاحب و بی لجام و زین خونین زد صیحه چنانکه بردی از مام زنان
در خیمه مصیبت تو مسکرد بیان در همهمه می گفت که افتاد حسین از زین بر زمین
زیر تیر و شمشیر و سنان دیدند زنان چه ذو الجناح گلگون پر بال و پر از سنان دباش
پر خون ز زمین در شهر بن هلی و بیشتا ازین وین هر دو ز ظلم قوم دون کشته نگون
آغاز خروش و آه و افغان کردند بر صیحه زدو موی پریشان کردند گردند رخ از لطمه
سیلی نیلی انگاه ز خیمه در دم بپا کردند ز آنکه کشته شد لنا عزیزان جهان این موی
کنان نوحه کنان موی کنان با پای برهنه همچه مجنون ز غمت تا قتلگه آمدند از خیمه
روان دیدند بخون طپیده جسمت صد چاک بر سینه ات رسیده شمر ناپاک
بنهاده ز دست تیغ بر نحر تو بحنت نیکو بگرفته محاسن و سرت را از خاک ای جد اکرم
ای شهید ظلم و ستم چون دیدند اهل حرم و شنیدند زنان محترم کرم گیر بی

فاطمه عزیز زهرا

وفجعةٌ ما لها في الدهر ثانيةٌ — هانت لديها وان جلت فجايعه

از خنجر کین مرحمت فلک مرقع بیان
ای بریده ستون ناشسته سهیل آن
اما فشنده و نیم دیده همه گرم
چون و القمر که و بیداد دهر

صاحب تا زین زرکون و تا بپرخون از میدان برگشته تنت از زخم سهام و سنان
پر و بال خونین بر آورده در سمش چون ذو الجناح گشته و بدوش از اصادم
الام شمشیر دشمنان رنگین کرده بی راکب و سرگشته و بچون صاحب عشقه بود از ملاحظه
انحال جمیع عیال و اطفال پریشان احوال از سرادق عصمت بیرون دویدند زنان
که خود را بی یار و معین و گرفتار اهل کین مرد بدیدند ناچار هر یک از ایشان تا موی
پریشان نوحه خوان و وا ثبوراه گویان روانه قتلگاه گردیدند یکی را از دست
غم صورت و جبین کبود دیگری را از لطمه الم سینه سر رنگین بود عزیزان از توس
ذلت گرفتار دهول و دهشت عظیم و کنیزان از خوف خفت و خواری در وحشت
و بیم هر یک را اضطراب بیکو مصرعت سرعت و شتاب مینمودند و قتیکه رسیدند
دیدند پیکر صد چاک و جسم پاکت بر روی زمین نقش بسته و شمر ناپاک بر روی سینه
پاکت نشسته و دست تیغ ستم افراشته سر انور ترا از زمین برداشته و خنجر کین
بر گلوی نازکت که بوسه گاه پیغمبر بود گذاشته شعر للمؤلف عفی عنه
افغان اهل که نجو کردی پشت او در محاسن ولایت دمشت پس کرد بر پیش
جسم یک مشت عیال از پشت سرت جدا عالم را کشت مخفی نماند که فقرات
مذکوره مؤید معاضد روایات مسطوره در کتب معتبره اهل خبر و سیر است چنانچه
ابی مخنف که از روات معتبر است گوید که داخل کرد شمر و سنان در حبال سر مبارک
امام و کشتن ابی عبد الله که عم بود زنان خال و قال لسان الله کوفه ای ابن اشعاد بود
شعر عربیه اباشمر خاب الله واخفظ قرابتي من الحد منسوبا الى الغانم المهتدي
اباشمر تقتلني وجدتي ذه النبي وجدي رسول الله اكرم مهتدي وفاطم امي والزكي بن
والدي وعمي هو الطيار في الجنة الخلد وفادي كانا زينبا سكينة انا وكذب

ولو عشرِ اضرمت في قلب كل شجي نارا ابل لدعتها صابت مدامعه

من ذا يكون لكم بعدي الا يا فتية كالنجوم انتم ودعتهم ريب اليوم تغرب كواكب
الا يا شمر ارحم ذا العليل و بعده حرنا بالا كفل طي امرهم بعدك ستبكي لكم حبا و اسعد
من بكى على ودكم والفوز في الخلد الخالد سلام عليكم ما اشرق نوركم فقوموا اليوم ويحي
فذا آخر العهد مفاد اشعار در ترجمه اش ابن اشعار است لحق لعنه عفی عنه
ای شمر از خدا از رمی و از جد من شرمی زینب اشقام قاتم از اولاد ادمی کی خنجر کشی
سبط نبی نوز نر محمد را حسن را بی برادری مکنی بی باب جعفر را مکن ای شمر بر حال عباس
سکینه نیز رحمی بر اطفال یتیم بی گناه نور دیدهم رحمی الا ای زینب و کلثوم و ای اهل حرم من
سکینه و رقیه ای عیال ال دو یتیم من سپارم من شما را بر خدا و خود سپارم جان
بر آن هنگام مرد شد شما را موسم افغان شما را عید با هم می کنند از مهر غمخواری
بلی زاهل ولا است انکه در این غم کند زاری کنون بهر وداع من بیایید از حرم
بیرون که جان بر لب سیّد شد روان از تن روان اکنون در بعضی از کتب مسطور
که چون اهل حرم سید الانام وجود مبارک امام رازند خاک و خون طپیده دیدند
و قاتل نا پاک دون را با خنجر کشیده بی باک و آماده هلاک و مهیای کشتن آنجناب
صدها فلک مهیب بلند از دل و نعره از جگر بلکه معجر از سر کشیدند و بر سوی جناب
قاتل و مقتول دویدند و بزبان حال بیان این مقال میکردند شعر عربی

دعنا نودعه و نجلس عنده یا شمر منک تقرب و تباعدی دعنا نغمضه و نمسح شیبه
دعنا نقبل نحره و رداه دعنا نرش الماء نور جبینه فلعله ینجو امن الاغماء
دعنا نظلل جسمه یا شمر من حر الهجیر و نخفر الرمضاء دعنا نرد الی الخیام هنیئة
دعنا نعانق جسمه و نبکی یعنی ای شمر مسکنا و اکنا عترت احمد مختار را تا وداع
کنیم برادر بزرگوار خود شاه و ساعتی در پیش او بنشینیم و دو لبش را بسر ببینیم

ببین

لا العین جف بسفح النار مدمعها ولا الفؤاد جنانا بالدمع سافعه

ببین از فراق و هجران که شاید بگریه او و زانو ببینیم یا شمر دستانرا بردم بر دار تا
در این زمان لحظه ای رخسار و محاسنش را که بگریه رخسار و خون آلوده با اشک پاکنیم
و گوشه استین شست و شو نمائیم ای شمر مهلتی که جانفزون ملتمس بود کان مختصر را
بر بندیم و تا پای اثر بود را بجانب قبله کشیم و در پوش از رداء بر جسم بیخ از ال عبا
افکنیم ای شمر لمحه ای که آب از دیده کان بر پیشانی و در گوا اثر و ببینیم بلکه مدهوش
است بهوش آید و خاموش است دخروش آید ای ظالم تا یکدم بگذار دیگر زیاده
اش را از میان افتاب سوزان و از روی خاک بیابان در دامن هم ز برا که جسم بر خاکش
طاقت گرما در بستی و جسمش تاب و تشنه آب اب تاب گرمای آفتاب بنیت شعر لمؤلفه

چهلت بده ای شمر دون کریم بردامن سرش یکدم زنا از خاک و خون بالین کنیم و بسترش
بگذار در دامان کرم خویش را امکان پیش از فراق جسم و جان ببینیم روی انورش
تا خون دل از خاک زمین شد و موی او قرین بگذار داز اشک استین شوئیم خون از منظرش
بگذار بر رخساره اش ریزیم آب از چشم تر غش کرده از تاب عطش شاید که هوش آید بسرش
نفشند و شد خاک دمن تا بید خوش شد بر تن کرد بده چتر از بدن بر و سنان و خنجرش
بگذار تا چشمش دمی بر چینه از کرما بدم بگذار هم ازخاب سر همی بر زخمها پیکرش
شاید بر پستان کند بیمار خود سجاد را تا بشد که غمخواری کند بر کودکان مضطرش

اه و امصیبتا از روایتی که مرحوم فاضل دربندی در کتاب اسرار الشهاده از کتاب شهاب
الدین روایت نموده و فرموده که دز کتاب ذینبا اخته و هی متحیره فالقت بنفسها علیه
فلکزها الشمر لعنه الله برجله و قالت یا شمر خلّ عنه واقتلنی بلا عنه فاعرض عنها
وعکن السیف منه لمؤلفه گویند که از خیمه کرشاه شهید زینب سر نعش
برادر چو سید دید که شاه مظلوم غلت افتاده نزدش آمده شمر بلید

خودرا

كُلُّ الرَّزايا وَإنْ جَلَّتْ وَتابِعُها   تُنْسىٰ سِوَى الطَّفِّ لا تُنْسىٰ وَقائِعُه

خود ابر نعش برادر دانکند افغان ز جگر ناله از قلب کشید فرمود که انیم بکش تیغ
بکش من زا عوض برادرم ساز شهید هرچند که عجز کرد و زاری فرمود نمود اش
مرید نعش کردید و ز خنجر کین بر پیش چشم زینب از جسم سر سرور دین زا برید
رباعی لمؤلفه زینب و چو خلق تا روز عید صد لعنت خالق و خلایق منظور
بر شمر و سنان و خولی و زاده سعد بر ابن زیاد و آل مروان و یزید

مجلس شانزدهم در بیان ورود آنحضرت در شریعه فرات مجتناب دادن ذو الجناح

مقدمة المصيبة اشعار لمؤلفه المنظور عفی عنه
مظهر حق حجت پروردگار کل اشیا را است صاحب اختیار ما سوی از عرش تا حد سمک
از بشر و از حجار ارکان تا افلاک بود ولی حق عبید بنده اند گرچه اند سبک تر شرمند
هر کسی را گر تو ناطق سوی او است هر چه بینی او مذاکر که نگو است ناطق است اینهم
که نطقش باز نیست لیک هر گوش بران آواز نیست دیده بکشا تا ببینی ما سوی
ناطق اند اما بر پیش اولیاء نطق با نطق خالق نطق کل هست محسوس حواس
اهل دل ما سمیع ما بصیر و با هشیم ولی شما نا محرمان ما خواموشیم فقره
در زیارت جامعه است که طأطأ كل شريف لشرفكم وبخع كل متكبر لطاعتكم وذل كل
شيء لكم وأشرقت الأرض بنور ذكركم الخ پس خضوع و ذلت همه موجودات و خشوع ادب
و مسکنت جمیع مخلوقات از نباتات و جمادات و حیوانات تا مجردات بر هر یک از ائمه
هدی از جمله معلومات است و این نوع معجزات در کتب اخبار از ائمه اطهار بسیار
و عرض هر نوع از حیوانات حالات خود را بر هر یک از حجج الله بسیار چنانکه منقول است
که اسب خاصه رسول الله ص دو مرتبه با حضرت ابی عبد الله ع عرض حال نمود یک
مرتبه در مدینه بعد از رحلت صاحب قادر و سکینه و تیغ کرد و از غم رسول الله را

بند دهم

زادوا عن الماء ظمآنا مراضعه   من جده المصطفى الساقي أصابعه

خلق گمراه می طلبید خلق بکس تیره دیگر در روز عاشورا در صحرای کربلا ان هنگام
که وارد فرات کردید آغاز مصیبت بشعر بحر العلوم عزیز سقاه رسول الله
من يده وظابه بن بعيط الأصيل ذرعه دوفت بواسقه اذا ظماؤه ظم يقطف
عن الثمر المطلول يانعه عدت عليه بنا الجانبين فانقطعت عن مجتنى ينعه الذاكي منابعه
قضى على ظمأ والماء قد نبعت بمشرعات الفنا منه مشارعه ترجمه ابن شعاد
مر شعر بکر با می است لمؤلفه المنظور ان نخل کربا باغ رحلت پرورده خود
تربیتش دست رسالت کرده پاکیزه ز اصل و فرع و نغمو سر سبز شد رحلت شده
از عطش پژمرده از کین بیداد کربلا آب ندید اصل و ثمر و شاخه و برگش خشکید
از ان شجر بقا ثمر کس نگرفت در سایه این ظل خدا کس نخزید تا ذوی جفا عدو لشر
بکشو هم شاخه او برگ هم میوه ربود نادان ز بن از دل فش از پا فکند بر اکبر و
اصغرش ترحم ننمود جان داد امام تشنه لب بر لب آب تن خسته و لب تشنه دل از درد
کباب تا ضرب سنان برون شد از آب فرات وان دجله خون حق روان شد خوناب
وفي البحار ثم إن الحسين دعا الناس بالبراز والقتال فلم يزل يقتل كل من دنا عنه
من عيون الرجال حتى قتل منهم مقتلة عظيمة ثم حمل على الميمنة وقال الموت خير من
ركوب العار والعار اولى من دخول النار ثم حمل على الميسرة وقال انا الحسين بن علي
آليت ان لا انثني احمي عيالات ابي امضي على دين النبي چون فرزند رسول الله را
تا مبتلا گمراه کار بمقاتله و کارزار کشید مبارز طلبید هر کس از شجاعان روزکار
که رو بر پیکار مبارد مطعمه شمشیر آبدار میکردید تا جمعی کثیر را در آن سعیر نمود انگاه
بمیمنه سپاه و میسره حمله نمود و رجز مذکور را انشاد میفرمود و مفادش این است
بهتر بود از عار لیسے مردن مرد بر عار مرز دو قبول مردن را کرد بر عار دخول نار

يُعطيهِ إبهامَهُ آناً وآوِنَةً — لِسانَهُ فاستَوَت مِنهُ طَبايِعُه

اما تشنه دو که تا رحوی از هوای کس کرده سر دو ابقوم منم همان حسین بن علی کاندر شرم
سبط نبی هم رجلی تا جان بر تو دو رد کهن شمشیر است بو آل نبی خام ییم ودین وفی
وفی اللهوف فقصده بالحرب فحمل علیهم ویحملون علیه وهو فی ذلک یطلب شربة
من ماء وشد علیه العطش وکل ما یحمل بفرسه علی الفرات حملوا علیه لشکر کفار چون
نقطهٔ پرکار کرد اگردش را لشکر اشرار برکار دار کرفتند و از هر سو حمله می نمودند
وان جناب نیز حمله بر ایشان میبرمی نمود تا انکه از زیادتی کشش وکوشش بسیار تشنگی
عنان طاقت واختیار از دست انحضرت کوار در ربود و هر چند قطرهٔ از آب بی طلبید
کسی متعرض جواب ان حضرت کوار نمیکردید لطوق لفیه هر چه می گفت شه تشنه لبان
خشک نکردید لب از آبم بدهان از عطش مرغ دلم کشته کباب مردم از حسرت یکجرعهٔ آب
جگر اللهم اولاد رسول زاده جبل حزن و بتول شرمی ز احمد مختار کنید کفتی بی عز
زار دهید فان سیرآب جوابی چه شنافت لاجرم خود بسوی آب شتافت
تیغ افراخته بر لشکر تاخت مرد و مرکب بسر و تن می انداخت وقال ابن شهرآشوب
روی ابو مخنف عن الجلودی ان الحسین علیه السلم حمل علی الاعور السلمی وعمرو بن الحجاج
الزبیدی وکانا علی اربعة الاف رجال علی شریعة الفرات فهزمهم واقحم الفرس علی
الفرات فلما اولغ رفع الفرس برأسه عن الماء فقال الحسین علیه السلم انت عطشان
وانا عطشان والله لا ذقت الماء حتی تشرب فلما سمع الفرس کلامه شال رأسه
ولم یشرب کأنه فهم الکلام فقال الحسین علیه الصلوة والسلم اشرب فانا اشرب
فمد یده الی الماء حتی یشرب فقال فارس یا حسین تتلذذ بشرب الماء وقد هتک
حرمک فنفض الماء وحمل علی القوم فاذا الخیمة سالمة وحمل یطلب الماء ولم یجد
الخ یعنی پس ان شاه کار حمله کرار تیغ از نیام کشید و بر چهار هزار کفار موکلین

لِلّهِ مُرتَضِعٌ لَم یَرتَضِع اَبَداً — مِن ثَدیِ اُنثی ومِن طه مَراضِعُه

اب فرات حمله ور کردید و هر دم نعرهٔ الله اکبر از جگر بر می کشید و بیک لحظه خاک هستی
کفار را بباد داده موکلین اب را باتش فرستاد ذوالفقار را از خون عدا سیراب
ساخت پس ذوالجناح را در میان دجله اب تاخت چون دهان از حیوان تا بدر اب
رسید تا بجوانکه از کوشش بسیار خسته از تشنگی دست و پایش از جولان بسته
بود سر بر داشت لبی اب نگذاشت و باقتضای طبیعت خواهش حیوانیت عمل
ننمود در ادب ولی الله را نگاه داشت بر اکر ان جناب را زیادتر از همه موجودات تشنه
دید و مالک فرات را از شدت عطش بی طاقت فهمید امام تشنه لب بواسطهٔ
این ادب متوجه او کردیده فرمود یا ذا الجناح انت عطشان وانا عطشان والله لا
ذقت الماء حتی تشرب لطوق لفیه صفی عکسه والجناح ای یاد پای دشت عشق
ای همایون بال در کل کشت عشق ای روانت حامل جسم رسول وی تنت بار
ولایت را حمول در رخ عشق تو من پیچیده ام رو بمعراج شهادت میبرم امام
قربان راه خود شوم امدم تا فانی مطلق شوم تشنه ام من لیک بر اب وصال
تشنه تو لیک بر اب زلال او بود فی عطشان منیض وصال من وین منم عطشان وصل
ذوالمنن تو بنوش از اب وصل دوستت بر تا بنوشم از دم شمشیر و تیر تو ایستی
کن از این در ما کنون منهم انا الیه راجعون از کلام مرحمت خیز امام اسرار امام
ذوالجناح زبان بسته تشنه کام مثل صاحبان هوش و افهام که بفهمند کلام را
تا سر اشاره کرده مکرر ابا از خوردن اب نمود که وای حق امام تشنه لب حاش
هم که کنم ترک ادب من نه اهل کوفه ام نه از اخلاق شام تا خورم اب و تو باشی تشنه کام
تشنه ام اما نه بر لب فرات تشنه ام بر اب کم تا بجنوه پس چون میل و ارادهٔ امام
تشنه کام این بود که ذوالجناح بسته زبان تشنه کام مباشد و سیراب کرده محض

سِرٌّ بِهِ خَصَّهُ بارِبُهُ اِذْ جُمِعَتْ   وَاُوْدِعَتْ فیهِ مِنْ اَسْرارِ وَدایِعِهِ

دلجوئی ان مدتِ بدم بحق الماءِ حتی تشرب یعنی بلند دست مبارک را بجانب اب کشید
کهی ازان بر داشت و بمحاذی دهان معجز بیان رسانید ناگاه ظالمی کفِ
شعر لموءِ لفه را بجبینی عزیز خود زاطهود اینکه هستی هم چه حد خود عنود
تو بلذت می خوری اب زلال غافل از حال ما اهل و عیال لشکر اند چنینها اب را بخیند
بر منال و مال تو او بخیند می شوی این لحظه بر قوم شرم مال و اموال عیالت سنگین
مظهر عزت خدا از استماع این ندا ب را از دست بریخت و اب بخیند و مرکب را بر انگیخته
مرح و مرکب بر دیگرم بر بخیند و از روی عزت و غضب جمعی از ابطال را از مرد و مرکب
بر خاک هلاک انداخته تا بر در خیمه گاه رسید مال و منال را اهل و عیال را
سالم دید و بعد از ان هر چه اب طلبید احدی ابش نداد دانست که خدعه و مکر بود
و مراد گوینده این سخن دروغ و نخوردن انجناب اب فرات بود حاصل انکه امام
جاهل نبود بر دروغ این خبر زیرا که ولی الله عالم و اگاه است بر احوال ما سوی چه
جای عیال و اموال مظلوم خویش در اطفال و لیکن چون اسم حرم بردند اعدا سزاوار
نبود مسیما با اسم اسیری و دستگیری لهذا مظهر عزت خدا وند ترک خوردن اب که
مائیه حیوة اجسام است نمود و در واقع حاب خود را ظاهر بال رسول الله و حرم ولی
الله فرمود تا هم کسی مقام اهل خیام را دانند که حضرت ولی الله محض عزت و حرمت
عزت رسول خدا اشتر اب را ترک ترک کرد و دیگر بخیام او ورود احدی از دشمنان
دین امام مبین را که عزت و حمیت در باب حرم محترم که مان ننمائید زنان به بهو
نکشاید زیرا که مسلم است امام در جمیع خصال و کمال اتم و اکمل از ما سوای خود است
چنانچه مقام صبر انجناب را احدی نداشت چه در تشنگی و چه در مصائب یاران و
جوانان و چه در تحمل صدمات و جراحات دشمنان چنانچه در مجاد واسرار گفتهام

عَزَّمَنْ سَقاهُ رَسُولُ اللهِ مِنْ یَدِهِ   وَطالَبَ مِنْ بَعْدِ طیبِ الاَصْلِ فارِعِهِ

مرقوم است که چون امام تشنه کام کفی از اب فرات را بر داشت و بمحاذی دهان مبارک
رسانید محض اطمینان خواطر ذوالجناح که شاید ان زبان بسته اب بیا شامید فرمود
رَجُلٌ مِنْ بَنِی دارِمٍ بَیْنَهُمْ مَوْضِعٌ یُقالُ لَهُ اَبُوالحتوف بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فی حَنَکِهِ وَفی رِوایَةٍ اُخْری فی جَبْهَتِهِ اَوْ فی حَنَکِهِ یعنی ظالمی از نبی
دارم تیری بر کمان شقاوت گذاشت و دست از او بر داشت ان پیکان بر حلق نازنین
نازنین گلوی امام مبین و گوینده بر دهان مقدسش رسید چنانچه حضرت
بی طاقت گردید و خون خدا از حلقوم نازدهان امام مظلوم در اب فرات بیخت
و نا او اببخشد محاسن شریفش غرق خون شد تَقْضی عَلی ظَمَأٍ وَالماءُ قَدْ مَنَعَتْ
بِمُشْرِعاتِ القَنا مِنْهُ مَشارِعُهُ فیا عینی لوءلفه خاک زاد شد تشنه لب ان لب
اب لب تشنه و تن خسته دل از داغ کباب امد نسنان و تیر بیرون ز فرات
و از اب روان ز خون حق شد خوناب پس چون امام مظلوم مان از شریعه فرات
بسوی خیام زنان روان شد ناگاه بر سپاه دشمنان هجوم و مطر تو صاف
با عیال الله را می پیچید همراهش را در فکر رسید بخیام بود ند ما د جو تشنگی
جراحت بسیار و جراحات خون از حلقوم نازدهان نازنین رما دادر وزگار ده
مشرکین بر می اوردند منقول است که چون در نزدیک خیام رسید ندای ذوالجناح
شنیده کشید صدایش بگوش اطفال تشنه کام رسید فقالت زینب رضی الله عنها
اِنَّ اَبی قَدْ اَقْبَلَ اِلَیْنا وَمَعَهُ الماءُ یعنی کودکی فریاد کرد کای خواهران دختران
صدای ذوالجناح می اید گویا حضرت حسین مراجعت کرده و از برای ما اب اورده
فَخَرَجْنَ مِنَ الخِیامِ وَرَاَیْنَ الاِمامَ مُخَضَّباً بِدَمِهِ فَبَکَیْنَ لَکاً وَعالِیاً یعنی دختران
با امید اب بیرون دویدند اولاد را امید اب ما یوس و نا امید کردید بدیدند که
محاسن فرزند مولا را خونین دیدند نعره وا محمداه و وا حزناه و وا عطشا از دل

قضی علی ظماء والماء قد منعت بمشرعات الفنا عنه مشارعه

هر سو نظر نداشت تا چشم بیند بن بد که فنا کو نیش نوا قد ما رأیت قتیلا مضمخا بدمه
احسن منه ولا انور وجها وقد شغلنی نور وجهه وجمال هیبته عن الفکر فی قتله
راوی گوید سوگند بذات خدا و بذکر هر گز ندیدم کشته را خوبتر از ان سرور
و نشنیدم در خون غلتیده را نیکوتر از پسر پیغمبر کرم که بود حقیقتا از طور شهود تجلی
و ظهور تجلیات در منازل ازل و مجلی بود مظهر خالق نیکوی پیغمبری و مظهر خلق نبوی
حیدری را این جلوه های زهره ز هر ادو بش و علامت حسن حسنی مجتبی کفت فی کوبش شعر
لمؤلفه نیم جلوه انوار حسن در یک دم دیده عقل و دل صد بین هر چه در عالم
نور جمال و جلوه جلال ان مظهر کمال چنان قلب مرا مشغول نموده بود که مجال فکر
و خیال در قتلش نمانده مقام فکرت در کیفیت شهادتش نبود شعر زبان نکاه چنان
هوش ما سوی زابرد که هر چه هست گو د بسته اش ز نظره و بیم فاستسقی فی تلک
الحالة الماء فمنعت رجلا یقول لا تذوق الماء ابدا الخ راوی گوید در این حال
که مشغول زیارت جمال آنحضرت بودم و ملاحظه حالات و حسن صورتش را می نمودم
شنیدم که از شدت عطش والتهاب بی تاب و جسمش در انقلاب و اضطراب بود خواهش
یک جرعه آب صبر نمود که التفات بیخیش نمینمود و آتش عطش را ابکاش چنانچه
نداد ندکو بجوابش زبان نمی کشود زیرا که آنچه زخم زبان کند نا برد زخم شمشیر
جان ستان نکند از میان آن جماعت شنیدم که ظالمی در جواب حضرت جسارت نمود
که ای پسر ساقی کوثر جرعه آب نخواهی رسید قطره از آب فرات تا نخواهی چشید
تا بر ناکامی و تشنه کامی از دنیا ذی برون خرامی شعر لمؤلفه عفی عنه
تا بلب کر تشنه کام ز دنیا بد شو لب تشنه زین جهان بجهان دگر شوی ابن ذلال
بر لب تو که رسد مکن مبیعت یزید لعین زاهر شوی امام مظلوم در جواب کلام

قد حرموه علیه فی الحیوة ومن بعد استحلوا الکی یعفوا مصارعه

جسارت نظام آن قائل ظلوم فرمود که انا اورد علی جدی رسول الله واسکن معه فی مقعد
صدق فی عند ملیک مقتدر واشرب من ماء غیر آسن واشکو الیه ما ارتکبتم منی
و فعلتم بی فغضبوا باجمعهم حتی کان الله لم یجعل فی قلب احد منهم من الرحمة شیئا
فاحتزوا راسه وانه لیکلمهم فتعجبت من قلة رحمهم وقلت والله لا اجامعکم فی امر ابدا
امام انام در جواب آن سرور ابرار فرمود که عنقریب من وارد میشوم بر حبیب خدا
و جدم پیغمبر و می آشامم از آب گوارای کوثر و شکایت میکنم افعال و اقوال شما را
بر آن سرور و حکایت می نمایم کردار و گفتار این لشکر را پس همه لشکریان ناپاک
غضبناک گردیدند و با تیغ و نیزه و شمشیر و چوب و سنگ دور بویش از هر طرف
دویدند و گویا حق تعالی در دل سنگین آن قوم لعین رحمت و رقت بود نعیت هشتر
و بجود رحم و مروت در کردار ایشان نگشته زیرا در حالیکه آنحضرت هنوز تکلم می نمود
و مکالمه میفرمود سر مطهرش را از پیکر جدا نمودند من تعجب از بیرحمی و قساوت آن
جماعت کردم و گفتم که والله دیگر ما و شما در یک امری مرافقت و موافقت نخواهیم
نمود مترجم کتاب مستطاب بحار الانوار گوید که این روایت با خصوص زوائد بسیار
در کتب مسطور و در السنه مذکور میشود و بی این منزه چشم از آنها پوشیده
بترجمه آنچه در بحار است کوشید والا تنها دل نظره عبادت که حساد تا اهل
شقاوت بود در جواب آنحضرت خوش نداشتم و با انصراحه نکاشتم شعر
لمؤلفه هر آنچه هست نشاید بیان کشید نوشت و ز آنچه بود نشاید همان
کشود و سرود مخفی نماناد که بعد از افتادن حضرت ابی عبد الله علیه السلام بر خاک نشسته
جمعی با تیغ و تیر و سنان و بعضی با شمشیر زبان وجود مبارک امام علیه السلام را آزار
کردند من جمله حاصل آنچه در بحار از مناقب مسطور و ابی مخنف و غیره مذکور نمود

هَمُّوا بِاِطْفَاءِ نُورِ اللهِ وَاجْتَهَدُوا فِي وَضْعِ قَدْرٍ مِنَ الرَّحْمٰنِ رَافِعِه

که مؤید این مقال و معاضد و مناسب حسب حال است این است که چون شمر دین تباه
با سنان بن انس نخعی لعنهما الله بخیال کشتن و سر برداشتن امام زاده قتلگاه
شدند و کان الحسین علیه السلام یا خذه من یکون لسانه من العطش و یطلب الماء و شمر بن ذی
الجوشن دید که حضرت حسین زبان مبارک را از تشنگی در اطراف دهن میگرداند
و بلب جرعهٔ آبی طلبید کو تا می‌بهر موی شعر که ای گروه می‌سوزم من ز تشنگی مردم مغان
کرحسرت آب و ان بلب بردم مرا دو این دم آخر دهید جرعه آب کز دل بریم شده از تاب
تشنگی بی‌تاب نمانده است غم بر چه دکا دبی از این جهان بجنا محایل است نکیخض
دهید جرعهٔ آبی بمن که جانم سوخت زتاب تشنه لبی مغز استخوانم سوخت براه
خو بمن ای خلق بجیا دهی بکوبکان یتیم من از وفا دهی چه بینید درد لکس دهی
از خدا شرمی نکو بشیر حق و ختم انبیا شرمی فرهنگ … جلوه وقال یا بن ابی تراب
اَلَسْتَ تَزْعَمُ اَنَّ اَبَاكَ عَلَى حَوْضِ النَّبِيِّ يَسْقِي مَنْ اَحَبَّهُ فَاصْبِرْ حَتَّى تَاْخُذَ الْمَاءَ مِنْ يَدِهِ اِلَخ
شمر دین تباه در عوض آنکه جناب ابی عبد الله را سیراب کند تا بر عفو صواب جوابی
دهد مرتکب آنچه بد بپیکرش آشنا نمود و زبان جسارت کشود که ای پسر ابی تراب اما
گمان تو این نیست که پدرت ساقی کوثر و مالک حوض پیغمبر است در روز محشر
دوستان و شیعیان و محبان خود را سیراب می‌فرماید و دشمنان و ظالمان را
ابی عطا محروم می‌نماید تحمل کن و تامل نما تا از دست جناب سیراب شوی و از وصل
ابی تراب کامیاب گردی شعر للمؤلفه صبر کن تا برسد دبر تا این دم بیدت
برد از دست من و تشنگی و غم بیدت تا … مکر ابی که
روانست فی چشمان قوت بر … کف … بلبیت … برسد بر لبت ای
کرد ساقی … فقال لسنان بن انس اللعین احتز راسه من قفاه فقال سنان … والله

كَرَامَتِهِ اِذْ يُنَادِي بِالطُّغَاةِ وَقَدْ تَجَمَّعُوا حَوْلَهُ وَالْكُلُّ سَامِعُه

لا افعل فیکون خصمه محمد المصطفی حضیحی پس شمر به ایمان دو بر سنان بن انس دو
داو وا امر کرد که سر مبارک را از بدن جدا نماید سنان متم باد نمود که هرگز او بقتل
پسر پیغمبر نخواهم کشود زیرا که جدش محمد مصطفی با من دشمنی خواهد نمود فغضب الشمر
مِنْهُ وَجَلَسَ عَلٰى صَدْرِهِ وَقَبَضَ بِلِحْيَتِهِ وَهَمَّ بِقَتْلِهِ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ اَتَقْتُلُنِي وَلَا تَعْلَمُ مَنْ اَنَا
قَالَ اَنَا اَعْرِفُكَ حَقَّ الْمَعْرِفَةِ اُمُّكَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَاَبُوكَ عَلِيُّ الْمُرْتَضٰى وَجَدُّكَ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفٰى
اَقْتُلُكَ وَلَا اُبَالِي فقیر از کلام سنان بن انس شمر را یاد غضبناک گردید و کسی
بر قتل امام نیکس نشست بر آن سینه که گنجینه علم الله بود نشست و با یک دست محاسن
انور و دستی دیگر خنجر را گرفته بود مرباعیات للمؤلفه عفی عنه
میخواست سر و دین را ببرد می‌خواست که تا حبل متین را ببرد می‌خواهد
کز خنجر کین شمر لعین زانا به فلک مهر زمین را ببرد بکشود دو دیده
شاه عالم سوبش خندید ز فرط مرحمت بر رویش کز هم نشود هستی ایجاد
عدم عالم نشود نشاد زناد سوبش پس آن حضرت بلسان ملاطفت فرمود که
ایا میکشی مرا و حال آنکه نمی‌شناسی مقتول خود را عرض کرد که من نیکو می
شناسم مادر و پدر و جدت را مادرت فاطمه زهرا و پدرت علی مرتضی و جدت
محمد مصطفی و با وجود این حال از خدا و رسول از دمی بیم کنم و از علی مرتضی و بتول
شرمی ندارم و بی‌باک از تیغ هلاک بر گلوی نازنینت می‌گذارم و سر از پیکرت
بر میدارم شعر للمؤلفه پس سنگین کشود و سر از شاه دین گرفت
نوعیکه اضطراب بعرش برین گرفت ای جهانیان بملک در فلک رسید
اشک فلک تمام حد زمین گرفت ای … زحل … زمین … رفت
فلک فلک … زمین گرفت عَجَبْتُ مِنْ قَتْلِ شِمْرٍ بِالْحُسَيْنِ وَقَدْ …

مجلس هجدهم

تَرجُونَ جَدِّی شَفِیعاً وَ هُوَ خَصمُکُم ٭ وَیلٌ لِمَن خَصمُهُ فِی الحَشرِ شافِعُه

علی الصّلح منه و هو مشتغل کیف استطاع یصید ان الصّلح من یعفا و دونا دنی
مرانی بعقله زحل رباعی للمؤلف فی معناه لا اله چه شد که شمر دون با نعلین
نهاد قدم بسینهٔ پاک حسین با آنکه بفرق فلک و فوق زحل بدجای حسین و
نای او با نعلین مجلس هجدهم در بیان افتخار چهار نفر غدار مذکور
از کشتن امام اخیار و تعیین قاتل آنجناب بصریح کلمات اصحاب مقدمة المصیبة
السلام علی من افتخر به جبرائیل و ناغاه فی المهد میکائیل بخبر از اخبار مفهوم و آثار
معلوم میشود چهار نفر از رؤسا و بزرگان عالم مجردات در افلاک و عالم پاک فخر و
مباهات کردند بر سایر فرشتگان و بر جمیع روحانیان فخر ایشان بخبر است زینب
کر مورد توجه التفات حضرت حسین ع بوده و دران خدمات ... نمودند یکی جبرائیل
کر مهد جنبان حسین بود و یکی میکائیل کر ذکر خواب از برای آنجناب می سرود
سلطان کردم ... مصباح الائمه نوشته ام سیم فطرس کر متوسل بگهوارهٔ آنجناب شده
موجب ... در سیم شعبان کر ... فطرس بهذه چهارم دردائیل
نام و بر ... دیگر صلصائیل کر از جملهٔ آزاد شدگان حسین شدند و تفصیل
حالات این سه نفر ملک را در باب ولادت آنحضرت ابی عبدالله ع در کتاب خلاصة
المقاصد آورده ام و هم چنین در صحیفهٔ سیم از کتاب منظوم الائمه کر ترجمهٔ جلد
عاشر بحار است ذکر کرده ام و اما از اهل خاک طوایف بسیار از اولیاء و اطهار و انبیا
و اخیار و شهداء ابرار و شیعیان ... که مکار افتخار ... بر محبت و دوری خدمت
و زیارت حضرت حسین ع در دارین شعر للمؤلف منظوم هر که گشت ز جان
بندهٔ حسین کو فخر عالم است شو فخر عالمین فردا بروز حشر مباهات می کند
امروز آنکه در دم او کرد شور و شین انکس که بست دست تولا بدامنش دست از ...

افتخار چهار نفر

بند یازدهم

یَومَ بَنُوا المُصطَفَی الهادِی نَوائِحُه ٭ وَالفاطِمِیّاتُ اَسراءُ نَوائِحُه

ذلک فی خاری به نشانتین اما هزار حیف که جمعی بر ذکار کردند افتخار چه کشتهٔ
ارسنین شمر و سنان و خولی و سید بن حرمله کر این چهار دیده شدی تا دیر زینب
آغاز مصیبت حاصل کلمات و اخبار اصحاب مقاتل و کفتار در زمانه کامل این است
که چهار نفر از بزرگان لشکر کوفیان با تر افتخار مینمودند در کربلا در حضور عمر سعد
بعینا بلکه در منزل ابن زیاد و یزید و محضر مردمان دیگر که ما قاتلان حضرت ابی عبدالله
هستیم و ما آنجناب را کشته ایم و هر یک بعض احتمال افتخار زبان باظهار اشتغال
خود کشودند اول شمر بن ذی الجوشن که بانی دوم سنان بن انس نخعی و هر یک
ازان دو نفر مدعی بودند که سر مطهر را ما از بدن جدا کرده ایم و این معنی در جزینی
وارد است و مذکور شد سابقا سیم خولی بن یزید چهارم ابو الحتوف ... حرمله
کا اهل کرم هریک از این دو نفر ادعا می نمودند که ما تیر مسموم بر وجود امام مظلوم زده ایم
و کار این یزید کو ادراما ساختیم و مخفی نیست که بر ناچار دست ستم این چهار نفر با
بکا دخامس آل عبا را از پا در آوردند و خاک عالم غم بر فرق اهل عالم کردند شعر للمؤلف
چهار ملعون پنج آل عبا را کشته اند چار تن تا چار خان ما سوا را کشته اند زین
چهار ارکان کفر آباد و بر آن کشته دین وین چهار کافر از ستم دین خدا را کشته اند
حاصل کلام اصحاب مقاتل بالتمام این است که قاتل امام منحصر در این چهار نفر ...
و هر کی از اهل جزو سیر ظلم یک نفر از ایشان را نوشته کر تا این جهت شاه دین از زین
بر روی زمین افتاد و بر خاک هلاک سر نهاد اما ابی مخنف کویند که در روز عاشورا
حضرت سید الشهداء ع از کثرت جنگ و جدال و کوشش در قتال قوم ضلال خسته
و از خستگی و حرارت آفتاب و تشنگی و التهاب دستش سست شد لحظه ای ایستاد و بر زره
بی کسی تکیه داد تا دمی بیاساید و استراحتی فرماید فلما نظر الیه الشمر الی ذلک اقبل الی

وسبط احمد عار بالعراء لقی ٭ مرمل بالدماء جرحی جوارحه

عمر بن سعد قال ایها الامیر ان هذا الرجل یقتلنا عن آخرنا مبارزة قال کیف نصنع
به قال تفرقوا علیه ثلاث فرق فرقة بالنبل والسهام وفرقة بالسیوف والرماح
وفرقة بالنار والحجارة وتعجل علیه فجعلوا یرشقونه بالسهام ویطعنونه بالرماح
ویضربونه بالسیوف حتی اثخنوه بالجراح واعرضه خولی بن یزید لعنه الله بسهم
فوقع فی لبته فارداه عن ظهر جواده صریعا یجود بنفسه فجعل ینزع السهم بیده و
یتلقی الدم بکفیه ویخضب به لحیته ورأسه یعنی شمر پلید چون مبارزت امام را
دید در نزد عمر بن سعد آمد شکایت نمود از تمام شدن لشکر شام در مقاتله
امام هم در مصلحت در این دید که بقیه لشکر سه فرقه شوند یک طایفه را بسنان و تیر
وطایفه دیگر را نیزه و شمشیر و جمعی کثیر را بسنگ و چوب پس بکید نعرا اهل قتل امام
نمایند عمر ملعون این رای نا میمون را پسندید فرمان بر کشید که ای سپاه جرات دهم
ونگاه می کنید به یکبار از هر گوشه و کنار دیر او حمله کنید و کارش را تمام نمائید
کرگان خونخوار شام کوفه و شام با شورش تمام به سر کرده که شمر و خولی و سنان
ابو الحتوف حرمله بی ایمان بقصد جان یوسف مصر جهان از جا جستند هر یک
کمر قتل آنحضرت را بستند و هر یک از تمام آن لشکر را هر چه اسلحه و اسباب کار
زار میسر بود در آن هنگام بکار بردند و در وجود مسعود امام هم فرود آوردند

شعر لمؤلفه
بر گرد وجود قطب اسرار ٭ یکباره زدند حلقه اشرار
در دست دو صد هزار دشمن ٭ یک ترجیه کند که شد گرفتار
یک کشته و صد هزار قاتل ٭ نشنیده کسی به هر عذار
یک سینه و صد هزار زخم کاری ٭ انجم ز هزار جا به یکبار

در آن هنگام خولی بن یزید در سید بتر بی از کمان شقاوت رها کرد که حلقوم
امام مظلوم را درید بحدی که دیگر طاقت سواری نماند و از زین بر زمین

فوق القنا رأسه یهدی لکاشحه ٭ منال اقصی مناه منه کاشحه

افتاد و سر بر خاک مذلت نهاد شعر لمؤلفه
از زین چه بر زمین تن سلطان دین فتاد ٭ عرش برین ز چرخ بفرش زمین فتاد
شد عرش و فرش خاک نشین لا مضطرب ٭ آشوب انقلاب بارکان دین فتاد
فلک مکان و کشتی امکان ز موج موج ٭ شد منقلب چو در عشه بعرش برین فتاد

پس آنجناب را چون بر روی
خاک نشست از دستی آن تیر را از گلوی نازنین بیرون آورد و از دست دیگر صورت
و محاسنش را رنگین از آن خون مبارک میساخت و اما فی اللهوف قال فوقف لیستریح
ساعة وقد ضعف عن القتال فبینما هو واقف اذ اتاه حجر فوقع فی جبهته فجری الدم
علی وجهه ولحیته فاخذ الثوب لیمسح جبهته واما بنابر روایت لهوف آنجناب از ضعف
در جهاد ایستاد و بر نیزه تکیه داد ناگاه ظالمی از کمین گاه سنگی بر پیشانی نورانیش
که سجده گاه معبود و بوسه گاه رسول الله بود انداخت و آن خون جبین صورت و
محاسن نازنین امام را گلگون ساخت فرزند رسول بگرفتن آن خون پاک از جبین
مشغول و مانع وصولش بر طوره خاک بود و آن صورت از غم زعفرانی را از خون
می شود هر چند تا دستی و دستار خون از جراحت می گرفت باز تازه ابتدا و رو
نرنشت تا چار از زیر دامن پیراهن را بیرون آورد تا مسح جبین و چهره پیشانی
مبین نماید سینه بی کینه اش پیدا و سفینه شکم مبارک هویدا گردید

شعر لمؤلفه
پیدا چه شد آن سینه که احمد بوسید ٭ وان ناف شکم که خود محمد بوسید
دردا که بر او ز ناوک سه مو نشست ٭ وان تیر سه شعبه محدد بوسید

فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوقع علی قلبه وخرج من قفاه فقال ع بسم الله
وبالله وعلی ملة رسول الله الخ ظالمی از آن قوم عنود که به سیحرمله بن کاهل بود
تا ابو الحتوف مردود بتر بی بر آن و به زهر آلوده که آن را سه شعبه بود بر کمان نهاد

آفرین بر جان نفرین بر جهان

وکم حریم لاهل البیت محترم　　تدا استحل وکم صاحت صوائحه

بر کو زمین افتاد شعر للمؤلف انرحی بر زمین بنهاد پهلو زانو جراحتها مکن
ان لحظه کش تیر سه پهلو بر جبین امد　سنان از مهر قتلش امد بر جا نفی دیدش
کراز او فا همه سنگین دلیها شرمگین امد　همینکو بیم کراز عدل ان چه امد بر سر ایمان
کردین زاهر شکستی امد از شمر لعین امد　وفی کشف الغماد قال فغضب عمر بن سعد فقال
لرجل عن یمینه انزل ویحک الی الحسین فارحه فنزل خولی بن یزید لا صبحی فاجتز راسه
وفی کتاب بحار شمر و سنان بن انس و الحسین با خر رمق یلوک لسانه من العطش یطلب
الماء فرفسه شمر برجله وقال یا ابن ابی تراب الست تزعم ان اباک علی حوض النبی
یسقی من احبه فاصبر حتی تاخذ الماء من یده در بحار الانوار مرویست که عمر سعد
ناپاک رو کرد در وقتیکه غضبناک بود در یمین خود بخولی بن یزید ناظالمی دیگر
و گفت برو بجانب قتلگاه و جدا نما سر مطهر ابی عبدالله را انگاه خولی ابن یزید
بسوی شاه شهیدان روان گردید و سر مطهر را از بدن برید و هم چنین مسطور است که شمر
و سنان بی ایمان بسوی قتلگاه روان گردیدند و وقتی رسیدند که انجناب رمق
احتضار بود و زبان خود را از تشنگی در اطراف دهان و دندان میگردانید و مکرر
اب طلب میکرد و العطش العطش می نمود اه اه از شقاوت ان سنانها که اب بحضرت
ندادند بلکه شمر با این محن خود را اشاره بانجناب کرد و استهزا نمود شعر للمؤلف
انکه کوثر پدرم ساقی کوثر باشد　صاحب حوض نبی در صف محشر باشد　صبر کن
تا دم دیگر برتا در دیدت　اب کوثر که بکام تو چه مشکر باشد　ثم قال لسنان بن انس الحمیر
دانسه فقفاه فقال سنان والله لا افعل فیکون حبیبه محمد خصمی فغضب الشمر لعنه الله
وجلس علی صدر الحسین ثم وقبض علی لحیته وهم بقتله فضحک الحسین فقال له اتقتلنی
ولا تعلم من انا فقال اعرفک حق المعرفة امک فاطمة الزهراء وابوک علی المرتضی

بجنان ملیحی ان رحم الا انه
امعال و منال رحمت و رحمت مجاهد
بکناره دنیا ناصح نماز دنیا کشید
کم عطاره بر او قیام نجیب الدین

عاشق صادق ان سرا را جز بی

کم هام عز و ایدی للسماح وکم　اقدام سبق بها طاحت طوائحه

بوسه گاه احمد مختار را ز انسان جدا زاد شعر للمؤلف افغان کز قوس شقاوت کین
تیری جست بر قلب صبر قلب عالم نشست　الله کر این خدنگ سخت جانکاه ما نوس
شد از جیوه مهیت ان شاه　از راه قفا کشیدگان تیر برون　بر خاک فتاد و گفت انا لله
از قطع شریان و ورید امید انجناب از حیوة بریدند زیرا که خون مانند ناودان از جای
ان پیکان جاری گردید او حضرت در دست مبارک بر محل جراحت گرفته تا از خون
پر و ملا مال می گردید بجانب اسمان می پاشید تا بنار دو کف را از همان خون پر
مینمود و سر و صورت را خونین و محاسن را رنگین میکرد و میفرمود چنین خالد
ملاقات مینمایم حضرت رسالت را و شکایت میکنم جفا های این امت بی حمیت را
للمؤلف هر چه اید بر سر در رهت ای حضرت دوست صابر و راضیم از انچه
رضای تو در اوست　راضیم من بقضای تو گر از تیغ ستم　روح از تن رود و جان
ز بدن جسم از پوست　جز تو چون نیست مرا حال و فریاد رسی　هر چه بر عاشق
صادق رسد از دوست نکو است　منقول است که پیش از این ماجری و بعد از شکستن
جبین ولی الله ابو الحتوف دستان تیر سه شعبه را از کمان رها نمود و بر پیشانی
انحضرت بر موضع جراحت سنان فرود امد شعر للمؤلف افغان ز بو الحتوف
جفا پیشه پناه دین کز تیر کین جبین امام مبین شکافت　فرق علی و پهلوی
زهرا او شکست و فحشت　قلب حسن دریده دل ناو سین شکافت　تیر ناوک سه
شعبه ذی بر جهاد تن　ظاهر اگر چه سجده که بجبین شکافت　افغان ز دست او
کرسند دین ز پا فتاد　بر روی خاک زینت عرش خدا فتاد　ببخشی بر ابند که آن بزرگوار
با وجود جراحتها بسیار و زخمهای بی شمار اشرار دهمنو سوار بود و مقاتله با کفار
مینمود و از صدمه ان سنان و جراحت خدنگ دستش از کار استاد و از زین

ازدست ضربه داس ستیغ بر خدا یکبار
افتاد در زمین در دست شمس ناوک بار
و چه کرد کز کار خدا نگر که ستاره ای کار
نا حق زبد یک شب کا ستاره ای کار

مُصابُ خامِسِ اَصحابِ الکِساءِ وَهُم   اَهلُ العَزاءِ بِهِم حَلَّت فَوادِحُهُ

وَجَدُّکَ مُحَمَّدُ المُصطَفی اَقتُلُکَ وَلا اُبالِی فَعَفَّرَ بِرِیشِ بِقِیرِ اثنی عشر ضربة یعنی پس شمر
بی دین باصرار بیجاد و سنان بواسطه لعین کرد کر نده برد و سر مطهر امام مبین
از تن نقفا از پیکر جدا ساز و لوای سر افرازی دو جهان برافراز سنان تا وجود
انکه بالنجه از شقاوت بود انکار این معنی نمود مؤلفه حاشا کرمن سنان
از کفر و شقاوت برکردن خویش افکنم این کوه ملامت در دهر ز شمشیر محبان
کسانش هرگز نبرد قاتل او جان بسلامت سالم شد اگر قاتل او هر ز دشمن
حقی است بر حلق احمد یقیناته شمر ذی الجوشن از شنیدن این سخن غضبناک
شد از جای جسته گوی کشتن امام ببست در قتلگاه بر سینه گنجینه اسرار و سینه
مبارک ابی عبدالله نشست شعر عربیه عَجِبتُ مِن قَتلِکَ شِمرٌ بِالحُسَینِ وَقَد
تَعَفَّی عَلَی الصَّدرِ مِنهُ وَهُوَ مُنتَهِکُهُ بدست شمشیر کین و بدست دیگر محاسن خونین را
گرفته بود شعر لمؤلفه از شمر چه شاه عالم انجا دید مکشود در دیده و زیر لب
خندید دانستکه عمها بسرآید پس ازان دانستکه در منزل مقصود رسید
فرمود مگر مرا تو نشناخته کاین سان بخیال کشتنم تاخته من جان جهان
بوصل جانان دادم اما تو جنان را بجهان باخته گفتا که ترا شناسم ای جان
پدر فرزند رسول و بتول و حیدر تا این همه بی واهمه از خنجر کین لب تشنه جدا
کنم سرت از پیکر منظور دو صد فغان ز شمر گمراه کو روز جهان و اهل ان کرد سیاه
تا جان جهان این همه ظلم از کین لا حول ولا قوة الا بالله خلاصه اخبار اینکه
این هر سه نفر جدا سر مطهر را برداشته و در نزد پسر سعد بر زمین گذاشتند
و هر یکی لوای مفاخرت در کشتن ان بزرگوار می افراشتند و تا یکدیگر مناظره
و مکابره میکردند و انچه کرده بودند اظهار می نمودند و با امید که از کشتن شاه

شهید

لَم یُنسَ قَطُّ وَلا الذِّکری تُجَدِّدُهُ   اَودی بِزَندِ الاَسی لِلحَشرِ قادِحُهُ

شهید انعامی و دیناری بایشان خواهد رسید ولی بحمدالله هر یک تا ابد محروم
گردیدند و هم چنین ابو الحنوف و حرمله و سنان ظالمان و قاتلان امام در هر مقام
که اظهار کرده خود را بنمودند و افتخار کردند محروم و مایوس گردیدند خسر الدنیا
والاخرة ذلک هو الخسران المبین عاقبت هر یک از این ظالمان جدا از شمشیر انتقام
مختار و غازی بجزای عمل خود رسیدند و در دار البوار گردیدند لعنة الله علیهم
مجلس نوزدهم در اخبار جبرئیل شهادت آن سید جلیل در مقام
بدانکه من جمله در روز عاشورا بعد از شهادت مولی مقدمة المصیبة
رباعیات لمؤلفه ای کز غمت پیشه جبرئیل امین تا بود همیشه بود بهر تو
غمین تا خاتم کل خیل رسل از آدم هر دم ز مصائب تو میکرد حنین وله
ایضا اول بجنان نه ماتم تو دم زد تا بر سر و سینه غم آدم زد پس نوح
و خلیل از اشک و آه و فغان این سیل غم این شراره در عالم زد
انچه در کتب اخبار مذکور است ترتیب این مصائب بود تا با اخبار جبرئیل
شهادت ابی عبدالله را قبل از آمدن ابو البشر در دنیا این است که چون حضرت آدم
و حوا در بهشت عنبر سرشت باذن خلاق عالم جل شانه وارد قصر دربسته فاطمه
زهرا سلام الله علیها شدند از جبرئیل امین پرسیدند سر اینکه این دو گوشوار
که در گوش این دختر است چیست یکی رنگش سبز و دیگری سرخ است حکمت و جهت آن را
جویا شدند که در این عالم یکرنگی دو رنگی را چه سبب و این تغییر صفات در ذوات متحد
الذات از چیست جبرئیل امین پس از الهام از حضرت رب العالمین بر منبر ذکر و بیان
نشسته و ابواب هم و غم بر آدم و حوا گشوده و در دلها سرور را ببست گریان و نالان
و اشک ریزان بزبان حال و لسان مقال مصائب سبطین را با اجمال مذکور نمود

معاذش

کیف السلو عن المکسور منفردا   من غیر تسویۃ خلوا مطارحہ

معاندش این بود کہ سبب دو رنگی این دو گوشوارہ آنستکہ دو فرزند فاطمہ زہرا را
در دار دنیا قومی از ذریۂ تو بظلم و جفا شہید از عمر و جان نا امید خواہند نمود
اما حسن کہ فرزند این دکر اوست بعد از پدر بزرگوارش کرفتار اشرار و کفار خواہد
شد مکرر با او اذیت و آزار مینمایند و ابواب نفاق بروی می کشایند و چند مرتبہ
سم قاتل در کامش میکنند تا آخر الامر بزہر ہلاہل شہید می شود در حالتیکہ
دندان مبارکش مایل بسبزی و ہمان حال ملحق بپدر و جد و مادر بزرگوار خود می
شود و اما حسین کہ فرزند کوچک تر اوست قومی از اولاد تو و از امت جدش
اتفاق مینمایند از روی ظلم و نفاق آن حضرت را بجانب خود بجہت ہدایت طلبند
آخر الامر اعانت او را نکردہ سہل است اہانتش مینمایند و اصحاب و انصارش را
در حضورش میان دو نہر آب از تیغ آبدار پارہ پارہ می نمایند حتی اطفال کوچک
او را نشانۂ تیر جفا مینمایند آن بزرگوار را بالب تشنہ و عطشان از ذراہ قفا سر
از تن جدا مینمایند در حالتیکہ از خون بدن نازنینش ہمہ اعضا و جبین مبینش
سرخ بودہ باشد ہمان حال ملائکات ملک متعال مینمایند آدم و حوا از شنیدن
این کلام کریان و با دل بریان نشستہ تعزیہ داری پاپا نر و مادر انر نمودند ملائک
آسمان و حوران جنان نیز موافقت ایشان را در تعزیہ داری و آہ و زاری و نوحہ و
نالہ و سوکواری نمودند

آغاز مصیبت

شعر للمحتشم در بارکاہ قدس کہ جای
ملال نیست   سرہای قدسیان ہمہ بر زانوی غم است   بر متتبعان اخبار و آثار
روشن و ظاہر استکہ جناب جبرئیل امین بر حسب حکم خدا از انبیا و اولیاء خدا قبل
از وقوع ماجرای کربلا و پیش از ولادت و شہادت خامس آل عبا از ابتدای خلقت
آدم ابو البشر تا ہنگام رحلت پیغمبر خاتم مکرر بیان مصیبت عظمای آنحضرت را

یلقی الاعادی بقلب منہ منقسم   بین الخیام و اعداء تکافحہ

مینمود و ذاکر مصائب و نوائب آن بزرگوار بود و بیشتر از ہمہ انبیاء و اولیا بجناب
رسول خدا و آل عبا الطہار این مصیبت را میکرد و قلب مبارکشان را بدرد می آورد
چنانچہ در مجالس مذکور میشود بالجملہ امین وحی خدا بعد از ظہر روز عاشورا
و پس از شہادت سید الشہدا نیز بیشتر از ہمہ فرشتکان این خبر وحشت اثر را با اہل
آسمان و زمین زاری فنادی بین الارض و السماء الا قتل الحسین بکربلا

لمؤلفہ رہ ذاکر غریب کربلا شد مقتول   افغان کہ شد اعشر بچون سبط
رسول   زین پس بجہان صلاح و رحمت بنو   از کردہ این امت نادان جہول   بعد
از بیان این مصیبت عظمی و اظہار این قیامت کبری بروایت حسن قال علیہ صلوات اللہ
علیہ در میان لشکر اعدا بصورت عربی بہیئت عجیب مجسم کردید چون ماتم زدکان
مکرر دست غم بر سینہ و سر میزد و نعرۂ وا مظلوماہ می کشید تا بدید کو این دختران
پیغمبر را از ہر طرف و خبر آن می دوید میفرمود کہ ای کروہ بی ایمان می بینم کہ خاتم پیغمبران
کاہی شما ظالمان و کاہی بجانب آسمان نکاہی دارد و مجالس عزا داران تشکیل
خونین از دیدہ میبارد و میترسم کہ بر شما کوفیان نفرین فرماید و خدا ہمہ را مر اہم کہ
در میان شما ہستم ہلاک فرماید بعضی از آن سپاہ دین تباہ ملتفت و آگاہ کردیدند
و دست و قدم از متابعت و موافقت لشکر کشیدند و در مخالفت عمر پا بی جواب پر
ہنادند با یکدیکر قرار بر خروج با ابن زیاد دادند و خروج ہم نمودند لیکن منتشر بود
بر خروج یکرہ کہ جبرئیل را بدان تفصیل دیدہ و مقال او را شنیدہ اثر را مجنونش فہمیدہ
و مقال حقیقتش را اثر را باختلال الحال حمل نمودند **شعر لمؤلفہ** ما سوی را
خانہ ہذای این جنون   کو مقام عقل را در دزبون   ہر کسی کہ این جنون بیکانہ زانست
کر بود فرزانہ دیوانہ است   عشق شاہ دین خوان باشد جنون   اعلموا انا الکبیر راجعون

والمحظ كالقلب عين نحو نسوتها رنوا وعين لقوم لا تبارحه

عشق بسته عقدها الله عقال عقل پیش عشق پستست و قال خوش بود ذکر درد
فرد از مولوی تا از او نیست سخن کرد دتوی اثر استاین بنك نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد و نیست باد اوست بوانر کرد بوانر نشد این عسل ادبی در
خانه نشد ملکو دیکر بود این صنائل پیغمبر صلوات الله الاکبر از بطنان عرش ندا
کرد که ایتها الامة المتحیرة الضالة الغافلة ابن بنت نبیها الا و قد کم الله لا تفطر و لا اضحی
یعنی ای امت کمراه و حیران و کشنده کان فرزند خاتم پیغمبران هرگز موفق نشوید
ثواب صید فطر و ازو در منا بیدا جر صید قربان را از این دو ندا اگر مقارن با شهادت
سید شهیدان بود تغیر کلی در همه ممکنات رخ نمود و تغیر فنا در هستی ماسوی حاصل
و تصور بقا از وجود همه اشیا زایل کردید غلغله و الم ما ه در ارض و سما پیدا
و ولوله و اظلوما ه در کوه و صحرا هویدا شد صفحه امکان کطی السجل للکتب درهم
پیچید عرصه جهان که تنها را اشتکت البریة فی نوع عاصیها از هم نا پشید طوده زمین
چون چرخ بر چرخ زن و سپهر بر بر چون سطح زمین ساکن شد بخار موج کرین و
غبار دود و سیاه اوج بر بر که مشرق تا مغرب عالم تیره و تار کردید یعنی خاک غم
و کرد الم بر فرق روز کار و زید تحت شهباد ان غبار چون بمرادبنی رسانید جوش
از مدینه بر فلك هفتمین رسید کرد این غبار دهم غلط کار کان غبار تا دامن
جلال جهان آفرین رسید قرص ماه و مهر در کاسه چشم سپهر قطره خونی کردید
و بر زمین چکید و از وحدانیت زمین شقایق صفت غنچه غنچه خون می جوشید فلك
نوح جهان و کشتی امکان چون حباب در کرداب از باد ستم در تزلزل بود ان زلزلة
الساعة شیء عظیم نوح کشتی بان از حدت تب و تاب چون سیماب بی تاب بر بستر
بیماری و انقلاب سر نهاده فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم شعر لمؤلفه

افتاده

لهفی علیه وقد مال الطغاة الی نحو الخیام و خاض النقع سابحه

ناخدا کو که از این ورطه رها بخشاند کو خدایی که بر این حفظ و توانی بتواند
نوح این فلك جهان کرده ز طوفان بلا غش او بجوی مکر این کشتی ما را بکشاند
منقولست از فاطمه نو عروس که در آن زمان ما جمع زنان پریشان حال و بد مشت
عیال شکسته بال بودیم از سمع و جو مظهر جلال و فا بدکار پیغمبر و آل اصفی جناب حجة الله
فی السموات و الارضین حضرت سید الساجدین تم بودیم و هر یك از حرارت هوا
و کثرت مصائب و ابتلای وارده در کربلا چون آنجناب در اضطراب و مدهوش و
از بیکسی زنان و کودکان و مرانجوانان و بیم دشمنان در خروش افغان بودیم مرا
بیاد دم چون ماهی بی آب از حدت تب بی تاب و از شدت تشنگی بیقرار و بیهوش
سر بر بالین مدهوشی نهاده و در بستر خاموشی افتاده تا گاه حالتی بهوشی و
خاموشی از آنجناب زایل کردید بمانند سپند از روی بستری که از پوست گوسفند
بود با جوش و خروش برخاست و نشست با اضطراب تمام دیده توجه و التفات
بر جهات ارضین و سموات کشوده و دست کوبا اضطراب ماسوی و انقلاب ارض
و سما را از فنا و زوال زایل نمود و حکم بر اطمینان و سکینه ز ابر سفینه امکان
نازل فرمود و در این حال صدای قوم ضلال مکرر بر ذکر الله اکبر بلند کردید یکبار
آنجناب شبیه حالتش منقلب گشته آهی از دل بر کشید پس بنا بر و اشت بکر دوی
سخن بجانب عمه ام زینب نمود و بزبان حال فرمود شعر لمؤلفه عفی عنه
الا ای عمه زینب امشب این خیمه را لا کن پس از چشمان حق بین یکنکاهی سوی صحرا کن
غبار غم اگرچه دیده ایجاد پوشیده تو بهر این غبار از آب چشم دیده کان را کن
بر این کرخته چشم محیط خون بود جاری بیا بر چشم من بنشین و سیر موج دریا کن
در اطراف جهان این انقلاب ماسوی بنگر در آن هنگام مکان یکسان نظر محشر تماشا کن

قال اقصدونی بنفسی واترکوا حرمی   قد حان حینی و قد لاحت لوائح

زهم این کرد زاینکه اف واند بساخت مبتلا   سر برید نیزه بم زا سوی نیزه پیدا کن
حسین است اینکه سر بر نیزه و تن بر زمین دارد   اسیر برا کنون اماده شو خون را مهیا
کن بود خون کلوش تا ز بر چوب سنان جاری   حرم را مستعد غارت نما ای اعدا
کن قضا بود آنچه بر تا بم حسین امروز جاری شد   بهیمانرا مهیا بلای حشر فردا کن
ببفکن جامه دیبا و زیبا و زینت زیور   مجرد شو چه مردان پیر یکسوی و ترک جو جا کن
از کلمات سید سجاد غم شرار دم محزون چیوه زینب خواتون افتاد صبر هوش بر باد و
طاقتش بی بنیاد کردید با سنعال حالت برادر در لحظه در میدان انکه زینب زار زار
گریست حالی اینمقال بر زبان نغز میفرماید مضمون این اشعار را شعر مولفه اند رین دشت
عجب شور و شری میبینم   در دل لشکر اعدا شر کجی می بینم   شود مش محشر عظمی شده
در ماد بر پاست   بنوا را بنوای دگری می بینم   ما سوا را نگریبان بسر غم میکنم
ابدبار را همه بر نوحه گری میبینم   زان میان ما اجوان مرده نبی ملشنوم   وانذر
ناله سوزان اثری می بینم   ناله فاطمه در قتل حسین است مگر   کز نوایش بر نی
جان شرری می بینم   خبر از یوسف کم کشته ندادم اما   کرتهٔ خونین دهن نا جبری می
بینم   مهر گردون شده چون دود ز جهان تا دگر من   تیره از دود درد این سب قمری
می بینم   خاک عالم بسر کشته کا عشق بجوان   بر سر نیزه اعداست سری میبینم
کور گردم مگر این سر ز حسین بن علی است   کز غمش سوخته هر جا جگری میبینم
اثری از شه لب تشنه من نیست ولی   سر را ز سر شه ابنا اثری می بینم   میروم
جانب میدان خبری می گیرم   یوسف گمشده را بلند نظری می بینم   پس علیا جناب
زینب بروایت منتخب در طلب برادر از خیمه گاه خواست و رو بقتلگاه نماید و
مجلس حالت برادر فرماید زنان سکین و اطفال بودن مو کنان و موبر کنان همراه

قصیدة فی المصیبة لنعم ما قال

لا جد للمجد حتی ان جلست علی   بساط ابنا الهوی و ابدی سنی المجد

دست غم بر سر و سینه زنان زینب شکسته بال را چون سایر اولاد بنال افتاد دل زنان
سر شد نادره می بخیند کودکان بد امنش می او محنید بعضی می گفتند که ای
پناه بیکسان در هر حال ما جمع زنان و اطفال شکسته بال را بجز کس بی پنای و امید
وفا داری بر گرد اری ساعتی تامل فرما مبادا اسپنا بخیمه گاه برزنند و اتش فتنه بین
انگیزند بر حمی گفتند که ای عمه جان بعد از پدر بابا ما کودکان نامرد و مدد کاری ندارم
کر دو مبکوا و ادیم فراخ بجه خدا ما را بتو سپرد و رو میداد او اکنون ما را بکی می
سپاری کرد و مبگو میکنا و میل دیدن شهیدان داری ساعتی توقف فرما شاید
از میان کرکان خونا شام کوفه و شام خبری تا اثری از یوسف سد تا انگر خونمتو
قدم رنجه فرماید ما بیکسان زا یاری و پرستاری نماید رباعی مولفه تاکه
امد جانب میدان   قاصد پادشاه تشنه لبان   جلوه گر شد بدید زینب
غرق خون ذو الجناح بی صاحب   مجلس پنجم در اظهار رسول خدا واقعه
کربلا را به بتول عذرا و نوحه سید الشهدا و احیاد جنگ کرده با اصحاب خود
واقعه ذو الجناح را رباعیات مولفه   ای سوخته در غم تو بیگانه و خویش
بگریسته بر تو خلق عالم از پیش   البته که در عزای تو آل عبا   گریند مدام و ز همه عالم
بیش   احمد که بود خاتم و صد اول   حلقت که ز خلق ممکن آمد افضل   کر آل عبا زا
ز محنت می گریاند   کر بر تو گریستی از ایشان اکمل   بگریست شب و روز علی در غم تو
خونین جگر حسن شد از ماتم تو   کردند فغان ولی ز گردند بیان   سر حسنا لا
بر جهان محرم تو   نگشوده هنوز چهره نمود اقول   بگریست بمهر تو سپهر تو بتول
که کشته و بیگناه و بی غسل و کفن   وی کشته لب تشنه بهر بیت مقتول ز هر ابجد
حسد بر جونت کا عدا نکند   در زمین مدفونت   ای سر ز بدن جدا و پیکر صد چاک

وکیف احمد تبسط البال من جذل … وسبط احمد بالبوغاء منجدل

قربان تن صد پاره در ها مونس مقدمة المصیبة فی المنتخب روی ان فاطمة الزهراء
لما حملت بولدها الحسین ع من قبل ان تحمل به وکلت به بالقرب لعطشان ه
البعید عن الاوطان الظامی اللهفان المدفون بلا غسل ولا کفن ثم قالت فاطمة
لابیها یا رسول الله من یبکی علی ولدی الحسین من بعدک فنزل جبرئیل من قرب
الجلیل یقول ان الله لهم شیعة شدیدا حبهم بعد حبیبا فلما سمعت کلام
جبرئیل سکن ما کان عندها من الوجل بدانکه این خبر را که ذکر کرد در منتخب مسطور
مختصری است از مطوله مجمل است از حدیث مفصل که مفادش این و مستفاد از آن
چنین است که رسول خدا صلعم روی خبر شهادت سید الشهدا را بمادرش قبل عهد از
اظهار میفرمود و او را آگاه از مصائب عترت خود می نمود پیشتر از آنکه آثار حمل از تن
مظلوم ظاهر و معلوم گردد و قبل از آنکه نور مقدسش از عالم خفا بمشرق شهود
ظاهر شود فاطمه زهرا از شنیدن واقعه کربلا و شهادت خامس آل عبا گریان
گردید واشک غم از دیده گان بر دامان می بارید چنانچه مرسوم است که مادران
در مرگ جوانان و فرزندان خود نوحه می سرایند و ندبه می نمایند و بعضی عبارات
جانسوز و کلمات آتش افروز با صدای بلند اظهار می کنند آنجناب هم با انقلاب
احوال و کثرت غم و ملال بزبان حال و مقال مضمون شعر المؤلفه منظوم

ای کشته بی سر حسینم | مقتول تشنه کام حسینم | ای آواره از شهر مدینه گرفتار
جفای اهل کینه | چه یوسف در کف گرگان امت | شوی صد پاره در صحرای غربت
غریب کربلا ای نور مادر | شهید اشقیا ای جان مادر | بقربان دلت از غم کبابت
فدای حنجر نادیده آبت | ندیده کس چنین ظلمی که کافر | نهد بر حنجر لب تشنه خنجر
تنت عریان و بی سر بر سر خاک | تنت بی غسل و کفن و دفن صد چاک | بمیرم مادرت کی

وکیف اسلو ریحانا وقد ترکت ریحانة المصطفی ثنهاشها الاسل

کربلا بحالت دلی سوزد بجسم پای مالت حسین سر جدا ای نور دو عینم شهید
اشقیا ای نور دو عین پس چون جناب بتول از بیکسی و غربت فرزند مقتول
خویش ملول و در تشویش بود از حضرت رسول صلعم سؤال نمود که یا رسول الله آیا
بر شهادت حسین مظلوم و عزیز ابی عبدالله عم پس از آنکه شهید از جان ناامید
گردید عزاداری هست و کسی بر غربت و مصیبت او اشک از دیده می بارد تا آنکه همه
مردمان تا کوفیان موافق در عداوت و منافق در محبت او سید طریق مخالفت می
پویند فی الحال جبرئیل از جانب رب جلیل سلام و پیام آورد و این معنی را اظهار
کرد که خداوند سبحان در آخر الزمان محبان سید مردمانی را طیب و طاهر کرد از دو
وشیعیان او سید را باطن و ظاهر یاری میکنند حسین مظلوم را بدست زبان و
جان و مال و نوحه و زاری مینمایند بر شهادت و غربت آنجناب در هر روز و شب
ماه و سال هر قبیله و طایفه بعد از یکدیگر و اولاد و احفاد بعد از پدران و
اجداد تا روز قیامت چون کلام جبرئیل و پیام رب جلیل فاطمه را رسید ساکت
وساکن و مطمئن الخواطر گردید با ذکر و زاری ادام و تا زا بیشتر از خوف و
بیقراری جان و سوگواری که داشت بقضای الهی رضا داد و قرار بر صبر و بردباری
نهاد رباعیات المؤلفه کامی که کشید شانه بر مویش | هر لحظه که می
دید عرق بر رویش | ترسید که موئی بشود کم ز سرش | نالید که لا ز بر مویش
هر چند که راضی بقضا بود بتول | در قتل حسین خود بفرمان رسول | اما شب
روز از غم شاه شهید | تا بود همیشه بود گریان و ملول | کامی لب و دندان و گلویش
بوسید | کامی سر و پیشانی و رویش بوسید | بوسید مگر جای نی و خنجر و تیر
بوسید بلی بوسه که چوب یزید | مخفی نما تا که فاطمه نمکرد شهادت آن بی

خود

ام کیف افرش فرشار هو مجدل بجندل قد علا علیائه ابد

مظلومین خود را اظهار میفرمود و پیوسته در مصیبت حسین عزاداری و آه و زاری
میفرمود و از کردار و گفتارش معلوم است که آگاه بود بر قتل حسین مظلوم و از انا
بود بر بلای مخصوم او چنانکه تفصیل آن در باب چهاردهم از همین کتاب مسطور
مسطور است در قول عبدالله ازدی که از مفضل خوانون روایت نموده است آغاز مصیبت
در اخبار امیرالمؤمنین و واقعه کربلا را و آمدن ذوالجناح و اما اخبار حمید کرار
بشهادت فرزند بزرگوار خود بسیار است من جمله از ابی مخنف و غیره در کتب خبر
از عبدالله بن قیس منقول است که در جنگ صفین روزیکه حضرت حسین فتح
کرد و آب فرات را از سپاه معویه بتصرف در آورد امیرالمؤمنین بر فرزند خود نگریست
و زار زار گریست و فرمود معاشر الناس ان ولدی هذا الحسین یقتل فی نظر کربلا
عطشانا و ینفر فرسه یحمحم و یقول فی حمحمته الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت
نبیها ثم یقرؤن القرآن الذی جاء به الیهم ثم اذن علیها ام انشا و یقول و کل
و عز ذی نفس یجری الی اجل یاتی بالفداء ادی الحسین جهارا قتل مصرعه
ملما یقتیا بابن بنت بالشراد معنا رباعی للمؤلف هر یک نفس و صاحب نفسی
ناچار ز دار اجل صعیتی آخر کار البته حسینم شود افسته بخون زانم که شود
کشته ز تیغ اشرار حیدر کرار گریه و بحیفانکو بیان نمود که ایها الناس بدانید که این
فرزند رسول و قرة العین بتول یعنی حسین من مقتول تیغ و سنین خواهد گردید
در صحرای کربلا در حالتیکه لبهایش از تشنگی خشکیده و قلبش از عطش تفسیده
باشد ذوالجناح بی صاحبش در میان سپهر زنان و هم همه کنان از هر سو
جولان مینماید و زبان بر تظلم و آه و زاری میگشاید که الظلیمة الظلیمة من امة قتلت
ابن بنت نبیها شعر للمؤلف افغان که حسین علی شد مقتول شد سبط

ام کیف یعوی لطیب نسوته شعث نوامی بهن العجف الهزل

یعنی شهید فرزند بتول فرزند ز امتی که قرآن خوانند پس تیغ و سنان زنند بر جان
رسول فرزند جگر شاه کربلا را کشتند اعدا هم الاعیان را کشتند بیداد که رمتا
احمد ستم هم احمد هم دین خدا را کشتند همین زادی بی سعادت گوید که در کربلا
بودم و ملاحظه واقعه دو زخاشو را تا زمان شهادت آنحضرت نمودم آنگاه
دیدم ذوالجناح همایون بال پر خون و زین واژگون سپهر میکشید که همی بهمهما
طبیعت بجانب فرات از قتلگاه میدوید زمانی از محبت بمقتل ولیناه الله می‌شتافت
و همراه رامی بوسید تا آنکه پیکر صد چاک ابی عبدالله را یافت که بر خاک هلاک
افتاده و بر روی زمین طپیده لحظه او را بوسید و سر و بال و صورت را از خون آن
حضرت رنگین کرد آنگاه از قتلگاه سپهر زنان دو بید صدا با آه و افغان
رو بخیمه زنان دوید صدا سپهر او همه صحرا را پر کرده و محرم اوده بود پس
بحکم عمر سعد جمعی از آن قوم شریر خواستند که اسیر و دستگیرش نمایند لیو بیش
تاختند همه را متفرق ساخت حمیل تغرنا عجائک هلاک اندا خت پس از آن دیگر
کسی متعرض نگردید خود را بخیام حرم رسانید صدا نترا ز بنت شنیدند فرمود
ای سکینه شعر للمؤلف صدا ذوالجناح آید بگوشم ربوداز دست از سر صبر
هوشم برین شاید حسین ملتمیاء مگر کشته باز جنگ عدوان بر
شاید که فتحی کرده باشد برایت بلکه آب آورده باشد با استقبال از خیمه بیرون
کرد آب آمده نا بنت رحامون فخرجت سکینة فرحا تزید کرابیها و الماء فنظرت
الی الفرس عاریا و السرج خالیا من راکبه و هو یصهل و ینعی صاحبه سکینه خاتون
با صیحه بیتابانه بیرون گواد عبا در گوشت باب جوش گواد با تعجیل تمام از میان
خیام بیرون دوید آه و احزناه که سکینه تا گاه دید اسب را که نتوان دید و

بلاء وطاء ولا ستر يجللها عن أعين الناس إلا الجزع والثكل

نکاهش افتاد بر بحیر بنوان کفت بشنیدم آه او از ناامیدکی او که امیدش از ابن خود
بلکه از جمیع ناس بریده بود زیرا که مشاهده کرد مرکب بی راکب ذو الجناح بی صاحب را
که سر و یال او از سینه اش بخون امام آغشته و زینش چون مجنبا سنام بر گشته تیغش
عاری از زین و زینش خالی از امام مبین همراه و ترش بر اندام نشسته و لجامش گسسته
همی نعره می کشید خبر شهادت امام را میرسانید فلما رأت سکینة صکت خدها
وصاحت وا قتيلاه وا حسيناه وا محمداه هذا الحسين معفر بدمه في أرض كربلاء
وخيمه بالعراء هذا الحسين بلا غسل في أرض كربلا ورأسه بأخرى طيبة على رأس الخطي الشاط
هذه يا أبي من عسكره يوم الاثنين طيبا ثم إنها وضعت يدها على رأسها وأنشأت
تقول شعر مات الفخار ومات الجود والكرم واغبرت الأرض والآفاق والحرم
يا أخت قومي انظري هذا الجواد أتى ينبئك أن ابن خير الخلق مخترم مات الحسين
فيا لهفي لمصرعه وصار يعلو علينا الأمر الظلم چون سکینه خاتون چشمش
بر اسب کلکون بی افتاد که از ظاهر حالش شهادت صاحبش پیدا و مقالش
قتل الحسين مظلوما گویا بود چادر از سر راه از جگر برآورد بلکه اهل خیام را
خبر و افغانش بر اهل آسمان افکند دست بجزع و انکسار بر سر نهاد و زبان
بفریاد این شعار کشاد رثا عبارات المؤلفه که وای یتیم و دربدر کردید
شد کشته حسین بی کفن کردید بی ذاکر تو کل نجیب رفت بباد من خار و حقیر
هر نظر کردید آن بی سر آغشته بخاک است حسین وان پیکر عریان و هلاکت
حسین آن سر برهنه که بشام است وان خونین بزمین دشت تن چاک است حسین
حاتم نعلکاه پیکر بی سر او فرزندان تمام لشکر نا او داو خاب و سر چشم ویلد
مادر من فرزند حسین اکبر و اصغر او شد کشته حسین کشته شد جود و کرم

إلى يزيد تهدي وهو مبتهج مكبر براه الكفر مشتمل

افاق سیه شد سیه پوش حرم رحمت برکنده زهل و دعوت معقول زین پس
شد چه کشته شد اصل نعم ایهم ما در من ای اهل خیام وی خواهر من بیا که شد
کشته امام آغشته بخون مرکب او قاصد او است او وه خبر که ما یتیمیم تمام فلما سمعت
زينب شعرها خرجت وهي تندب وتقول جاء الجواد فلا أهلا بمقدمه إلا بوجه حسين
بدر النادي ما للجواد لحاه الله من فرس إلا يجندل دون الضيغم الصادي
يا نفس صبرا على الدنيا ومحنتها هذا الحسين على رب السما صادي اليوم أنظره في كربلاء
منجدلة لو لا التحمل طاشت عند رأسي چون زینب خاتون این شعار سکینه را اصغا
شنود از خیمه بیرون آمده و این شعار را می سرود که حاصلش این است یا عمی
المؤلفه یا خال بیا مدد بجوم مرکب شاه درو مرا بردردم کشد ناله و آه یا لیتکه
مرگ دیگر ندیدی بود ما خبر از سرشار با عبد الله ایضا المؤلفه باید دکر از مصائب
دوران بحر وش و دانش انده بلبان تحوش چون کشته حسین تشنه لب کشته بظلم
برادرش غم پرده از صبر به پوش این جسم حسین است که افتاده بخاک صد پاره تمام
روی بر خاک هلاک صبر از دل بکند داد این مصیبت چکنم زیرا که شود پرده عصمت صد
چاک فلما سمعن بالنحر خرجن ينظرن إلى الفرس عاريا والسرج خاليا فجعلن
يلطمن الخدود ويشققن الجيوب ينادين وا محمداه وا علياه وا فاطمتاه وا حسناه
وا حسيناه وا أخاه وا سيداه فقدنا محمد المصطفى وفقدنا علي المرتضى اليوم فقدنا فاطمة
الزهراء وفقدنا خديجة الكبرى والحسن المجتبى والحسين بكربلاء واها آه وا مصيبتاه
که از کلمات رعان و عبارات انش افزود زینب برادر و سکینه چون جگر همه
مخدرات حرم بیرون دویدند و مرکب بی صاحب آغشته بخون دیدند که حالش
غرق خون و یالش پر خون است کاهی از دل پر محنت و زمانی با زبان همه

اصلاه خالقه فی هبهب طیبا لم یها ظلل من فوقها ظلل

مظلوم و محو گشته ز فرط عطش بند
هر یک ز علامت و زخمش نادر بزید
وانحضرت زخم بسلام بجلا شتاب
پیوسته نشاد هر فلک شاه شهید

بیابانی دارد و اشک از دیده کان میبارد گهی بکبی بدخترانی و حضرت می کند و سر بسوی
آسمان بلند میکند و دست و تن بر زمین پست میزند که گویا از دست خاک بر سر افشان
وان تشنه زبان گویا این سخنان است **مؤلفه** فریاد که شاه کربلا را
کشتند فرزند شفیع دو سرا را کشتند بی کشته زخون کشته از دین رسول
خلقی که لب تشنه خدا را کشتند هر یک از آن زنان پریشان که حالت ذوالجناح السرور را
دیدند نعره واحسیناه و امظلوماه از دل برکشیدند و هر زن و دختر از شهادت
شوهر و پدر و برادر مترنم و هر مادر و خواهری از هجران پسر و فراق برادر بنجوی
متکلم گردیدند یکی از دست مصیبت گریبان طاقت چاک و بر سر خاک میکرد یکی
لطمه بر صورت و جبین میزد و حکایت مصیبت و شکایت امت را بحضرت رسالت و شنا
ولایت مینمود **شعر مؤلفه** که جد تاجدار دمی دیده باز کن اولاد خویش را بنگر
کشته و اسیر جمع عیال تو همه را کشته تیغ کین حبل عیال تو همگی کشته دستگیر
انتهی ما رواه ابو مخنف و نعی الیحار و صنعت ام کلثوم بیدها علی راسها و نادت وا محمداه
واجداه وا ابتاه وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه وا حسناه هذا الحسین بالعراء صریع
بکربلا مجزوز الراس من القفا مسلوب العمامة والرداء ثم غشی علیها در مجالس منقولست که
ام کلثوم حزین است صاحب امام مظلوم را بدان حالت دید دست عجز و خواری بر سر
نهاد و اشک حسرت و خواری از دیده بارید آه و افغان و سوگواری از جگر کشید
رباعیات مؤلفه که جد بزرگوار وای بابکار وی حمزه نامدار و عم طیار
از خاک شما سر بر آرید که شد خاک سیه بر سر اطهار این بچه سر جانب خاک
افتاده بخاک وین بحر جد شان که شد تشنه هلاک وین سر ز تن جدا حسین است
کز سر شد این مصلحت جسم سر شه بی سماک دادم من غم را مرهم بر سر و جامه بر تن دارد

منبرش

قصیده دیگر در صفت شهدای کربلا و انصار آنحضرت فرماید

رکب بنی عم العید فوق الثری نزلوا وقد اعد لهم فی الجنة النزل

خاکی که زبان ملک سخن نازانند
تا ز آن دو شه تشنه لبان از نمانند
خاکها خطا داشتان که از نصاری
سر داده و فرزان ز صحرا مانند

تن بر تن دست بدست نگشته گردید چنان فانی دود و دست گزار و پای تنبو نام و
نشانی دیگری از امواج و شور از غم اهل حرم شد ههر سپهر پوش و سپهر ادهم
اینکار گر از این ظلم بظلمت صبحانه ما تا شام قیام بر عالم **مؤلف گوید** که جای
مقال بود که هر یک از عیال پریشان احوال بزبان حال ذوالجناح را مخاطب ساخته
بگو سیند **مؤلفه** ای مرکب فرخنده چرا گلگونی از چیست که دامانت و عرق خونی
برگشته زین زانچه مرد میدانرا برکشته از چه زخم سینه تان زینت زچه رو دامان
شد تا ال بر خون گلگون زچه گشته البعید بینمون ای اسب وفادار وفای تو چه شد
کو سید عالم و خدا تو چه شد این خون حسین است مکر بر تاب و زبهر حسین اند
پریشان حالت هر چند که هر زخم سنانت بر تن دکتوره بقتل شه مظلوم هر
از جسم تو مانند زبان هر سرتر گویا که زنان خار و یتیم الله اسیر ای در رف
معراج شهادت چون شد که پشت تو مصطفی همان در خون شد اما کفاف
ذفرات تا شام بید با با لب خشک و تشنه گردید شهید اما کلو وقت شهادت
تر نبود تا انکه بخنجر ش لب خنجر بود مذکور است که مرکب شاه شهید متصل از دل
اشک غم میبارید از جگر صیحه و افغان می کشید و خاک زمین از دست امی کند بر سر
می افکند با اشاره سر و اشک بصیر شهادت امام تشنه جگر را بر اهل حرم میفهمانید
زیرا که زبان گفتار و بیان اظهار آن مصیبت را با عترت و حریم آنحضرت نداشت
ولی تا امام بر زبان هر چه زبانی بود مکرر ادا تکلم نمود و جواب شنود چنانچه در
اخبار وارد است بالجمله منقولست که در همان زمان اسب سر خود را بر در خیام
در مصیبت امام بر زمین زد که هلاک گردید ابی مخنف از عبدالله بن قیس مذکور
روایت کرده که بعد از شهادت امام و مراجعت ذوالجناح از خیام خود را در آب فرات

انداخت

تنشی المواقف هلیها مواقفهم بصبرهم فی البلا یا یضرب المثل

اما اختلاف نا پید بد کرد بدید نیز مسطور است که بر حسب امر امام ؑ و ودائع امامت را بمحل خود رسانید و پس از ان کسی اثری ازاو ندید هم چنین در کتاب اسرار الشهادة ٥ مسطور است که شهربانو بنی هاد در مسید الساجدین بموجب فرمان امام انام ؑ بر اسب سوار شد در شهر ری او در و دیگر کسی او را ندید نکرد و بعضی گویند که ما ند یکی از ودایع امامت بعد مت حضرت حجة خواهد بود والعلم عند الله رباعی للمؤلف منظور کسی بنیست از اسرار اگاه عبر از حق و هر که راند اسرار اله جاهل کند ادعا ما لا یعلم گفته سخنی بدون برهان و گواه الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و یکم در واقعهٔ نغمای کوفیان لباس و اساس امام مظلوم ان را بر روایت لهوف مقدمة المصیبة عجب کر علی و اولادش تیغ غشند خانم ود بنیاد دست حسند نوق اید بهم دست خود است بدل وجود شعار ما سوار ابچشم حق بدان بنیست جز ذات پیشه مقدار بدل موجود عنایة الجود است اگر ابداد بود اگر نسباد خواهی ادبنگری جهان گوی قدمی سوی کربلا بگذار تا به بینی که چون حسین علی ما سوی کرده بهر دست نثار دست و دل را پنجه ذاتش بر داشت در مقام نثار حضرت باد ساخت مرزبان باد از یاران جسم جان نفس روح صبر و قرار با خت انکه ز جمله اخوان شیر سواران دهر شیر شکار دادی او لاد را اکبر و اصغر مصطفی خلق و مرتضی کردار جمله اهل و عیال اموال و منال بعدا دا دو ستر ا بکبار باخت خود جان بخجر خونخوار چون براو کس نماند عیر از یار عجب است انکه یار بعد از ان دوره یار داد برا عبار دست شمشیر و خاتم وانگشت تن و پیراهن و سر و دستار خان عالم نثار و منظور کو بحق عالمی بود نثار آغاز مصیبت تنفرت

الدنیا لال محمد وکادت لهم صم الجبال تذوب وغارت نجوم واقشعرت کواکب

مجلس بیست و یکم در واقعهٔ نغمای کوفیان

دربار ری خوبان تعلیم افشر دند گناه یکسان ندید وا حدادا بن دند در موقع حزو بعضی شان گسترش قتل کنند نه حضرت بی تقصیر گاهی مرند

سد اذا التقوا اسد اذا افترقوا شهب اذا اخترقوا الابطال اقتلوا

و هتکت استار و شق جیوب تصلی علی المبعوث من ال هاشم ویغزی بنوه ان ذا لعجیب بعد از شهادت مظهر سخاوت حضرت رسول و مظهر شجاعت و ولایت زوج بتول بالجمله فرزند ابن ما نش از یاران و برادران و دیگر زخان با خنن ان جمع عاشقان در راه جانان انقلاب کلی در عالم امکان پیدا و اضطراب تمام در زمین و اسمان و اهل ان تا سر حد لا مکان هویدا گردید بلی طرف احباط اطاهره در خاک و خون طپیده و اجسام مطهره پاک از تیغ و سنا نها چاک چاک و چه دست سر کشته گیسوی مهرو زان چون مهر درخشان در بالای نیزه دشمنان و سنانها جلوه گر ولی مجنون گشته از بلی خا یت زنان و دختران مو پریشان از داغ جوانان و کسان نالان و گریان بودند لشکر شقاوت اثر بعد که حمد را نقیامت محشر بعد کرغارت حرم و نعمای خیم محترم افتادند ناگاه دریای سپاه موج زنان هلهله کنان جمعی چون سیل دمان در خیمه زنان نهادند تا ال رسول را اسیر و دختران بتول را دستگیر نمایند و اموال و اساس بلکه زیور ولباس ایشان را از سر و بر بربایند آن چه از حذار احترام پیغمبر و ختند اتش افروختند و خیام سید انام را سوختند و بعضی دیگر از سپاه دین تباه رو بجانب قتلگاه نمودند و دست جفا گشودند اسلحه و اساس جوشن و لباس بیکر بی سر و جسم فرزند پیغمبر را ربودند چنانچه سید مرحوم در لهوف مرقوم فرموده که ثم اقبلوا علی سلب الحسین فاخذ قمیصه اسحق بن حیوة الحضرمی فلبسه فصار ابرص وامتعط شعره وروی انه وجد فی قمیصه مائة و بضع عشرة ما بین طعنة برمح وضربة بسیف ورمیة بسهم بعضی بر لشکر شقاوت اثر بجانب قتلگاه شتافتند و پیکر بی سر ابی عبدالله را گر با فتند ستم تاب کشوده انچه لباس بر جسم مطهرش یافتند از دست بکدیگر ربودند قبای خامس ال عبا را اسحق بن

مرضیخ ما بغضا بر چون شیر یزدم در موسم اجتماع سنک خصم چون شیر نهاد تیغ شیر غلانه و خیان هر یک ز دو احشا بعضی را لطف بوم

یغمای کوفیان

اتدری الحسین صریعا لا صرخ له الا صریر بصوته تتصل

فریاد آن شهر کشته که بی جان بر روی زمین
صد پاره بدن زنیزه تو که بر زمین
تا بیع غیر کشید ز ناله در عار او
خنجر بر آن سوخته آن که عیسی لبن

دوتا نموده در ستم سعی کرده و دد نیزان معرز و مکان نموده قطیفه که از کرک خز
او را بافته بودند قیس بن اشعث یغما نموده و زره مشهور بتبرا که به پیکر حضرت خامس
آل عبا جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء بود عمر سعد بیحیا طمع نموده لیکن
آخر کار بجناب دوفا دار همان زره را با بحر و قاتل عمر ابن زیاد داده و او را نیز در خدمت
امام بیمار حضرت سجاد ع فرستاد و اما شمشیر [illegible] ابدالان نیز که او کره عجز از ذکر و العقبا
بود و قیمتش بیک صد هزار در سو بن حنظله تا انکه جمیع بن خلیق از دی در ربود و بی
از همان شمشیر روح آن شریر از بدنش بدر شد اسفل سعیر منزل نمود و اخذ خاتمه
بجدل بن سلیم الکلبی و قطع اصبعه مع الخاتم و هذا اخذه المختار فقطع یدیه
و رجلیه و ترکه یتشحط من دمه حتی هلک و اما خاتم و انگشتر آن سرور بعد از انکه آن
بدن مطهر برهنه عریان چون خورشید تابان در سحاب خاک و خون مانده بود
ظالمی که او را بجدل بن سلیم نام بود و در شقاوت شمری تمام بجانب قتلگاه
امام شتافت و چیز از جراحت بسیار و زخم بیشمار چیزی بر آن بدن از خون نمایان نه
می‌خواست مرحمت نماید ناگاه در انگشت سلیمان کرامت خاتمی دید بخون آلوده
و انگشتری تافت کالنجم بین السحاب جلوه نموده آن حرامزاده پست فطرت دیده
طمع بر آن بست و آمد در پهلوی آن جسد مطهر منور امام ع نشست لعنه الله العلیا
خواست بقوت بازو انگشتر که در سلطنت چون خاتم سلیمان و ولایت بر نابد
ممکن نشد ناچار در خواست که دو چوب را است قتلگاه نگاهی کرده و قدمی دور
میکرد دید شقاوتش پیش می‌آورد و چون نزدیک می‌آمد عدم تدبرش کامی
نعقب پیر داخل کار چشم از حساب و ز شمار بسته و پهلوی جسد حسینی نشسته
دست یمین آن حضرت را برداشت و بر زانوی خود گذاشت تا از وی ستم کشاد

[illegible]

ذاقوا الحتوف باکناف الطفوف علی رغم الانوف فلم یبرد لهم غلل

بس تشنه لب که آب فنا نوشیدند
وحشیان ز خون جبین ... نوما البدند
ددد و غشیان ز سینه ز نابل کردید
تا اهل ... الغرم بخوکه بابند

چون حضرت بی در بود و در آن خانه خون آلود یکصد و هفتاد سوراخ بود که همه جای
سنان و تیر و شمشیر بود و با وجود این قبای خونین را شسته و پوشید و محمد
برص پیسی مبتلا گردید و تمام اندامش بالتمام ریخته و به بدترین عذاب الیم بدرکات
جحیم مقیم گردید پس شلوار سعزی آنجناب را ابجر بن کعب ظالم بکار کشید و چون
پوشید زمین گیر گردید و عمامه آن شاه شهید را اخنس پلید تا جابر بن یزید بی
و چون از خون شسته و شوراده و بر تارک نامبارک خود نهاده بحمد الله دیوانه
گردید از شعور بکرند ناشتافتاد انگاه کلاه فرزند رسول اکرم کو سید از کرک خز
بود مالک بن یزید کندی حرامزاده در ربود و در خانه خود برد و بعیالش سپرد
که این کلاه ابی عبدالله است بردار آن را و بشو از خون تا بر سر گذارم و جایزه از عبیدالله
بدست آرم آن زن سعادتمند چون کلاه خون آلود را دید چند جای او را از ضربت
شمشیر پاره پاره نگریست زار زار گریست و فریاد وامظلوماه و احسیناه برکشید و
گفت ای نامرد دو سر کشته پسر رسول الله را و برداشتی کلاه مبارک او را و می
خواهی بر سر گذاری نعوذ بالله هم سری زن و شوهری دیگر در میان من و تو نخواهد
بود و از تو و عمل مردودت بیزارم و از اطفال تو در کنارم و از خانه‌ات قدم بیرون
میگذارم این گفت و بیرون شتافت تا بر در سرا رسید پس چون این سخن را از آن زن
شنید غضب آلوده دوید که او را از صدمه دست عمود بیازارد و نگذارد که از
خانه‌اش قدم بیرون گذارد از حسن قضا دست آن بیحیا بلند شد بر عمود آن زن صحیحه
نرسید بلکه بر در سرا وارد گردید سر میخی از آن بر کف دستش فرو شده بیحیا
مجروح گردید مدتی مدید مبتلا بود و معالجه پذیر نشد تا دستش افتاد و با درد
تمام در جهنم مقام کرد پس بعد این باحکم مختار را اسود بن حنظله در ربود و بحمد الله

وَالطَّعنُ مُؤتَلِفٌ فِیهِ مُختَلِفٌ وَالنَّحرُ مُنعَطِفٌ وَالعُمرُ مُنبَتِلُ

وخنجر بیداد از کمر کشید شعر لمؤلفه همینکو بهم چه کردان دیو سیرت با نکشت
سلیمان نبوت دلی چون از کمر خنجر کشید سلیمان از سر شوق فر کشت و چه بر انگشت
شه خنجر نهادی بدست بو انکشت نهادی جمیع ما سوی بر جوش نزد کرد دست
حشمة الله دیو بریده بدست اهرمن چون خاتم افتاد بجنگ کفر ملک عالم افتاد
شد منظور ملک دین منظم چه خاتم افتاد از دست خاتم و بحمد الله الفهاد
هین بجدل بن سلیم عدا و دا عمار و فا دار کرفته دست پا بر شمشیر انتقام
بر یابد در مبارک خاک و خون می غلطید تا جان پلیدش بدرکات جحیم مقیم کردید
و خطاب و قوا عذاب لا ابدیه دعوی العذاب الاکبر شنید اینجا چنین کنند مکافات
تا دگر احوال ظالمان نصب محشر چون شود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و دوم در واقعه غارت خیام آل الله و اسیری

عترت رسول الله است بدست اعداء الله مقدمة المصیبة پوشیده و مستور
نخواهد بود بر اهل نظر و شعور که منظور خاتم انبیاء و معصومین همه اولیاء و ائمه
هدی بیان مرضات الله تعالی و حصول رضای خدا است در حق همه بندگان خدا و در
و اهل ایمان چنانچه اقوال و افعال ایشان شاهد مدعا است و این معنی پیدا
و روشن است که رضا و میل رسول خدا و ائمه از هر مرد و زن ترک دنیا و ما فیها
و احتراز از ما سوی محبت در ک مرضات حق خدا است و از برای عاشقان صادق
و مشتاقان موافق ترک تعلقات افضل قربات و اکمل طاعات است چنانچه هر یک
از اولاد رسول و احفاد بتول از اولیا خدا که ائمه هدی و معصومین از خطاء
بودند صلوات الله علیهم شیوه مرضیه استاد این و صفت پسندیده ایشان چنین
بود که دنیا و دون در نظر ایشان ملعون بود و اعتنا به آن بمنفعت هیچ نبوده هر چند

وَالجِسمُ مُضطَرِبٌ بِالدَّمِ مُختَضِبٌ وَالقَلبُ مُلتَهِبٌ مَا بَلَّهُ البَلَلُ

در دست می آوردند بل در سبیل الله صرف می نمودند خصوصا خامس آل عبا که کون
ثانی عرصه کربلا الفانی فی محبة الله اعنی حضرت ابی عبد الله تمام کرد در یک روز از
جمیع ما سوی چشم پوشید و هر چه از در عالم امکان مال او بود در راه خدا بخشید
از اصحاب و انصار بزرگوار که بهشت مال و رقاب همه احرار روزگار در حق سلاطین
تا حد ادکشت پس برادران جلیل و نوجوانان چون اسماعیل و برادر زادگان بی
مثل و عدیل ذا خلیل صفت در رضای محبت حضرت عزت با سایر قربانی بمو جمیع انبیا
کرام و اولیا عظام و مقربان با مقام زادر بیک با صفای ارادت خود هر ولدی که ان
و لیبل کوبان فرمود شعر عربیه لکعب بن تمیم العبدی فَوقَ الثَّری تَرَکُوا وَقَدا عَدا
لَهُم فِی الجَنَّةِ النُّزُلُ مُثنِی المَوَاقِفِ اَهلِیها مَوَاقِفُهُم یُصبِرُهُم فِی البَلایا تُضرَبُ المَثَلُ
اُسدٌ اِذا اَتَشَوا اُسدٌ اِذا فَزِعُوا شُهُبٌ اِذا اَخرَجُوا الاَبطالَ وَاَضَلُّوا اِذا نَوَا الحُتُوفَ
بِاَکنافِ الصُّفُوفِ عَلی دَعمِ الاُنُوفِ وَکَم بَرَزَلَهُم ظُلَلٌ ترجمه اشعار مذکور و این اشعار
لمؤلفه مصنفه خلقی که زجان بدین حق تا زانند تا داران شد تشنه لبان از جا تنند
جانها هد ایشان که از صدق و صفا سر داده و قربان ره جانانند هر چند بزعم
دشمنان ناپاک اغشته بخاک جسم هر یک صد چاک ان نعر سواران و لی از عجم
زمین بر عرش برین تا خته هر یک زین خاک در نار ری حق چنان قدم افشرده اند
کز یاد کسان بید و احد ابر دند در موقف حرب و صبر شان کشته مثل کز کرشن ضرب
تشنه کامی مردند لب تشنه اکر آب بقا نوشیدند رخسار و جبین بخاک و خون
مالیدند در دو جشمشان از سینه زایل کردید تا اهل وصال قرب حق کردیدند
سلطان عاشقان کربلا در روز عاشورا پس از شهادت اصحاب و انصار و نادره
و بعد از جان برادران و جوانان که اعدا حتی اطفال صغار و شیرخوار که هر یک را

مجلس نهم در بیان شهادت علی اکبر

وَالشِّمْرُ مُشْتَغِلٌ فِي ذَبْحِهِ عَجِلٌ وَالسِّبْطُ مُنْجَدِلٌ يَدْعُو وَيَبْتَهِلُ

دررهٔ خدا فدا ساخت خود بر نفس نفیس لوای جان بازی افراخت تا انکه سر منورش
کوی میدان وصال جانان ساخت هرچند بر تولد سنان در اطراف جهان کردید
و در برم بریچوکان خیزرانش برلب و دندان رسید از جسم لطیف و عنصر شریف
دست کشید تا هدف تیر بلا و شمشیر و نیزهای جفا شد کردید تشنه کام تا چندین
هزار جراحت درخاک و خون هلاک غلطید اه کر ان جسم بی سر و پیکر مطهر را چه
بر زکی زمین کذاشتند دست ستم بیزاران برید ستند دیوی انکشتریش را با انکشت
دجود دستار بابی دست ستم بیدستش کشود سوار ان از سم اسبان پایمالش نمودند
تا انکه بمقام فنا فی الله رسید و بمرتبهٔ لی مع الله فایز کردید و ندای یا ایتها النفس
از باد کا جلال شنید خاتم حشمت الولایت بر ید الله فی مام امور و نابذ شها
تا ابد شفعای انام در ذریتش و ایمه کرام از ذریه و در تحت قبهٔ الحسینیه اش دعوات
مقرون باجابت کردید وا مصیبتاه که خلق کمراه لوای ظلم بالا تر از این افراختند
و در خیام وحرم فارت آتش ناخته اموالشرا بیغما و عیال و اطفالشرا دستکیر
و بیمارش را در ذنجیر اسیر ساختند رباعی للمؤلف هشیار نخلا کرچه در
ذنجیر بند و در دست علی اسیر چون شمشیر بند حق عزتشان فزود اکر کاست حسود
دین سلسلهٔ علیه عالم کیر بند اغاز مصیبت بی البجاد قال رایت فی بعض
الکتب المعتبرة ان فاطمة الصغری قالت کنت واقفة بباب الخیمة وانا انظر الی اصحاب
مجزرین کالاضاحی علی الرمال والخیول علی اجسامهم تجول وانا افکر فیما یقع علینا
من بنی امیة ایقتلوننا ام یاسروننا در بحار از فاطمه صغری منقولست که فرمود در روز
عاشورا بعد از شهادت پدر بزرگوارم با برادران و یاران و تمام انصار بر در خیمه
ایستاده بودم و مشاهده ان دشت بلا را می نمودم که از خون او لاد رسول رنکین

و ان تن که کشته ایستاده زنیزه و زنیمه
نقش که سر حسین از تنش جدا کرده شد
سر که منتها خانه بیت مصیبتش بود
که دو دست عباس تا بوسه علی اکبر کرده
اسیر دو دختران تو تخفیف ادو درم
زنان تو سفارش دو دست میز بند
کامل قضا شان تا بد علی بدر درد

بعد آنی

وفات امام حسین علیه السلام

عَجَبٌ مِنْ فَتْكِ شِمْرٍ بِالْحُسَيْنِ وَقَدْ رَقِيَ عَلَى الصَّدْرِ فِيهِ وَهُوَ مُشْتَعِلٌ

کشته و ملاحظه احفاد بتول را میفرمودم که بر زمین در خاک و خون اغشته و هر یک
سر جدا و پاره پاره چون قربانیان در هر کوشه و کنار ان بیابان افتاده و بر روی
دیکهای کرم و خاکهای برم سر نهاده و بعضی مخالفان بر ان ابدان طیب و طاهر
اسبان خود را جولان میدادند پس حالتم از تصور ان ابدان پرخون دکرکون و طاقتم
از تفکر در اعمال ان سپاه دون زبون کردید بخواطرم رسید که ایا بنی امیه پلید
ما زنان را هم مانند نازان شهید کودکان را چون مردان نخاید تا امید بسته است
تا انکه دست ستم بغارت و بغمای اموال و اسیری عیال می کشایند در این خیال بودم
و تفکر میمودم فاذا برجل علی ظهر جواده یسوق النساء بکعب رمحه وهن یلذن بعضهن
ببعض وقد اخذ ما علیهن من اخمرة واسورة وهن یصحن واجداه واابتاه واعلیاه
واقلة ناصراه واحسیناه اما من مجیر یجیرنا واما من ذائد یذود عنا تا کاه سوار دیگر
دیدم که بنای ظلم و ستم افراخته و جمعی از اهل حرم را در جلو اسب انداخته و با کعب
نیزه جفا میزنند و میداندند ایشانرا در ان بیابان و میکرد از اطفال منکسر البال
با ضرب بنای جا در و معجر زینب و زیور و خلخال را وان بیکسان مضطر بعضی
ببعض پناه میبردند برخی از دختران رو بسوی زنان می اوردند هر یک صیحه
میزدند افغان میکردند شعر للمؤلف در کربلا ز پرده کیان حرم ناز
رفتا ز فراق شوی حسینی شو حجاز ان کودک اسیر در افغان و سینه سوز ران
طفلک صغیر کشیده خان کداز که سید حجاز دمی دیده باز کن اولاد خویش بین
بر تشنه لبم از فراز سرها سروزان نکراند سرهنا تنها فتاده بین بر زمین مانند
بی حجاز وی عشر کرد کاد بر بین بلبلان خویش خوار و ذلیل و بسته بچنکال شاهباز
ای تاب تاجدار بتاراج ظلم رفت جاه و جلال و عزت فخر کاه کارسان از دست

افضل کو ببین که شد ستکی ولی کفار آن
ثبت آن پیکر بدی دعا فلان
و ان سینه که بدیغ بیز سینه
که بدیکلکون بیضه جان

کیف استطاع بصید الصکر مرتقباً ودون ادنی مرا فی نعلہ زحل

خصم بر ہین ناپامال شد قومیکہ بود دست جہان سوختان دراز ایم سر فراز تو نیے
دستگیر خلق دستے بدست کری ابنام بر فرازد افغان ز سکیے کہ طمع کردہ ہر کسے
بر ماں و آل احمد مرسل برآرد و تاز مجبون زخم مجانب ہاموں قدم زدند حنلی کہ
داشت اہلے جان سوختان نیاز ابا کسے بود کہ شوی باد بے کسان خواہد بر نحش
زمانہ مرحوش باز الاستناد و شمر زند سوختان کسے تا بے کسا شد ندکہ فرشاد
مرحبیے قالت فطارت فوادی وان تعدت فرا فہی فحملنا اجذ بطرفی یمینا وشمالا
علی عمتی ام کلثوم خشیۃ منہ ان یاتینی مبلغا انا علی ہذہ الحالۃ واذا قد قصد نی
ففررت منہ مرتہ وانا اظن انی اسلم منہ واذا بہ قد تبعنی فذہلت خشیۃ منہ یعنی فاطمہ
نو عروس فرمود کہ از مشاہدہ اطفال شکستہ بال و ملاحظہ اعیال پریشان
عیال احوالم منقلب شدہ واز دید حبا درتان سوار دراز بے اذا سکینا مضطر
کردیدم مرغ دلم می طپید بدنم می لرزید از بیم انکہ مبادا بسوی من بیاید چادر
و زیور مرا چون دیگران بر باید نظر ہر طرف انداختم عمہ ام ام کلثوم را از دور دید
و شتافتم خواستم کہ خود را در حد منش رسانم باین خیال کہ شاید سالم بمانم
ناگاہ چشم آن نامرد بر من افتاد و قصد کرد و بجانبم دوید واذا بکعب الرمح بین
کتفی فسقطت علی وجہی فخرم اذنی واخذ قرطی ومقنعتی وترک الدماء تسیل علی
خدی وراسی تصہرہ الشمس وولی راجعا الی الخیم وانا مغشی علی **شعر لمولفہ**

زبیم جان من از ہر سو دویدم چہ مرغ از ترس کرکس بے پریدم بسوی عمہ ام کلثوم
رفتم بلد بستم نظر از خود بریدم دو دیگر ز بیم جان و دشمن مثال ساہہ
از پے میدویدم خلاف من دراحر برمزادش رسید انظالم و مرزاد سید
میان شانہ ام نا کر سنانش رسید انسان کہ شد قطع امیدم زپا افتادہ دل

افدی الحسین طریحا لاضریح لہ وما لہ غیر قانی نحرہ غسل

بر مرد زدادم بجائے عمر جان دادن ندیدم کشیدگو شوا رو چادر مرا دردم یکی
گوشوارہ اندر خون کشیدک زدرد و بیم خصم و ظلم آن مرد بجان دو خون چہ ملاہوش
طپیدم واذا بعمتی تبیب عندی تبکی وتقول قومی نمضی فاعلم ما جری علی البنات واخیک
العلیل از حلت نابش فتاب و کثرت مصائب اصحاب و شدت درد گوش مدہوش
بودم تا آنکہ ملتفت گردیدم عمہ ام زینب را دیدم سر برہنہ از خاک بر سر ریختہ بود
مرحمت کذشتہ بود و بر حال من اشک از دیدہ کان میبارید مہر مود کہ ای یادگار
برادر بر خیز تا بر حال پریشان مطلبے نان دیگر و اطفال بیچارہ بشتابیم واز احوال
برادر بیمارت اطلاعی یابیم تا معلوم شود کہ بر آن مظلومان چہ رسید واز دست این
قوم ظلوم چہ کشیدہ اند فقمت وقلت یا عمتاہ ہل من خرقۃ استر بہا راسی من اعین
النظار فقالت لی یا بنتاہ عمک مثلک فرایت راسہا مکشوف ومتنہا قد اسود من الضرب
حسب الامر بسوی خیام برخاستم واز آن علیا جناب چادر و معجر خواستم کہ خود را
پنہان از دیدہ ببیند کان نمایم و مستور از نظر این و آن فرمایم در جواب جوش ہم مثلک
مثلک شیبنکہ بلکہ برای العین دیدم از سوال خود پشیمان کردیدم کہ مہر سپہر عصمت
بی حجاب و بدر صدف عصمت عاری از سحاب نقاب بود فلم تم ما قالت علیہا السلام بی
فضبتنیہا منہا بنات محمد اضحت سبایا بیتعقن مع الاسارے والنہاب لئن ابرزن
کرہا من حجاب فہن من التعفف فی الحجاب **رباعیات لمولفہ** اولا نبی شد نداکو
خاروا سیر ہمچو ناسر از نکار و کشمیر احفاد علی کہ چہ بر اکراہ ستم کشتند اسیر فید
تا کوفہ و شام از ہجوم عم جاہ دفتند با اضطراب و ظلم و اکراہ فما رجعنا الی الخیمۃ الا
وہی قد نہبت وما فیہا واخی علی بن الحسین مکبوب علی وجہہ لا یطیق الجلوس من کثرۃ
الجوع والعطش والاسقام فجعلنا نبکی علیہ ویبکی علینا فاطمہ فرمود کہ در حد مت قصہ

مجلس [illegible] وقایع

دِمَائُهُ هُطِلَتْ وَالشَّیْبُ مِنْهُ هَلَكْ وَالجِسْمُ قَدْ جُلِیَتْ مِنْ حَوْلِهِ الحُلَلُ

صغری بودم و سبوی حنام مراجعت نمودم وقتیکه رسیدیم دیدیم که همه خیمه‌گاه را
غارت کرده و آنچه از اسباب و زنان بوده برده‌اند و هیچ اثری از عیال و اموال باقی نبود
مگر بهار و بیمار دیدیم پر بستاده که بریگ و خاک بجای بستر عزت سر نهاده و از کثرت آلام و
اسقام بیهوش افتاده و از شدت جوع و تشنگی طاقت حالت نشستن نداشت
چون ما را گرفتار ذلیل دید آهسته از دیده بارید و ما چون بر آنجناب بیمار علیل
بدان حال نگریستیم همه بحال آن گریستیم رباعی مسطور بحال اهل بیت مظلوم
دیر زد دو چشم آسمان اشک نجوم زین روی بود نور در این باب شعور زین راه
شود هجوم دیوان ظلوم مجلس بیست و سیم در بیان وقایع شب
از شهادت تا است نسبت با اهل حرم و زنان و حنام محترم امام انام ثم مقدمة
المصیبة برادران بعقول پوشیده نخواهد بود که ذریه و عترت رسول خدا ثم
که نصیح آیات قرآن از اقارب ارحام و ذوی القربی آنحضرت هستند و مزد رسالت
پیغمبر محبت و مودت ایشان است که فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و تمام عترت و ذوی القربی و ذریه رسول خدا منحصر بود در اولاد امجاد بتول عذرا
که از صلب امیر کبیر و از بطن فاطمه بهشت متولد شده‌اند و بی ذریه رسول خدا اولاد علی
مرتضی و جگرگوشگان بتول عذرا را حق شمرده که خود را از امتان پیغمبر بشمرد
بلی می خوانند و بر زبان شهادتین جاری نمودند در نصف روز عاشورا لوای ظلم
افراختند با نیزه و شمشیر و تیر بر بدن ایشان تاختند و همه را از پای در انداختند
و در عصر آن روز تمام آن دختران و زنان را اسیر دام بلا و دستگیر صید جفا ساختند
آغاز مصیبت شعر عربی یوم بنو المصطفی الهادی [illegible] بالنحر والفاطمیات
اسرى [illegible] رباعی للمؤلف فی معناه [illegible] چه هنگام چه ماه

که حسین شد ز ناده و هم سو اکتباد
کفتی که بجملة خفته هم سواد اتاد
و از خون کلو حیر نگار و رنگین شد
اقلیم بقا ستح ز نعمان خون داد

مجلس [illegible] وقایع [illegible]

[illegible]

وَالرَّأْسُ مُرْتَفِعٌ مِنْ فَوْقِ مُنْتَصِبٍ یَبْکِی عَلَی حَمْلِهِ الرُّمْحُ وَالحَمَلُ

دوری کردوان صبح جهان گشت سیاه تا چاشت که هی صبح و تا شام اسیر شد مرد و
زن اهل بیت با کاه لبحر العلوم سبط احمد غادر بالعراء لقی شرملا بالدماء جرحی
جوارحه للمؤلف یکباره جگرگوشه شاه لولاک صد پاره تنش فتاده بر خاک
هلاک عریان بحیط خون خود غلطید چون ماهی بسملان تن پاک بخاک
نوری لغیرنا دارنه لبهل کانجم فنال منه اقصی مناه کانجم رباعی للمؤلف
بربده سر شوخ تن چه شمر از شمشیر زد بر زبر سنان سر سینه کردند نشان و
کوغرز بند ان ابیدی و او کاه جو شد ده و شیر لبحر العلوم کم من حریم من اهل
البیت محترم قد استحل و کم صاحت صوائحهم رباعی بردند بیه از حرم آل الله
اموال و منال عزت و حرمت و جاه بیداد نمودند تا سپر غارت کشتند کو چادر برای ایشان
بجز آل العواجب تعبدا آنکه خون او در رسول و فرزندان بتول را مباح در کربلا
ریختند و پس از آنکه خاک مشبا از قتل ابی عبدالله ثم بر سر ما [illegible] بیختند و سر منور را
بر سنان افراشتند و جسد اطهر نعش را عریان و خونین بر روی زمین گذاشتند زیرا که جمیع
لباس و زیور و اساس آنحضرت را از برو پیکر غارت نموده حتی انگشتر از انگشت
مطهرش ربوده‌اند چنانچه در مجالس سابق مذکور کردید و فی الملهوف قال الراوی
خانت جاریة من ناحیة خیم الحسین فقال لها رجل یا امة الله ان سیدک قد قتل
قالت الجاریة فاسرعت الی سیدتی و انا اصیح فقمن فی وجهی وصحن قال الحاصل
بروایت ملهوف منقول است که داخل کنیز که از جانب خیمه‌گاه حضرت ابی عبدالله ثم بیرون
آمد و او را بنوه مصیبت مانند مجنون رو بسوی مو ها مون دوانید و بود و کو [illegible] را
هنگام بحسب حال مولا بشوار مینمود ناگاه یکی از لشکر پان با و رسید معصوم را
مخبر بکفت ای کنیز خدا بدانکه آقا و مولا ترا شهید کردند و سرش را بر سنان

که بیعت نرنج جلوه گشته ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایضاً این قصیده منسوب بسید الساجدین است

وَقَدْ کَلَّلُوا رَأسَ السِّنَانِ بِرَأسِهِ بِزَعْمِ العِدیٰ اِنْ کَانَ اِکْلِیلَهُ الاَسْنیٰ

افراشته نگونه بردند و پیکرش تا بی سر در عریان در بیابان گذاشتند از شنیدن
این خبر وحشت اثر آن گنجر بر سر زنان و مویه کنان و موی کنان و اشک ریزان
بجانب خیمه زنان مراجعت کرده و بپیوسته صیحه میزد و فریادی میکشید اهل
حرم چون صدای او را شنیدند شهادت سید عالم را فهمیدند به یکبار
از صغار و کبار بناله و احسیناه و اسیداه برکشیدند و از خیمه گاه بیرون دویدند
وَقَالَ قَائِلُهُم اَلْقَوْمُ اَتَوا بِنَهْبِ بُیُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَقُرَّةِ عَیْنِ زَهْرَاءِ الْبَتُولِ حَتّیٰ جَعَلُوا
یَنْزِعُونَ مِلْحَفَةَ الْمَرْأةِ عَنْ ظَهْرِهَا راوی گوید که عیال رسول الله صلی الله علیه
و آله در آنحال که مشغول ناله و آه بودند و از شنیدن شهادت حضرت ابی
عبدالله ارواحنا له الفداء گریه و افغان می نمودند ناگاه سپاه کوفیان
مانند سیلاب دمان پیاده و سواره از هر گوشه و کناره بجانب زنان و
خیام ایشان روان شدند که اساس و اموال خیمه گاه حضرت رسالت پناه را
غارت و زیور و لباس اهل بیت عصمت را یغما نمایند و دست جسارت
بر تمام خیام طهارت گشایند شعر لمؤلفه عفی الله عن جرائمه

دست ستم بر اهل حرم گشت تا دراز | پامال شد حقیقت اسلام بر مجاز
تاراج ظلم شد ز حرم هرچه ساز و برگ | یغمای خصم شد ز حرم آنچه برگ و ساز
خلخال و گوشوارهٔ اطفال خورد سال | تا گوش پاره برد مخالف بترکتاز
کردند غارت آنچه در آن خیمه گاه بود | جز عصمت و حیا که در او هست و بود باز
اطفال پر شکسته بدست جفا اسیر | چون بلبلان بسته بچنگال شاهباز
چادر نماند بر سر و زیور به پیکری | از بسکه دست ظلم ز هر سو شده فراز
هر یک ز بیم جان سوی هامون روان شدند | با سوز و آه و ناله و افغان جانگداز

فَذَا رَأسُهُ مِنْ فَوقِ رَأسِ الْقَنَاةِ وَقَدْ جَرَیٰ دَمُهُ الْقَانِی عَلیٰ اَنْفِهِ الْاَقْنیٰ

از دستبرد ستم شعاران چادر بعضی زنان و خدمتکاران را غارت کردند
کردند و از جسارت دشمنان زبون جمعی از دختران یغمای این و آن شد
بیچادری از زنان بدست خویش لباس و اساس از پیکر خود می کندند و در
پیش لشکریان می افکندند تا شاید از دستبرد دشمن آسوده مانند و بعضی
از دختران خورد سال و خدمتکاران و عیال که تعلق خاطری بزیور و
خلخال داشتند دو فرار می گذاشتند و بهمین جهة ناچار دچار اهل شقاوت
بودند و از کعب سنان و تازیانه و سیلی آزار و اذیتشان می نمودند تا مولشان
می بودند وَخَرَجْنَ بَنَاتُ الرَّسُولِ وَحَرَمُهُ یَتَسَاعَدْنَ عَلَی الْبُکَاءِ وَیَنْدُبْنَ
لِفِرَاقِ الْحُمَاةِ وَالْاَحِبَّاءِ یعنی اهل بیت احمد مختار و حریم سید ابرار ناچار و مضطر
گردیدند و از میان خیام حرم که پر از جمعیت نامحرم شده بود بیرون دویدند
در حالتیکه هم دست و دامن از دستان سرگرم ناله و افغان و از فراق و هجران یاران
و جوانان گریان بودند شعر لمؤلفه المنظوم عفی عنه از بهر

پدر دختری بنالد افغان | و ز بهر پسر مادر زاری کرده | این زن بعزای
شوهر افغان میکرد | خواهر ز غم جوان برادر نالان | می گفت یکی ز درد
دل ابو اخی | می گفت یکی این ولاتا الاحسان | یاران بدم چه شد که حالم
ببینید | اگرچه شد قاسم و عباس جوان | اما بود اند این زمین دین زادی
تا نادی ما ز جان کند چون یاران | وَرُوِیَ فِی الْمَلْهُوفِ عَنْ حُمَیْدِ بْنِ مُسْلِمٍ

قَالَ رَأَیْتُ امْرَأَةً مِنْ بَکْرِ بْنِ وَائِلٍ کَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِی اَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَلَمَّا
رَأَتِ الْقَوْمَ قَدِ اقْتَحَمُوا عَلیٰ نِسَاءِ الْحُسَیْنِ فِی فُسْطَاطِهِنَّ وَهُمْ یَسْلُبُونَهُنَّ اَخَذَتْ
سَیْفاً وَاَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَقَالَتْ یَا آلَ بَکْرِ بْنِ وَائِلٍ اَتُسْلَبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللّٰهِ

مجلس ... فان عزیت بالوقت ... عالبس

فمن بعد ضعفنا دهیک سترنا ولو کان حقا ما هتکنا ولا ضعنا

فرموده از حمید بن مسلم قال لقد کنت ادی المرئة من نسائه و بناته و اهله
لتنازع ثوبها عن ظهرها حتی تغلب علیه فیذهب به منها یعنی سوگند بذات خدا وند که
بسا از زنان را میدیدم از اهل بیت عصمت و دختران و خدمتکاران آن حضرت که از بیکسی
خویش بود و لباس را می کندند و در پیش لشکری می افکندند شاید کسی از ایشان نماید
و دست جسارت بسویشان نگشاید مردم از ایشان میدا اشتند و دست طمع باز بسویشان
داشتند ثم انتهینا الی علی بن الحسین ع و هو منبسط علی فراشه و هو شدید المرض
و مع الشمر جماعة من الرجالة فقالوا له الا تقتل هذا العلیل فقلت سبحان الله اتقتل
الصبیان انما هذا صبی فلم ازل حتی دفعتهم عنه انگاه شمر بیحیا در خیمه گاه علی بن الحسین
و بیمار کربلا شتافتم و انجناب را نا خوشی شدید یافتم که بر روی بستر بیماری افتاده
و جمعی کثیر از مردمان با شمر شریر بودند که با او طریق شقاوت می پیمودند و اموال
خیام را غارت می نمودند چون بیمار کربلا را دیدند شمشیر زبان از نیام کشیدند
که این جوان را در بستر ناتوانی سر بسا خته و پیکرش را در بستر خاک انداخته و در این
باب مبالغه و اصرار میکردند و دست بجانبش دراز و در دند من تعجب نمودم که سبحان الله آیا
کودکان بیگناه بیمار را می خواهید شهید نمائید با وجود یکه بیمار و علیل و از چند
جهت خار و ذلیل است و انگهی بیماری وی بی یاری اعدا کافی نیست بین که دمتی در او باقی
نیست دست از او بردارید که بی تقصیر آفت و آنکه دیدش کرد در حال احتضار و مستحق
... ملعون علیل بی کس و بیمار را نکشتند کسی خصوص اینکه زنده در معرض
داد دیبی نمانده جون تن و جان و روح در بدنش باضطراب کهی بی کشد ز دل نفس
چه کار فرست که خنجر نهند بحنجر او نمانده است ز عمرش بهره زکار نسیبی داوری کو بلایه ستم
این کلمات را این نابا و ردم تا مردم را از او دور کردم و حملة عمر بن سعد فصاح بالنسا

او کشته چنین ذلیل کنناه
کشتیم بلست ظلم با چاره دخان
بعد از بیر ... بلید و در عذیم
کز بود و نرما اسیر عدو بیم رخا

بهر حال شب کشم حال

نساق علی اقتاب بغیر ضوالع مهازیل انقاض من السیر قد بدنا

بی ذرحمه و بیکسی فقال لا صحابه لا یدخل احد منکم بیوت هولاء النسوة و لا تعرضوا
لهذا الغلام المریض جمعی از زنان بیکس و اطفال محبوس که خیام لشکر را می دیدند
و مقال من را می شنیدند مضطرب گردیده از بیچارگی در گوشه کناره میدیدند ناگاه
عمر سعد در رسید اهل حرم رو بسویش نهادند و زبان بآه و ناله گشودند اشک
از دیده جاری نمودند ناچار عمر نابکار لشکر اشرار را امر کرد که احدی متعرض احوال
بیمار کربلا نشود و کسی در خیام زنان نرود و قال من اخذ منهن شیئاً فلیرده علیهن
فوالله ما رد احد منهم شیئاً فوکل بالفسطاط و بیوت النساء جماعة ممن کانوا معه و قال
احفظوهم لئلا یخرج منهم احد و لا تسؤن الیهم یعنی امر کرد عمر شریر که هرچه از لباس و اسباب
زنان بوده اند رد نمایند هرچند کسی اطاعت نکرد و چیزی پس نداد انگاه جمعی از
سپاه را بحراست اهل بیت طهارت گماشت و مقرر داشت که احدی از لشکر ستم
که متعرض احوال حرم نبوده و کسی از حرم دیگر بیرون نموده طرفین ان شب را
اسوده باشند شمر ملعون لعنه تا حکم عبیدالله مرد و دچه اید مرخان زا سبتن
شب غشته چه زاید مخفی نماناد که عمر بن سعد در روز عاشوراء سر مطهر حضرت ابی عبد
الله را که از بدن جدا شد بخولی ابن یزید اصبحی داد و حمید بن مسلم را که راوی عقکار بود با او
همراه کرده و بکوابن زیاد فرستاد و دستور العمل سرها شهیدان و اسیران آل رسول
و در احیا دار لشکریان خود و شهیدان بی الله را از عبیدالله خواست بعد از
وصول دستور العمل از ابن زیاد حکم کرد که سرهای سائر شهیدان را از بدن جدا
کردند بتوسط شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجاج و زائر کوفه موزد
سید مرحوم در لهوف مرقوم داشته که هفتاد و دو سر بود و بعضی هفتاد و هشت
سر نوشته اند غیر از سر مطهر حضرت و اما عمر بن سعد بقیه روز عاشورا را الی زوال

نبکر و حجاز از اشتران بدنا ه
شد غمسکان ناز لت بدنان باآکه
نزد صبح امید عصا اشام شود
نزد ما ده دران شام که درکو شاه

إذا نحن بُحنا أو علونا بزفرةٍ   علونا بضربٍ ليس تأبيه مِنّا

لِيَكُونَ لَهُ عِنْدَكَ شَفِيعًا أُنْظُرْ فَإِنْ نَزَلَ الْحُسَيْنُ وَأَصْحَابُهُ إِلَى حُكْمِي وَاسْتَسْلَمُوا فَابْعَثْ
بِهِمْ إِلَيَّ سِلْمًا فَإِنْ أَبَوْا فَازْحَفْ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَقْتُلَهُمْ وَتُمَثِّلَ بِهِمْ فَإِنَّهُمْ لِذَلِكَ مُسْتَحِقُّونَ
فَإِنْ قُتِلَ حُسَيْنٌ فَأَوْطِئِ الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ فَإِنَّهُ عَاقٌّ ظَلُومٌ وَلَسْتُ أَرَى أَنَّ هَذَا يَضُرُّ
بَعْدَ الْمَوْتِ شَيْئًا وَلَكِنْ عَلَيَّ قَوْلٌ قَدْ قُلْتُهُ لَوْ قَتَلْتُهُ لَفَعَلْتُ هَذَا بِهِ فَإِنْ أَنْتَ مَضَيْتَ
لِأَمْرِنَا فِيهِ جَزَيْنَاكَ جَزَاءَ السَّامِعِ الْمُطِيعِ وَإِنْ أَبَيْتَ فَاعْتَزِلْ عَمَلَنَا وَجُنْدَنَا وَخَلِّ
بَيْنَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَبَيْنَ الْعَسْكَرِ فَإِنَّا قَدْ أَمَرْنَاهُ بِأَمْرِنَا وَالسَّلَامُ در کتاب بحار
منقول نموده از مفید که ابن زیاد لعین نامهٔ بعمر بن سعد پلید بمصحوب شمر بن
ذی الجوشن ارسال داشته بود و او بر نگاشته که ای پسر سعد من ترا در خدمت حضرت
حسین نفرستادم که اغماض نمائی و با او در محاربه و عنا تردد آئی و با او در
مقام گفتگو و مجادله زبان کشائی و ترا اجازت ندادم که سلامت و قضاء
او رو بیش را از من بجوئی یا علت او را از جانب او بگوئی و طریق شفاعتش در نزد من
بپوئی اکنون نگاه کن هرگاه ابی عبدالله و سپاهش حکم ما را اطاعت بسر تسلیم
و فرمان نهادند بی مهابا بعثت ایشان را مطیع فرمان در نزد من روانه ساز
و الا با اهانت ایشان را جدال آغاز کن و طرح جنگ در انداز و از گفتگو بپرهیز تا بن
در بند آنان را بزنی و پایمال سم ستوران نمائی تا اینکه تمام ایشان را هلاک و اجسام خبائث
خبائث شان را بر خاک اندازی **شعر لمؤلفه** که بعمر بن سعد نوشته در
بر شه دین آب بربند از نخست   آب را بربند بر وی تا بکن   پس بجمع تشنه لبها و تا
کن بر حسین حمله با یاران او   تنگ کن میدان بر ایشان از چهار سو   تشنگان را
نیست یارای شتاب   آب اگر نایاب شد کو صبر و تاب   هر شجاعی را عطش
از پا فکند   تشنگی هر مرد را دام است و بند   تشنه باید کشته شاه دین شود

كان رسول الله لم يك جدّنا   ولا نحن للزهراء والمرتضى ابنا

زائل از من تا نه دین من شود   بر حسین تشنه گر غالب شوی   قاتل آل ابی طالب شوی
مثله کن احباب ایشان را همه   دست تا پا و سر ببر جمله همه   کین سپه را از حسین ظلمی
جزا است   دشمن ما و یزید این سزا است   گر جدا کردی سر سلطان دین   گر فکنی
جسم او را بر زمین   بر فرازانی تن زیبای سرش   پس بتاز اسب ستم بر پیکرش   استخوان
سینه اش در هم شکن   تا ادا بین هر کس شناسد تهمتن   گر چه میدانم پس از قتل و
هلاک   کشته را از سم اسبانی نیست باک   لیک در روزی گفته ام گر ظلم و کین   اسب تازم
بجسم شاه دین   باید اکنون راست گردد گفته ام   تو صبا ان کن آنچه من بنهفته ام
ای پسر سعد هرگاه ما را اطاعت و امر امیر خویش را اکردی در آنچه ترا گفتم تعجیل او در جزا خیر
ببر را یابی و اگر سر از اطاعت ما بپیچی خود را معزول بدان و سرداری لشکر را باز گذار
و رایت علم را بشمر ذی الجوشن بسپار که او را سالاری داده ام و دستور فرستاده ام که
او لشکر را بر قتل حسین میگمارد و او امر مرا بجای میآورد والسلام و این نامهٔ پلید
در روز نهم محرم بر پسر سعد لعین رسید و در همین روز شقاوت خویش را بر
زیاد و با تمام لشکر به جنبش پسر پیغمبر پرداخت و کرد آنچه کرد و میل ابن زیاد را بجای
آورد کما قال السید في اللهوف ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ
فَيُوطِئُهُ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ یعنی سید مرحوم در کتاب لهوف
فرموده و بعد از شهادت ابو عبدالله در قتلگاه چنین مرقوم نموده که پسر سعد
لعین در میان سپاه بی دین خویش فریاد کرد و صدا در داد که ای لشکر با بر زنید
کیست در میان شما مردمان که فرمان امیر را اطاعت کند و بیان مرا اجابت نماید
شعر لمؤلفه   آن کیست کو کند اطاعت ابن زیاد   تا بشد بخشان خطا انعام
زیاد   و ز سم ستوران اسبان شکند   پشت جسم صد علی از عناد   آن کیست

ایضاً این نوحه منسوب است به سکینه که در مصیبت پدر انشا فرموده

فدیتک یا سبط النبی الذی دنی من الله شأناً قاب قوسین او ادنی

مجلس [illegible]

قدیان تو ای سبط شریعت [illegible] کسی ... و رضا بر [illegible]

کر بین پیکر فرزند رسول تا ز دستم ستود و از کین بتول در هم شکند سینه تشنه
شد دین انسانکه شوی بتول از آن زار و ملول آه و امصیبتاه کرده نعره ولد الزنا که
دین بناما ظاهر کردند عبید الله و عمر که زاده زنا و دغا بتر نکردند خون رسول الله و لب
الله را از جا جستند که بستند تا پیش دین مبین را شکستند وداسوا الحسین بحوافر
خیلهم حتی رضوا صدره و ظهره کاری کردند که زنان نفهر و بنا نا زنخر بر شرد
ماند بلکه کمانا نصورش بر لوح ضمیر ولیا نده رباعی لمؤلفه عفی عنه
الله زعظم این مصائب جانکاه که او شد دشت و کوه لرزان ناگاه بر یکین ازل مصطفی
این همه ظلم لا حول ولا قوة الا بالله قال الراوی فجاؤا هؤلاء العشرة حتی وقفوا
علی ابن زیاد فقال اسید بن مالک احد العشرة نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل
یعبوب شدید الاسر فقال ابن زیاد من انتم فقالوا نحن الذین وطئنا بخیولنا ظهر
الحسین حتی طحنا حناجر صدره فامر لهم بجائزة یسیرة راوی گوید که همین ده نفر
لعین در مجلس ابن زیاد بی دین بودند و زنان مفاخرت کشودند و اسید بن مالک
که یکی نفر از ایشان است زبان کشود شعر لمؤلفه مائیم که در طاعت تو همدستیم
در خدمت حکم تو کمر بستیم بستیم ز خود بده و در دنیا بی تو بر خواسته از ابد
ستم بنشستیم بنشسته مکر و جی کران سم ستو تیشه دین و سینه اش بشکستیم
بشکست دما دین خدا را امین مائیم که جسم شاه دین را خستیم خستیم روان عالم را
خاب جهان و ز حق بکذشتیم و بتو پیوستیم پیوسته با صبل عطا تو بودیم
اکنون نکران بدست جود تو هستیم ابن زیاد که او چون بر عمل آن سیه آگاه
گردید امر نمود که درهمی معدود جائزه نابود با ایشان بخشودند قال ابو عمر الزاهد
فنظرنا الی هؤلاء العشرة فوجدناهم جمیعا من اولاد الزنا و هؤلاء اخذهم المختار فشد

ایدیهم

لمؤلفه عفی الله عنه

فدیتک مسلماً للقضاء مجاهداً بوجه الرضا تستقبل الضر و العنا

قدیان تو ... [illegible] ... و تسلیم و رضا

ایدیهم و ارجلهم بسکک الحدید و اوطی الخیل ظهورهم حتی هلکوا لعنهم الله ابو عمر
زاهد که مشهور دوران زمان بزهد عبادت و معروف در میان کوفیان بصدق اثر بود
فرموده که در این جمع شریر نظر کردم تمام ایشان را از نسل حرام و ولد الزنا دیدم و از خاص
و عام مردمان مکرر حرام زاده که ایشان را می شنیدم و بحمد الله المختار تمام آن ده
نفر نابکار را مختار وفادار بدست او در دست و پای ایشان را بر میخ آهنین
کشید با سب انتقام بر بدن پلید شان دوانید تا آنکه جان از تن و روان از بدن
هر یک بر بد مترجم گوید بدانکه هر چند روایات بسیار از نقله اخبار در کتب
اخیار مسطور است و فقرات زیارات بسیار بر طبق ما هو المقصود وارد گردیده
و عبارت زیارت نازله از ناحیه مقدسه صریح در این مصیبت است و ثقة محمد بن
یعقوب کلینی در کافی حدیث شریف را منقول داشته و نوشته است که از شیر
مانع گشتند و نگذاشتند که این مصیبت جانکاه بر حضرت ابی عبد الله ع رسد العلم
عند الله و ما ذکر الخبر را در ذیل احوال فضه خاتون در باب یازدهم از کتاب مصباح
الائمه ترجمه بحار الانوار ایراد نموده ایم رجوع کنند ینبغی ان تشکو ذلک یا بتول

شعر عربیه

افاطم لو خلت الحسین مجدلاً وقد مات عطشاناً بشط فرات اذاً للطمت الخد
فاطم عنده واجریت دمع العین بالوجنات افاطم قومی یا ابنة الخیر واندبی
نجوم سماوات بارض فلات قبور بکوفان واخری بطیبة واخری بفخ نالها صلواتی
قبور بشط النهر من جنب کربلا معرسهم فیها بشط فرات توفوا عطاشاً بالعراء
فلیتنی توفیت فیهم قبل حین وفاتی مجلس بیست و پنجم در بیان

مجلس بیست و پنجم در بیان ورود آل الله بقتلگاه

ورود آل الله بقتلگاه و مصیبت در آه و نوحه سرائی عصمت
صغری برادر ابی عبد الله و شکایت بجدش رسول الله

مقدمة المصیبة

فدیتک مغلوبا من النحر هاویا   الی الارض مصروعا علی تلعة جنا

معدقة المصیبة در بجا راز اصول کافی نسبت متصل از حضرت حسین علی علیهما السلام مروی است که چون فاطمه زهراء از این دار دنیا ارتحال فرمود امیر مومنان در شب پنهان از مردمان دفنش نمود و آثار قبر مطهرش را محو فرمود که احدی بمزارش مطلع نمی گردید و هیچ دقیقه از لطف فرو نگذاشت همینکه چون از کار دفن او بپرداخت برخواست و دیده مبارک بسوی روضه پیغمبر انداخت و آنحضرت را مخاطب ساخت و با اندوه و مصیبت انشاد این شکایت نمود قال السلام علیک یا رسول الله عنی والسلم علیک عن ابنتک وزائرتک والبائتة فی الثری ببقعتک والمختار الله لها سرعة اللحاق بک قل یا رسول الله عن صفیتک صبری وعفا عن سیدة نساء العالمین تجلدی الا ان فی التاسی لی بسنتک فی فرقتک موضع تعز فلقد وسدتک فی ملحودة قبرک وفاضت نفسک بین نحری وصدری بلی وفی کتاب الله لی انعم القبول انا لله وانا الیه راجعون الخ

شعر لمؤلفه فی معناه که بر تو باد سلام از من ای رسول خدا

سلام من بتو باد از حبیبه ات زهرا   که ارتحال از دنیا نمود و داد عزا

روان بدید بنا مد بسوی عالم نور   چه زود دختر طیبک بسوی خود او را

بخاک کوی تو بنهاد روی نیکو را   شد او بزیر تراب و نمانده طاقت و تاب

بر بوتراب ز هجران خجسته جناب   ولی چه چاره بجز صبر در مصاب نبود

چنانچه صبر مرا چاره شد بهجر رسول   ولی نام تو صابر شده بهر جانم

وگر نه هجر تو را این فراق بود اعظم   چه بود در بر من جایگاه پیکر تو

میان سینه و دوش جان داده بد سر تو   که روح اقدست از ساحت مقدس تن

نصیب عالم لاهوت قدس کرد وطن   فغان که خاک لحد گشته فرش و بستر تو

فدیتک ملهوف الجنان من الظما   بعل رسنا من جوانحک الدنا

و حنین بجسم ز مهین شد جو داطهر تو   درد این مصیبت عظمی این عم جانگاه رضا دهم که له الحکم والثنا لله   فقد استرجعت الودیعة واخذت الرهینة واختلست الزهراء فما اقبح الخضراء والغبراء یا رسول الله اما حزنی فسرمد واما لیلی فمسهد وهم لا یبرح من قلبی او یختار الله لی دارک التی انت فیها مقیم یعنی یا رسول الله دختر پاکیزه سیرت را که بمن سپردی امینک بر جنابت ادم و آنجان خاطر و حبابان امانت را کرد و محضر من گذاشتی اکنون در بستر خاک بقعه پاکت نهادم و روانش را بحضور حضرت در عالم نور فرستادم جانش را در اعلی منازل جنان و قصور جسم او در خاک گور مستور کردم بدیده از دیده ام دور و من از وصالش مهجور شدم و بعد از سبزه زار جهان و گلستان زمین و زمان بی صفا و تار دل و تار است زندگانی بی او دشوار است ای رسول خدا اما حزن و اندوه من بر بتول عذراء پس بطول خواهد انجامید و اما شبهای زندگانی من بی شمع وجودش پس تار دل کرده بدین غم دود و همی در خاطرم حاصل شد که آسوده نخواهم خوابید تا مثل هم خداوند مجید در خانه که از برای بیت بر گزیده رسانید و در بزم حضورت کشاند

شعر لمؤلفه حسن نیست ازکه خاتمی کند گزاید   و ز سخن او روان برآید

ان دم که ز جسم جان شود دور   انهم چه روان ز تن درآید   ز بین درد

بجو کنم شکایت   شاید هم ز هجر من سر آید   ای رسول خدا از دختر

زهراء جویا شو بد و سوال نما بلد والبته استعلام بفرما بشد تا بعرض رسانند و تو را آگاه کنند که امت بمعنا جمعیت کردند و قلب مبارکش را

فدتك مقطوع الكبر من القفا   وقد اسر منك اللثم بالحنو المقنا

قربان سرت گردم از قفا کشته شد
و آن سینه گردم که بوسیدنش حکم

از ظلم و جفا آزرده‌اند و حرمت و حقوق عزتش را از میان بردند خواطر شریف را
در باطن و ظاهر آشفتند ای پسر انبوه درد و الم سینه پاره دارد و آتش اندوه
و غم در سینه اش مشتعل است که فرط آن کتمان و نه زبان بیان آن نتوان چاره
چاره الا تحمل آن نبود و البته بحضرت اظهار خواهد نمود و احکم الحاکمین حکم
خواهد فرمود و سلام بر روح مطهر تو و دختر تو سلام وداع کننده که می
کند نه از ملامت دارد و نه از علاوت پس نشینم از جهة ملامت از حد نشینم
وایستادن و گفتنم از روی انکار اجر صابران در آخرت نیست و بسیار عزیب
و عجیب است که با وجود آنکه صبر و بردباری بهتر از هر چیزیست جزع نمایم و
زبان به ناصبوری گشایم و اگر خالقی کینه خواهش مراجعت و معاودت نمی نمودند
همیشه در حضرت می ایستادم و قرار بر اعتکاف در محل مشت میدادم و زبان
بناله و فریاد می گشادم و در این مصیبت عظیم و گران چون مادر مرده
جوان با خواطر آشفته و پریشانم و خداوند علی اعلا حاضر و ناظر و عالم است
که پیکر پاک دختر پاکیزه اختر ترا در پنهان از دشمنان در زیر خاک مدفون
نمودم و قبرش را نیز مخفی و مستور داشتم از منافقان که حق او را بظلم و عدوان
بردند میراث ترا از او منع و دریغ نمودند و با عهد و پیمان نکردند و
فرمایشات تو در حقش هنوز کهنه نگشته بود و سفارش و عهود تو ذکر
از هان هنوز معهود بود چاره ندادم بجز آنکه شکایت کنم این همه مصائب را
بحضرت پروردگار و امید که خداوند مجید در ماتم فاطمه حسن عزا و جمیل
جزا عطا فرماید صلی الله علیک و علیها انتهی **مترجم گوید** که مستفاد
از بعد و ختم این خبر اینست که امیر مؤمنان جمیع صدمات و مصائب بتول

فهنئك من شيب وبحر مخضب   وركض عتاق الخيل ظهرك والبطنا

قربان محاسن بیگناهت که بخون
قربان بدنت که تیغ و تیغ زدن ...
کرده ...
قربان تو ای ...
اسبان ...

عذرا را بر رسول خدا اظهار نداشت بلکه در عهد شفاهی هم نفر رسیده
زنان نگذاشت گویا بجهة مصلحت و حکمت بعضه تمام مصائب پرده نشین عصمت
و عفت را در پرده خفا مستور داشت ... ساکت بود و بعد حضرت را یاد
میرسانید **شعر لمؤلفه** حبذا کتاب تربت احمد نمودگی کرد از مصائب
مادر سبطین گفتگوی کاین اختر شهانه مکنون بتول نشد   وین دختر
یگانه مدفون بتول نشد   این جفت بوتراب که اندر تراب خفت با چشم
زار و حاله محزون بتول نشد   این کنج شایگان که شب از بیم دشمنان
در زیر خاک دون شده مخزون بتول نشد   این مهر فلک که بسیلی
کلف گرفت چهرش که بود زهره گلگون بتول نشد   این پر شکسته بلبل
گلزار من که رفت   از آتش با سوخته بیرون بتول نشد   این سقط
کرده محسن او از ره از ستم   مظلومه و ظالم ملعون بتول نشد   این
نوجوان که دیده این کهنه هر دو رنج   ظلم و مصیبت حد افزون ز حصر بتول
نشد   پهلوی او شکست و بازوی او شکست خست   دستی که پشت دین خدا را
هم شکست **آغاز مصیبت** مخفی نماند که دو نفر از بنی هاشم مالا بی
طالب از کثرت مصائب و شدت نوائب و غم شکایت حالات و حکایات واردات
ذات خود را نسبت عالم نمودند زبان بماتم سرائی و تظلم گشودند اول
علی مرتضی که مصائب و صدمات بتول عذرا را برسول خدا نمود چنانچه علی
التفصیل در کتاب مصباح الامر در جزو دهم در این باب اثر ترجمه نموده ام
در مقاله دوم از باب چهاردهم چنانچه مذکور شده و ثانی عصمت صغری
جناب زینب خاتون در کربلا هنگام ورود شد در قتلگاه که نعش برادر را

اجلّك ان تبقى ثلثا على الثرى جريحًا مسبى لا حنوط ولا قطنا

برهنه و عریان بروی خاک گرم بیابان افتاده دید و از هیچ طرف فریاد
رسی را ندید و چاره بخاطرش نرسید رو بمبارک بسوی مدینه پیغمبر نمود
و اظهار مصائب برادر را فرمود شعر عربیه کیف الفراد و فی الثقبا
زینب تدعوا بعبرة حارة یا احمد هذا حسین بالسیوف مقطع
متخضب بدمائه مستشهد عار بلا ثوب جریح بالثری بین الحوافر والقنا
بل نفضد یا جد من بکلی و عظم مصیبتی ولما اعانیه اقوم و اقعد یا جد
ان الکلب یشرب منا دبا و نحن من الفرات مطرد یعنی هرگز آرام نمیگیرد
و قرار نمی پذیرد دل و جان که بشنود دختر امیر مومنان زینب خاتون
در زمره اسیران بوده و حزن دلش را بجدش اظهار می نمود که ای پیغمبر بشیر و نذیر
این حسین تو است که پاره پاره از تیغ و تیر و سنان و شمشیر کرده و سر
پا بش خضاب از خون رسیده و عریان و برهنه و صلحا بر روی خاک
هلاک افتاده بلکه پیکر انورش را در زیر سم اسبان مضمحل ساختند و
بر جسم شریفش اسب تاختند ای جد بزرگوار در این صحرا حیوانات و
جانوران براحت می آشامند از آب فرات و ما عترت و ذریه اشرف کائنات
را از ان محروم و نا امید نموده اند و فی اللهوف قال الراوی فوالله لا انسی
زینب بنت علی ع و هی تندب اخیها الحسین و تنادی بصوت حزین و قلب
کئیب یا محمداه صلی علیک ملئکة السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع
الاعضاء و بناتک سبایا الی الله المشتکی و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی
و الی حمزة سید الشهداء یا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه ریح الصبا
قتیل اولاد البغایا یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله یا اصحاب محمداه

على غير بز دفع و اسيك بالقنا و كثر يزيد بالعصا سنك الا كسنى

هؤلاء ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا شعر للمؤلف رح پنج بند
جسم برادر بروی خاک تا لبد که رسول خدا روحنا فداک این جسم پر جراحت
بیجان حسین تست وین جان نثار حضرت جانان حسین تست این شاه
سر بلند سر از تن جدا که هست عریان تنش بخاک بیابان حسین تست
این کشته کز جفا و قفا شد جدا سرش عون جهان غیاث یتیمان حسین
تست این ماهی طپیده بخاک چاک کز آب تشنگی شده بریان حسین
تست این جسم که از نی و شمشیر و چوب و تیر مقتول صبر کشته بیدران
حسین تست این سر و قطعه قطعه کز از پا فتاده است در کربلا زینب
صد وان حسین تست این گل که شاخسار سهام و سنان و تیغ صد
بر روی خاک گلشن احسن تست این جمع دختران اسیر اهل بیت او است
و بن فریب نطق پریشان حسین تست یا حق کنم شکایت این خلق را تمام
پس تا بیدو تا و صول الی السلم یا محمداه بناتک سبایا و ذریتک مقتلة تسفی
علیهم ریح الصبا و هذا حسین مجزوز الراس من القفا مسلوب العمامة و الرداء
ای جد اعلای محمد مصطفی و ای ... امروز از مزار انور بر آر و
در این قیامت عظمی و واقعه کبری دیده بگشا و ببین مر اولاد خود را
کشته شمشیر و زنان اخفا دخترها دستگیر و اسیر شعر للمؤلف عفی عنه
ای ختم انبیاء بسوی کربلا ببین اولاد خویش را همه اندر بلا ببین
بر جسم چاک چاک حسینت دمی نگر اورا بخون طپیده ز تیغ جفا ببین
این کشته نکشته در این برهنه را پوشیده از غبار جنوب و صبا ببین
العلی که بیشه ایشان عصمت از خطا است خوار و اسیر کشته اهل خطا ببین

ایضا قصیدہ جامعۃ لمراثی الامام ولنعم ماقیل

نوحوا یا شیعة المولی ابی الحسن علی الحسین غریب الدار والوطن

معصوم حق نکو شدہ مظلوم خلق دون   العبا مستغرق الدما بہر ببین فرق
از عمامہ سر زیب پیکر از لباس   وز جسم جان پاک و من ازو ی جدا ببین
ابجد نا جدا دحز بزان شد ندخار   شاهان سرجیلہ لیل و کدا ببین
بر مامہ مبیتہ توجہ محشر بزرک بود   اکنون همان قیامۃ عظمی بپا ببین
فریاد ازین مصیبت و عم یا محمداہ   ماذا ستم رسیدہ بہ اقربا ببین
ای یاوران احمد آتش بروزکار   ماذا بهر دیار ببیند جواد و زاد
آنکاہ دختر امیر المؤمنین جبید در مقام ماتم سرائی برادر و نوحہ کری
بران سرور دوکونان پیکر بی سر نمود و اشک از دیدہ میبارید و می نالید و
میفرمود بابی من عسکرہ یوم الاثنین نهبا پدرم فدای حضرت حسین کہ
لشکرش بی یوم الاثنین لوا افراشتند برادرم رابی یاور و تنها کذاشتند
و جانم قربان شاہ دین کہ عسکرش از دست تیر و سنان غارت و نهبا
کشتند و ازخان و جهان کذشتند بابی من فسطاطہ مقطع العری پدر و
مادرم فدای ابی عبد اللہ کہ خیمہ و خرکاہ حرمش از تیر و سنان از هم دریدند
و عیال و اموال محترمش بی حجاب در میان آفتاب اسیر و دستکیر کوفیان
کردیدند بابی من لا غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی پدر و مادرم فدای آن
سرور کہ نہ غایب است از نظر و نہ مسافری است کہ در خیال وصال او باشم
و انتظار دیدارش کشم بلکہ حاضر است در پیش نظرم کہ از دیدار شما این
حال مشوش و از جراحت تیر بار در پیکر نازنینش در آتشم و زخم پیکرش
انقدر نیست کہ معالجہ پذیرد و از مداوا و مرهم اصلاح کیرد بابی من
نفسی لہ الفداء بابی المهموم حتی قضی و العطشان حتی مضی پدر و مادرم

وابکوا علیہ طریحا بالطفوف علی الرمضا مختضب الاعضاء وداج الذقن

فدای آن قربانی راہ دوست کہ جان قربانان واست جانم فدای آن بزرکواری کہ
در هم و غم نساد بود تا از دنیا کذشت و تشنہ کام بود تا شهید کشتہ بابی
من شیبتہ تقطر بالدماء و بابی من جدہ محمد المصطفی پدرم فدای آن کسی کہ خون
جبین او از محاسن نازنینش میچکید جدش بر زمین رسید بابی
من جدہ رسول الہ السماء بابی من هو سبط نبی الهدی بابی محمد المصطفی بابی
خدیجۃ الکبری بابی علی المرتضی بابی فاطمۃ الزهراء بابی من ردت علیہ الشمس
حتی صلی پدرم فدای آن بیکس کہ جدش پیغمبر خدا و او فرزند نبی کہ همتا بر ما
سوا است **رباعی للمؤلف** قربان حسین جدا و پیغمبر   جانم بفدای
جدہ آن سرور   بابا بہ نثار باد و مادر او   جانها جهان و اهل عالم یکسر
انصاف کاین جمع پسر کشتہ نظام دین اند   ارکان وجود ملت و آئین اند   امروز
کہ از بهر پسر نوحہ کرند   فردا چہ بہ مستشفع هر مسکین اند   قال الراوی
فواللہ لقد اتکب کل عدو و صدیق از کلمات و عبارات جان سوز و حرکات
و سکنات آتش افروز زینب کبری و عصمت صغری در قتلکاہ بر سر نعش
ابی عبد اللہ تمام سپاہ عبید اللہ کریستند هر لحظہ کہ آن خواهر نظر
بر پیکر بی سر صد چاک میافتاد بر محزون زبان بر نوحہ سرائی میکشاد
کہ آتش در نهاد دوست و دشمن میافتاد واہ وا مصیبتاہ از آن زمان
کہ چشم زنان و اطفال اسیر و دیدہ خواهران و عیال دستکیر اغیاب بر
دستهای حضرت ید اللهی و کف کفایت ولی اللهی افتادہ و دیدند کہ دو
مطلوب دستش از برای خاتم از بدن جدا کشتہ و بر دستش انکشت و انکشتر
باقی نکذاشتہ بلکہ از بدنش پیراهن و از تنش کفن بر داشتہ و جسم بی

وابکوا علی دابسه بالرمح مشتهر الی یزید اللعین الفاجر الکفن

پرخونش را عریان وعیر مدفون در بیابان گذاشته و گذشته اند و قال السید ثم ان سکینة اعتنقت جسد ابیها الحسین فاجتمع عدة من الاعراب حتی جروها عنه شیخ مرحوم بعد از نوحه سرائی زینب بر نحو مسطور مینمایند که سکینه خاتون جسد پر خون پدر را در بر کشید انگاه جماعتی از اعراب جمع شدند و آن صغیره را از پیکر پدر دور کردند مؤلف گوید تفصیل این احوال در مجلس بعد مرقوم میشود رجوع نمایند **مجلس بیست و ششم**

در بیان تعزیت داری دختر ابی عبد الله در قتلگاه

مؤلف گوید که در این مقام چهار عنوان مشتمل ذکر کرده اول ده علیا مقام و ده امام انام در مصیبت و جگر گوشه رسول گریان و ملول بر او و زاری و نوحه سرائی مشغول بودند یکی علی بن ابی طالب ابا الحسنین در مدینه بر فاطمه اطهر یکی علی بن الحسین در کربلا بر سر نعش پدر عنوان دویم در حضور ده امام عیال بی کس و اطفال نورس پیغمبر بر دو نفر چنان گریستند که ملائکه را گریان نمودند یکی عیال و اطفال فاطمه زهرا در حضور امیر مؤمنان هم بر مادر خود یکی عیال و اطفال سید الشهدا در نزد جناب سید الساجدین امام زین العابدین عنوان سیم دو نفر از اولاد رسول بعد از شهادت و رحلت دست بگردن عزیزان خود نمودند و سخن میفرمودند یکی جسد پاک فاطمه زهرا در حق حسنین خویش یکی پیکر صد چاک حسین در حق صغیره دلریش عنوان چهارم ده طفل یتیم را از دو نعش جدا کردند یکی در مدینه بر فوت مادر از نعش فاطمه زهرا جناب امیر یکی در کربلا بیرحمان و سنگدلان جفا اغاز مصیبت شعر عربیه

وابکوا علی صدره بالطف رضضه خیول اهل الخنا والحقد والاحن

افاطم قومی من سنودک واندبی نجوم سموات بارض فلات افاطم قومی وانظر الطف واندبی علی الل الظمان عند فرات افاطم قومی بن لجود واخجعی نیامک بی اسر السبا و شتات قال الفاضل فی کتاب اسرار الشهادة وذکر عن بعضهم انه کان للحسین بنت صغیرة السن وکانت حسنة بین النساء جالسة حول ابیها فاصبنة کیفته وکفنه بی حضنیها فتارة تشم کیفه وتارة تضع اصابعه علی فؤادها وتارة علی عینیها وتاخذ من دمه الشریف وتخضب شعرها ووجهها وهی تقول وا ابتاه قتلک الملعون الشامتین وفرح المعاندین حاصل کلمات بعضی فاضل در کتب مقاتل این است نقل مرحوم فاضل از برخی محدثین چنین است **شعر مؤلفه** دختری سرخ روین داشت کرد چرخ جمال اختری بود ولی سر زده از برج ملال زیوری تاج یقین داشت که در شرع قویم گوهری بود درخشنده تر از در یتیم گلی از باغ نبی لیک زغم پژمرده بلبلی از ال علی بود ولی افسرده خادو غارت شده تا جمع اسیران و زنان بود دختر که از دل کسان صیحه زنان زان میان دید که بر خاک فتاده بدنی بی سر و زیور و عریان ده و صد چاک تنی نافه‌ شکافان پیکر صد پاره بی سر پدر است زانکه بر او حرم و حمره زغم نوحه گر است هم چه پروانه سوی نعش پدر پر وا کرد سوختن جان را و جهان را زیوار سوا کرد کف و کتف شهدین دکف و اغوش گرفت دست در گردن در بر پدر دوش گرفت میکشید گیسوی روی گهی دست خدا که دریغ از سر ابهام شد این دست جدا بوسه میداد همی دست پدر را هر چند دست و انگشت نمانده از پی انگشتر بند سوی او دیر بگلوی شه دین چهره زد

وابکوا بنات رسول الله بین بنی — اللئام یشهرن فی الامصار والمدن

بچه و گیسو خود از خون حنا رنگین کرد — ناله میکرد که ای کشته لب تشنه پدر
شد ز قتل تو دل سوخته دشمن روشن — یا ابا عبدالله قتلوا الکبنیتی بنوا امیه بن
الیتیم علی صغر سنّی یا ابتاه انظر الی رؤسنا المکشوفة والی اکبادنا الملهوفة
والی عمتی المضروبة والی امی المسحوبة قال الراوی فلقد رأیت سکینة تندبها بالعبر
وسألت عنه سجعها الجفون الخ طوطی رطب اللسان حسین را اشک
از عینین جاری بود و بر سر نعش پدر ناله و زاری و گریه و سوگواری نوحه
میکرد که ای پدر بزرگوار بنی امیه هذا دختر صغیرت را جامه بی پدری
پوشانیدند در کوچکی مرا دل ریش و یتیم و زار و الیم کردند یا ابتا
بعد از تو در این شبهای تیره و تار کیست که حمایت نماید کسان و کودکان
و زنان را و کیست غیر از تو که سیراب نماید ما تشنگان و اسیران را
ای جان پدر گوشواره و زیورم را از گوش و سرم غارت نمودند و چادر و
لباس و معجرم را از سر و برم ربودند ای پدر جان ای مشاهده میفرمائی
که سرهای ما اهل حرم برهنه از چادر و حجاب کرده اند و دلهای اهل بیت
محترم را از آتش غم و تشنگی کباب و تفتیده است یا ابتاه ای ملاحظه میفرمائی
که دست جفا اعدا عصمت صغری را امنا لم و ملول ساخته و ما در ماتم
دیده ام را از آتش غم و الم گداخته **رباعی لمؤلفه** ای جان پدر بی کس و
بی یار شدیم — تا خوار در قوم اشرار شدیم — در سایه حضرت تو بودیم
عزیز — امروز اسیر و خوار کفار شدیم — از کلام آن صغیره امام دوست
و دشمن بالتمام گریان و ملول ناله و زاری مشغول بودند و اشک حسرت
از چشمان بر صورت جاری مینمودند فیا لها من محنة لکبری للعین و قال الامین

وابکوا علی سید السجاد معتقلا — فی اسرهم مسند لا ناحل البدن

نادی منادیهم بالرحیل والمسیر فحملوا وارکبوا فاتت البنت الی الشامی فوق
فت بین یدیه وقالت یا هذا اسألک بالله وبحق رسول الله انتم الیوم
مقیمون ام راحلون قال بل راحلون قالت یا هذا اذا عزمتم علی الرحیل سیروا
بهذه النسوة واترکونی عند والدی فانی صغیرة السن ولا استطیع الرکوب
زجر بن قیس بی ایمان در میان سلسله اسیران فریاد کرد که ای زنان اسیر
منادی امیر ندای الرحیل در داده و باید شما خیال در راه او در برخیزید
سوار شوید کشتگان را واگذارید بگذرید که وقت تنگ و نخواهان در تنگ
نیست **شعر لمؤلفه** چون پیک الرحیل میان زنان فتاد — شوری
ز نفخ صور بجان جهان فتاد — هر ماه پاره از تن صد پاره گذشت — هجران
میان روح و تن و جسم و جان فتاد — هر دختری ز پیکری و هم زنی از تنی
هر مادر جدا ز بر نوجوان فتاد — تفریق مادر از پسر و دختر از پدر
آخر ز ضرب سیلی و طعن سنان فتاد — هم صوت الوداع زمان و زمین گرفت
هم بانگ الفراق به هفت آسمان فتاد — آه از دمی که چشم ز دختر حسین
بر زجر ساربان زنان ناگهان فتاد — افغان نمود و دامن دشمن بکف گرفت
چون طفل اشک در قدم ساربان فتاد — که دون بحق حق مجد کلام من
رحمی و تا بسخن بمن و بر کلام من دختر عزیز حسین را شاید ز عینین در
ساربانان نمود و فرمود که ای فلان ترا بخدا و بمنا د قسم و بمجد
خاتم پیغمبران سوگند است که امروز در این بیابان مکان نابد نمود یا
اینکه بدان خواهید بود اگر خیال اقامت نمائید کرده و در و براه نابا و
و دور رفتن عازم رحاشتید این جمع زنان پریشان را بر زاد بده و بروید مرا

واحر قلباه واحزنا لابنته سکینة حاسرا والدمع کالمزن

در این صحرا بکذارید بکذارید کرد ستهکری این زنان اسیر شما ذاکا بی شد
دکو بلند صغیر را تاب اسیری و طاقت مسافرت نیست زیرا که من از اطفال
شکسته بال و صغیر و خورد سالم و از دست بیرحم قوم ضلال اسیر و کرفتار شد
توان سواری بر شتران ندارم فاعملوا معی بالمعروف یا اشرکونی عند والدی
ابکی علیه بدمع مذروف و قلب ملهوف و استانس به فاذا مت عنده سقط
عنکم ذمامی و دمی **رباعی مولفه** ابقوم یتیم و در خود احسانم
دحمی بمن و بدیده گریانم تا نزد پدر بمانم کرمی کنیم از سوز جکر تا کر به ابد کفا
ایضا من بیکسم پدرم اهم بفس است کر بهر من بیکر صد چاک کش
خونم نه بکردن کس است ادمردم خاب دادن دو نزد حسینم هوس است
ای بیمروت مردمان با من یتیم احسان و محبت نمائید بیائید و مرا در
نزد پیکر بی سر پدرم بکذارید تا در مصیبتش کریان و از وحدت و شهادتش
افغان نمایم و نوحه سرایم هر گاه از شدت غم هلاک شدم و مردم خونم
در کردن شما نیست و اکر کریان بدین بردم پدرم بیکس و تنها در این صحرا
نیست فدفعوها وابعدوها عنه فلاذت بابیها الحسین فاستجارت به و
قبضت بیده فاتی الیها وجذبها من عند ابیها آه آه کر سخنان جان سوز د
بیان شعله افروزان دختر صغیره بر قلب سنگدلان رو سیاه اثری کرد
دلهای ان سیاه ذاکران زمان در قتلگاه مواطبت ناب بودند کند د
بناور دظالمی دست ستم کشود و کریبان ترا کرفت با کراه تمام از نعش
امام دورش نمود و از وصال پدر مهجورش کرد فقالت له یا هذا انی
اخا صغیرا ثکلتک امک بنو امیه قد عنی ازوده واتودع منه کما قال الله ثم فاهملها

تقول واضیعتی بعد الحسین ابی وا ذلتی وا عنا قلبی و وا حزنی

السائق فتخطت بخطوات قلیلة کانه کان قریبا من ابیه فلما وقعت عینها
علیه تحسرت، اکسان تقول شعر عربیة تفوا ساعة بالطفوف لا ترکبوها و
دعهموا بمن بالطف غابت ظنونها احادیب مطایاهم توقف هنیة اودع
نفسی ثم امضی شئونها والثم الکفا قطعتها ید الکفر فما ضرهم لو انهم نبذ
فنونها اوام رنا ما والتراب وسادهم علیهم طیو العفر ظالا بینها او
دع صغارا بالطفوف تذبحوا اشم تبانا بها فالثم عیونها انکاه دختر
شاه شهید متوجه ساربان کردید که ای مرد هر گاه در این صحرا نباید توقف
کرد و بنا چار باید رفت و شام اورد پس انقدر مهلتم دهید مانع نشوید
بلند برادر صغیر خود ادم که شهید از تیر بی امید کردید اورا وداع نمایم و دیده
وداع و حسرت بر وی کشایم **شعر مولفه** مهلتی تا کر به بینم رخ
نیکوی برادر فرصتی تا کر دوم بلند قدمی سوی برادر لب علیب وی بره
بهر درناعش بگذادم مهلتی تا کر ببوسم نفسی موی برادر چون ز ساربان
سنگدل مهلت رخصت وداع برادر حاصل نمود چند کام بر داشت و
بر سر نعش برادر گذاشت گویا ان کودک شهید جعفر یا عبد الله باشد کرد د
دامن امام از تیر شهید کردیده باشد فنجو و هوی فی حجر ابیه الخاصل
چون چشم دختر صغیره امام بر پیکر جوانی برادر افتاد با حیرت و حسرت
تمام حاصل این شهادت را دا نمود **شعر مولفه** الا ای ساربان بکید
خدا را مکش ما را بکش از ذاه ما را الا ای کاروان محمل نبندید اسیران
د تا در کربلا را مکر بر کی شهیدان را ببینم کنم از خان وداع اولیا را دمی
مهلت دهید تا ببوسم همی دست و سر از تن جدا را اکر ال علی را تشنه کشتند

اَبعدَ صَوتی وَخدّی فی الجنادل جهراً وینظرنی الطاغی وترمقنی

[illegible]

بودم [illegible] عصمت [illegible] ناز
با [illegible] سلطان حجاز
افغان [illegible] نجابت
[illegible] چشم [illegible]

نکردند از چه مدفون کشتها را که بر این خفتگان بستر خاک کشند مرغ هوا
بانالها عزا را ذبیحان ستم کشتند بکسر صغیر و اصغر اطفال ما را بده
مهلت که تا من بگریم بابی بر بعینم سر دروی طفلها را تامل کن ببوسم تا به
بوی هم صغیر کشته از تیر جفا را قال الراوی ثم انها لثمته لثمات سنا بعته
ثم احتبسته و دفعته فی حضنها وجعلت فمها علی نحره الشریف ونادت یا اخی
لو انی اخبرت بهذا المقام ما عدلت وان السباع باکل من لحمی وتنزل الرماح عند
لیحضرن المقام معک داوری کو بدیگران مظلوم بی پدر مکر دو کی برادر در راه بی
بوسید انگاه سرش را از روی خاک بر داشت و بر سینه گذاشت پس پیکر را
بلند کرد و در بر کشید دهان خود را بر گلوی دریده اش نهاد و زبان
بنوحه گشاد که ای برادر اکر مرا مختار میکردند که در این صحرا در خدمت
تو اقامت نمایم هر چند گوشت مرا درندگان می خوردند البته [illegible]
نموده و دم و استقامت در نزد تو را اختیار میکردم فها انا راحلة عنک
عن رجاء فیها لک دهذه بناق الرحیل لیجاذب بنا علی المسیر فدا تو تابها
بهز وله لا محامل ولا هی مرحوله و نا فی ما اجمع مع هزالها صعبة لا تقیا
فلا ادری این یزیدن بنا اهل العناد لکن چه چاره دادم که اراده از این
دیار دیدست ظلم گرفتارم و در رفتن از خدمت تو ناچارم اکنون شتران
بی محمل که عزر قطار حاضر کرده و کوفیان نابکار ما را با جبار روانه
بازار و ویرانه خواهند اورد شعر لمؤلفه می برند اهل حرم را بسم جانب
شام عمرها تا کرده شام شد یکایش تمام کودک بی کس بی راحله و زا
دراز چه کند تا بشر سخت و دست جهاز کاش بی مردم و این راه نمی پیمودم

والطهر فاطمة الصغری تنوح علی الحسین کئیب القلب ذی شجن

[illegible]

لیکن فاطمه تا ابد [illegible]
[illegible] کنند [illegible]

کاش در نزد تو با جان برادر بودم بیش از این تا چه شود عاقبت خواهر تو
دم اکنون بسوی شام جفا از بر تو فاقرأ جدی رسول الله وابی علی المرتضی و
امی الزهراء علیها السلام وقل لهم اختی شاکیة الیکم حالها وقد حرقوا اذنیها
وفصلوا خلخالها ثم انها وضعت فمها علی شفتیه فناها الشاقوف اللعین
وجذبها عنه وادکبها ناقة ای برادر جان سلام مرا بجدم رسول خدا و پدر
علی مرتضی و مادرم بتول عذرا و فاطمه زهرا برسان و شکایت ذلت حالت
پریشان مرا برایشان بیان نما که دو گوش خواهر مرا پاره کردند گوشوا
اش را بردند و خلخال و زیور و معجر از بر و سرم کشیدند پس این دختر شاه
شهید دکی برادر را بوسید و لبهای خود را بر لب دهان نهاد و سیلاب
اشک از دیده و آه الم از دل نفتیده گشاد نا که ساربان پلید در رسید
و هنوز گفتگویش در وداع برادر تمام نکرده بود تا زویش تا گرفت
و بقوت کشید از وی و شدت و اجبار خواهر و برادر را از هم جدا کرد پس
و با اذیت و آزار دش بر شتر سوار نمود پس از سواری در عین افغان و زاری
ملتفت جسد صد چاک امام مظلوم گردید که عریان بخاک هلاک طپید
و در خون پاک غلطیده فقالت یا ابتاه ودعتک الله فاقراک السلام ولا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم رباعی لمؤلفه کی جان پدر ترا
سپردم بخدا رفتیم ز تربت بجانب شام جفا کردند مرا جدا ز کوی این شاه
کر جان جسد از روح شود جسم جدا مترجم گوید مخفی نماند که این روایت
مرقوم هر چند مفصل است ولی نام این دختر صغیره امام مظلوم از آن
معلوم نگردید از این جهة مجمل خواهد بود و محتمل است که سکینه خاتون

وَتَسْتَغِیْثُ اَبَاهَا یَا اَبَاهُ اَمَا ۔ مَنْ ذَا یَجُوْدُ عَلٰی یُتْمِی فَیَرْحَمُنِی

باشد چنانچه بین الاصحاب مشهور و معروف است و صریح روایت بوده
که سید مرحوم مرقوم فرموده ثم ان سکینة اعتنقت جسد الحسین فاجتمع لها
عدة من الاعراب حتی جروها عنه صریح فرمایند که بعد از ورود آل الله در قتلگاه
کشتگان خروش و افغان هریک از ایشان در مرثیه جوانان و پدران و
برادران و پس از شکایت عصمت صغری زینب کبری بجدش محمد مصطفی صلعم
ناگاه سکینه دختر بلند اختر حضرت ابی عبدالله پیکر بی سر پدر را دید و بر
جسد صد پاره پدر را در بر او در دو دست محبت دو کردن آن حضرت کرده
بود و گریه و زاری و ناله و سوگواری میفرمود بر نحویکه صدای گریه و ناله
دوست و دشمن و خروش مرد و زن از هر طرف بلند بود پس جمعی کثیر
از اعراب بشریر جمعیت نمودند و دست جفا برویش کشودند و باجبار و اذیت
و آزار دست او را از نعش مطهر پدر کشیدند و دور کردانیدند بالجمله
مفهوم این روایت مرقوم و عبارت سید مرحوم این است که بعضی مفضلاً
نوشته و جمعی از اهل ثنا مرقوم داشته اند که از پیکر بی سر ابی عبدالله
در قتلگاه هنگام وداع آن دختر دو معجزه ظاهر گردید یکی چون سکینه
دست در گردن پدر در آورده بود آنجناب هر دو دست ید اللهی برآورده و
حمایل گردن دختر کرده چنانچه در حین محبت معمول است و از کلمه اعتنقت
اینمعنی مفهوم میشود و بجهت همین کرامت که مبادا شهرت کند و سبب فتنه
و فتنه در امت شود جماعتی از عرب جمعیت نمودند و آن کودک خورد سال
شکسته بال را با قوت بلکه باز او اذیت تمام از روی جسد امام کشیدند
و این کرامت سبب جمعیت آن جماعت گردید الا کشیدند و دور کردن دختری

نادم کند ... ... زیرا که حضرت ... تمام

اَبِی اَبِی صَوِّنِی یَا حُسَیْنُ لَقَدْ ۔ اَصْبَحْتُ اُسْبٰی کَسَبْیِ الرُّوْمِ فِی الْمُدُنِ

صغیر و اسیر محتاج بقوت جمعی کثیر نبود دیگر آنکه جمعی از اهل خبر روایت
نموده اند از سکینه مظلومه که فرمود هنگام وداع پیکر پدر بزرگوارم در
قتلگاه و زمانی که در بر داشتم صد چاک ولی الله را و گریه و زاری
مینمودم از انبوه مصیبت و غم و اندوه بیهوش گردیدم و از نوحه و خروش
آرمیدم و خاموش گردیدم در آن حالت از حلقوم بریده حضرت صدائی
شنیدم که ای سکینه بعد از مراجعت از سفر در مدینه سلام مرا بشیعیانم
برسان و از این پیام دوستانم را آگاه گردان و بعضی گفته و نسبت داده
اند که از حلقوم بریده آن امام مظلوم عین این اشعار را انشا کرد و یه شعر عربیه

شِیْعَتِی مَهْمَا شَرِبْتُمْ عَذْبَ مَاءٍ فَاذْكُرُوْنِی	اَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِیْبٍ اَوْ شَهِیْدٍ فَانْدُبُوْنِی
وَاَنَا السِّبْطُ الَّذِی مِنْ غَیْرِ جُرْمٍ قَتَلُوْنِی	وَبِجَرْدِ الْخَیْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُوْنِی
لَیْتَكُمْ فِی یَوْمِ عَاشُوْرَا جَمِیْعًا تَنْظُرُوْنِی	كَیْفَ اَسْتَسْقِی لِطِفْلِی فَاَبَوْا اَنْ یَرْحَمُوْنِی
فَسَقَوْهُ سَهْمَ بَغْیٍ عِوَضَ الْمَاءِ الْمَعِیْنِ	یَا لَرُزْءٍ وَمُصَابٍ هَدَّ اَرْكَانَ الْحَجُوْنِ

واشهر روایتین مروی از علی بن الحسین علیه السلام است و وجه جمع بین الخبرین آنکه
که امام علیه السلام از باب تاکید صدای این پیام و تبلیغ سلام و کلام بهریک از آن برادر
و خواهر فرموده باشند که بیماد کربلا امام زین العابدین تمام مردمان شیعیان را
اخبار فرماید و سکینه خاتون بدوستان از زنان اظهار نماید تا احدی
از فیوضات گریستن بر امام مظلوم محروم و بی نصیب نباشد و بهای عجمی

مظلوم زیکه شاه دین جان جهان	ای جان جهان فدای جانان جهان
نالبید چه تشنه شهیدش کردند	یکباره خراب میشد ارکان جهان

مجلس بیست و هفتم بروایت ابن قدامه رهبان

اعتبار ... ای ... دشمنان ... مظلوم ... عصمت ... آکنون ...

مجلس بیست و هفتم ... ابن قدامه ...

وَزَیْنَبُ اُخْتُهُ لِلْخَدِّ لَاطِمَةٌ تَشْکُوا اِلَیْهِ بِقَلْبٍ مُوجَعٍ حَزِنٍ

کشتیم بدست ظلم ناچار دخیار بعد از پسرت بی پدر و در بدریم اورفت
کہ ما شدیم خار و انکار از زائدہ بن قدامہ منقولست کہ گفت مولای
من در ضمن فرمایشاتی کہ بمن فرمودند در باب ثواب زیارت شہدای کربلا
ذکر مصیبت کبرای و رود بقتلگاہ را ہم نمودند کہ ای زائدہ بعد از انکہ در کربلا
و در روز عاشورا بمادر سید ابحد رسید و پدر بزرگوارم شہید شد با اعمام و برادران
و عموزادگان و اقارب و ارحام بالتمام شربت شہادت چشیدند اہل حرم را
اسیر و دستگیر بر شتران بی جہاز سوار کردند بہمان ہیئت و حالت ما را
از راہ قتلگاہ جوانان بردند تمام اہل حرم از مشاہدۂ ابدان جوانان
خود را از شتران بزیر انداختند ہر یک بسوی نعش شہید تاختند حتی عمہ ام
زینب نابسکینہ خواہرم بر سر نعش بی سر پدرم نوحہ و زاری میکردند و
کاری کردند کہ دوست و دشمن را بگریہ آوردند چون دیدہ گان من بہ ابدان
ناتوان بر احباب چاک چاک جوانان گلعذار افتاد کہ ہمہ در خاک و خون
اغشتہ و در میان بیابان بی غسل و کفن کسی متعرض دفن ایشان نگشتہ بود
باوجود یکہ احبای ملعون کشتہ ہای خود را مدفون نمودہ بودند حتی پیکر بی سر
پسر پیغمبر را ہم چاک چاک بر روی خاک واگذاشتہ کہ افتاب بران میتابید
و حرب بمینو و بخاطرم رسید کہ گویا این قوم ظالم جہول احبای اولاد
رسول و احفاد بتول و اہل بیت معصوم را مثل اجسام اہل روم میدانستہ
اند کہ بی احترام ایشان را واگذاشتہ و گذشتہ اند مقارن این خیال از ملاحظہ
حالت عیال در بدر و اطفال بی پدر و آہ و افغان ایشان را در مصیبت کشتگان
می شنودم حیران حالتی بمن دست داد کہ دل بہلاکت خویش دادم و سر بر نہی

اَسِیْتُ بَیْنَ الْاَعَادِیْ لَا کَفِیْلَ وَلَا مُسَاعِدٌ فِیْ مُلِمَّاتٍ یُسَاعِدُنِیْ

نقدین نہادم ہمہ مصائب و الام و جمیع نوائب و اسقام خود را فراموش نمودہ
و کالمدہوش بودم و مانند اشخاص محتضر روح در بدنم پر میزد و نزدیک
شد کہ قالب تہی کند دران زمان عمہ ام زینب با وجود یکہ تا بدن بی سر برادر
حسین کہ مرا زو شیون و آہ و نالہ دمساز بود این حالت را کہ از من دید
مضطرب گردید و جسد شریف او را واگذاشتہ و رو بسوی من گذاشتہ قالت
یَا بَقِیَّةَ جَدِّیْ وَاَبِیْ وَاِخْوَتِیْ مَالِیْ اَرَاکَ تَجُوْدُ بِنَفْسِکَ ای یادگار جد و پدر و برادرانم
چہ شدہ است کہ احوالت مانند محتضران گردیدہ و نزدیک است کہ طایر روح
از جسم شریفت پر کشاید و قالب تہی نماید یا کہ بی نصیب مرا این ہمہ بلا و بی
یاوری بی برادری کہ گویا میخواہی داغ دیگر بر بالای داغ من گذاری

شعر ملمع
لغنہ ای نور چشم و قوۂ جسم برادرم تو یادگاری از پدر
جد و مادرم تو حجت خدای بخلقی پس از حسین روشن بروی تست کنون
دیدۂ ترم داغ حسین و ہجر عزیزان مرا بس است دیگر مریز خاک مصیبت
تو بر سرم بر جملہ ہمرہان بسو دجز تو محرمی الا تو ہست ہم سفر و یار و یاورم
رحمی بجان خود کن و بر حال من کہ رفت ظل حسین و خانم عز از سر دبرم من
مسکینہ بجمع اسیران چسان کنم کاندمیانہ شمع فروزان زادم ایجان اہل
بیت و روان جہانیان رحمی بحال من کہ پریشان و مضطرم ترسم ز غم ہلاک
کنی خویش را ولی من خاصہ ہم کہ جان بہ نثار تو بسپرم ای حجت خدا و ای
یادگار آل عبا بر حال خویش و بر ما زنان دلریش ترحم نما کہ عنقریب نوحہ ی
ندارم و بی تو خار روزگارم در جواب علیا جناب زینب لب کشادم
و تابی بخشیدادم کہ ایعمہ ناعزادار وای بصنعہ حیدر کرار چگونہ ارام گیرد کہ بے

یا لیت عینی قبل الآن قد عمیت — ولیتنی قبل هذا الیوم لم اکن

اجساد پاره پارهٔ یاران و برادران و اعمام و انصار در آب و خاک بیابان
بدین گونه بی احترام افتاده می بینید و جسد آن امام نزار کرده بی سر مثل
من قابل و بیمار و در دست اشرار مغلول و گرفتار بوده باشند و پیکر پدر
گوار و فرزند رسول مختار را بدین سان سر بریده و عریان ملاحظه نمائی
و عزت و ذریهٔ حضرت حسین را اسیر و دستگیر قوم اشرار بدین طور گرفتار می بینی
و ملاحظه میکنی مشاهده فرماید **شعر لمؤلفه** بد بختر بتول شد

بلا ببین درد او بیا قیامت العبا ببین — یکسو زنان اسیر گروه دغا نگر
یکسو بدختران یتیم از وفا ببین — این سر جدا که کشته دین زار در خاک
افتاده چاک چاک ز تیغ جفا ببین — صد چاک جسم پاک مجمل دنا حزین
از تیغ کین بر زمین بر ملا ببین — بر پیکر برهنه و عریان شاه دین کو ظلم
کینه کشته سر از تن جدا ببین — بر جانب مصطفی که فتاده بکربلا یا ما
استغنا تصمن کربلا ببین — گلگون زمین عرصه خون خدا نگر پر خون بفرش
مادر بعرش خدا ببین — این مانده بر زمین که نگشته دفن ز کین مدفون نش
از عنا پدر فیض صبا ببین — کفنی صبور باش دلی صبر کی توان ان را که
دید پیکر یاران بخون طپان — ای دختر امیر المؤمنین و ای اختر برج بن با

وجود این همه مصائب و نوائب که در راه بی ظالمت سیده که مثل ان را تا کنون
هیچ چشم و گوش ندیده و نشنیده و نخواهد شنید و من بیمار برای العین
والعیان بر پدرم حسین و یاران و برادران نوجوانان الحال می بینم
در حین شدت مرض گرفتار ای با میتوانم در گوشه صبور بر نشینم
رباعی لمؤلفه تا شهادت ابا عبدالله شد مقتضی قضا اشیا

نظم

یا لیتنی قبل هذا الیوم فی جدثی — ولا اری خضیب الشیب اذ ذقنی

نفی الله والله قضی لکل نفس اجل لولاه لصار کل الاشیاء فداه ای عمه
اگر نبود ان اجل معلوم که از برای هر کسی محتوم است سزاوار بود که منهم از
کثرت مصیبت شدت غم الحال جان بیازم و خود را فدای پدر سازم و این سرو
پیکر را در پای آن پیکر بی سر اندازم زیرا که جان از برای باختن در کوی جانانه
مطلوب است و سر از برای چنین روز خوب است ای عمه چرا منقلب الحال
و مضطرب الاحوال نباشم که قوم ضلال اجساد حبیبه خود را مدفون ساخته
و اجساد کرام امام و اصحاب همام او را بی احترام در صحرای کربلا بی غسل
کفن و دفن عریان انداختند و هر یک بکار خود پرداختند همانا این نامسلمانان
چون خود اولاد رسول خدا را مسلمان نمیدانستند یا پیرو ناز اسلام
انگاشته اند انگاه که دختر حضرت بی تراب تغییر حال و انقلاب پدر دید جعبه
اضطراب من بیمار را فهمید زبان به تسلی بر گشود و قسم یاد نمود که ای نور
چشمان بدان که این واقعه تقدیر بود از جناب حق تعالی مقدر و مختوم
که بر لوح ارادت و مشیت حق تعالی شهادت این شهیدان راه خدا بجهة مغفرت
جمیع شیعیان و عاصیان امت بود و این ما جرا عهدی است معهود که خدا وند
ودود از پیغمبر محمود و انجناب از حضرت امیر مؤمنان و پدر و عمو بت در
سید اهل جنان جمیع ایشان ماخوذ فرموده لهذا که هیچ از تقدیر نیست الا تسلیم و رضا
بقضای الهی تدبیری نخواهد بود بدانای امام عابدان که جمعی از شیعیان
و خاصان بندگان خدا که هر یک در آسمانها موصوف و در روی زمین
در نزد سلاطین عیز معروف میباشند بعد از رفتن لشکریان از این
بیابان هر یک از مکانها خود میابند دست محبت کشایند ای اعضای

متفرقه

مجلس ششم در بیان جفای مردم کوفه

ایا ابن امی قد اورثتنی کمدا   ادهی نوائبی و ابلائی و افحلنی

منفرقه و اجساد پاره پاره را از هر گوشه و کنار جمع نمایند و ابدان چاک چاک
خونین شهدا را دفن میکنند و نمایند در این خاک پاک که هشتی بر بقعهای روی
زمین است مدفون میفرمایند اما نه رسول الله را بود که بعد از این تربت
منوره می سپارند انگاه علاماتی از برای این قبور مقدسه می گذارند و
اثاری مقرر می دارند که نشان ظهور قبور بوده باشد و هر کز محو نخواهد
کردید تا روز قیامت و هر چند که اعدا سعی و اهتمام در اخفاء انوار
کنند ظهورشان بیشتر خواهد بود رباعی للمؤلفه سید ندمیان بظلم و با
کوشش و جوش خواهند که نور حق نمایند خموش غافل که به سر عرش و
عرش بر مهر پنهان نشود بصد هزاران سرپوش و هر چند دیگران تمام
وشهور زیادتر میکند در شهرت این قبور و صاحبان ان زیادتر میکردد
و عبور و مرور شیعیان و دوستان بزیارت ایشان بیشتر از بیشتر
خواهد گردید تا اینکه بمرور دهور شهر و عمارات و قصور در ان بنا و بر
و درختان و باغات در ان پیدا میکردد و حصن اولیا و مامن خاصان خدا
می شود شعر للمؤلفه هر چند بخاک کربلا کرب و بلا است اما
بخدا که جای خاصان خداست بر اهل ولا بلا بهشت است نعیم فرمودید
بلا داد تا باب ولاست انگاه بضعه بتول عذرا و حدیث ام ایمن را که از حضرت
جدش رسول خدا منقول نموده بود روایت کرد و نیز حکایت که کرد تا
شهادت امیر مؤمنان صدق این روایت را از شاه ولایت سؤال نمود مرا
مقصد بود و بعد از ان فرمود تا زینب کانی بک و بنساء اهلک سبایا
بهذا البلد اذلاء خاشعین تخافون ان یتخطفکم الناس فصبرا صبرا امیر مؤمنان

مصائب و قتلگاه

ابا کفیلی لقد عز الکفیل لمن   نراه بعدک هذا الیوم یکفلنی

دیگر زینب نمود و فرمود که اید دختر من گویا می بینم تو را با سایر زنان و دختران
و خواهران اهل البیت را خار و اسیر در این روز در دست لشکر قوم شریر که در همین شهر
کوفه گرفتار شده اید می ترسید که پایمال ستم و جفای اهل ضلال شوید
پس صبر کنید و تحمل نمائید ای فرزندان من و برد باری فرمائید ای کسان من
بر این نوائب و مصائب بخدا که خاطر شما خواهد شد سبب شهید
کردن را خواهید دید تو اهیا الکبد فلو الحبة و بری النسمة ما لله علی ظهر الارض
یومئذ ولی غیرکم و غیر شیعتکم و محبیکم ... ای زینب بحق اندکی ...
را بپا داخال و ما سوا است که غیر از شما آل الله و اهل البیت رسول الله و شیعیان
و دوستان شما در ان روز بر روی زمین دیگر دوستی خدا پیدا نخواهد
بود دوستان و شیعیان شما اولیاء خدا باید پس تا بد بر اقتضا و لا بلا ببینید و
باندازه محبت بار محنت بکشید شعر هر که بو طالب لیلای دوست ابرام
بیشتر میدهند هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشتر ش مید
دهند مؤلف گوید که علاوه بر انچه ام ایمن از پیغمبر مجموده روایت
نموده و بعلیا جناب زینب عرض کرده بود این فقرات مذکوره را نیز امیر
مؤمنان به زینب خواتون فرموده چنانچه میاد کربلا بر انده فرموده تمام
انچه را ترجمه کرده ام در کتاب مصباح الامر و کتاب تذکرة المنتقین اورده ام
رجوع نمایند حاصل الکلام مصداق کلام امیر مؤمنان که بسبب سال
پیش از وقوع کربلا واقعه و رود اهل بیت خود را در کوفه خراب الظها نمود
و از باب اخبار بغیب به زینب امر بصبر و بردباری فرمود در مجالس عدیده اینه
معلوم میشود و بنشده خواهد کرد بلا لعنة الله علی القوم الظالمین

ای زاده زهرا غم نعیمی من کیست ... و زمینی که بسیم ریخت
همراه تو رفتیم ... تا همراه شد
کس نیست ... ان نعمت ... کسی ...
وان ... ان ...

زینب که بنوادر دعوت برادر شد اعلام
در ظل خود نشان بر تو داشت مقام
بعد از تو همیشه ان ... کشاند در نیل
بی یار و کفیل ماند در کوفه و شام

مجلس ...

وا ذلتی یا اخی من بعد عزک لی هتکت یا بن اهل الطعن والاحن

مجلس بیست و هشتم در ورود اهل البیت به کوفه

خراب و تغییر روایت مسلم گچ کار چنانچه در بحار است مقدمة مصیبه
بدانکه صریح آیات و اخبار آل رسول و محکم عقل روشن و آشکار است
که اطعام گرسنگان و پوشانیدن برهنگان و عطای محتاجان و فقیران
و آزاد نمودن اسیران و آب دادن بر تشنگان خالصا لوجه الله و تقرب الی
الله سبب رفعت قدر و مقام و جاه و قرب در درگاه اله است خصوصا به
اولیاء الله و عترت و ذریه رسول خدا و دوستان و محبان و احباب بتول
عذرا که موجب رستگاری در روز جزا و ثوابش دخول در جنة المأوی است
و هم چنین از در آیات و آثار واضح و لایح و مبرهن و پدیدار می شود که
منع غذا و طعام سیما از ایتام و برهنه کردن مردمان خصوصا بزرگان
و اسیر کردن مسلمانان خصوصا آقایان اهل جهان و آب ندادن بر تشنگان
خصوصا کودکان از اولاد امیر مؤمنان جزایش در محشر بجز عذاب آتش نیران
و خلود در آن چیزی نخواهد بود چنانچه زنان و مردان کوفیان در دنیا
در حق آل الله و اولاد رسول الله کردند اول آب و نان برایشان بستند تا آنکه
مردان از خواب سیر و طعمه شمشیر شدند و زنان ایشان اسیر و دستگیر
گشتند آنگاه زنان کوفه دست عطا گشادند و لقمه لقمه نان و جوز
و خرما بعیال ولی الله دادند **آغاز مصیبت با ابیات لمؤلفه**

آنانکه ز حق بکل خلق اند امیر خود قاسم نعمت اند بر شاه و فقیر بودند
گرسنه تا به تشنه سه روز تا سیر ز جان شدند و سیراب ز تیر چون بست
عدو برویشان آب فرات تا در سویشان گشاده از پستی ذات آن برد

یا کافلی یا اخی ما کان فی خلدی انی اراک و منک الراس فی لدن

اساسشان و این داد لباس آن کرد اسیرشان و این داد زکوة ایکاش
جهان خراب میگشت و سراب بنیاد مکان برباد می بود و براب تا لقمه
نان و جوز و خرما ندهند بر آل نبی ز باب اولاد تراب و فی البحار مرویست
عن مسلم الجصاص قال دعانی ابن زیاد لع بالکوفة و بعثنی انا اجصص الا
فاذا من جنبات الکوفة فقبل علی خادم کان معنا فقلت ما لی اری الکوفة تضج
در کتاب مستطاب بحار الانوار از بعض کتب معتبره از مسلم گچ کار روایت
نموده که در ایام ورود اهل بیت امام در کوفه خراب من بحکم ابن زیاد لع
مشغول گچ کاری و تعمیر ابواب دار الاماره بودم و آن ظالم انابد را مرمت می
نمودم ناگاه صدای هلهله و خروش مردمان و ولوله مردان و زنان و
نعره شتران و شیهه اسبان بگوشم رسید چنانچه هوشم پرید از خادمی
که مامور در مواظبت امور ما بود سوال کردم **شعر لمؤلفه**

کاین غلغله از چیست که در کوفه بپاست وین زلزله عظیم در کوفه چراست
از هر جهتی خروش آید بگوش خود نفخه صور و شور محشر برخاست آشوب
عظیم است در این شهر مگر [illegible] شده است یا شهر
نعمان و ناله شد کوفه چرا زین واقعه الکم نمایی کم و کاست آن خادم که
از ملازمان پسر زیاد بود با آل رسول الله در مقام عناد بود زبان بریده
در جوابم گشود قال الساعة اتوا براس خارجی خرج علی یزید قلت و من هذا
الخارجی فقال الحسین بن علی آن خادم گفت که امروز در این ساعت وارد در
ولایت کوفه مینمایند سرهای نفراتی خروج کنند که بر یزید پرسیدم که
اما آن مرد بزرگ خارجی کیست نام شریف چیست که بر مثل یزید سلطان خارجی

کلا و لا خلت بالحسنی و مکتتم   هتکی و سبیی و لا بعدک من الوطن

خروج کرده و سر بر اطاعت او در نیاورده و عاقبت بحکم امیر مقتول از تیغ در
شمشیر کین کشته و او را در خون آغشته اند **شعر مؤلفه** گفت چون
خورشید نام او جلی است سبط پیغمبر حسین بن علی است امداز شر زنیاد
در این دنیا عاقبت از تیغ کین شد پاره پاره فترکت الخادم حتی خرج الحسین
و جهی حتی خشیت علی عینی ان یذهبا و غسلت بدنی من الحجر و خرجت حتی ظهر
القصر و اتیت الی الکناس یعنی مسلم مسلم الایمان گوید که چون اسم مبارک
حسین را شنیدم بر خود لرزیدم و از هستی خویش نا امید گردیدم و چون از
خادم ظالم می ترسیدم ساکت شدم و از خون خود در گذشتم تا آنکه خادم
بیرون شتافت خاطرم آسایش یافت از کثرت این مصیبت دو دست کج
آلوده خویش را با قوت چنان بر صورت زدم که گمان بود دیده کانم کور و نابود
شود آنگاه دستهای خود را شسته و شو دادم و از راه پشت همان قصر را
میمون دیگر بیرون نهادم در خارج کوفه جائی که او را کناسه می نامیدند
ایستادم جمعی کثیر از مردمان شهر را منتظر آمدن سرها و اسیران آل
رسول و مترصد وصول اهل بیت بتول یافتم فبینما انا واقف والناس ینتظرون
وصول السبایا و الرؤس اذ قبلت نحو اربعین شقة تحمل علی اربعین جملا
فیها الحرم والنساء و اولاد فاطمة علیها السلام پس جمعی کثیر و جمی غفیر از کوفیان
شهر را از برای دیدن کرده کرده انبوه کرده منتظر آمدن اسیران و مترصد
وصول سرهای آل رسول بودند **شعر مؤلفه** مردمان دیده بود
منتظر آل رسول من بیچاره ملول از غم و بر خود مشغول سینه بر آتش
اللهٔ دل از غصه کباب داشتم در دره اولاد علی چشم پر آب تا که از راه

و ام کلثوم تدعو و هی باکیة   بمدمع هاطل کالعارض الهتن

چهل اشتر دیده و او در سید پس چهل برج بر اختر ز سر کوه دمید حرم احمد
آل علی اولاد بتول جمله بی یار و گرفتار و عزادار و ملول این ز نازاد داغ
پسران زیرا در نالید دختری بر یکدم دلاور نالید ان یکی دست غم
از مهر بکی بر سر داشت این یکی ماتم عباس و علی اکبر داشت ان یکی بسینه
بزنجیر چه بیماران اسیر خسته و زار در دانده جوانان شده پیر و اذا بعلی
الحسین ع علی بعیر بغیر وطاء و اوداجه تشخب دما و هو مع ذلک یبکی و یقول
شعر عربیه یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة لم تراع جدنا فینا
لو اننا و رسول الله یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولونا تسیرونا علی الاقتاب
عاریة کاننا لم نشید فیکم دینا بنی امیة ما هذا الوقوف علی تلک
المصائب لا تلبون داعینا تصفقون علینا کفکم فرحا و انتم فی فجاج
الارض تسبونا الیس جدی رسول الله ویلکم اهدی البریة من سبل المضلینا
یا وقعة الطف قد اورثتنی حزنا والله یهتک استار المسیئینا راوی
گوید از تصور گرفتاری آل الله و تفکر در مصیبت سوگواری اولاد رسول
الله ملول و مشغول بگریه و زاری بودم و آه و افغان می نمودم تا گاه دیدم
حجة خدا بیمار کربلا ذاکر در بیتی بر سر درکی نکوش نشسته و از کثرت
مصیبت و مشقت راه خسته بیمار و علیل مانند اسیران ذلیل دست
و گردن مبارکش را با غل جامعه بسته بودند آنجناب بر یکی جهاز شتری
سوار کرده روپوش و اسباب و فرش و آنچه مایه آسایش سواران است
نداشت و از رگهای گردن تا زیش خون جاری و از دیده گان زخم بینش
اشک خونین ساری بود و تا این حالت پریشان از کثرت مصائب و احزان

اخی اخی یا ابن امی یا حسین لقد تجددت لی احزان علی حزن

و بعد با تخطای آن کریان کریان میفرمود **شعر لمؤلفه** ای امت
بد جبر نه ببینید کر زین پس یزید بهر واز دغ و دمش کاند عوض رعایه حق
رسول کشتید تمام عترت پیغمبر در حشر جواب مصطفی با چه دهید
کر جمع کند ما و شما را یکسر بر چوب جفا از اشتران جبا زاده ید ما را اچه اسیر زن
فرزند و کشتم ای آل امیه باد حق چون نشدید شد کشته حسین ماند حق
بی یاور از قتل حق اسیر ما شادید تا بند دن این کف بکف اخر بر سر
ایا بنی رسول حق جد حسین با انکه جز او نبوده جهان زاد هبر تا حشر غم
کربی بلا یاد دلاست حق یاره کند بر ده که تر کافر قال و صار اهل الکوفه
یناولون الاطفال الذین علی المحامل بعض التمر و الخبز و الجوز فصاحت
ام کلثوم و قالت یا اهل الکوفه ان الصدقة علینا حرام راوی کوید کر چون اهل
کوفه از مردان و زنان حالت یتیمی اطفال صغیر و پریشانی عیال اسیر را مشاهده
نمودند بر عقیده ناپسند خود انها را از بینه ترحم و اعانت از برای صواب
دیدند لازم الرعایه صدقات میدادند اهل دست عطا کشودند باعتقاد
باطل خویش دستکیری ایتام صغیر و مفلسان اسیر مینمودند اهل لقمه لقمه نان
و مشتی جوز و پاره خرما بدان محمل نشینان عزت و عصمت میدادند
و سبا بود زبان بخواهش دعا می کشادند و لنعم ما قال فریاد ز دست فلک
سفله نواز شهزاده کرسنه و کدا زاده سیار زرکون زر هنکی سر آکنده پرچ
صد پیرهن حریر پوشیده بیاز اختر اصغر عصمة الله الاکبر دختر یزدان اختر
ولی الله الاعظم ام کلثوم خونین جکر از مشاهده این حال متغیر الاحوال کردید
و صیحه کشید که ای کوفیان بی ننک و نام این کونه صدقات و خیرات که موهن

اخی اخی بعد الجد و الوصی ابی و فضلکم لشباب الحزن البنی

شان ذات بوما عزیز ناشرف کانها حرام و تا کو داست **شعر لمؤلفه**
صدقه و خود آل علی نیست بغیر از سلطنت شان ولی نیست زکوة مال
اوزان و غلامان غلامان را سزا باشد نه شاهان نه ما ای کوفیان آل
رسولیم نه صلب حبیب و بطن بتولیم دعبت کشتا کر از کینه شما تا شاید
ابر کرد نوز مرزا کی عاجز تجمع بشر بیل است بدست هود شیر زیبا کی
و صارت تاخذ من ایدی الاطفال و افواههم و ترمی به الی الارض و الناس
یبکون علی ما اصابهم پس ام کلثوم از دست و دهان اطفال معصوم جوز و خرما
و نان که عطیه کوفیان بود می ربود و بر زمین می افکند از اقوال و افعال ان
ستمبند صدای کوفیان اه و افغان بلند کردید ثم ان ام کلثوم اطلعت
راسها من المحمل و قالت لهم صه یا اهل الکوفه یقتلنا رجالکم و تبکینا نسائکم
فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضاء خروش ایشان چون بکوش هو
ام کلثوم رسید بکمر بیمان ذاکریان ذید سر ما دکر از میان محمل کشید و
اختری از برج حیا طالع کردید کوفیان را از اه و افغان ساکت کردانید
و فرمود شعر که مردم کوفه در نفاق و تزویر مشهور جهانید چه برید
چه پیر بر حالت ما زنان کشنده اید از دل بر هر چه ما کشنده مردان شمشیر
دربند زنان برای ما آب از چشم در بند رجالشان زما خون از تیر کشتند
همه آل علی زمردان خسنند زنان زمکر عدد از تعقیب از مرد و زن صغیر ما
تا بر کبیر کشتید بشمشیر و نمودید اسیر بر ما از شما رسید ظلم بکه رسید
بر کوه و زمین و فلک از داد تغییر بر ما و شما رود جزا حکم کند علی کرود
حاکم بی مثل و نظیر فبینما هی تخاطبهن اذا بضجة قد ارتفعت و اذا هم اتو بالرؤس

وتستغيث الى الزهراء فاطمة — بنت النبي ودمع العين كالمزن

فقلدهم رأس الحسين وهو رأس قمري ازهري اشبه الناس برسول الله ص
ولحيته كسواد السبج قد اتصل بها الخضاب وجبهته زاهرة طالع والرمح يلعب
بلحيته يمينا وشمالا معاندان هنگام که دختر امام هنوز قطع کلام نفرموده
بود صدای خروش از افغان مردمان بگوشش رسید که نیزه داران سرهای
سپاهی بر نوک سنان استوار نموده از راه رسیدند و پیشتر از همگان سرهای
تابان که مانند ماه درخشان بود سر مطهر ابی عبد الله ع را دیدم که شبیه ترین
مردم بجمال رسول الله بود و مانند قرص ماه در شب کمال جلوه می نمود و در
محاسنش سفیدی با سیاهی باهم در روز و شب توام بود و هنوز اثر خضاب
در موی نیکوی انجناب ظاهر بود هرچند محاسن نازنینش خونین ولی هرگاه
باد کمی میوزید او را از یمین بر یسار و از یسار بر یمین حرکت میداد و در مثنوی
چون بید مدنی نالد و شناخته نیز نور زیاد و اگرچه موی نازنینش رنگین زخونین
ولی مطبوع دلنشین می افتاد فالتفتت زينب فرأت رأس اخيها الحسين فنطحت جبينها
بمقدم المحمل حتى رأينا الدم يخرج من تحت قناعها واومت اليه بخرقة وجعلت
تقول ناگاه زینب خاتون ملتفت گردید سر برادر خونین بر آورده شده از پیکر
جدا بر بالای نیزه جفا دید چنان بی طاقت شد که از غم پیشانی خود را
بر مقدم محمل زد و نعره وا حسینا از دل بر کشید بنحوی که خون از زیر چادر
و معجرش بر زمین چکید و صدای شکستن جبین و انینش را حاضرین شنیدند
انگاه خرقه را دافع و چنبره خونین کرده فاه سر را از دل پر درد بر افروخت و در اثر
مطهر کرده ابن شعاد را انشاد فرموده شعر عربیه یا هلالا لما استتم کمالا
غاله خسفه فبدا غروبا ما توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدرا مکتوبا

يا ام قومي من الاجداث نادبة — على الحسين مقيم الفرض والسنن

مکتوبا یا اخي فاطم الصغيرة كلمها فقد كاد قلبها ان يذوبا يا اخي قلبك
الشفيق علينا ماله قد قسى وصار صليبا يا اخي لو ترى عليا لدى الاسر
مع اليتم لا يطيق وجوبا يا اخي ضمه اليك وقربه وسكن فؤاده المرعوبا
ما اذل اليتيم حين ينادي بابيه ولا يراه مجيبا حاصل ابن شعاد و کلمات
مذکوره ابن شعاد مسطور است **شعر لمؤلفه** زینب به نیزه چون
سر شاه شهید دید بر تن دریده پیرهن افغان ز دل کشید که شاه کشته
کشته ز جور مخالفان وی ماه منخسف شده از دور آسمان بدر تمام و
صد امامت شکوفی در مغرب زوال و زوال امر گم نهان می درد مت
بحکم قضا سر ز تن جدا اما نه از قفا بجلا بر سر سنان بودم گمان شهادت
مرنهان ولی نبود هتک زنان اسیر طفلان نه گمان ای تو برادرم بحرم
نگه دار از کرم بگشا زبان و دیده به بنگر یما زمان این کودک صغیر دلش
شده ز غم کباب وین طفلک اسیر تنش کشته ناتوان بنما دو ز آسمان ورکزش
حضم بهر گر ضرب شتم کشته روانش ز تن روان بنشین و در کنار نشان
ان علیل را واز ابلطف آتش هجرش ز دل نشان طفل یتیم زا انگاه شود دل
دو نیم کاین تاب خود بچوامد نا بد جواب ازان ای نازبی کسان و پرستار
هر کسی بنگر کسان خویش گرفتار ناکسان ای مهربان برادر وای قوه
دلم تا مهربان مکر شده قلبت بد خزان زینب نگشته باز از آه و فغان خموش
کامد ز غم سکینه مظلومه دخترش **مؤلف گوید** که چون بیشه همیشه
آل رسول هذا بت کمو هان ودلا لنجا هلان تسو حقیقه دین وا یمان بود
وازمرد و زن پیوسته طریق بتنسر غافلان را میمود اند لهذا در کوفه خراب

وتستغيث الى الزهراء فاطمة　　بنت النبي ودمع العين كالمزن

تقدمهم راس الحسين ع وهو راس من قد يرى اشبه الناس برسول الله ص
ولحيته كسواد السبج قد انتصل بها الخضاب وجهه دارة قمر طالع والرمح يلعب
بلحيته يمينا وشمالا معاندان هنگام که دختر امیر هنوز قطع کلام نفرموده
بود صدای خروش و افغان مردمان بگوشم رسید دیدم نیزه داران سرهای
شهدای بر نوک سنانها استوار نموده از راه رسیدند و پیشتر از همگان سرهای
تابان که مانند ماه درخشان بود سر مطهر ابی عبدالله ع دیدم که شبیه ترین
مردم بجمال رسول الله بود و مانند قرص ماه در شب کمال جلوه می نمود و در
محاسنش سفید با سیاهی توام و روز و شب توام بود و هنوز اثر خضاب
در موی نیکوی آنجناب ظاهر بود هرچند محاسن نازنینش خونین ولی هرگاه
باد کمی میوزید او را از یمین بر یسار و از یسار بر یمین حرکت میداد و در موی
چون بید مدفون و شنای وی تو رز باد و اگرچه موی نازنینش رنگین زخون
ولی مطبوع دلنشین می افتاد فالتفتت زینب ع فرأت راس الحسين فنطحت جبينها
بمقدم المحمل حتى رأينا الدم يخرج من تحت قناعها واومت اليه بخرقة وجعلت
تقول ناگاه زینب خاتون ملتفت گردید سر برادر خود را دید و از پیکر
جدا بر بالای نیزه جفا دید چنان بی طاقت شد که از هم میشانی خود را
بر مقدم محمل زد و نعره واحسینا از دل برکشید بنحوی که خون از زیر چادر
و معجرش بر زمین چکید و صدای شکستن جبین و انینش را حاضرین شنیدند
آنگاه معجر را دفع و جبیره کرده ماه سر را از دل پر درد برآورد و در برابر آن سر
مطهر کرده ابن شعار را انشاد فرمود شعر عربیه یا هلالا لما استتم کمالا
غاله خسفه فابدا غروبا　ما توهمت یا شقیق فؤادی　کان هذا مقدرا

مکتوبا

يا ام قومي من الاجداث نادبة　　على الحسين مقيم الفرض والسنن

مكتوبا　يا اخي فاطم الصغيرة كلمها　فقد كاد قلبها ان يذوبا　يا اخي قلبك
الشفيق علينا　ماله قد قسى وصار صليبا　يا اخي لو ترى عليا لدى الاسر
ومع اليتم لا يطيق وجوبا　يا اخي ضمه اليك وقربه　وسكن فؤاده المرعوبا
ما اذل اليتيم حين ينادي　بابيه ولا يراه مجيبا　حاصل ابن شعار و کلمات
مذکوره ابن شعار مسطور است **شعر لمؤلفه** زینب بنیزه چون
سر شاه شهید دید　بر ترز دیده چهره اش افغان زدل کشید　که شاه کشته
کشته زجور مخالفان　ای ماه منخسف شده از دور آسمان　بدر تمام
صد امامت شکوفه ولی　در مغرب زوال و زوال امدی نهان　می دیدمت
بحکم قضا سر زتن جدا　اما نه از قفا بعلا بر سر سنان　بودم گمان شهادت
مردان ولی نه چون　هتک زنان اسیر طفلان نه گمان　ای تو برادرم مجرم
بکن راز کرم　بگشا زبان و دیده نیکر بما زنان　این کودک صغیر دلش
شد ز غم کباب　وین طفلان اسیر تنش کشته ناتوان　بیمار دو را اسیر و گریبان
خصم بین　کز ضرب دشنم کشته روانش زتن روان　بنشین در کنار نشان
ان علیل را　و از ابلطف اتش هجر بنشان دل نشان　طفل یتیم را انگاه شود دل
دو نیم　کاین تاب خود بهجو اید نباید جواب از ان　ای نای بی کسان و پرستار
هر کیمی　بنگر کسان خویش گرفتار ناکسان　ای مهربان برادر وای نور
دلم　نامهربان مگر شده قلبت بخواهران　زینب بگفتنه با ز راه و فغان زغم
کام دلم خم سکینه مظلوم دختر دش **مؤلف گوید** که چون بیشه همیشه
آل رسول هدایت کمل شان و دلالت جاهلان شیوه حمیده بن و ایمان بود
وازم رد و دن بیوسته طریق بتنبیه غافلان را میمود اند لهذا در کوفه خراب

جنبر

حسن بی مجرده واو بلیناه فلا — اری کفیلا لهذا الیوم یکفلنی

جناب سید الساجدین مظلوم و زینب ام کلثوم هر یک زبان بهدایت کشوده
و خطبه انشاد نموده اند بصریح روایات چنانچه در مجلس ... خواهد کرد میشود
واما عصمت صغری در حوزه میدان که مجمع کوفیان بود اتمام حجت و اکمال
شریعت نموده و خطبه عزا کرده بنهایت فصاحت و بلاغت اسنا انشاد نمود
و مانند حیدر کرار ذو الفقار زبان را بر دفع شبهها مومنین و مومنات در
ابطال اعتقادات فاسده مردمان کشود و چنان سخن جزم کرد که راوی گوید مثل
امیر مومنان صدا بذکر کلمات بلند کرده و ان خطبه را که منبی بر شکایت از
بی وفائی کوفیان بود انشاد فرموده فلان را بیداد و جفا ملان راهوشیده
کرد و الحق فصحاء زمان و فضلای دوران و اهل انصاف بر تمامیت ان کلام
اقرار و اعتراف مینمایند این بنده ترجمه ان کلمات فصاحت علامات را نوشته
و بعد کتابش مجالس عزا بر مقاله ان ثمره شجره کمال را نکاشته ام هر کس طالب باشد
در کتاب مصباح الامر فی تاریخ الائمه در ذیل خطبه بتول عذرا در مسجد
پیغمبر مذکور داشته ام منظور علم و دانش دین حکمت و کلام در خاندان
احمدی الاست السلم **مجلس بیست و نهم در بیان ورود آل ابی تراب**
در کوفه خراب بروایت مختصر لهوف و متمم مجالس گذشته است **مقتل**
المصیبه بدانکه اخبار بحد تواتر رسیده است که همیشه شیوه حمیده
و پیشه پسندیده آل رسول خدا و اولاد امجاد بتول عذرا این بود که یتیمان
و اسیران و فقیران را بر خود اختیار می نمودند و محتاج خویش را از غذا و
لباس و مکرر مسکینان و محتاجان و درویشان را معبر مودند فرمود الی الائمه
و خالصا لوجه الله الشی کر و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا

بیک روز ... بعضی افتاده نقش / ... [illegible]

مجلس بیست و نهم در بیان ورود آل ابی تراب در کوفه ... منهم مجالس

ایا ارم قومی انظری لتجاد معتقلا — لساق نحوی بذا لفاج الالکن

و هر گز را ذی بر طلب مزد و جزا از احدی نمی فرموده که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید
منکم جزاء و لا شکورا بلی مزد و جزای و اجرت حضرت رسالت و شاه ولایت
مودت و محبت ذوی القربی و اولاد امجاد ایشان بود چنانچه حق تعالی مبین
و مقرر فرموده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی **شعر عربیه**
هم اهل بیت رسول الله حبهم اجر الرسالة عند الله ودهم اوصی النبی بحب
الال امته فاستاصلوهم فبئس البر بدیتهم لو انهم امروا بالبغض ما صنعوا
فوق الذی صنعوا لو جحدهم **شعر** این سلسله که اهل بیت احمد باشند دین
ظاهر کاولاد محمد باشند حق مزد نبی وداد ایشان را خواست تا خلق
مخلد از این مخلد باشند هر چند بعضی ز صحبت نبی حمت کردم احسان یکبار خود
طلبید امت کرده امت بنگر که عترت احمد را کشتند و بدوبت هر زمان فرصت
کرد بعضی فهمید اکر رسول بر امت خویش فرمان و عناد و ظلم بر عترت خویش
بیداد از این بیش نمی بایست احمد بر عترت خود ز امت خویش اماه از ظلم
این امت که از مزد رسالت و حقوق شاه ولایت و محبت اهل بیت عصمت
چشم پوشیدند در کشتن سبط ارجمند رسول خدا و بقتل فرزند دلبند
علی مرتضی و بتول عذرا کوشیدند حسین مظلوم را در صحرای کربلا در کنار
نهر فرات از آب روان ممنوع داشتند و برادران و طفلان و جوانان محروم کرده
و تشنه کام او را سر از بدن جدا کردند **آغاز مصیبت شعر عربیه**
اتقتل خیر الخلق اما و والدا — واکرم مخلوق لهدی این ندبیها — و یمنع من ماء الفرات
و یغتنک و حوش الفلا دانه من عبرها نعیما نا بسزاوار بود که بهتر بر فرزند
در حسب و نسب گرامی و نیکوتر بین همه بنی نوع انسان و پسر پیغمبر عرب را آب

ابنا طعمه شد خنجر بر یزید قوم منجب
مجار ... [illegible]
... [illegible]
مقتول ... [illegible]

فیا لها حسرة لا تنقضي ابداً حتى نرى حجة الرحمن ذي المنن

روان و دجله فرات که مهر مادرش بود محروم شود و یک جرعه از آن بر لب تشنه امام مظلوم نرسانند با وجود یکه همه مرغان هوا و وحوش صحرا از آن آب سیراب بودند یبکین علی ابن الشنان برایه سنان انی الا شلت یمین مبلی و بئونه برزین العابدین مکبلا ابیرا الا ادعی الفدا لاسیرها حیدرا روا است که سر مطهر فرزند پیغمبر را سنان بن انس بر بالای نیزه و سنان خود زده و ولایت بولایت بگردانند در مقابل زنان بیکس و دختران نورس او در پیش چشم فرزندش علی بن الحسین بیمار و مغلول قوم جفا کار که مثل اسیران روم و فرنگ و زنگبار او را بر شتر سوار کرده بودند و شهر بشهر و دیار بدیار میبردند با چگونه بوده حالت آن زنان خونین جگر که از داغ فرزند و برادر در هر یک سرگرم خروش و دختران بی پدر که از درد بی کسی و برهنگی مدهوش بودند یکسو سرهای یاران و جوانان بر نیزه جفا در مقابلشان و یک طرف طعنها و حرفهای کوفیان چون تیر بران بر دلشان بود و فی اللهوف فلما قاربوا الکوفة اجتمع اهلها للنظر الیهن فاشرفت امرأة من الکوفیات و قالت من ای الاساری انتن فقلن نحن اساری آل محمد فنزلت المرأة من سطحها فجمعت ملاء و ازاراً و مقانع فاعطتهن فتغطین **شعر لمؤلفه** در آوری بکوفه نالهٔ دردمند دردود دو کوفه میگوید چنین چون مقام جمعی از آل رسول شد بلاد الغرة زوج بتول مستقر سلطنت اهل شاه شد مقر محنت و افغان اه در محاقا فکند دو چرخ پیر انجم برج سعادت را اسیر کوفیان پیر و جوان از بهر سیر تنگ کرده امد شد را بغیر وانکه نحوست مردو

ایضاً مرثیه ایست از زبان زینب خاتون خطاب ببرادرش

اخی یا هلال لا غاب بعد کماله فمن هذه اضحی لنا دیاجی کلیاله

زن در دام و بیر بودشان با اختران دین نظر ان یک از سر اسیران اشکبار از خروششان هم چه رعد نوبهار ان یک از بهر سران بر سر زنان این ز بهر دختران اندر فغان ان یکی خندان که او لا دامیر ازچه رو خار و حقیر اند و اسیر ان یکی گفت این اسیران کیستند کوئیا از اهل ملت نیستند ان یکی گفت این ز نخوت سبط جهود رخ کشود است از چه رو ما نند مهر گفت اوی در بدیم اندر ان میان یک زنی را از گروه کوفیان گفت از بام خویشتن کی گروه بیکسان از مرد و زن از اسیران چه شهر ید و دیار کاین چنین کشته خار و روزگار از چه ملک و از نژاد کیستید دو گفتی ای شمن اسیر از چیستید در جوابش جمعی از آل علی یکزبان گفتند با صوت جلی ما اسیران عترت پیغمبریم و ز نژاد شاه مردان حیدریم ما زنان کاین سان اسیر و شیونیم حسرت و ملال دل مرد و زنیم ما اسیران گرچه خار و حقیر اهل بیت مصطفائیم و امیر ان زن نام مصطفی تا شنود شد و ان سران انداخته از دود انچه بودش چادر از ستر و حجاب جمع کرد انجا در سر و از نقاب ارمغان او ببرد آل علی داد بر آل علی ما آل علی انجم برج خلافت ز ان لباس تن بپوشیدند از انظار ناس از برین منظور بر ان زن ذکر کرد بند که بر آل حبیب همه برد ای تحفها از حنفیه اسک رنداست میکند کرد و هنگام ورود و عزت و سالتمآب در کوفه خراب ندیم زنان کوفه کریبان چاک و بر سر خاک میکردند و کیسوان پریشان نموده لطمه بر صورت میزدند و چهره می خراشیدند و ناله و نعره می کشیدند از کسی سبب انرا پرسید گفت

اخی یا اخی وردی سکینة نظرة تسرّ بها یا خیر حیّ و میّت

بجهت شهادت فرزند پیغمبر و جدا شدن این سر مطهر است از پیکر چون
نگاه کردم دیدم سرهای نورانی حسین و هفده نفر از جوانانش بر بالای
سنانها کرده و لشکر ابن زیاد می آورند در دنبال آن سرها زنان
اسیر و دختران دستگیر بسیار بر شتران سوار بودند و هر یک با دیده گریان
اشک باری می نالیدند از فراق یاران و شهادت ایشان و اذا بعلیّ بن
الحسین علی بعیر بغیر وطاء و فخذاه تنشخبان دما و هو یبکی و یقول
شعر عربیه یا امّة السوء لا سقیا لربعکم یا امّة لم تراع جدّنا فینا لو انّنا
و رسول الله یجمعکم یوم القیامة ما کنتم تقولونا تسیّرونا علی الاقتاب
عاریة کانّنا لم نشیّد فیکم دینا بنی امیّة ما هذا الوقوف علی المصائب
لا تلبّون داعینا تصفّقون علینا کفّکم فرحا و انتم فی فجاج الارض تسبّونا
الیس جدّی رسول الله ویلکم اهدی البریّة من سبل المضلّینا انتهی ابی مخنف
از حذلم که راوی این خبر است میگوید که آن روز بیمار کربلا و اسیر دام بلا
علی بن الحسین را دیدم که بر شتری بی جهاز نشسته با دست و پای بسته و از
بیماری و از کثرت مصیبت بازار خسته بود و از صدمه چوبهای جهاز شتر
از ران مبارکش خون جاری بود و او مشغول گریه و زاری بود با وجود این
همه ستم میفرمود ای شامیان کوفه را که حاصلش این است ای امت بی حمیت
جز راحت و برکت نبینید که در حق ما رعایت ننمودید حقوق جد ما رسول
الله و زوج بتول ولی الله را و هرگاه ما و شما در روز قیامت در محضر حضرت
رسالت جمع شویم در جواب آن سرور چه خواهید گفت و چه عذر خواهید
آورد زیرا که ما را ذلیل و خوار مثل اسیران روم و زنگبار در هر شهر

اخی فاطم الصغری لقد کاد قلبها یذوب اسی فاعطف علیها بنظرة

و دیار هنگامیکه بر شتران برهنه سوار کرده ابدا نکرده ای بنی امیه پرست
که همه را این مصیبت نشنیدید از جواب دعوت ما لب ببستید و دست بیعت
بما ندادید و آخر کار ما را اسیر و دستگیر در شهر و دیار نمودید وای بر شما ای اجلاف
مگر رسول خدا نبود که همه کس را از راه راست هدایت نمود و با وجود
این شان و مقام اسیر خوار و دستگیر لئام شده ام قال الراوی فضجّت
الناس بالبکاء و النحیب فقالت امّ کلثوم تقتلنا رجالکم و تبکینا نساؤکم لقد
تعدّیتم علینا فذوقوا عقباها لقد جئتم شیئا ادّا تکاد السموات یتفطّرن منه
و تنشقّ الارض و تخرّ الجبال هدّا از کلام جانسوز امام ثم صدای گریه و افغان
و ضجه مردمان بلند شد پس علیا جناب ام کلثوم رو بکوفیان نموده فرمود
که مردان نامرد شما کشتند مردان ما را و بخون آغشتند جوانان و یاران
ما را و گریه میکنند زنان شما در مصائب ما بتحقیق که ظلم و ستم کردید
بر ما ظلمی عظیم و عملی نمودید که از بزرگی آن نزدیک است آسمانها پاره پاره
و جدا شود و زمین از هم شکافته و منشق گردد و کوهها از یکدیگر متفرق
آید پس در ضمن این گفتگو چشم ام کلثوم بر سر بریده امام مظلوم افتاد
بر بالای سنان که با چهره سرافرازنده و انوار رخسارش چون مهر درخشان
جلوه گر بود پس بی طاقت گردید که گریبان صبر و قرار از هم درید و این ابیات
انشاد فرمود شعر عربیه ماذا تقولون اذ قال النبیّ لکم ماذا
فعلتم و انتم آخر الامم بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و منهم
ضرّجوا بدم ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحم
یعنی ای کوفیان بی حیا و بی وفا چگونه خواهید جواب رسول خدا را هرگاه که فرماید

أَخِي يَا أَخِي أَيَّ الْمَصَائِبِ أَشْتَكِي ‌ ‌ فِرَاقَكَ أَمْ هَتْكِي وَذُلِّي وَغُرْبَتِي

بشما که چه کردید بعترتم و ذریتم من بعد از رحلت من بجز آنکه بعضی از ایشان را
کشتید و طعمهٔ شمشیر کردید و بعضی دیگر ایشان را اسیر و دستگیر و در شهرها
بردید این ستم چرا و مزد پیغمبری من نبود که با وجود سفارش من بدی و ستم یکسان
من نمائید پس در آن حال ملتفت اطفال صغیر شد که عطیهٔ اهل کوفه را از
جوز و نان و خرما در دست دهان دارند تغیّر نمود و فرمود یا اَهْلَ الْکُوفَةِ
اِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَیْنَا حَرَامٌ وَتَاخُذُ مِنْ یَدِ الْاَطْفَالِ وَتَرْمِی بِهِ عَلَی الْاَرْضِ
یعنی جناب ام کلثوم صیحه میزد بر کوفیان و میگرفت عطیهٔ آنها را از دست
اطفال صغیر و بر زمین می انداخت و میفرمود زبان حال **شعرِ المؤلفه**

که قوم مکر ما کر ذلیل و حقیر ایم ‌ ‌ از اهل فرنگیم که اینگونه اسیر ایم
نے شاهزاده و اولاد رسولیم ‌ ‌ و از نسل بتولیم و از فاد لشیر ایم
خیرات نے بہیں غنے کشته محرم ‌ ‌ ما را اهل غنے کر چه در امروز فقیر ایم
ما را ز خدا عزت و فخر است کرامت ‌ ‌ و ز خون شما سید بسا لار امیر ایم
جو و کرم از حضرت مولا بر عیانیت ‌ ‌ ما خبر کمین بندهٔ خود را نه پذیر ایم
مردو ستم عباد است آبادی زید الله ‌ ‌ ما داد خدا زیر کف بنده نگیر ایم

پس بروایت مخار و لهوف ام کلثوم از میان عماری
محمل صدا خود را بلند نمود و از کثرت درد دل خطبهٔ انشاد فرمود که خلاصهٔ
این است ای اهل کوفه بدی و ناوای بر شما و بر حیا شما کر واکذا شتید مخذول
کردید قرة العین رسول و پاره جگر بتول یعنی برادرم حسین را پس لوا
افراشتید و او را با ذاتش کشتید اساس و اموالش را غارت و یغما کردید
و در خانهای خود آوردید زنان و عیالش را اسیر و دستگیر در اطراف
شهرهای خود میگردانید پس غضب خدا بر شما و دور شوید از رحمت خدا بعم

أَمِ الثَّوْبَ مَسْلُوبًا أَمِ الْجِسْمَ عَارِيًا ‌ ‌ أَمِ الْوَجْهَ مَکْبُوبًا بِحَرِّ الظَّهِیرَةِ

آیا میدانید که چه گناهی بر پشت خود بار کرده اید و چگونه را بهیهٔ کبری نخبا
عظمائی بر سر زا کرده اید آیا ملتفت هستید که چسان خونهای پاک را ریختید
و چگونه فتنهٔ انگیختید اید چه زنانی را اسیر و حیران کرده و چه خرابی را ابیر
و عریان ساختید و چگونه اموالش را بردید آید بدانید که بهترین مردان را بعد
از نبی شهید کرده اید ذرا کرا ان قلب شما رحمت و رافت بر خواسته شیطان
در نظر شما این عمل را و آسته اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ وَاِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ
هُمُ الْخَاسِرُونَ پس فرمود **شعرِ عربیه** قَتَلْتُمْ اَخِی صَبْرًا فَوَیْلٌ لِاُمِّکُمْ
سَتُجْزَوْنَ نَارًا حَرُّهَا یَتَوَقَّدُ ‌ ‌ سَفَکْتُمْ دِمَاءً حَرَّمَ اللّٰهُ سَفْکَهَا ‌ ‌ وَحَرَّمَهَا الْقُرْاٰنُ
ثُمَّ مُحَمَّدٌ ‌ ‌ اَلَا فَابْشِرُوا بِالنَّارِ اِنَّکُمْ غَدًا ‌ ‌ لَفِی سَقَرٍ حَقًّا یَقِینًا تُخَلَّدُ ‌ ‌ وَاِنِّی لَاَبْکِی
فِی حَیَاتِی عَلَی اَخِی ‌ ‌ عَلَی خَیْرِ مَنْ بَعْدَ النَّبِیِّ سَیُولَدُ ‌ ‌ بِدَمْعٍ غَزِیرٍ مُسْتَهِلٍّ مُکَفْکَفٍ
عَلَی الْخَدِّ مِنِّی ذَائِبًا لَیْسَ یَجْمُدُ ‌ ‌ از سخنان دختر امام تمام مردمان از مردان
و زنان گریستند و بر یکدیگر می نگریستند و ناله و افغان و مویکنان
و مویه کنان بودند پس زنان خاک بر سر میکردند و صورتها مجروح میساختند
و بر سینه بر سر میزدند و چنان صدای گریه و ضجهٔ اهل کوفه بلند شد
که مثل آن را هیچ دیدهٔ ندیده و هیچ گوشی نشنیده بود پس در آن حال ام
کلثوم ساکت گردید و دیگر کسی از او سخنی نشنید انگاه حجة الله فی الارضین
و امام زین العابدین اتمام حجت نمود و لب بخطبه و سخن گشود و خطبهٔ بیان
فرمود چنانچه سید مرحوم در لهوف فرموده است مجلس اسیری ساب میشود

مجلس سیوم در بیان خطبه خواندن علی بن الحسین در
کوفه بروایت لهوف مقدمة المصیبة و بعد از ذکر به کننده کلان

اَمِ الصَّدرُ مَرضُوضًا اَمِ الشَّیبُ قَانِیًا　　اَمِ الثَّغرُ مَنثُورًا لِعظمِ المُصِیبَۃ

بنیاد درد بنا و دو نعره علیل و بیمار از آل طه در دو ولایت اظهار شکایت
از صدمات عظیمه وارده بر خود را نمودند مردان و زنان شنوندگان را
منقلب احوال و مضطرب الحال از مقال خود فرمودند اول بتول عذرا
یعنی ام الحسنین در مدینه در نزد زنان و مردان مهاجرین و انصار چنانچه
در مصباح الاحزان و ترجمه بحار الانوار مفصلاً نوشته ام دویم بیمار کربلا
علی بن الحسین علیهما السلام در کوفه خراب بخلق تسبار چنانچه در کتاب لهوف
مسطور است که بعد از خطبه غرای که جناب زینب و فاطمه صغری و ام کلثوم
مذکور فرمودند اظهار مصیبت و درد دل خود را نمودند ثم ان علی بن الحسین
اومیٰ الی الناس ان اسکتوا فسکتوا فقام فحمد الله واثنی علیه وذکر النبی وصلی
علیه ثم قال ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا علی بن الحسین بن
علی بن ابی طالب علیهم السلام انگاه حضرت بقیة الله نبی الاوصیا امام زین العابدین
با وجود یکه بیکس و تنها و ضعیف و بیمار و اسیر و گرفتار بود بجانب کوفیان
اشاره بخاموشی نمود و مردمان را امر بسکوت فرمود بعد از سکوت مردمان
از زن و مرد قامت سخن گوئی را راست کرد و دیگر کلام را بمعراج حمد و ثنا
ملک علام اوج داد و ذکر نام گرام سید الانام را نمود و بر آنجناب درود
و سلام ابلاغ کرد و گریان گریان فرمود که ای گروه مردمان از زنان و مردان
هر کسی که از شما می شناسد مرا بنام و نشان پس بتحقیق که قصد بکار دارد
ما را بر رفعت علو شان و مقام و هر آنکس که نشناسد پس بداند مقام را
پس بشنو نام خود را و کرام را منم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب امیر المومنین
انا ابن المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل ولا تراث انا ابن من انتهک حرمته

اَمِ الطِّفلُ مَذبُوحًا اَمِ النَّحرُ دَامِیًا　　اَمِ النَّحرُ مَنحُورًا بِبِیضٍ صَقِیلۃ

وسلبت نعیمه وانتهب ماله وسبی عیاله انا ابن من قتل صبرا وکفی بذلک
فخرا شعر لمولفه فی معناه ایها الناس منم آنکه نبی نسبم کز عجم ذاته
شاه عرب سبک خلق جهان فاش و جلی است که علی بن حسین بن علی است
منم آن کو بصف کرب و بلا پدرم کشته شد از راه قفا در لب آب روان بی
تقصیر کشته لب تشنه شهید از شمشیر حرمه خون وی و مال و عیال
از ستمها دفته بر حیه حلال تن وی سر عریان کردید مال و غارت
عدوان کردید حرمش همچو اسیران نشاد خوار و زار و دو چار اشرار
منم آنکس که ذکین شد پدرم کشته از سنان وی و جور برم همین مفخرم
من که حسین کشته صبر شد از تیغ و سنان ازان پیکر پاک غلط
کر سم اسب شد آغشته بخاک حیفا ازان جسم لطیف چو نبی کربرا زقتل
نکردید پس ایها الناس ناشدتکم الله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی و
خدعتموه واعطیتموه من انفسکم العهد والمیثاق والبیعة وقاتلتموه فتبا
لما قدمتم لانفسکم وسوئة لرأیکم بایة عین تنظرون الی رسول الله اذ یقول
لکم قتلتم عترتی وانتهکتم حرمتی فلستم من امتی ای گروه مردمان و ای
انبوه کوفیان شما را سوگند میدهم بذات خداوندا یا مبدا بید و
فراموش نکرده اید که شما اهل عراق باتفاق اندکی نفاق نامها بر
پدر بزرگوارم نوشتید و او را بجهت هدایت خویش در ولایت عراق
دعوت کردید دست بیعت و قبول طاعت خدا و رسول با بدست صاحب
ولایت دادید پس از روی مکر و فریب از بیعت بر کشیدید او را غریب
گذاشتید کذشتید انگاه سواره و پیاده در مقاتله و مقابله با او

فیا لیت هذا السهم کان بنحری — و یا لیت هذا السیف کان بمهجتی

اما ده کشتید او را با تمام یاران و جوانانش در کنار آب روان تشنه کام
بخاک و خون غلتیدید **رباعیات المؤلفه** پوشیدی کفن نا محرم خطوط
رسل که پیر طرو تو دین وای بر سبیل ما شیعه بار دو غم کناد بیم تا
تا زای کر بی توکمرها بیم از کل ایلم نا چار مرعر چه امید بعراق بستید
میان بقتلش از روی نفاق خلقی کر بو شنید کد شنید از حق شد عهد
و عید عهد میثاق و شقاق ایشبر بر بیعت ناردیش کمر بر بستید بر ابن حق
خط غلط پوشیدید تا بسته کمر رسنید بیعت او بستید میان و کمرش
بشکستید کشتید حسین تشنه لب نا کام تا عترت و یار و اهل بیتش
بتمام انکاه کرفتید عیال و مالش کردید حلال انچه را بود حرام
پس وای بر شما و این خیالات سست و خطوات نادرست که وا داشت شما را
بقتل اولاد رسول و هتک غارت اموال و عیال و احفاد بتول پس آیا
در روز شما ز حکم چشم امید داد نگاه می کنید بر روی رسول مختار هنگامی
که در مقام عتاب بشما خطاب فرماید و مواخذه نماید که ای کوفیان بی حیا
وای مردمان بیوفا کشتید اولاد و عترت مرا و در خون کشیدید احفاد
و ذریه مرا و نابود کردید از میان بردید بد حرمت من پس شما نیستید امت
من و نمیرسد بشما رحمت حق و شفاعت من **رباعی المؤلف**
صد لعن بر یوان سپه کز شمشیر کشتند بحال الش از کودک و پیر پس دست
ستم کشوده بستند بهم مجموع زنان و دخترانش چو اسیر قال الراوی فارتفعت
الاصوات من کل ناحیة و یقول بعضهم لبعض هلکتم و ما تعلمون راوی گوید
از کلمات امام بیمار و بیانات آن خلاصه ابرار از هر گوشه کنار صدای

اخی یا اخی قل للئام ترفقوا — لسلب حریمی وارحموا حال عترتی

حضار از اخیار و اشرار بلند کردید جملهٔ خود را ملامت میکردند زمره
نا بکاران صیحت در میان می آوردند بعضی گریان و نالان بر خود می زدند سر و سینه
زنان می گفتند که تمام ما هلاک کردید بلیهم و انجام کار را نفهمیدیم هر یک از ما
بجهالت و ضلالت آتشی افروختیم که زیان دنیا و آخرت خود را سوختیم ۵
رباعی المؤلف ما را که ز دست خود بخود تیر زدیم و ز نا زوی خود
بفرق شمشیر زدیم بر خویش زدیم انچه زال رسول شمشیر و نی تیر زده ایم
و تیر زدیم فقال ع رحم الله امرأ قبل نصیحتی و حفظ وصیتی فی الله و فی رسوله
و اهل بیته فان لنا فی رسول الله اسوة حسنة پس حضرت سید الساجدین
حالت ملالت و ملامت آن انجماعت ملاحظه نمود بزبان مرحمت و رحمت
فرمود که خداوندا بیامرزد و ببخشاید آن کسی را که قبول نصیحت و حفظ و
صیت من نماید زیرا که من در راه رضای خالق اکبر و حضرت پیغمبر و اهل بیت
آن سرور با شما سخن میگویم و در این باب تابعت و اقتدا بکو با بخناب می
جوییم فان لنا فی رسول الله اسوة حسنة **رباعی** ما مظهر انوار رسول الله ایم
مانند نبی ز سر حق آگاهیم وز هر کسی که طالب حق باشد ما خضر ره
هادی هر گمراهیم فقالوا باجمعهم نحن کلنا یا ابن رسول الله سامعون
مطیعون حافظون لذمامک غیر زاهدین ولا راغبین عنک فمرنا بامرک
یرحمک الله فانا حرب لحربک و سلم لسلمک لنا خذن ترتک و ترتنا عن یزید
لعنه الله و نتبرء ممن ظلمک و ظلمنا تمام مردان و زنان و مجموع حاضران
بیک زبان معروض داشتند و لوای عجز و زاری و آه و سوگواری افراشتند
که یا ابن رسول الله **شعر هاتف** بغدا تو هم دل و هم جان وی نشاد دهت

اَخِی یَا اَخِی سَلَبُ لَنَا اَسَاتُنَا کَمِثْلِ الاِمَا یُشْهَرْنَ فِی کُلِّ بَلْدَةٍ

همین و همان دل فدای تو چون تو بی دلبر جان فدای تو چون تو بی جانان
بنده کاهم جان و دل بی کف چشم بر حکم و گوش بر فرمان کر سر صلح داری
اینک دل ور دل جنگ داری اینک جان تمام ما بندگانیم و در طاعت
خاضعیم و حکم و فرمانت را بجان میبریم سخنانت را نگاه دار و از دشمنانت
بیزاریم بحضرت طالب ما اهل و بیزاریم و مقاتل تو مقاتل و با دوستی
با دوستانت با مال و عیال و جان با طاعت اریم و در دشمنی با دشمنانت
هرچند بزید بان باشند قدم می فشاریم تا خون ابی عبدالله را باز خواهیم
و ما شیعیان اولیاء ولی اللهیم تا اینکه در این باب جان و سر بازیم و خود را
فدا سازیم فقال ع هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ اَیُّهَا الغَدَرَةُ وَالمَکَرَةُ حِیْلَ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَ
شَهَوَاتِ اَنْفُسِکُمْ اَتُرِیْدُوْنَ اَنْ تَاْتُوْا اِلَیَّ کَمَا اَتَیْتُمْ اِلٰی اٰبَائِی مِنْ قَبْلُ کَلَّا وَرَبِّ
الرَّاقِصَاتِ فَاِنَّ الجُرْحَ لَمَّا یَنْدَمِلْ قُتِلَ اَبِی عَلَیْهِ صَلَوَاتُ اللهِ بِالاَمْسِ وَاَهْلُ
بَیْتِهِ مَعَهُ وَلَمْ یُنْسِنِی ثُکْلُ رَسُوْلِ اللهِ وَثُکْلُ اَبِی وَبَنِی اَبِی وَوَجْدُهُ بَیْنَ لَهَاتِی
وَمَرَارَتُهُ بَیْنَ حَنَاجِرِی وَحَلْقِی وَغُصَصُهُ تَجْرِی فِی فِرَاشِ صَدْرِی وَمَسْئَلَتِی اَنْ
تَکُوْنُوْا لَا لَنَا وَلَا عَلَیْنَا **شعر لمؤلفه** هیهات تا بردم بر مکر و غرور

ای خلق پر از نفاق و از مکر و غرور	دور است لیبی انچه نمودید خیال
هیهات بخواطر انچه کردید خطور	خواهید که هم چه عم و جد و پدرم
در مهلکه عزا فکنید این دیجور	حاشا کرد کرز مکر شیطان نسازم
در راه پر از خار بکند سیر و عبور	سوگند بذات حق که دیگر نکنم
من تکیه بقول اهل تقصیر و قصور	خواندید با بن حیله سوی خود پدرم
با حیل کسان او زنزدیک و ز دور	آخر همه را کشتند بخون اغشتید

[illegible] بزاد و عمر ... چشم ...

اَخِی سَیِّدُ السَّجَّادِ اَضْحٰی مُغَلَّلًا یُسَاقُ اَسِیْرًا نَحْوَ اٰلِ اُمَیَّةٍ

منزه تو سجاد مغلول امت
علیل و ذلیل است و در دام محنت

در دین خدا از این فکندید فتور در قلب نبی و اهل بیتش با بی است
اندوه و غم حسین تا روز نشود زخم جگر جد و زهرا و حسن از تیغ شما
تا قیامت نا سود در کام من و هم تمام عالم عزا و چون تلخی مرگ تا بجان
کرده مرور ای غم نشاید ز خاطر زرود الا که برون جان رود
از تن منظور پس فرمود که ای خلق پر نفاق و ای اهل عراق که با نفاق
کشتید پدر و برادر و کسانم را و در خاک و خون اغشتید تمام اقوام و
اعمام و یارانم را داغ فراق و اندوه اشتیاق ایشان را بر قلب مبارک رسول
خدا و علی مرتضی و بتول عذرا و اهل بیت ایشان نهادید و اکنون
زبان بعذر بی عزو من دیجور کشادید هنوز چندی از واقعه کربلا نگذشته
و مدتی نگذشته که پدرم از دیده کان خویش اجساد طاهرات و اجسام عاریات
یاران را بروی زمین پاره پاره و حریم احمد مختار را در هر شهر و دیار
چون اسیران زنگبار دا داره الحال از شما سوال میکنم و خواهش مندم که
بکنید بدار نرمستمند تر با ما از راه دوستی قدم زنید و نه از در دشمنی
داخل شوید **شعر لمؤلفه** نه خاری و همکنار یاری کنید نه خذلان
شوید نه زاری کنید رضا ایم ما از شما سر بسر نه غمگین و نه غمکساری
کنید خدا را نه برما نه از بهرما از این بعد خنجر گذاری کنید نه ماتم
شعر عربیة لَا غَرْوَ اِنْ قُتِلَ الحُسَیْنُ فَشَیْخُهُ لَقَدْ کَانَ خَیْرًا مِنْ حُسَیْنٍ وَ
اَکْرَمَا فَلَا تَفْرَحُوْا یَا اَهْلَ کُوْفَانَ بِالَّذِی اُصِیْبَ حُسَیْنٌ کَانَ ذٰلِکَ اَعْظَمَا
قَتِیْلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوْحِی فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِی اَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَا پس بجناب
با حشمت را جگر از غم کتاب با ان جماعة خطاب نمود و مضمون این اشعار را

مجلس بیست و نهم

اخی یا اخی ما کان اطیب عیشنا ‌ ‌ وقد کنت عن هذا الزمان لغفلة

کو تا مبغض بود **شعر مؤلفه** بنود عجب از نفاق این خلق اگر شد
کشته حسین علی تشنه جگر ‌ کشتند علی را ز ستم در محراب ‌ کو بود پس از نبی
ز عالم بهتر ‌ تا قوم یزید کشت پی قتل حسین ‌ پس ختم از آنچه شد بنا شد بدگو
جانها بفدا تشنه آب فرات ‌ کاندر لب کشته گشت بی سر ‌ پاداش تمام
قاتلش در وزجرا ‌ آماده بود جهنم و نار سقر ‌ اری لشکر و عذاب دوزخ منظور
جز بهر یزید و لشکر آن کافر ‌ قال الزهری ثم قال علی بن الحسین رضینا منکم
دانستیم برائتی ‌ فلا یوم لنا ولا یوم علینا یعنی بیمار کربلا فرمود ای کوفیان
عنود اکنون از شما راضی هستیم برانیکه نه با ما از در دوستی برائید نه با ما
دستی بشمشیر شقاوت و تعدی برکشائید و با ما بسبب عمل کنید یعنی یک
روز اظهار محبت و روز دیگر را عداوت نکرده تا بسبب **مجلس سی و یکم**

در ذکر بعضی از مصائب و نوائب آل عبا از زنان و بنات

واقعه مجلس ابن زیاد پر جفا و گفتگویش با عصمت صغری و بیمار کربلا

مقدمة المصیبة شاعر انا سیر لا ناس ولا شاد ‌ هوت بهم تهاوی
العمی اهواء ‌ وانوا نفا فلما اکتسر فرض ‌ شغفت بهم غارة فی الذین سعوا
علت علی اسد الغاب اضبعها ‌ وفی الرعات کما غاثت الشاء تصبغهم
المصطفی لم یرع جانبها ‌ حتی قضت وهی غضبا داؤها داء ‌ تداکدلوا الود
فی القربی ببغضهم ‌ کانما ودهم فی الذکر بغضاء **رباعیات مؤلفه**
قومی به برون ز آدم و حیوان بر درون ‌ خلقی همه وحشیان صحرای جنون
تا کشته هنوز رام دین دم کردند ‌ چون در که بود دام هوس را مفتون
کردند سوی حق بر دو دنکو اقبال ‌ از روی نفاق و کذب فرزند تا حال

مجلس سی و یکم ... واقعه مجلس ابن زیاد

مجلس ابن زیاد

اخی بلغ المختار طه سلامنا ‌ ‌ وقل ام کلثوم بکرب و محنة

عادت دین کرده چه فرصت کردند ‌ وان کفر نهان عیان شد دین پامال
کرگان ستم بیشه از بیشه دین ‌ با شیر خدا دامدند از کین از کینش
بی چه کو سفندان جستند ‌ و از حکم شما خویش ان همراهین ننمود کسی
رعایت حق رسول ‌ زان فرقه نامقبول حرق بتول ‌ تا باد لپر خون در دو جسم
مجروح ‌ دفع جهان و بی غضب دان و ملول ‌ منظور مجیب رعایت آل نبی
شد بعد نبی نعمت آل نبی ‌ بر ظلم و عناد شد مبدل حب و داد ‌ کفتی ستم
آل بکه اما آل نبی مخفی نخواهد بود که پس از حق خالق معبود و رازق و دود
حقی بر تمام ما سوا از حقوق پیغمبر خدا عظیم تر و بیشتر نیست از چند جهت
اول آنکه آنحضرت کر مصادر اول و مخلوق اجل خالق عالم است و سبب وجود و
هستی عالم و آدم است که لولاک لما خلقت الافلاک ثانیا وجود آنحضرت باعث
تامه و سبب تام از همه اسباب نزول خیرات رحمت و برکات بر ما ست ثالثا
چنانچه در دعا است بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء
ثالثا آن عقل کل وان هادی سبل واسطه معرفت حضرت سبحان و باعث
بندگی و اطاعت همه بندگان است که فرموده بنا عرف الله و بنا عبد الله
رابعا معلوم است که چه قدر صدمات و زحمات کشید در راه دین تا اینکه
گمراهان بیابان ضلالت و تاریکی را براه هدایت و ایمان دعوت نمود
سیاه در زمان بعثت که مردم را غیر از کفر و ضلالت سوای شرک و جهالت
و عزو رواطاعت شهوت راهی نبست نبود و هر زمان که اظهار رسالت
بیان نبوت خویش را میفرمود و کفار را بوحدت حق دعوت میفرمود از بیگانه
و خویش اذیت و آزار و دشمنی میکردند و با سنگ و چوب و شمشیر در بجانش

بیچاره رسانان کی عقاید در سلاح ... بیا پیم علی کز نیسان ... که ختار و اسیر ... کلثوم و زینب ... نعمت ...

مجلس ...

ملمع لمؤلفه المحتاج الی ربه منظوم

برنید الستبا یا صبا یا بریدی　　الا ای کرد این برید فریدی

خود را بعزیها بدکرد ولا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا یعنی ای پیغمبر خدا بمومنان بعزیها کرد رسالت تو زحمت و مشقت نبوت مزد و جزا از شما نمی خواهم مگر دوستی و محبت با عترت و ذریهٔ من و از تفضلات الهی و کرامات بر رسالت پناهی است اینکه هر کسی ادای حق رسالت را کرد و محبت با عترت و ذریهٔ من انحضرت نمود خداوند دو در این عمل و حسنات نیکو و ثواب بیشمار عطا فرموده الحاصل با وجود کردو بیع و محبت عترت آن حضرت کر مزد رسالت است امری سخت و تکلیفی مشکل بود و نبینم لیکن حضرت صادق فرمود فوالله ما وفی بها الا سبعة نفر بخدا قسم سوکند کرد فا نمود و این حق را ادا نکرد مگر هفت نفر گویا مقصود انحضرت بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله با سند نیز اکر جمیع مردمان چشم از حق رسول خدا پوشیدند و در جفا کاری و ستم بر اهل حرم پیغمبر خدا و بتول عذرا کوشیدند محبت و یاری نکردند سهل است محنت و خواری رسانیدند و دست جفا کشودند و آتش ظلم و کین در اطفاء انوار ایشان روشن نمودند ولنعم ما قال بحر العلوم شبوا الاطفاء نور الله نار وغا　لولاه ما شبها وقد وابراها　فالحق مغتصب والارث منتهب　وفیء آل رسول الله اقنبا و

لمؤلفه تا نور خدا فرو نشانند　دشمن که آتش ظلم با نبی را روشن کرد نور خدا نبی بنو و آلش　نائره نکر ان سپه نادمعن　کین دست ستم بنای بی دادنها　حق حق و میراث بنی رفت بر باد　اموال خدا غنیمت اعدا شد پس فرع کز این بنای کج شد بنیاد　از جمله حق صاحب ولایت و مستحق خلافت رسول و وزیعه و زوجه بتول را غصب کردند پردگی و ... خانه و حرمش

اورده

مجلس ...

نگاهی ... کند ...

اخی بالغ الکرام منا تحیة　وقل ذنب اصحب ... بدنیز

مبادو دوا از دست و سنان زبان قلب مبادا و بدنش را از درد و ندیشد بود را بمنش را شکافتند از سنگ و کلوخ را با صبا لیش آمیز ... نقش بران رحمة للعالمین شد با انجا لت فخر بن محمود و اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون پیغمبر مود خاصتا با وجود آنکه خود فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت یعنی هیچ پیغمبری مثل من اذیت و آزار از امتش نکشیده هیچ دمی این همه جفا و ستم و زحمات در حیات و ممات نرسیده مسلم است که هر گاه فخر بن محمود خان شده در زمین با تیغ بود صبر و تحمل بر جمیع این صدمات کرد تا دین خدا منتشر و مبرهن نمود و معارف و احکام و طریق حق شناسی را روشن نمود بلکه شهادت دو پسر دو نور بصر خود امام حسن مسموم و امام حسین مظلوم را در مقام ترویج دین خدا قبول نمود و اهل البیت و عترت خود را امر بصبر و بردباری فرمود که اذیت و آزار اشرار و کفار را در هر عصری از اعصار متحمل شوند در مقام انتشار دین پرورد کار غافل نباشند لهذا حضرت مجتبی را با دهها اندر دندان تیغ و از سنان زبان و مکر و زهر ستمش خوانند تا آنکه مسموم شهید کردید و اما حضرت حسین را در صحرای کربلا مظلوم و مقتول ساختند یاران و برادرانش را طعمه شمشیر و زنان و دخترانش را اسیر و ذلیل در اطراف و ولایات کردانیدند و البته تمام مصائب و زاردات بر حسنین بوجود سید الثقلین رسید بموجب لحنا و سبطا پس کدام پیغمبر اذیتش از امت ظلم و جمیع رعیت یا در زمین بیشتر از آن سرور است چنانچه تفصیل مصائب حسنین را در کتاب تذکرة المتقین و خلاصة المقاصد نوشته ام حاصل الکلام حضرت سید الانام از جانب ملک علام مامور کردید که امت ان

مقوا

فلله لو سرت بی ارض طف   فلا تنس بالخیر ذکر العبید

او بدند و آتش افروختند در دروازه شهر علم را سوختند آنگاه بی اذن و حجاب
در خانه اش ریختند و بر حضرتش ریختند تا اینکه ریسمان در گردنش کردند و
به همان مرد در مسجدش آوردند عمر ملعون شمشیرش را کشید بر قائمه اش و بید
که بیعت را و بکن پس فقال یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی خطاب
بحضرت رسالت مآب کرد که یا رسول الله بدبختیکه امت من مرا کم
و خوار شمردند در خانه ام را آوردند و قصد کشتنم کردند پس دست
از جانب قبر مطهر پیغمبر ص برآمد که همه حاضران دیدند و شنیدند فقال
یا ابا بکر اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی ای ابا بکر
برگشتی از اسلام و کافر شدی بمعبود علام و آن خدائی که ترا از خاک زمین و
آب پست نطفه بوجود آورد و ترا مردی کرد ابا بکر ترسید و خجل گردید و دست
افراشت و پشیمان از کردن شد چندان برداشت زهرا که چون مردمان دست
و صدای پیغمبر را دیدند و شنیدند فغان و شیون برکشیدند و مضطرب گردیدند
معاندان بخانه فاطمه طاهره شکسته بال در حالتیکه پهلو نیز از ضربت
در بخانه شکسته و بازو نیز از تازیانه خسته و سیلی بر رخسار
و محسنش شهید کرده بود و حضرت امام حسن و امام حسین از جانبین او از فراق
و مصیبت پیغمبر و گرفتاری جناب ولی و صدمات وارده بمادر سر گرم
افغان و گریان بودند فاطمه زهرا از مشاهده این وقایع چون قیامت
و حیا رفت و تمام شاه ولایت ترسان و لرزان مضطرب و پریشان و منقلب
و هراسان جیحون زنان در اطراف شاه مجاهد او کوتاه با این حالت در مجمع مردمان
قدم نهاد و چون بر مرقد مطهر پدر افتاد و شیر خدا را دستگیر و اسیر در

و بلغ سلامی الی اهل سلمی   و ارسل کلامی بقول سدید

شمشیر ایستاده و بر جناب تعدی بر سر ایستاده دید که عمر برگشته کمر بسته
و ابا بکر در جای نبی نشسته زبانش از گفتار و پایش از رفتار باز ماند کمرش
از بار غم شکست و بر روی زمین نشست **اعاظم مصیبت است** در زن
ماتم رسیده از آل رسول دو علی را اسیر و دستگیر و مغلول دیدند و جمعی
زنان پریشان حال و اطفال شکسته بال را در گرد خویش مضطرب و در شور
ملاحظه فرمودند اول عصمت کبری فاطمه دختر رسول خدا ص در مجلس ابا بکر دوم
عصمت صغری زینب دختر بتول عذرا در مجلس ابن زیاد بر مکر **شعر**
لمؤلفه عفی عنه غم زهرا اگر در بیحد باشد   ولیکن چون غم زینب
نباشد   حدیث رنج زینب زهرا عیان است   که فرقش از زمین تا آسمان است
ز هجر مصطفی زهرا همین بود   مصیبت اد و گریان از همین بود   هفتاد و
دو تن زینب فغان داشت   ز هجر جا نثاران بجان داشت   ز هجر
پدر آتش بجان بود   ز هجر هفتاد و دو حبیب   اگر زهرا ز دشمن خورد سیلی
دگر جسمش بنالد صد سیلی   اگر پهلوی او را در شکستند   دگر بازوی او را
کسی نه بستند   اگر زهرا بمسجد شد ز خانه   بشد این تا بشام از بهر ویرانه
پدر زهرا عزیز اندر مدینه   شکستن زینب لب اهل کینه   اگر این مرقد پاک پدر
دید   مگر آن سر بمجلس نظر دید   زهرا هم سخن دشمن نگردید   بر زینب
ز دشمن صد طعن و خند دید   بنوع حرف شرکه عدو بر کشتن امام
کردی   اگر زهرا علی را دید بسته   بزنجیر ظالم نشسته   ولی زینب
بزیر تیغ اعداء   علی را دید حسین علی را   بدشت کربلا دید بدنا نشانه
کو ز هر ناورد پیر را   حسین را با بدن صد تیر و شمشیر   علی را هم بکرد ن

فطوبی لمن طاف فی ارض طف   ونام کنوم القطا بالوصید

تیغ و زنجیر   اسیر کوفیان و زار و بیمار   مقبلش زاده مرجانه خون خوار

وکما فی اللهوف قال الراوی ثم ان ابن زیاد جلس فی القصر واذن للناس اذنا عاما وجیئ براس الحسین علیه السلام فوضع بین یدیه وادخل نساء الحسین وصبیانه الیه مخفی نخواهد بود که چون معقتوی ابن زیاد مردود این بود که شهادت ولشنه شدن ابی عبدالله و اسیر آل الله را اظهار کند اشتهار دهد در میان مردمان ستم کوفیان لهذا راوی صداقت شعار میفرماید که بعد از ورود سرها و سر زنان و اسیران آل بیتراب در کوفه خراب و دیدن عبیدالله گمراه در قصر حکومت مستقر بالت نشست و ستمگاه مردمان را از دخول و ورود بر او چنانچه بسته بود شکست صلا از دحام در داد و منادی با حضار مردمان و بار عام در کوچه و بازار در نهاد پس از اجتماع خلایق و از دحام از خلق منافق اول سر مطهر امام مظلوم را در آن مجلس مشئوم طلبید در پیش روی خود نهاد آنگاه اولاد رسول الله را از زنان ستیر اطفال صغیر و مردان دستگیر بسته در بند زنجیر را امر باحضار نمود و باخفت و خواری و ذلت و گرفتاری در آن محفل بجا داد **شعر لمؤلفه**

فریاد و فغان ز کرده ابن زیاد   کز ظلم و ستم بجا دین داد بباد   کو بند نشد اکسی بنیت بتر   بنیاد او که بدتر است افتاد   مرتد شد از ستم بعالم نمرود   مطرود بود ابن زیاد از بیداد   در شمن آل رسول از زن و مرد   از مرد زیاد و بطن پلید مادر زاد   اولاد علی را همه کشت و زد و بست   از تیر و سنان و تیغ و زنجیر عناد   احضار نبی را همه در بند و رسن   مشهور نمود اطراف بلاد   در را که به بزم عام خود عصمت را   جا داده و بار داد خلقان

فمهلا اذا کنت اسکنت عنها   که جان و دل است اینجا بی و وزیدی

در داد   تا آل رسول را کشد تا آخر   بنیان وجود را بر آرد بنیاد   بر بست میان که نسل شان از زن و مرد   جلاد طلب نمود و تا زو بکشاد   بر کشتن زینب از غضب امر نمود   واندر طمع هلاک سجاد فتاد   صدآه از آنگاه که از چوب ستم   ذر بر لب و دندان حسین از بیداد   فجلست زینب بنت علی و هی متنکرة فسئل عنها پس زینب بیچاره با لباس پاره پاره و از درد والم آماده کردید و در نهایت ملال و درد بدنها عنناء بر حضار در گوشه ای نشست عبیدالله پلید چون این حالت را از عصمت صغری دید بجا هل نمود و از حضار پرسید **شعر لمؤلفه منظور** این کیست که مظهر جلال است   مهر شرف و مرجمال است   آثار شرافت و بزرگیش   پیدا ز وجود و حال و قال است   انوار منار عز و وقارش   گویا است که از والجلال است   هر چند ز غم قدش خمیده   و ز دست زمان مهش هلال است   و ز بس بر ما نشر داغ ز ره   از سنگ بلا شکسته بال است   واز نار فراق شش برادر   قد الفش بشکل دال است   در برج شرف مقام او بود   الحال مقیم در وبال است   هر چند اصرار در سخن کفتن نمود احدی از دوست دشمن زبان در جوابش نکشود فقیل له هذه زینب بنت علی علیه السلام پس یکی از حاضران گوشه کنیزی از ایشان پاسخش داد که ای ابن زیاد **شعر لمؤلفه** این اختر برج ناموس است   این گوهر درج داور است   این دختر نبی و بنت زهرا   فرزند امیر مومنین است   این زینب خواهر حسین است   این خواهر و اسیر اهل کین است   این زینب مادر یتیمان   سرحلقه زنان بی کس این است   کز جور تو خوار و زار و گریان   واز ظلم تو در جهان حزین است

و زینب اگر دُر دُر ناض شهات — فَقَدْ خُضْتُ فِي بَحْرِ حُزْنٍ شَدِيدِ

چون ابن زیاد مرید و ابن سخن را شنود و سکوت زینب نمود فاقبل الیها و قال
الحمد لله الذی فضحکم و اکذب احدوثتکم فقالت انما یفتضح الفاسق و یکذب
الفاجر و هو غیرنا الخبر بی عصمت و دختر شاه ولایت در نهایت برشتی د
مثیا عتر زبان کشود و در جواب او فرمود **شعر لمؤلفه** ای سگ جهان
همیشه از نابخطا است بدکار خطا پیشه همیشه رسوا است کج راستی
از کج دل و کج اصل نبود از راست کج نیاید از کج راست ما اهل طریق
مستقیم و حقیتیم رسوا بد و کج کس همی غیر از ما است فاسق بجهان ستمیه اندو
آتش کذاب زمان ما نه میسر سراپاست از صفاد کلمات زینب و زکار
ابن زیاد نابکار چون سبب نار کرد بدیه اظهار جلادت و شوکت بجواطرش
رسید زینب و اسالکت کرد اند و بترسانند ما انکه قابیم بباد کش را برنجا ملا
فقال کیف رایت صنع الله باخیک و اهل بیتک خطاب بعلیا حبابر زینب
نمود که چگونه دیدی کار پروردگار را با که برادرت را هلاک و کسانت را
بخون و خاک آلوده للمنظور دیدی چگونه که خدا با برادرت دیدی چگونه در بحث
فلک بخاک برسرت دیدی چگونه دست علمدار تا و قنار نشبکا فرق
اکبر و حلقوم اصغرت دیدی چگونه شاد قاسم عزا نمود دیدی که کشته شدند
اسیر و دبرا بوت دیدی اسیر و خوار نشسته برابر دیدی چسان برهنه سر شدند بحجت
دیدی چگونه خوار و اسیر و یتیم شد اولاد حیدر آل علی نسل مادیت دختر
کبری بتول در شماتت عبید الله خیلی ملول کردید و فرمود ما رایت الا جمیلا
هؤلاء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم
فتحاج و تخاصم فانظر لمن یکون الفلج یومئذ ثکلتک امک یا ابن مرجانة حاصل

کربلا حسینا را رازی و حسین انداختیا
لب تشنه در و خاک و در و خون طپید

دران دشت سرو قد آل احمد — لَصَادِرَتِيهَا كَحَبِّ الْحَصِيدِ

انکه ای پسر مرجانه مادر بعزایت بنشیند و روز کار مرکت را بر بیند بدانکه
من ندیدم در شهادت برادرم حسین مکر خیر و سعادت را دین و از برای ایشان
و کسانش مجر سرافرازی نشاتین و این کروه شهداء و انبوه سعدا کسانی بودند
که خداوند منان کرم شهادت را درکار ایشان مقدر نموده و سعادت را
در مصیبت ایشان مقرر فرموده پس هر یک نفر ایشان از مقامات خویش راه منتهی
شهادت را پیش گرفتند و بسوی عتبه نگاه کربلا شتافتند تا ابن سعادت
عظمی را دریافتند و عنقریب است که قیامت برپا و اسباب حساب مهیا کردد
و خداوند منان عادل در میان مقتول و قاتل جمع فرماید در مقام انتقام
از او بر آید پس ببین کردد روز را پیروز رستکار کیست و حکم منتقم مختار
چیست **شعر للوصال** دیکر به بهاد تو عشرتها شود زانچه کرد
کار کراش مشاکری در خشم رفت و خواست که خوارش بخون کشد سرسید
از اینکه زا برمکافات چون کشد قال الراوی فغضب ابن زیاد علیه اللعنة و کانه
هم بها از کلمات فصاحت آیات زینب ابن زیاد در غضب شد و جلاد طلب
کرد و اشاره بکشتن عصمت مستطاب نمود فقال عمرو بن الحریث هذه امرأة والمرأة
لا تؤخذ بشیء من منطقها عمرو بن حریث که یکی از بزرگان آن زمان بود از زمین
بر خواست و لب بشفاعت کشود که ایها الامیر این زنی است ضعیف و حقیر
زار و اسیر در دست افتاده تو دست کبر پس زنان را بیخان از ایشان مکبر زیرا
که مواخذه کردن و در بحث از کلام زن عمل است مستهجن سیما زنی چنین
و ضعیفی مثل این مستحق **شعر لمؤلفه** زن حرف زن کی هر گز زن بحیند
خصوص این زن که بار غم کشیده بیابان رو زاهل بیتش کشته کشته جوانانش

وجسمانهم دُرَصٌ من جذرٍ جَلِیلٍ　　　واکفانهم کان نسج الصعید

بجاک وخون طپیده　فراق شش برادر ودو فرزند　سرده تن برادر زاده دیده　خصوص این زن که با تو جهان بود　کنون در گوشه ذلت خزیده　خصوص این زن که بعد از عزت وجاه　بجاه خفه وخواری سپیده　نه هرگز جز حرم خویش دیده　نه از نامحرمی حرفی شنیده　کنون خوار وحقیر وزار وحیران　همش از خانه عقرب میده　بیاکذ دار این اندیشه خام　وا از این مظلوم ربوی جهیده　ابن زیاد خجل گشت واز خیال باطل خویش در گذشت ولیکن هنوز آتش غضبش شعله افروز وجگر سوز بود زیرا که دو سخن بد خبر ابوالحسن نمود فقال لقد شفی الله من طاغیتک الحسین والعصاة المردة من اهل بیتک قلبی پس گفت تحقیق که خداوند بیچون امراض مکنون واستعداد درون مرا شفا داد بکشتن برادر طاغی وبرادران باغی تو که برامیر خروج نموده بودند واطاعت او ننموده وخون ایشان دوای درد سینه من نمود دختر اسد الله فرمود لعمری لقد قتلت کهلی وقطعت فرعی واجتثثت اصلی فان کان هذا شفاک فقد اشتفیت یعنی بدین سینه که در خون کشتی کهول وپیران از اولاد رسول را وبریدی شاخها وجوانان احفاد بتول را واز بیخ کندی بنیاد واصول مرا پس هرگاه کشتن آل اطهار واین کار شفای درد های تو نابکار است عجب مدار اگر دوی خود را بدست آوردی شعر مؤلفه

شفای سینه‌ات از قتل آل اطهار است　دوای درد تو اگر خون خیل ابرار است
عجب معالجه درد خویشتن کردی　عجب شفا ودوائی بدست آوردی که این
چنین مرضی را بجز جحیم دوا نیست　خدا حکیم وجهنم شفا جحیم سزا است

وقال هذه سجاعة ولعمری لقد کان ابوها سجاعا شاعرا فقال کنا یا ابن زیاد ما للمراة والسجاعة

مجلس ... وا ... ابن ...

تن پایمال شهیدان بے بس
بیچاره ابن زیاد ...
سرکار ... ابن زیاد ...
...

ومن کان فی القوم من فی الظمایا　　　فیروی من انماء ماء الحدید

ابن زیاد در دو بحث مجلس نمود که این زن در جواب ما حاضر ودر بیان سخن ماهر است ودر سجع قافیه گوئی وفصاحت کلام مانند پدرش علی شاعر است شعر مؤلفه

علی فصیح لسان تو گدو بلیغ بیان　بجان من که نظیری نداشت در دوران
ولیکن زینب از این سخنش نمود آگاه　که سجع شعر کجا ابداع کرده زنان

ثم التفت ابن زیاد الی علی بن الحسین ع وقال من هذا فقیل علی بن الحسین قال الیس الله قد قتل علی بن الحسین پس ابن زیاد پلید متوجه سید سجاد گردید جوانی دید از غم یاران بیمار ودر دست ستم عدوان گرفتار دندان از عوانش در عزاین در درد کشته ودر عین جوانی از ناتوانی پیر گشته دست گردنش را از بیجز بسته وپهلو بالش از صدمات شکسته گردید بیتی پرسید ودر پیش نشسته شعر مؤلفه

پرسید که این کیست که بیمار وعلیل است　پیدا است که از آل خلیل است و جلیل است
گفتند که این زار علی بن حسین است　این عترت خلوا است وز جود تو ذلیل است
این شاه عرب شاه عجم اشرف ناس است　این فرع نبی وهم اصل اصیل است
گفتا که علی را نه مگر حکم خدا کشت　یا اینکه علیل است جرا نکه که قتیل است

در جواب ابن زیاد حضرت سجاد فرمود ان لی اخا یقال له علی بن الحسین وقد قتله الناس مرا برادری بود که اسمش علی بن الحسین وجسمش شبیه سید الثقلین بود واو را ناکام ونوجوان کشتند ودر حضور پدر وپیش دیده کامم سپاه کوفیان در خاک وخون اغشتند ابن زیاد گفت بلکه او را خدا وند افلاک هلاک فرمود کاین ان نیکه هلاک کرد استزاوار بود سجاد که بلا فرمود که الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فقال ابن زیاد هل لک جرأة علی جوابی اذ هبوا به

مثل اندو و ... ابن ...

وَلَوانَّ عَانِيَتْ فِيهَا طَرِيحًا جَرِيحًا مِنْ اَسِنَّةِ قَومٍ عَنِيدِ

وَاضْرِبُوا عُنُقَهُ فَسَمِعَتْ زَيْنَبُ فَقَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ اِنَّكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا اَحَدًا فَاِنْ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِهِ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ از کلام سید سجاد ابن زیاد سفاک غضبناک کردید کفت ای علیل بیمار با وجود آنکه بی کس و نا دود در دست من اسیر و گرفتار از اینجرات بر جواب ادن من داری پس بر غلامان نمود که این جوان را ببرید و سر از بدن ببرید و کردنش بزنید بیکبار از کوشه کنار جلادان شمشیر از نیام کشیدند و بجانبان بزرگوار دویدند **شعر لمؤلفه عفی عنه**

آن یکی شمشیر در کف میکشید دیگری هم خنجر او را می کشید آن یکی با ذوی او و امیکرفت آن دیگر بیانش کشید تا در برد چشم زینب این جسارت را چو دید کوش او چون اسم کشتن را شنید شد غم زینب از تاب الم چون سپندی که بر آتش جهید دیده با شد از دیده کان و ناله کرد در خروشش هوش از سر ها پرید کفت با ابن زیاد بد نژاد که امیر ظالمان نابکار بعد از تو بدید کشتی و بستی ز اولاد علی مرد و زن پیر و جوان حتی العبید نزد کربلا است ما را محرمی در براد در علیل اک شهید هر که بود محرم ما کشته شد هر که بود نا بود ما شد شهید این سر زار و بیمار علیل ما نده است از برای انجان نا امید کر هوای کشتنش داری بسر وا کذار بدل من هلاک مر بید پس بکش تیغ و زنان را هم بکش فاش بر کش نعره هل من مزید

پامر از زبان این بیمار کن خواهی از خون بریزی او را ای پلید فَقَالَ عَلِيٌّ لِعَمَّتِهِ اُسْكُتِي يَا عَمَّةُ حَتَّى اُكَلِّمَهُ یعنی چون بیمار کربلا زینب شکسته بال را مضطرب و منقلب الاحوال دید و سخنان تضرع آمیز او شنید دیگر توجه بسوی نمود و فرمود ای دختر امیر المؤمنین قدری آرام بگیر و بنشین و سخن

وَلَوْ كُنْتَ فَدْخِلْتَ شَبِيهَ الرَّسُولِ عَلِيًّا قَرِيبًا كَحَبْلِ الْوَرِيدِ

مکوی تا خود سخن سرایم و از عهده جوابش بر آیم فَقَالَ اَبِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ فرمود یا ابن زیاد ما را از کشته شدن میترسانی و از شهید شدن مرا بیم میدهی مکر نمیدانی که شهادة عادة ما اولاد رسول و کشته شدن سعادت اجداد بتول است **شعر لمؤلفه** همیشه عادة اولاد ما ست است شهادة شهادة است کرامة ز بهر ما و سعادت زهی سعادت عظمی جمی کرامت کبری که از شعار ما کشته این سعادت و عادت ابن زیاد چون این کلمات را شنید انقلاب و شورش را در مردم دید از کفته خود بحکمت حکومتی منصرف کردید مجلس را از هم متفرق کردانید ثُمَّ اَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَاَهْلِهِ فَحُمِلُوا اِلَى دَارٍ فِي جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْاَعْظَمِ آنگاه سید سجاد را با تمام اهل حرم سید عالم در خانه پهلوی مسجد اعظم جای داد و امر کرد که در آنجا محبوس بودند در آن زندان خانه محبوس بودند خانه حق اهل حق را خانه شد کنج دین را جای در ویرانه شد

مجلس سی و دوم بیان بعضی صدمات و جراحات

عضو مبارک که از کفار بر مطلع الانوار امامت و بوسه کاه حضرت رسالت رسید بصحیح روایات منصوصه اولی که بر پیشانی رفیعش رسید بر زبان مبارکش بر حلقوم آن سر برلب و دهان **مقدمة المصيبة** مخفی نماند که مدلول اخبار منقوله در کتب اخبار از ائمه اطهار در سه مقام از سر و کردن امام و سه موضع از اعضای سر مبارک حسین مظلوم همیشه بود و لاکن اما آنها از آن ظاهر و آشکار بود و در دشمنان را در روز شب مشاهده میشد و ندا که پیشانی نورانی آنحضرت دوم لب دهان و دندان آنجناب سیم زیر حلقوم آن سید مظلوم معصوم و همچنین

فیا لیتنی لم یکن فی الدهر شیئ   کر شاهی چنان شد لیل عیبکی

سه مقام را حضرت خیر الانام زیاد تر از نا عضای دیگر میبوسید چنانچه این معنی
در کتب عامه و خاصه بسیار است و مکرر آن جناب در محضر اصحاب از پیشانی نازنین
و از لبان و از پیشانی نورانی حسین را بوسه میداد و میفرمود قتل الله من ظلمک
یا ولدی لعن الله من قتلک یا حسین یعنی خدا لعنت و عذاب نماید ظالمان و جفا
کنندگان تو را ای قرة العین و حضرت حق بهم سخط و غضب فرماید قاتلان و
کشندگان تو یا حسین و در روایتی دیگر موید همین کلام در آخر این مجلس مرقوم
میشود و آگهی که بوسه گاه حضرت رسول را کوفیان گمراه آماج گاه و
نشانه چندین هزار تیر و سنان و نیزه و شمشیر نموده و بر همین سه موضع کر
مطلع انوار ولایت بود چه صدمات و جراحات وارد آوردند و قلب سودا کی
ملول کردند **آغاز مصیبت** صلت جوی بحر علم کان منبعه من عالم الغیب

لا ترتیب برهان   و منحر هو و کل الذین قبله   فم النبی کثیر اللثم و هان
علی النبی عزیز لو بصوره   ففاض من مقلتی صبیه عینان   علی الوصی عزیز
لو رأی و نکی حزنا علیه البکی عین اعیان   علی البتول عزیز کم له قطعت
جنح الدیاجی بطرف غیر وسنان   فکیف لو عاینوا بالطف اعینهم   قانی دماء
عداه خضیبان   عطشان تشرب کاس الموت محتسبا   بصادم من دم الاوداج
ریان   عریان تلفقه لو ثان ثوب دم   و ثوب ترب مسفی غیر عریان   بدانکه اول

صدمه ای از صدمات لشکر یزید که بر سه موضع منور فرزند پیغمبر رسید دیده
زمان و منقلبش کردانید جراحت سنان و نیزه بود آنگاه جراحتی که بر ناف نازنین شریف
وارد کردند و رگ شریان و عروق حبوتش را بریدند بلکه استخوان کمرش را از هم دریدند
بر حرمله بن کاهل بود و چون تمام علماء اعلام از اهل خبر و سیر این مصائب

اکر ان ساقیا این سیم سم حسین
یا قاتل الله ...

انا حجة الرحمن فی الخلق حقا   اخیر الوری یا ولی الشهید

و صدمات را نوشته اند و اعظم جراحات است لهذا در این کتاب مکرر مرقوم
شده با اختلاف روایات و حاصل مجرد در بحار است و موید این است قال الراوی فلما
ضعف الحسین من القتال و الجدال و من شدة العطش و کثرة السهام و النبال
وقف لیستریح ساعة فبینما هو واقف اذ اتاه حجر فوقع فی جبهته فجری الدم
علی خده و لحیته فاخذ الثوب لیمسح الدم عن وجهه در کتاب بحار میفرماید
بعد از آنکه سلطان کربلا در روز عاشورا از کثرت مقاتله با اشقیا و مجادله
با کوفیان پر جفا خسته شد از شدت حرارت آفتاب و تشنگی بیتاب و دست
مبارکش از کار باز بسته کردید از بس تیرهای جفا و سهام لئام بر سینه بی کینه اش
رسیده پیکرش را بی حالتی و طاقت کرد اسیر پس ساعتی ایستاد و لحظه
بر نیزه بی کسی تکیه زد شاید استراحتی فرماید و لمحه بیاساید ناگاه ظالمی
از کمینگاه لوای شقاوت افراشت و سنگی بر پیشانی نورانیش انداخت
بجویکه سجده گاه حضرت اله و بوسه گاه رسول الله را مجروح ساخت چنانچه
آن خون جبین مبین صورت نازنینش را گلگون نمود و بروایتی دیگر ابو الحتوف
لعین هم تیری از کمین رها نمود که بر همان محل جراحت پیشانی رسید و
خون جبین نازنین دو چندان کردید و صورت و محاسن را خونین ساخت
پس بعضی از علماء نوشته اند که از صدمه همان سنگ جفا و تیر ابو الحتوف
لعینا که بر جبین مبین رسید آنجناب از زین در غلطید و بر زمین طپیده
آنگاه تعجیل نمود و بگرفتن آن خون نازنین از جبین مشغول و مانعش از
وصول بر زمین بود و از آن خون پاک صورت از غم زعفرانی را ارغوانی
می نمود و هر چند دست و دستار را بر محل جراحت می نهاد و می بستان

وامنیه من خوف یوم الوعید

مصيبة

لأيِّ مصابٍ أم لأيّ رزيّةٍ تُصَبُّ لها دون الحسين المدامع

چون هما بود نافذ بمی ایستاده و مژه بمی نشست ناچار دست برد و دامن پیراهن
از زیر لباسها بیرون آورد تا مسح خون از جبین نماید چهره بپیشانی نازنین فرمایید
سینهٔ بی کینه اش پیدا و سفید شکم مبارکش هویدا گردید شعر للمؤلفه
پیدا چه شد آن سینه که احمد بوسید وان ناف و شکم که جد محمد بوسید
افغان که برادر ناوک مسموم نشست وان تیر سه شعبه محمد بوسید
فأتاه سهمٌ محدَّدٌ مسمومٌ له ثلث شُعَبٍ فوقع في قلبه و في بعض الروايات في صدره
وخرج من ظهره وقال بسم الله وبالله وعلى ملّة رسول الله ظالمی از آن قوم عنود
کو سنحرملة بن کاهل یا ابو الحتوف بود تیری بزهر زده و دل دوز و پیکان بی
آتش افروز و عالم سوز که آن را سه شعبه بود و بزهر آلوده و بسم جفا آب
داده بر کمان نهاد و بوسه گاه پیغمبر محمود را نشان فرمود داد رباعی للمؤلفه
از شصت کمان ظلم و کین تیری جست بر قلب منیر قلبیا مکان بنشست
شریان و وریدش عالم بدرید پشت کمر جان جهان را بشکست الله که این
خدنگ دید بر جانکاه مأیوس شد از حیوة و هستی انشاه از راه قفا کشید
آن تیر برون بر خاک نشاد و گفت انا لله از قطع شریان و ورید امید بجناب
از حیوة خود بریدی تا امید از جان و زندگانی جهان کردید زیرا که قطع شریان
کردن حیوة است قبل بر نهایات استشهاد خود را عنصر شهید داد تا سنکه
بمقامات عالیات واصل و مرادش از سعادات حاصل است و هنگام
شهادت رسیده و نفس مطمئنه اش ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة مشتمل
زبان بنام خدا کشود و بسم الله وبالله سر و در و علی ملة رسول الله فرمود چنانچه
شیوه سالکان کامل و عترتا بنان واصل این خواهد بود ثم دفع راسه نحو

فکلّ مصابٍ دون رزءِ ابن فاطمٍ حقیرٌ و رزءُ السبطِ والله فادع

السماء وقال الهی انک تعلم انهم یقتلون رجلاً لیس علی وجه الارض ابن بنت نبیّ
غیره آنگاه سر بجانب آسمان کرده و بتضرع و ابتهال مدّ که حضرت ذو الجلال
او دو زبان بر مناجات کشود و حکایت حال و شکایت از آن قوم ضلال نمود
شعر للمؤلفه که یارب آگهی از حال زارم که رفت از دست دل صبر و
قرارم تو میدانی که من در دست عدوان نصیب خاری که رهنا و دوچارم
تو دانی بی دد جهانان نسل احمد منم یا بی که زان شه یادگارم ز بهر کشتن
من بکیفرهم رسد صد تیغ و تیر از هر کنارم نصیب تشنه کین دشنه دین
برون آمد نخل جوی بادم پس از یاران و خویشان و جوانان هلال خویش را
در انتظارم سوم صد پاره که صد پاره از تیغ که دست از دوستی ات برندارم
پس امام مظلوم از آن تیر مسموم بی طاقت و حالت کشته و دست انداختش
بی قوت گردیده و با وجود ضعف ناتوانی که لازم طبیعت انسانی است
دست مبارک فرا برده و آن تیر سه پیکر را از عقب سر و قفا بیرون آورد ثم اخذ
السهم واخرجه من وراء ظهره وانبعث الدم کأنه میزاب وضعف وقف دیا
که از بیش دوی مجبور نکردید و هرچند سعی بر اخراج آن نمود فائده نبخشید
شعر للمؤلفه افغان که ذلت تیر سه پهلوی لئام چون شد جگر عالم
و آدم بتمام بشنید و فوخ اسلام شکسته بنشست و شکست تا دل دشنام
از همان بلت تیر دل نشان نظام امر جهان و رشتهٔ حیوة از جهان جان آدم
در دید از جای آن ناوک خون مبارک جناب ولی الله که ثار الله است چون میزاب
و ناودان روان گردید بیرد است بخار و عیزه فوضع کفیه علی موضع الجرح فلما
امتلأت رمی به الی السماء فما رجع منه قطرة ثم وضع یده ثانیا فلما امتلأت

فدعنی عذولی والبکاء فاننی — اراک خلیا لم تزعک الفواجع

لطخ به راسه ولحیته وقال هکذا اکون حتی القی جدی وانا مخضوب بدمی
پس دو دست خود را بر محل جراحت گذارد و چون از خون ممتلی شد بر داشت
بجانب آسمان پاشید قطره از آن بر نگردید و بر زمین نرسید گویند بعد
از آن روز سرخی در آسمان ظهور و بروز نمود و قبل از آن نبود و ثانیا دو
کف خود را از آن خون همایون پر می نمود و بر صورت و جبین و محاسن نازنین
می آلود و میفرمود که با همین حالت سرخ روی و آغشته بدمی باید بود تا ملاقات
حضرت پیغمبر و جد بزرگوار خود نمود و با این چهره خونین و محاسن رنگین
زبان بحکایت ماجرا و شکایت از اهل جفا خواهم گشود **شعر للمؤلفه**

دوست دادم گر بدین گونه دم بر در دوست — سرخ رو گر گردم از مظهر دوست
نکوست — دل و جان مال و جوان قابل قربانی نیست — دل پر خون پیش افتاده
بکویش چون کوست — جانم آمد بلب از تشنگی آب وصال — العطش سوخت
ز آتش عشق تو رگ و پوست — میدهم جان بره شاه کجا کفی از آب فرات که شوید
دلم از تشنگی هر چه جدا واست — گرچه زد زخمه بدل تیر بلا هم اما — نیست
بر لوح دلم جز الف قامت دوست — بعضی دیگر از علماء نوشته اند که حضرت
سید الشهداء از صدمه همان تیر حرمله بن کاهل از پشت ذو الجناح بر
زمین افتاد مولف گوید که در این کتاب مستطاب بر الفاظ متفاوت بر شرح
روایات مختلفه از کتب علما ارا نموده ام و در فیصیت مکرر شده باشد لیکن
تکرار در نظر اخبار دلیل بر اعتبار اخبار است در این مصیبت اما حلقوم
نازنین امام مظلوم که جلوه گاه نور ولایت و بوسه گاه حضرت رسالت است
پس بدانکه چند روایت در این باب بنظر رسیده و حاصل آنها این است که روز

عاشورا

لحا الله طرفا لم تسح دموعه — بقان فما دمع علی السبط ضائع

عاشورا چون سید الشهدا از کثرت جراحت بی حالت و طاقت گردید از کثرت
تیرهای مخالفان که بر سینه بی کینه و پیکر انور شه رسیده بود حالت ایستادن
و سواری از برایش نمانده لهذا بر آنجناب بی محابا از چهار جهت لشکر شقاوت
احاطه کردند اطراف حضرت را فجعلوا یرشقونه بالسهام و یطعنونه بالرماح
و یضربونه بالسیوف حتی اثخنوه بالجراح فاعترضه خولی بن یزید الاصبحی لعنه الله
فوقع فی لبته فاد را ظهر جواده الی الارض صریعا یجود بنفسه یعنی یک سلسله
تیراندازان از یک سو تیرها بسویش می انداختند و طایفه نیزه داران سنانها
بوجود مبارکش فرو میکردند و قومی شمشیر گذاران با تیغ کین بر امام مبین می
تاختند تا اینکه کارش را ساختند در آن هنگام خولی بن یزید متعرض شاه
شهید گردید از پیکان جانگداز حلقوم ابی عبدالله مظلوم را از هم درید
بنحوی که از همان تیر بیداد از پشت ذو الجناح بخاک زمین افتاد و در خون
خویش طپید دیگر تاب حرکت نگردید و متصل بخاک و خون می غلطید
پس یک بار دیگر لشکر اشقیا و قاتل هجوم آوردند و گرد آنجناب را گرفتند
شعر للمؤلفه میگویم چه آمد بر سر سلطان بی یاور — تو خود بگشای چشم
عقل و بنگر شکوه و بنگر — زپا افتاده یک تن در میان یک جهان دشمن
چه آید بر سرش از تیغ و شمشیر و نی خنجر — ز یک سو صد هزاران تیغ و از یک سو
دو صد پیکان — ز یک جانب بسویش سنگ و چوب و نیزه پیکر — و فی اللهوف
قال فحملوا علیه من کل جانب فطعنه سنان بن انس النخعی فی ترقوته ثم انتزع
الرمح وطعنه فی بواقی صدره ثم رماه سنان ایضا بسهم فوقع السهم فی نحره
فسقط و جلس قاعدا و نزع السهم من نحره و قرن کفیه جمیعا فکلما امتلئتا

من دمائه

فیا عین ابکی بالحسین و ما جری علیه و ما جرت علیه الخلائع

من دمائه خضیبها داشته و کجیته الخ حاصل آنکه چون امام تم دستگیر اشام کرده بود و در میان خاک و خون می غلطید سنان بن انس بی دین سنانی بر حلقوم امام مظلوم فرود آورده بهیأن بلی جراحت هنانکرده نیزه را از حلقوم انجناب کشیده و در طرف سینه اش فرود آورده آنگاه باز و افراخته تیری بر گلوی امام نشانه انداخت حضرت خواست آن پیکان را از گلوی خویش بیرون آورد و از خون آن جراحت سر و محاسن خویش را گلگون می نمود آه که از دست سنان و سنان آن کافر دین مبین خراب گردید و از ظلم او رسید بر شاه شهید آنچه رسید تفصیل کردار آن نابکار در مجالس سابقه مسطور گردید و اما بر لب و دهان شاه مظلومان که مشرق انوار و مظهر الاسرار حضرت پروردگار و بوسه گاه احمد مختار بود در کوفه و شام از ستم ابن زیاد و یزید صدماتی بر او رسید که کتاب بحار از ابن نما روایت نموده از انس بن مالک میگوید که در مجلس ابن زیاد ملعون بودم و مشاهده می نمودم که ابن زیاد شمشیر یا چوب دستی خود را بر دندان آنجناب بی نهاد و میگفت شعر

ان حسین الحق جیب مهر و سنی سخت دندان و لبش نکوستی

هستم از خان که چشم خانان او جفم اندر بن لب و دندان او

فقلت ام و الله لاسوئنک لقد رأیت رسول الله یقبل موضع قضیبک من فیه

یعنی ای ولد الزنا ای ابن زیاد غدار که بچوب حضرت پروردگار مبتلا گشتی می نمایم تو را در این کار زیرا که دیدم بچشم خود که احمد مختار می بوسید همین لب و دندان را که تو شمشیر یا چوب دستی خود را می گذاری بر آن شعر لمؤلفه

ای زیاده زیاد بکن شرمی از رسول و از کینه زیاد بنی را مکن ملول بودا

ببیت حسین ساهر الطرف خائفا و طرفک ریان من النوم هاجع

چوب کین زلب شاه دین حسین کان را رسول بوسه زدی روح حیدر و بتول این لب مکیده است ثنا زان رسول را زین لب نموده ختم رسل قوت جان و صول بر جان احمد این در لب لعل بوده قوه یاقوت جان هنوز بود شهد ما یقول مشکن ز چوب کین دُر دندان او که این عمکین بود رسول پریشان شود عقول

و فی البحار روی عن سعید بن معاذ و عمرو بن سهیل انهما حضرا عبید الله یضرب بقضیبه انف الحسین و عینیه و یطعن فی فمه در بحار از سعید بن معاذ و عمرو بن سهیل منقول است که هر دو گفتند در مجلس عبید الله ابن زیاد بودیم و گفتار شرار آن روز می شنودیم و کردار شرار ملاحظه مینمودیم که دست ستم برافراشته و شمشیر یا چوبی که در دست داشت گاهی بر چشم نور دیده کان رسول می گذاشت گاهی بر دماغ نازنین و لب و دندان آن جناب اشاره میکرد بنحوی که قلب حضار را از دوست و دشمن بدرد آورد پس زید بن ارقم که این ستم را دید نپسندیده فریاد برکشید فقال ارفع قضیبک لانی رأیت رسول الله واضعا شفتیه علی موضع قضیبک ثم انتحب باکیا در نگرانی با ابن زیاد نموده و فرموده که بردار این چوب ستم را از این لب و دهان محترم زیرا که بچشم خود دیدم که حضرت رسول نام لبهای خود را بر همین مقام نهاده بود و مکرر می بوسید متصل می بوئید و می بوسید از او می چشید پس زید بعد از گفتن آن گریست و بحسرت بر سر مطهر نگریست فقال له عبید الله ابکی الله عینیک یا عدو الله لولا انک شیخ قد خرفت و ذهب عقلک لضربت عنقک عبید الله که او از کلمات زید در غضب شده و گفت که ای دشمن خدا الله گریه میکنی از این فتح و غلبه ما بر حسین اگر چنانچه پیر

وجسم حسين بالدماء مرمل وجسمك في ثوب من الخز رادع

ونادان نسله تو کرو لازم چیری خرافت و سبک عقلی نبود هر اینه حکم میکردم
سرش را جدا نمایند فقال زید لاحدثنک حدیثا هو اغلظ علیک من هذا
فقد رأیت رسول الله صلعم اقعد حسنا علی فخذه الیمنی و حسینا علی فخذه
الیسری ثم وضع یده علی یافوخ کل واحد منهما و قال اللهم انی استودعک
ایاهما و صالح المؤمنین فکیف کان ودیعتک لرسول الله یعنی زید مذکور
از جای برخواست و گفت یا ابن زیاد اکنون که از سخن من در غضب شدی
پس حدیثی از برایت بگویم که بر تو سخت تر و دشوار تر باشد بشنو پس
از این سخن بیان کرد که روزی دیدم پیغمبر خدا را که امام حسن مجتبی را بر
ران یمین خود نشانید و همین حسین را بر ران یسار خود سوار
کرد پس دست مبارک خود را بر هر دو سر ایشان نهاد و زبان بر این دعا
کشاد **شعر مؤلفه** که یارب این دو فرزند رسولند روان
حیدر و جان بتولند سپردم بر تو اینها را زرافت ز دست شمر و
اشرار امت بنزد تو ودیعت میکذاردم علی را با دو فرزندی که دادم
خداوندا نکه دار این امانت ز شر خلق و از اهل خیانت ای عبیدالله
آیا سزاوار است امانت پیغمبر را چنین نگاه داری و عترت و ذریه این
سرور را بدین سان بیازاری که از سر ایشان تا لب عطشان سر بریدی
و زنان ایشان را اسیر و خوار در هر شهر و دیار میگردانی و با این کرمنا وی که دارند
دست از سر شهیدان ایشان بر نداری و آیا سزاوار است که بر سر بریده سبط
رسول و امام مقتول چوب و شمشیر ستم دراز نمائی و دست و زبان باز داری
و کفنا ردنا سزا کشائی ثم رفع صوته بالبکاء و خرج و هو یقول ملک عبد حرا

منالك من يوم عظيم مصابه عجيبا امور الشوا هي صادع

انتم یا معشر العرب عبید بعد الیوم قتلتم ابن فاطمة و امرتم ابن مرجانة حتی
یقتل خیارکم و تستعبد احرارکم رضیتم بالذل فبعدا لمن رضی انگاه صدا
خود را بکریه بلند نمود و از مجلس برخاست وی عبرت لاوی و میفرمود بنده است
عبیدالله که سلطان را در میدان کرد بدانکروه ای گروه اعراب وای گروه کوفیان دیگر بعد
از این زمان شما سر بریده مانند بندکان و بنده اید ظالمان را زیرا که کشتید پسر
فاطمه زهرا را و بجوری عشتید پاره جگر رسول خدا را پس بر خود امیر و سلطان
کردانیدید پسر مرجانه پلید را تا آنکه خوبان جهان و اولیاء حضرت سبحان را
هلاک و بسخت ترین حالتها عترت رسول خدا و بزرگان دین و دنیا و پاکان
ایشان را طعمه شمشیر و اسیر دام بلا و دستکیر در فراق او و در برای کوفیان بی
نفاق و بی عزت کردانید شدید بر خاری و ذلت و اطاعت و بندکی اهل شقاق
دور باد از رحمت آن کسی که راضی شد باین ذلت و خاری و اسیری و کرفتاری انتهی
مؤلف گوید صد حیف که از زید پلید بی احترامی که از آن عنید در مجلس
میشوم بر سر مطهر منور و لب و دندان اطهر فرزند پیغمبر سید در مجالس
اسید مذکور و مسطور میشود انتهی و فی البحار قال ثم امر ابن زیاد بعلی بن الحسین
و اهله فحملوا الی دار جنب المسجد الاعظم فقالت زینب بنت امیر المؤمنین ع
لا یدخلن علینا عربیة الا ام ولد او مملوکة فانهن سبین کما سبینا در بحار راوی
گوید که ابن زیاد پلید چون کلمات حاضران را شنید از انقلاب و شورش مردم ملعون
ترسید بحکمت حکومت مجلس را بهم پاشید و جناب سید الساجدین را با تمام اهل
حرم در خانه که پهلوی مسجد اعظم واقع بود فرستاد و عیال رسول الله را در آن
زندان بلا جائی داد و در آنجا می که در کوفه خراب بودند و در آن خانه محبوس

وَفِیهِ حُسَینٌ بِالدِّمَاءِ مُزَمَّلٌ   وَفِیهِ یَزِیدٌ بِالْمَسَرَّةِ وَاقِعٌ

بودند ز بیت دختر امیر پیغمبر مایند که در آن مدت مدید که ما در زندان بودیم
یک نفر از زنان عرب و کوفیان بدیدن ما اسیران نیامد کسی از مخدرات کوفیان
در منزل ما قدم ننهاد از ترس ابن زیاد مگر کنیزان که اهل حبشه و کشمیر بودند
زیرا که ایشان هم اسیری و غربت را دیده و صدمه دستگیری و غربت را فهمیده
بودند پس بدین جهت بر تسلی و احوال پرسی ما بیکسان می آمدند حاصل آنکه
مخدرات اهل البیت در آنخانه منزل داشتند تا وقتی که روانه شام گذاشتند و
در همان وقت که گویا شب سیزدهم محرم باشد جناب سید الساجدین بطی الارض
از آن زندان به کربلا از برای دفن اجساد شهدا تشریف برد و دلالت بر این است
کما سیأتی فی **مجلس سی و سیم جهة بیان دفن نمودن جناب**
سید الساجدین اجساد طیبین شهدا را در شب ظاهر بعض بیانیه است **مقدمة**
المصیبة یَا نَازِلِینَ بِکَرْبَلَاءَ هَلْ عِنْدَکُمْ   خَبَرٌ بِقَتْلَانَا وَمَا اَعْلَامُهَا
مَا حَالُ جُثَّةِ مَیِّتٍ فِی اَرْضِکُمْ   بَقِیَتْ ثَلَاثًا لَا یُزَارُ مَقَامُهَا   بِاللهِ هَلْ دُفِنَتْ جثاد
وَهَلْ صَلَّی صَلَاةَ الْمُسْلِمِینَ اِمَامُهَا   بِاللهِ هَلْ وَارَیْتُمُوهَا فِی التُّرْبِ وَهَلْ
اسْتَعَرَتْ فِی اللُّحُودِ رِمَامُهَا   یَا جُثَّةً مَا سَبَحَتْ یَوْمًا وَلَا   نَحْوَ الْقُبُورِ سَعَتْ
بِهَا اَقْدَامُهَا   نُشِرَتْ عَلَیْهَا الْمُرْهَفَاتُ قَطِیفَةً   حَمْرَاءَ مِنْ سَافِی الرِّیَاحِ نجامها
مِنِّی السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَتَشَوُّقِی لَکُمْ   وَمُصِیبَتِی بِکُمْ یَدُومُ دَوَامُهَا   **مؤلف گوید**
که ممکن است این مجلس را بعنوان مذکور نمود من باب المقدمة عنوان الاول
سر پیکر مطهر و سر جسد منور آل عبا را در شب یازدهم دشمنان مدفون
نموده اند او که جسد فاطمه زهراء و بتول عذرا چنانچه در مصباح الانوار نوشته است
دیدیم جسد جناب امیر علیه که حسنین در شب وزابر داشته و پنهان از دشمنان

وَزُوَّارُهُ عُودٌ وَخَمْرٌ وَعَنْبَرٌ   وَزُوَّارُ مَوْلَایَ الْحُسَیْنِ الْخَوَامِعُ

او را با نخاک سپردند سیم پیکر بی سر حضرت ابی عبدالله علیه السلام عنوان دویم بیاد کربلا
دو مرتبه پیکر چاک چاک بی سر بزرگوار را با اجساد طاهرات اعمام کرام و برادران
و یاران بود که روی خاک کربلا افتاده دیدیکه بجز آفتاب تابان و خاک بیابان کسی
آنها را دفن و کفن ننموده و این مصیبت همیشه در نظر آن سرور بود اول روز
یازدهم محرم که با زنان و دختران ایشان را وارد در قتلگاه یاران نمودند دویم
در آن شب که بجهة دفن نمودن اجساد شهداء بطی الارض از کوفه به کربلا آمده و
با طایفه بنی اسد یاران را مدفون نمود اجمالی از آن تفصیل اینستکه مرحوم
دربندی در کتاب اکسیر العبادات نقل کرده از مرحوم سید نعمة الله جزائری در کتاب
مدینة العلم باسناد خود از عبدالله اسدی آورده **آغاز مصیبت**
قَالَ الرَّاوِی کَانَ عَلَی جَبِینِ الْعَلْقَمِیِّ حَیٌّ مِنْ بَنِی اَسَدٍ فَمَشَتْ نِسَاءُ ذَلِکَ الْحَیِّ اِلَی
اَوْلَادِ الرَّسُولِ وَاَفْلَاذِ حُشَاشَةِ الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ وَاَوْلَادِ عَلِیٍّ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ حَیْدَرَةِ
الْکَرَّارِ وَاَوْلَادِهِمْ وَاَنْصَارِهِمْ فِی تِلْکَ الْاَصْحَارِ وَهَاتِیکَ الْقِفَارِ تَتَشَخَّبُ
الدِّمَاءُ مِنْ جِرَاحَاتِهِمْ کَاَنَّهُمْ قُتِلُوا فِی تِلْکَ السَّاعَةِ فَمَا حَلَّ لِلنِّسَاءِ فِی ذَلِکَ الْمَقَامِ
الْعَجَبُ اَنْ بَادَرْنَ اِلَی حَیِّهِنَّ وَقُلْنَ لِاَزْوَاجِهِنَّ مَا شَاهَدْنَهُ راوی فرمود که در کنار
نهر علقمه قبیله از بنی اسد را منزل بود روزی زنان ایشان عبور مینمودند در آن
بیابان هولناک دیدند اجساد شهدا و احبا بی شمار پاره پاره و چاک چاک
بر روی خاک هلاک افتاده و اولاد رسول خدا و احفاد بتول عذرا و جگر گوشگان
امیر مومنان در میان آفتاب سوزان بخاک آن بیابان سر نهاده و هنوز
از گلو و جراحات ابدان ایشان خون مانند جوی در جوشش است چنانچه گویا
همان ساعت کشته و سرها از بدنها جدا گشته و گویا که همان زمان لشکر

الی المؤلف

صاحب نحن عن ... فنت نسمعوں

وَطِفلٍ رَضیعٍ بالمَهودِ مُمَهَّدٍ وَطِفلِ حُسَینٍ بِالمَنِیَّةِ رَاضِعِ

لب تشنه بود طفلان اطفال شیر خوار اسمع ... کشته در حسین بن اوله ...

کو میان سرها را بریده و تنها در خون تازه طپیده و افتاده است زنان بنی اسد از دیدن اجساد بی عدد و جراحات بی حد در هر جسد پر دید ن و بعضی از زنان متعجب و گریان و مضطرب و حیران گردیدند و موی کنان و موی کنان و بر سر و سینه زنان رو بسوی قبیله خود دویدند و تفصیل آنچه را که دیده بودند بمردان خویشتن بیان نمودند ثم قلن لهم بما تعتذرون من رسول الله و امیر المؤمنین و فاطمة اذا اوردتم علیهم حیث انکم لم تنصروا اولادهم و لا دفعتم عنهم بضربة سیف و لا بطعنة رمح و لا بحذفة سهم **شعر لمؤلفه** ای قوم بعز دای قتیل متجهر اسد ایا بچه رو برنبی دال رو امید او لا دبنی را چه نکردید اعانت کردید برا صحاب کسا جور و جفانر در یاری ایشان کمری تنگ نرستید مردان چه زنان در حرم تنگ نشستید در نصرتشان پای بعزت نفشردید در ساحت شان خاک نسبردید بمردید چون کشته نر کشتید و نکشتید عدوشان ببیند چسان دو نجاری نکوشان گفتند که از ظلم زنید هم هراسان ز بن سان که بود کشتن و بستن بریش اسان بودیم اگر یاد در این سلسله ماهم بودیم ز زن و مرد در این سلسله باهم از کشته زنید بسی سر ز بدنها بر دند کشید ندر دو ز بود زنها فیقن النسوة یجلن حولهم و یقلن لهم ان فاتکم نصرة تلک العصابة النبویة فقوموا الآن الی اجسادهم الزکیة فواروها فان ابن سعد اللعین قد اراد احیاء من اراد مواراته من قومه فبادروا الی مواراة اجساد آل الرسول و ادفعوا عنکم بذلک العار فما یقولون اذ قالت العرب لکم انکم لم تنصروا ابن بنت نبیکم مع قربهم و حلوله فی نادیکم فقوموا و اغسلوا الذین منکم فانوا نفعل ذلک یعنی زنان اسد تا باز شنیدند کلمات مردان سکوت نمودند ولی زنان و اشد ... بدکان

احبتی سید الساجدین

وَاَطلالُ اَولادِ الدَّعِیِّ عَوامِرٌ وَاَطلالُ اَولادِ النَّبِیِّ بَلاقِعُ

منزل آل زنا بکس و معمور از ظلم
خانه آل پیمبر شده از کین ویران

کشودند که اجماعت هرگاه حضرت رسول الله شما را مسئله نکرده پسر خبر دهید و بشتابید بسوی اجساد بی سر و ابدان مطهر که بی غسل و کفن بخاک و خون غلطیده و مدفون نکشته‌اند اگر از آفتاب برهنه‌اید بخاک بسپارید و بدین سبب تا پس ملامت کنندگان عرب از خود برهید زیرا که شما خواهند فرمود که چرا یاری پسر پیغمبر خود را نکردید و با وجود یکه عرب بی یار در نزد شما قرار داشت و در خانه شما قدم گذاشت **شعر لمؤلفه** شما را عار و ننگ و خواب گرانی شده تا بر کران حاب و را نی شجاعت او لا د اسد بود شما را از عرب مَن رو حسد بود کنون خندد عرب بر ... هر شب که او لاد اسد کر بیده تغلب بد فرزند پیغمبر بکوشید ز خدمت این جنابه ز ابپوشید بحول نبی اسد تو این خدمت را کرده و ز ما مان همت بر بهانه استوار و ز بقلکاه کشتگان را الله دعا اورد ند فضا رت همتهم ارادوا ان یواروا اجسة الحسین ثم اتباعین فجعلوا ینظرون الی الجثث فی المعرکة فلم یعرفوا جثة الحسین من تلک الجثث لانها بلا رؤس و قد غیرتها الشموس مقطعة من السهام و الرماح مرملة ترسا فیها تراب الریاح یعنی بنی اسد کمانشان این و جای لشان چنین بود که تختین پیکر شاه دین را برداد ند و بخاک زمین بسپارند انگاه ساير اجساد پر خون شهیدان را مدفون نمایند با بن امید بر سر هر کشته کرد سیدند او را در خون اغشته و بی سر دیدند در هر گوشه که کشته افتاده حسد پاره پاره با فتند که برهنه عریان با خاک هلاک یکسان و هر یک بی سر و لباس شد که از این رو نشان مردمان نکند بکرامی مشناسند هر پیکری عریان بخون بدنش کفن و تا بش افتاب سوزنشر پیراهن کشته و هر بی سر که دید سا تا ب افتاده هر چند مدفون نکشته و لی

والِ زِنادٍ بالسُّتورِ اعِزَّةٌ   والِ رسولِ اللهِ فیها ضَوائِعُ

فتاده گذارش بدین مستور داشته **شعر للمؤلفه عفی عنه**

هر پاره هزار پاره ز شمشیر و نوک تیر   بر هر تنی هزار سنان کشته جای کین

هر سرو گل جدا شده از تیغ کین سرش   هر پیکری سپیده بچو شبدا افسرش

آن سرو سر بلند ز صد تیشه چاک چاک   بر خاک دون فتاده سر و دست پیکرش

سقای اهل بیت علمدار شاه دین   کو تشنه داد جان ز پی آب داورش

نخل بلند نشسته ز پا بکل   از زین سپیده خار ز تیر و بر پرش   شبیه پیمبر

اکبر ناکام انکه بود   مجنون بکوه در غم لیلی آماده درش   آن گل جدا تازه جوان

در بهار عمر   صد پر شده ز ناوک و پیکان هر پرش   داماد نا امید که تا محشر

بر نخیزد با سر رود به همره ناکام دلبرش   آن غنچه لب که لاله دل داغدار اوست

تا پر نشسته ناوک عدوان بحنجرش   کو باغبان دین که بر پیش دست ظلم از پا

فتاده قامت سرو صنوبرش   پیکان تیر خورده چه پستان شیر او بر حلق

شیرخواره مظلوم اصغرش   زهرا کجاست بنگرد احباب چاک چاک از صغیر

طپیده بخون تا بر اکبرش   ای مظهر ولا ثبت حق یا علی ببین   بی سر فتاده پیکر

اولاد طیبین فبینا هم کذلک فاذا بفارس اقبل الینا حتی اذا قاربهم قال ما لکم

قالوا انا اتینا لنواری جثة الحسین و جثة ولده و انصاره و لم نعرف جثة الحسین

یعنی قوم بنی اسد هر چند در هر طرفی تاختند پیکر امام تشنه جگر را نشناختند

حیران و سرگردان بودند که چه باید کرد ناگاه از گرد راه سواری دیدند که چون

رحمت الهی رو بجانب ایشان آورد چون بنزدیک ایشان رسید پرسید که

ای مردمان چه خیال دارید چرا متحیر و متفکر بید گفتند که خیال داریم دست

سعادت بگشائیم و جسم چاک چاک حسین را از خاک برداریم و مدفون نمائیم

كمثل الاماء اضحت بكل جانبٍ   و قد اخذت من راسهن المقانعُ

و اجساد اولاد و انصارش را در خاک بسپاریم اما سر و لباس بر پیکر ایشان

نیست که بشناسیم این پیکر مطهر از کدام و این جسم بی سر از کیست هر چند سعی و اهتمام

کرده ایم راه بجسد امام نبرده ایم فلما سمع ذلک ان و حن و جعل ینادی وا ابتاه

یا ابا عبدالله لیتک حاضر او ترانی اسیرا ذلیلا ثم قال انا ارشدکم فنزل عن جواده

و جعل یتخطی القتلی حتی وقع نظره علی جسد الحسین فاحتضنه و هو یبکی و یقول

آن سوار جلیل و بیمار علیل که بود زین العابدین است چون جسد ایشان را دید

ناله و افغان ایشان را شنیده از جگر کشیده اشک از بصر بارید و چنان صدای

خود را بناله و افغان بلند نمود که همه حاضران می شنیدند و معنا نثر را می فهمیدند

که مضمون شعری که باب کرام یا ابا عبدالله   در زیر دو فغان از غم تو وا ابتاه   اینکاش که

بودم و من نا امید بکه   مغلول و اسیر خار و قومی گمراه   انگاه از مرکب بزیر آمده و

فرمود که همراه من بشتابید تا جسد مطهر ابی عبدالله را بیابید که من دلیل راه

و خضر همرهی ام و در دست من تمام و نشان هر یک از ایشان آگاهم پس چند قدم

در میان قتلگاه بر داشت و گذاشت هر کشته را که می دید باهی می کشید و بعضی

که می نگریست از دل میگریست تا اینکه نظرش بر جسد انور و پیکر بی سر

افتاد اندر قتلگاه را انبیتا اشک خونین بر رخسار و دم آتشین بکشاد و گفتا

وا ابتاه بقتلک قرت عیون الشامتین یا ابتاه بقتلک فرحت بنی امیة یا ابتاه

بعدک طال حزننا یا ابتاه بعدک طال کربنا **رباعی للمؤلفه** زین

در در یتیمی که بی شبا شد   چشم و دل دشمنان دین روشن شد   کرده بد حبیب

حق ز قتلت کربلا   خندان دل از غم لب دشمن شد انجا بجان پدر پیرا زنو

درد ادم   بیمارم و زار کو چه تا زادم   انبوه فراق تو و اندوه ملال خود

كأنّ بنات الهاشميات حسّرا تساقيها نحو الشآم الزوابع

كوه كران بى است كه بر دل ادادم ثم قال ابن شيئ فرنيبا من محل خشبه فاما لكبير من الرحمن مبان بن محفور ولحد مشغون فنزل الحبه الشريفه ووارها فى ذلك المرقد الشريف انگاه بفاصله چند گام از قتلگاه امام ند نخاك زمين را دود نمود قبرى محفور ولحدى موجود هر كشته پس انسرود پيكر بى دست سرچاك حاكرا بدست مطهر خويش از دو خاك برداشت و باقامى واحترام تمام در ميان قبر ميگذاشت تا انكه ان جسد پاك را مستور در خاك نمود شعر الا اى نجات بى فرق زمين تابه كرد او وشد نهان حان زمانه هماى قدسى عرش اشيانه شد از افلاك در خاك اشيانه چسان مدفون شود ان بى نشان تن كه بى عالم اشد نشانه هر ان عضو كه ان پيكر جدا شد بمبدا نه كه مدفون گشته نابه روان در اسمان تن در بيابان سر پرخون سوى عدا ان روانه پس انشاه كرانصد چاك پيكر چسان شد جمع مدفون در شبانه نغا ند زاند هم كرا و در دست سجاد فنادانگشت در دستش زدان ميانه ثم قال انّ رجل يقول هذا فلان وهذا فلان والاسديون يوالونهم پس چون پيكر امام را مدفون ساخت بدفن اعمام و بنى هاشم پرداخت و قريب بقبر پدر مطهر پيكر بى سر على اكبر و شبه پيغمبر را دفن كرد انگاه سائر بنى هاشم را برنام و نشان ميا و ورد و مى شناخت تا همه را كه مدفون ساخت سوى جسد عمو پس عباس توجه فرمود چون بر بالينش رسيد اه اتشين از دل بركشيد اشك خونين از ديده باريد حضار را امر بكندن مزارش نمود وخود در مصيبت او ميفرمود يا عماه ليتك تنظر الى الحرم والنبات وهن ينادين واعطشاه واغربتاه و باعمى كه ساقى تشنگانند عم اكرم ابكاش كه بود نگاه مستحرم كه بى كيى تشنه

اذا نظروا راس الحسين امامهم الى الارض من فوق المطية واقع

نبى مى كنند كو با ورما كاورا بى ذكر مر پس ان جسد چاك چاك مطهررا در همين مرقد منور كه الان موجود است مدفون نمود شعر در زمين چون شد دفين جسم ال بوتراب سر زد از عرش برين يا ليتنى كنت تراب خفته تا در فرش خاك ان انجم افلاك پاك كفه كردون دل پر از خون ان ذا شيئ عجاب بر سنان زد تا سنان سر بجها ابشان نقاب شرمكين امد از ابن حق قواد بالحجاب ثم عطف على جثث الانصار و حفر حفيرة واحدة و وارى فيها الاجنبيب مظاهر الاسدى حبيبا فى بعض نقيعة ذلك ودفنه ناحيته عن الشهدا بعد از دفن ابى الفضل العباس ان جناب با با زان بنى اسد مراجعت نمود و بجهة دفن سائر شهيدان از انصار و ياوران امر فرمود تا يك از زمين را حفر كردند واحبا مطهرات مفصلات را او در ان ودر پهلوى يك ديگر دفن نمودند الا حبيب مظاهر كه بخواهش يك نفر از اكابر بنو اسد جسد او رش را در همين فراد ولحد موجى تا كنون مدفون كردند فلما فرغ الاسديون قال لهم هلموا لنوارى جثة الحر الرياحى قال فتمشى و هم خلفه حتى وقف عليه او مى گويد بعد از فراغ از دفن اجساد ابدان سائر شهيدان انجوان فرمود كه بيا بيد همراه من تا انكه جسد پاك حر شهيد را نيز برداريم و در خاك لحد بسپاريم چون رهنماى ان وجه از پيش روان ودما چون سائر از قفا يش روان كرديد تا انكه رسيديم بر سر نعش حر بن يزيد رياحى چون نظر ان سرور دين بكى بى سرش فنا د ايستاد و عرمود اما انت فقد قبل الله توبتك وزاد فى سعادتك ببذلك نفسك امام ابن رسول الله فاراد الاسديون حمله الى مع الشهدا فقال لا بل فى مكانه فادوه شعر لمؤلفه عفى عنه

وَلَمْ أَنْسَ زَيْنَ الْعَابِدِينَ مُكَبَّلًا   وَشِمْرٌ لَهُ بِالشَّتْمِ وَالضَّرْبِ رَاجِعُ

كه تو شدى كشته راه الله كشته‌ات از زمين كناه حر شهيداى سعادت جديد
وى بود چون سعادت شهيد حال تجلى شده بين با تجلى تا فلك از حد سما
توبه تو كشت خدا از قبول چون شده كشته رسول وانكه زجان در ره جانان
فدا است مزد جزاى عملش با خدا است طايفه بنى اسد اراده كرده كه جسد
آن آزاده مرد را از خندق كاهش محول دارند و در حضرت ابى عبدالله با ساير شهدا
مجاور سپارند اند قبيل كه زمان وهادى اين جانب كه رهنماى ايشان بود فرمود
كه از اين خيال بگذريد كه اين پيكر خونين را در همين زمين بسپاريد كه مدفن
پاكش همين خاك است فلمّا همّوا من مواراته ركب ذلك الفارس جواده ثمّ تكلّم بيد
الاسديّون فقالوا له بحقّ من وارثته بيدك من انت فقال انا حجّة الله عليكم انا
علي بن الحسين جئت لاوارى جثّة ابي ومن معه من اخوتي واعمامي واولاد عمومتي
وانصارهم الذين بذلوا مهجهم دونه والان انا راجع الى سجن ابن زياد اى فرمود
كه چون از دفن حر شهيد پرداختيم بلكه تمام اجسام شهيدان را مدفون ساختيم
آن جوان كه در همه جا بود و ما او را نمى شناختيم بر مركب خود سوار گرديد كه مراجعت
نمايد مردمان دامان جلالش را بدست آوردند و اظهار تضرع كردند كه اى جوان
سعادتمند بحق خداوند همين پيكرى سرى كه بدست خود مدفونش نمودى سوگند
ميدهيم كه نام ونشان خود را بيان فرما واصل خويش را عيان نما كه از كجا آمده
ونامت چيست و از كدام مشرق سر زده و پدرت كيست و بكدام قبيله منتهى است
كه چون حضرت راه شرط دلالة و هدايت بجا آورد و ما را آگاه كردى در دفن
حضرت ابى عبدالله ع و خدمت گذارى ساير شهداء بى الله وما كنّا لنهتدى
لولا ان هدينا الله **شعر لمؤلفه** در جواب آن سينه ها آتش و آه گفت

وَتَحْدَانِ نِضَّاخَانِ قَانٍ وَعَيْنُهُ   لِرَأْسِ أَبِيهِ وَالرُّؤُوسِ يُطَالِعُ

كه ياران و انصار الله من وليم بر تمام عالمين نام من باشد علي بن الحسين
من زحق بر خلق عالم حجتم كو جسد در زنجير و مبتلا غم بوده‌ام اندر كوفه در زندان
اسير بسته بر زنجير و خار و عدو دستگير آمدم تا كام دل حاصل كنم جسم را زجمع شما
زايل كنم آمدم از كوفه كاين اجسام پاك پيش از اين بي سر نمانند در خاك
آمدم تا با شما در اين مقام بسپرم در خاك ياران را تمام آمدم از مجلس ابن
زياد ميروم كز او كشم ظلم زياد آمدم زار و حزين رفتم كنون اعلموا انّا اليه
راجعون وامّا انتم فهنيئا لكم لا تجزعوا ان نصا موا فينا فودّعهم وانصرف
عنهم وامّا الاسديّون فرجعوا الى نسائهم ويتبليهم آنگاه جناب سيد سجاد ع
در مقام التفات و نوازش با آنگروه بر آمده و فرمود كه اين بادى و خدمت
شما قبول حضرت رسالت پناه و ولايت كرد و بدا اجر جزيل با اين خدمت قليل
شما خواهد رسيد كه از نياد شما خدام امام را بثواب نياد دارى تمام واكر نادى
آل پيغمبر را در جهاد نمودند شمشير نكشود بدا الحال الطريق ملامت و خدمت نموديد
پس ايشان را وداع نموده بجانب كوفه برو ونه اسيران مراجعت فرمود و بنى
اسد و بقبيله معاودت كردند **رباعى لمؤلفه** منظور اگر بجنبه
شاه فلك سرير فاين شك بخوضنا لنادى والسعير ذنبا كرچو حضرت
آن مظهر رجوق قد يقبل اليسير و يعفوا عن الكثير لعنة الله على القوم الظالمين

مجلس سی و چهارم در بیان انفاذ عبید الله سرهای

شهداء واسراء آل احمد را از كوفه بشام و ذكر اخبارى كه صريح در معجزات
مقامات سران و اسيران است **مقدمة المصنف** رأس ابن بنت محمّد
قد صبغ للناظرين على قناة يرفع والمسلمون بمسمع و بمنظر لا جازع منهم و

فکلّ مصابٍ هان دون مصابهم ... وکلّ بلاءٍ دونه متواضع

انّ نوح کحلیة بمنظرک العیون عمایة واصمّ رزئک کلّ اذنٍ تسمع ما روضة الا
تمنت انها لک حفرة ولخط قبرک مضجع مستفاد کوجع مبان کلمات اهل خبر
وسیر در باب سران واسیران آل پیغمبر که در کوفه خرابه او رسال عبید الله به شام
بشام این است که بعضی گمان کرده که چون منزل آل پیغمبر در کوفه خرابه و زندان ابن
زیاد بد بنیاد شده همه روزه عبید الله لعین حکم میکرد تا سر نازنین امام مبین را
در میان بازارها و کوچهای کوفه میگردانیدند که شیعیان بملاحظه آن سر مطهر
شورشی نمایند و دست تا زنیمها الفین نکشایند و مرحوم معیند ره
میفرماید که در آن ایام که سر مطهر امام را بر سنان زده و از اطراف قبایل
و کوچه و بازار کوفه میگردانیدند نقل کرده که در غرفه خانه ام نشسته
بودم ناگاه سر مطهر مقابل غرفه رسید دیدم که این آیه را از سوره کهف
قرائت میفرماید ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم الخ پس بخدا قسم که موی
بر اندام راست شد پس صیحه بلند عرض کردم که رأسک یا ابن رسول الله
اعجب و اعجب یعنی واقعه سر مطهر تو ای پسر پیغمبر عجیب تر از هر عجیب است
الحاصل چون ابن زیاد چند روزه انتظار جواب نامه که به یزید نوشته
بود میکشید دست از العمل امیرا بیرخود امی طلبید لهذا در طی این مدت بعضی
بر منبر رفته و کلماتی که سزاوار نسبت گفته بود همان روز واقعه
عبد الله عفیف اتفاق افتاد که جمعی کثیر از شیعیان و از دشمنان آل رسول
مقتول شدند به تفصیلی که در خاتمه کتاب منظور الائمه که ترجمه تمام عاشر
بحار است مرقوم داشته ام لهذا ابن زیاد از شورش بهشتر از آن واقعه
منتر سید معاودت بخیال جواب سوال نامه اش از جانب یزید رسید که

بعضی از اشعار دعبل رحمة الله علیه است

أفاطم لو خلت الحسین مجدّلاً ... وقد مات عطشاناً بشطّ فرات

فی البحار نقلا عن السید فی اللهوف واما یزید بن معویة فانه لما وصل الیه
کتاب عبید الله ووقف علیه اعاد الجواب علیه یامره فیه بحمل رأس الحسین ورؤس
من قتل معه وحمل اثقاله ونسائه وعیاله فاستدعی ابن زیاد بمحفر بن ثعلبة
العائذی فسلم الیه الرؤس والنساء فسار بهم محفر الی الشام کما یسار بسبایا
الکفار یتصفح وجوههن اهل الاقطار یعنی میفرماید که چون نامه عبید الله
ابن زیاد به یزید پلید رسید قتل ابی عبد الله و یاران و کسانش را فهمید
واسیری عیال و زنانش را مطلع کرد به جواب نامه او را نگاشت و ماموریت داشت
که سر مطهر ابی عبد الله و یاران محترم و اموال و عیال و اهل حرم را بسوی شام
روانه نما پس ابن زیاد محفر بن ثعلبه یا ثعلب را طلب کرد و بروایت معتبر زحر
بن قیس و ابا بردة بن عوف و طارق بن ابی ظبیان و بعضی دیگر از اشرار و بزرگان
کوفه را با قیس بن جمعی کثیر از لشکریان نمود و با سرها و اسیران روانه شام
محنت انجام کرد و بالخصوص سفارش نمود که در هر بلدی از بلاد در واقعه کربلا
واسیری اهل بیت رسول خدا را در میان عباد مشهور نمایند و اهل که مفاد
عبادت سید مرحوم سنی ندهد دلها است که میفرماید عیال و اهل بیت
احمد مختار را مانند اسیران روم و فرنگ و زنگبار در شهر بشهر و دیار بدیار
میبردند ابی مخنف و صاحب منتخب میفرماید که شمر بن ذی الجوشن و
خولی بن یزید و عمرو بن الحجاج هر یک در راه شام سردار جمعی اشرار بودند
و یک هزار و پانصد نفر لشکر داشتند در این سفر مواظب مراقبت
عیال را می نمودند بعضی گویند بعد از خروج لشکریان از کوفه ابن زیاد
بخیال افتاد که مبادا شیعیان و دوستان آل پیغمبر در عرض راه متعرض لشکر

اِذَا لَلطَّسِ اَلحَدَّ فَاطِمُ عِندَهُ   وَاَجرَیتِ دَمعَ العَینِ بِالوَجَنَاتِ

شوند و سرها و اسیران را باز فرستادند لهذا عمر سعد را هم دینیس بر کل مذکورین نمود و جمعیی همراه ان کرده کرد که مجموع جهاد با پنج هزار دهزار بود ملبشد بذخاصل الکلام در طی منازل شام وقایع و مصائب برای آل الله از اعدا الله مبر سید که سوزنده دلها است و هم چنین معجزات و کراماتی ظاهر میکردید که دوش کننده دیدها است ذیرا که مجمع علیه علما و اهل خبر بلکه منقول اند در نوشتن این معجزات همه اصحاب سیر پس میتوان مدعی شد بلکه علم بوقوع ان وقایع شد لهذا این بنده مجرم سزاوار میداند که در این مختصر مجمل الحبند خبر از وقایع در بین راه شام را ترجمه و تفسیر نماید که شاید بعضی از اسرار شهادت اعلاحضرت ابی عبدالله باز انش معلوم شود و بعضی از مصالح ابتلای عیال و ذریه رسول خداوند متعال مفهوم کردد لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و هرچند معجزات و کرامات سید شهیدا و بازانش خارج از حد شمار است لیکن انچه در کتب معتبره مبسوط مسطور است بوده این بنده در صحیفه خاصه از کتاب محلا صة المقاصد فی تاریخ الائمة علیهم السلام ذکر کرده دباره ع وقت و زمان ظهور ان معجزات و کراماتی شمرده ام هرکه بخواهد رجوع نماید و در این مقام اقتدا بر علما و اعلام کرده بر اجمال اختیار در وده ام شاید عاقل بینا و کامل و جاهل را دانا و غافل را بیدار نماید **تنبیه** بدانکه در دنیا و آخرت بد تر از هر حالت و صفت و زشت تر از هر صورت در حقیقت اینکه شخص عاقل با وجود اشنایی در این دار دنیا با عداوت خدا و رسول و اولاد بتول زندگانی کند و در قیامت با این قبح سیرت و صورت محشور کردد از رحمت کاملهٔ حضرت ارحم الراحمین و شفاعت شاملهٔ رحمة للعالمین بی

اَفَاطِمُ قُومِی یَابنَةَ الخَیرِ وَاندُبِی   نُجُومَ سَمٰوٰتٍ بِاَرضِ فَلَاتٍ

نصیب و دور باشد با وجود یکه در روز قیامت بعد از طلاطم بحار رحمت پروردکار بیشتر ان رجیم طمع کار میشود و هم چنین در آخرت از شفاعت احمد مختار و آل اطهار دش کفار هم امیدوار میکردند ولکن با وجود رحمت و سعت خود و شفاعت جامعه خاتم انبیا و دشمنان و ظالمان و قاتلان اولاد رسول و احفاد بتول در جحیم و عذاب مخلد و موبد خواهند بود مثل کفار مرتد و قوم عاد و ثمود چنانچه خودشان در کلام معجز نظام الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعدلهم عذابا مهینا یعنی ان کسانیکه خدا و رسول را اذیت و آزار کردند خداوند عالم ایشان را لعنت فرموده در دنیا و آخرت و دوزخ عذاب اند و خنده دیار عقاب افروخته از برای ایشان در روز قیامت هویدا این کلام است و اثبت کرده بمقاد معجزات از کتب معتبره مثل لهوف و ارشاد مذکور است بطرق مختلفه که چون سرها و اسیران آل رسول الله از کوفه بیرون رفتند در منزل اول در پای دیوار قلعه خرابه نزول نمودند و چون شب در رسید مستحفظان سرهای مطهر مشغول شدند بشراب خوردن و باده کفتن ناکاه بعضی از هشیاران که در همراه ایشان بودند ولی در شراب خوردن موافقت کوفیان را نمودند دیدند که دستی از عیب پیدا شد با قلم آهنین بر ان دیوار نوشت **شعر عربیه**

اَتَرجُوا اُمَّةٌ قَتَلَت حُسَینًا   شَفَاعَةَ جَدِّهِ یَومَ الحِسَابِ
فَلَا وَاللهِ لَیسَ لَهُم شَفِیعٌ   وَهُم یَومَ القِیٰمَةِ فِی العَذَابِ
وَقَد قَتَلُوا الحُسَینَ بِحُکمِ جَورٍ   وَخَالَفَ حُکمُهُم حُکمَ الکِتَابِ

یعنی آیا چگونه امید دارند طایفه که فرزند دلبند پیغمبر یعنی حسین تشنه جگر را کشتند و او را بالب تشنه در خاک و خون

قبور بکوفان و اخری بطیبة   و اخری بفخ نالها صلوات

اعتشند اند که در روز قیامت شفاعت کند حضرت رسول ایشان را چنین
بگو خدا قسم که آن امت بی سعادت را شفاعت کننده در روز قیامت نیست
والبته همه ایشان در نیران خلود مخلد معذب خواهند بود **شعر محتشم**
ترسم که این گناه شفیعان روز حشر   دارند شرم کز گنه خلق دم زنند و فی البحار
و المناقب اللهوف فی خبر حدیثا اخذنا منه موضع الحاجة قال کنا نطوف
بالبیت فاذا رجل یقول اللهم اغفر لی وما اریک فاعلا فقلنا یا عبد الله اتق
الله ولا تقل مثل هذا الکلام الخ ابن لهیعه میگوید حدیث طولی مختصرش
این است که سالی از سالها بحج بیت الله مشرف باب بودم و در هنگامی که طواف
میکردم مردی را دیدم که از حضرت باری با عجز و زاری طلب مغفرت مینمود و دعای
آمرزش میکرد و لیکن سخنش مایوسانه بود و از کلامش که بر زبان می آورد معلوم
میکردید که از رحمت کامله حق تعالی محروم و نا امید است من پیش رفتم و گفتم
ای بنده خدا بپرهیز از غضب حق تعالی و چنین سخنان را بر زبان میاور که
موجب سخط حضرت او است باید نا امیدی از رحمت الهی کفر است چه بدان
که اگر گناه و عصیان تو مثل قطرات باران و برگ درختان باشد که تو استغفار
نمائی و در آمرزش و مغفرت آن لب بگشائی امید است که خداوند آن را بتو
خواهد بخشید زیرا که پروردگارش غفور و رحیم و کریم تر از هر کریم است
رباعی لمؤلفه ای بنده اگر گناه عالم داری   نومید مشو ز فضل باری
باری   این پیشه بنده است و آن شیوه حق   تا چاره کند هر آنکه زاری داری
پس آن مرد آهی سرد از دل پر درد برکشید مرا در گوشه او در دو از برایم حکایت
کرد **شعر لمؤلفه** که دوستیم ز رحمت حق غافل البشر کرا امت

نا امیدی

قبور ببطن النهر من جنب کربلا   معرسهم منها بشط فرات

نا امیدی باطل ما یوس نیم بی جهت از فضل اله   سری است سر پنهان و دیگر
در دل کویم بتوان سر پنهان تا دانی   بر من نشود رحمت یزدان شامل اگر
کفت نقل خویش از کم دیش   شاید بر سانیم زعم بر ساحل ملا نائی برای
که من رو سپاها مصاحب با پنجاه نفر از سپاه عبید الله بودم و بعد از شهادت
حضرت ابی عبد الله همراه شام طی مینمودم و با ما بود سرهای اولاد رسول خدا
و اجساد بتول عذراء و سایر شهداء کربلا روحی و روح العالمین لهم الفداء
و از کوفه تا شام رسمی داشتیم که چون روز شام میشد و منزل تمام میکردید
سرها را از بالاهای نیزها بر میداشتیم و در میان صندوقی میگذاشتیم
و در اطراف آن صندوق سر بسته دسته دسته می نشستیم و حلقه می
آسودیم و مشغول لهو و لعب و عیش و طرب بودیم و بسیار شراب خواری مینمودیم
شبی در یکی از منازل بهمین دستور باطل شب در رسید تمام همراهان
و اصحاب من مست و لایعقل شراب و خواب کردیده و هر یکی در گوشه افتاده
سر بر بستر بیهوشی نهادند من در میان آن جمع خمار شراب هم پیدا نکردم
و هشیار و بیدار بسر میبردم و پاسبانی میکردم چون پاسی از آن شب گذشت
شنیدم صدای رعدی بر قدر آن صحرا و دشت پیچیده و دیدم برناگاه درهای
آسمان گشوده کردید و جمعی از پیغمبران جلیل یعنی آدم و نوح و خلیل و موسی و
اسحق و اسماعیل و حضرت خاتم انبیا و جبرئیل نازل گردیدند و خلقی از
ملائکه آسمان در همراه ایشان بر ما نازل و داخل شدند و لیکن حالت ایشان گرفته
پیغمبران حزن و اندوه و مصیبت داری و زاری بود پس جبرئیل امین در نزد
آن صندوق مطهر رفت و قفل از آن مخزن اسرار برهم شکست باز کرده و در گشود

وان

توفوا عطاشا بالعراء فلیتنی   توفیت فیهم قبل حین وفاتی

وان سر منور را بیرون آورده بوسید و بر سینه چسبانید آغاز مصیبه
شعر لمؤلفه بر دست پیش چو چه سر شاه دین رسید   سر از پی
سپهر بروح الامین رسید   بر سینه تا نهاد سر اقدس حسین بر صدر
عشق قدسی کرسی نشین رسید   پس بوسه بر آن سر و لب بوالبشر نهاد
اشکش بعرش شاه بعرش برین رسید   آن سر که بسینه نبی داشت گر بدوش
گاهی ببوسه نیزه و گهی بر زمین رسید   آن سر که نشست بجا کستر نبو کاهی
بدست ابن زیاد لعین رسید   وان سر که تا بجبهه شمشیر کین شکافت
آن سر که سنگ و تیر خشم بر جبین رسید   آن سر که از قفا بجفا شد ز تن
جدا   بود ر مه طشت دمشق کین رسید   در طشت زر چو آن سر انور
مکان گرفت   بر لعل آبدار لبش چوب کین رسید   آن لب که بوسه میگرفت پیمبر
مکررش   در زر که چوب و تیغ بر او از کین رسید   آن لب که بود از اثر تشنگی
کبود   از ضرب شد سیه چو بر او چوب از این رسید   قرآن تمام تشنه شد
از آب چون شراب   در طشت پیکر سر زاده دین رسید   از درد و
درد چوب شراب بریدن   احکام شرع معطل و اسلام شد زبون پس
هر یک از انبیا و مرسلین آن سر را از زمین برگرفت و می بوسید و بر سینه
می چسبانید و اشک خونین از دیده میبارید نخست آدم ابوالبشر از جبرئیل
آن سر را گرفته نظری آغاز کرد و ماتم داری همی بیلد را از سر گرفت پس
نوح نجی الله را کشتی طاقت شکست و دل بطوفان غم سپرد و ابراهیم خلیل را
آذر غم در دل افتاد و ذبح اسماعیل را از خاطر نهاد اسحق از شدت
اشتیاق در دو فراق و یعقوب را درد فراقش فانی کردید محقق نمانا دکر

ایقتل ظمآنا حسین بکربلا   وفی کل عضو من انامله بحر

مرحوم در کتاب مستطاب لهوف ذکر کلام و مرثیه از سید الانام در این مقام
مرقوم نموده کو با نظرش باختصار در فایت بوده چنانچه در اول روایت
فرموده و در بعضی از کتب قریب بمضمون این اشعار مسطور است **للمنظوم**
ان لحظه سبط عم برمهین ز زمان فتاد   کالنر بدست خاتم پیغمبران فتاد
چون خان بیر کشیدش و بوسید آستان رحیث   انسان که او سراره بجا بجا
فتاد   پس از زبان حال بر انسان خطاب کرد   نو جی که جبرئیل ز تابت زبیان فتاد
کی نور چشم قوم جان پاره تنم   آخر ما کار تو با کوفیان فتاد   جسمت که بود
نفیت آغوش و دوش من   چون خون بخاک دعت زغزر مکان فتاد   چون شد
کر بودمین تنت از پشت زین نشست   در زیر سم اسب مخالف چنان فتاد
ابجان همیشه بد سر و کار تو با خدا   اکنون بر تیغ سمر و سنان فتاد
کشتند تشنه بهر کو اب دوان تو   نا رفت کنار آب روان بوده وان فتاد   ای سرو
سربلند که شاخ و بن بن بخت   دست وسرت ز صرصر بادخزان فتاد   صد
بن شد بنیزه تن کل رخان مرت   و ز نوک بر بلبلت آشیان فتاد   تشنه
قاتل تو خدا را که تشنه کام   از تن سرت بریده کشید کبوشام   یا بنی قتلوک
وما عرفوک ومن شرب الماء منعوک ادکر بیر و انعار خاتم پیغمبران و حقل کل
فرشتگان آسمان و جمیع رسل کریان زبان بر تعزیت کشادند و بحضرت را
دلداری میدادند که اجرک الله یا رسول الله فاحسن الله لک العزاء فی مصیبته
فلذلک الحسین ثم **شعر للوصال** بعقل به نما بتو نابود کند حذا
اند مصیبتی که پریشان کند عقول   مرد تو یا خدای که هرگز نبد بدم ابم تا
انبغه کسی ز بشر صابر و حمول   زاوی مدکو رکوید که آنگاه جبرئیل امین

فوا لهف نفسي للحسين وما جنى　　علیه غداة الطف في حر شمس

عرض کرد یا رسول الله از حضرت عزت مأمورم که در حق امت هر چه بفرمائی
اطاعت نمایم و هر نوع حکمی فرمائی از جهه بیایم اگر اجازت دهی اکنون هلاک
ایشان بپردازم و زمین را متزلزل و مانند شهر لوط سرنگون سازم و بنیاد
این قوم دون را براندازم پیغمبر جلیل فرمود که ای برادر جبرئیل در این جهان
انتقام از کشندگان حسین نخواهم کشید زیرا که در فردای قیامت در موقف
حساب امت خون فرزند شهیدم را از این جماعت خواهم طلبید زیرا که عذاب
در این دنیای دون فانی و عقاب آن سرای جاودانی است پس مقارن آن حال
جمعی از فرشتگان دیگر بر حضرت پیغمبر نازل گردیدند و بعرض رسانیدند که
یا رسول الله از حق تعالی مأموریم که این جماعت ظالمان بی شعور و خلق نمود را
هلاک و عرصه خاک را از مشتی ناپاک ایشان پاک سازیم آنجناب فرمود که
خود را بیدار این قوم عنید هر چه مأمورید عمل نمائید الجمع ملک با حربهای
آتش بار که در دست هر یک بود بجانب موکلین و مستحفظین آن سر منور تاختند
و تمام ایشان را فانی ساختند چون ملکی بسوی من آمد فریاد کردم الامان
الامان یا رسول الله من بی گناهم و بیزارم از اعمال و افعال این سپاهم مرا
پناه ده که نه شراب خورده و نه ظلمی بعترت تو کرده ام رسول خدا فرمود که اذهب
فلا غفر الله لک یعنی دور شو و بکناری شتاب کن که دور از رحمت خدا و بنار جهنم
نور را حق تعالی من از آن هول عظیم بگوشه مختفی شدم چون صبح کردید بعقب
خود را تمام دیدم که مانند خاکستر گردیده و بهمان حالت مستی در سقر افتیدند
و از شراب آن قوم چشیده اند شعر للمؤلفه منظور هر آن کسی که
از کبر و غرور　در محضر مظهر خدا گشت حضور　البته تا زمانه مهر خدا

سقاه سنانا خائر و منه في الحشا　　وصمصام شمر ما الوه بدا له شمر

بی الحال شود هلاک و از رحمت دور　اما حکیم که شهره حق شد تا حشر از جور
یزید کافر مست شرور　روزیکه به بزم عام در نزد دوام امام می خورد و قمار
کرد تا شد مخمور　پس چوب ستم بر آن لب دندان زد　ظلم و مزخرفات
از او بانت ظهور　مستفاد از این خبر است که چون مستحفظین سر مطهر حسینی
جسارت کردند و بی ادبی نمودند که در حضور آنجناب شراب خوردند و مست
و لا یعقل گردیدند جزای این جسارت تعجیل در عقوبت ایشان گردید که تا زیانه
قهر الهی را پیشتر از شمر و سنان و سایر قاتلان آنحضرت چشیدند و ندای بوقوع
عَذَابَ الأدْنَى دُونَ العَذَابِ الأکْبَر شنیدند و شخص راوی هم چون این جسارت
ننموده بود از این عقوبت تعجیلی اسود با این حالت حضرت رسالت لا غفر الله
لک فرمود فَلَيْتَ عَيْنَ رَسُولِ اللهِ نَاظِرَةٌ　مَاذَا جَرَى بَعْدَهُ مِنْ أُمَّةٍ نَكَبَتْ　منظور
بظاهر از نبی اکرم می بود کمی نگاه او در عالم بر عترت او چه رسید یا چه
رسید　از امت بی عترت او ظلم و ستم　مجلس سی و پنجم در بیان
معجزه باهره از سر امام در بین راه شام و اسلام
جمعی یهودیان بدست امام مقدمة المصيبة بدانکه روایت
از یهود عنود از مشاهده انوار حقیقت و اسرار ولایت ایمان آوردند و آل
جمعی کثیر از یهودیان در مدینه از ملاحظه کرامات و زهد عصمت کبری و
مشاهده مقامات عفت در دنیا از جاده رسول هدایت یافتند چنانچه در مصباح
الامم که ترجمه کتاب مستطاب بحار الانوار است ذکر شده علی التفصیل و دیگر
جمعی غفیر از یهودیان در راه شام که مشاهده انوار امامت و ولایت را
فرمودند و تصور مقام شهادت و سعادت را از سر مطهر منور سید

مجلس سی و پنجم
معجزه باهره سر امام

تجرّ علیها العاصفات ذیولها — ومن صبّ ایدی الصافنات لها طحن

الشهداء دیدار نمودند و مجوسی تائب با مسرت دل معاینه کرده اسلام آوردند و
گوی سعادت را از میدان اصلا الغیر بردند مشهود دیده تا باید که با سر شه شناسو
تا آشنا بسر شاه داده هر پاس ای بسا اشخاصی که دلشان از امراض اغراض
خالی بوده بمجرد آنکه ملاحظه اینچنین از آیات الله را می نمودند طریق وصول مقامات در
می پیمودند و چه بسیار از کسانی که بمرض غرض و عداوت مبتلا بوده هر چه کرامت
و معجزه از آیات الله و حجج الله می دیدند مزید بر عداوت و شقاوتشان می گردید

شعر: کمثل القطر فی الاصداف درّا — وفی شدقی الافاعی صار سمّا

مؤید این کلام است یکی از معجزات امام انام در طی راه شام آغا مصیبة
آیا سماء جرت هذی الامور علی — مثل الحسین فهو بعده مور — وانت یا ارض
سیری بعده قطعا — ویا جبال علی اوجه الثری سیری — این الرسول وریحان
الحسین یری — کمصحف قد یری فی الارض مهجورا — این الرسول عن راس الکریم
علی راس السنان محاکیا بدر دیجور — این الرسول وثغر کان یلثمه قد صار
بقضیب کف مهجورا

شعر للمؤلف
چون تاج نیزه شد سر سردار دین پناه — بر خاک غم نکند فلک تاج مهر و ماه
طوق ملک بگردن سر شاه تا بشام — پروانه بود و شمع کمین سنه بود شاه
موسی کنان دو دست عزا در بسجده دید — سینای شرع تا کف کفر است جایگاه
موسی نشان بنوک سنان مه القاب دید — طور بد نور تجلی زنخل آه
بر هر که دید ظلم نمودار مسیح را — دید بد نگو که عیسی مریم براستی گواه
ظلم یزید مقتل یحیی زیاد برد — کان قصه راست قتل شه تشنه لب گواه
خونش بداد داد فلک کرد منت زالیه — ان ماه را به برج وبال است جلوه گاه
کز در تنور خولی و گاهی بدست شمر

فیالک مقتول بکته السماء دما — فغبّر وجه الارض بالدم محمّر

که شد مکین بطشت زر و که زرین کلاه — که بر سر سنان و گهی بد بس
مهر کرد سوسنک دید از هر طرف نگاه — که بر بیان ذکر بصیرت کشود لب
تا آنکه بر یهود و نصاری نمود راه — که در کف رسول و گهی در بر بتول
که بود زیب سینه شه سید تا جگاه — بوسید ابن عذارش و بوسید آن لبش
ابن ابی خضر جو شد آن توبه رو ح خواه — افغان که بر زدی چوب خیزران
دفعه نشسته دید مکید ز تا کشان

و فی العوالم والبحار نقلا عن المناقب انه لما حمل راس الحسین ع الی الشام جن علیهم اللیل فنزلوا عند رجل من الیهود فلما شربوا وسکروا قالوا عندنا راس الحسین فقال اروه فاروه وهو فی الصندوق یسطع منه النور نحو السماء فتعجب منه الیهودی در کتاب عوالم و بحار الانوار هر دو نقل از عالم بزرگوار از کتاب مناقب قدیم نقل نموده اند که چون کوفیان بی ایمان سرهای شهیدان و اسیران بی سامان اولاد رسول جفا بتول را برداشته و از کوفه رو بشام گذاشتند در هر منزلی از منازل که می رسیدند بساط انبساط و سرور و نشاط می چیدند از آن جمله شبی که چون دلهای منافقان تیره و تار و مانند باطن کوفیان ظلمت تا بود بپای دیر یکی از یهود رسیدند از تاریکی شب تیره که دل و جگر سرها پاره ند بدند الا آنکه در زیر آن یهود منزل نمایند آن شب را بیاسایند پس چون فرود آمدند در باز کشودند و هر یک در آرامگاه خود اسودند اسیران آل رسول همه پر شکسته ملول از صدمات راه خسته و بگریه و زاری مشغول بودند و اطفال پریشان حال از گرسنگی و تشنگی بی تاب در عین انقلاب و اضطراب طلب آب نان می نمودند بعضی از سواران و لشکریان ظلوم و جهول مشغول

از زبان ام کلثوم

لهف نفسی علی صغیر اوام   فطمته السهام قبل الفطام

خوردند خواب و بر حی نیزه داران در هنگام اسباب ... بودند شعر لمؤلفه
چیدند بساط عشرت و غم با هم   مشد ظلمت کفر نور و ایمان توام ملت
سر تشنه زاب تا جمعی در وجد   لب سوز فراق تا به تعقیب در غم   این نعره کشید
بکن از ظلم و ستم   وان نعره کشید بکن از شور و شراب   اولاد علی سر
بکرب بلا نکرتان   اولاد زنا سر خوش و مست و خرم   نیزه داران بی دین کز نکه
تا آن سر مطهر امام مبین بودند در عین مستی و خود پرستی دگر بجا سنا نمودند
یهود بمودند در مقام مفاخرت لب کشودند که ای هیرزبان تا می ... بگر ما
لشکر زیان کیانیم و از کجا بکجا روانیم **شعر** ما لشکر زیان قاتل اولاد رسولیم
ما قاطع اصل علی و نسل بتولیم   ما بی سر و پا سرور و سر از جهانیم   از کوفه
مشتاق تکیوشام روانیم   تا ما سر خونین حسین است ابن بتول است   سر بسته
بر بسته ما آل رسول است   ما تابع دین تابع فرمان یزیدیم   ما آل علی را هم
زدین سر ببریدیم   با ما سر پر خون حسین است و کنانش   دین حنظل اسیر ابد
کنیزان و زنانش   آن مرد یهود چون کلمات آن نامردان را شنید خواهش
نمود کران سر مطهر را بمن بنمائید و پرده خفا از چهره اش بکشائید که بی
حجاب ملاحظه جمال انور را کنم و مشاهده خصائل انور را نمایم زیرا که سالها است
زیارت آن رخسار را طالب و دیدارش را راغب بودم پس بر حسب خواهش
آن یهود صندوقی را که سر مطهر امام در آن پنهان بود در کشودند سر آن
از مخزن سر خدا سر باز نمودند **شعر لمؤلفه** ناگهان نور خدا جلوه نمود
بجمال   ناگهان یوسف حق پرده کشود ز جمال   موسی اردید تجلی حق
از ساحت طور   موسوی دید همان جلوه ز گنجینه نور   عکس مرسوی کر تابد

لهف قلبی علیه و هو صریع   جرعوه فجیعه و هو ظامی

ز طور نور تجلاک   دفتی از حد سمک نور خدا در افلاک   از مشاهده انوار
جمال و ملاحظه اسرار جلال مظهر صفات جانان ذاهب یهود آن مات و
حیران سرانگشت تحیر و تفکر بدندان گزید و مقامات ولایت و امامت
آن حضرت را بنظر حقیقت از دیده بصیرت دید فاستودعه منهم وقال للرأس
الشریف یا شفیعی لی عند جدک فانطق الله الرأس فقال انما شفاعتی للمحمدیین
و لست بمحمدی آن مرد یهود از یک نگاه بردگی ولی الله مجذوب گردید و غوایت
و گمراهی را کما هی مخذول و منکوب کرد یعنی از لشکر اشرار در دیک شب
طلبکار آن سر مطهر و خواهشمند دیدار آن سر و رکشته بهر زبانی کر نابد
و بهر بهایی که شایسته آن حضرت را بود دعت طلبید و امانت رسول محمود
آن مرد یهود از امت مردودش امانت نمود و در منزل ورود وعرض کرد
شعر لمؤلفه ای سرور سردار جهان جان بفدایت   ایجان و سرم
تا بد فدای سر و پایت   خواهم که شفاعت کنی از من بجنابش   در محشر و صغیر و
در نزد خدایت   حقا که توئی بر حق و این نور حقاست   وین جلوه حق است
مو بداز لقایت   از جمله معجزات باهرات آن سر منور یکی آنکه در آن
حال بجهت هدایت شخص گرامی لسان ناطقه را کشوده فرمود که ای موسوی
این بدانکه شفاعت من در قیامت از برای اهل دین سید المرسلین و
تابعان ملت امیر المؤمنین است اگر تو هم از یهودان نبودی و پیرو حبیبم
محمد مصطفی میبودی در ظل حمایت و شفاعتم در قیامت می آسودی مؤلف
گوید بجای مقال بود که از مرد یهودی عرض کند یا ابن رسول الله روحی و ارواح
العالمین لک الفداء **شعر لمؤلفه** مکرر رسم مسلمانی چنین است

خضبوه بدم تریب فوطفل لهف قلبی علی قتیل الطغام

طرنوملت اسلام این است کرامت با خدای بن ستمگر و عیبه خور نشاید
بربرند همین مردم کرد خون نکشیدند سر تر تشنه لبان نوبر بریدند
همین قوم اهل بیت خوار کردند اسیر کوچه بازار کردند همین قومی کر بارش
نوکشتند ذبیح کین جوانان نو کشتند تمامی دعوی اسلام کردند کرخود
اسلام زاید نام کردند همین کافر دلان کفتند از کین کر ما نیم امت ختم
النبیین کرالا بزار ازاین قوم بدکیش کر کشتند از ستم پیغمبر خویش
فجمع الیهود اقربائه ثم اخذ الراس و وضع فی طست و صب علیه ماء الورد و طرح
فیه الکافور و المسک و العنبر ثم قال لاولاده و اقربائه پس آن موسوی لعب اولاد
و اقارب خود را طلب کرده و در همان شب کافور و گلاب و مشک و عنبر در حضور
آنجناب اورد و با کمال احترام و خضوع و ابتهال تمام سر مطهر امام را برداشته
در طشتی گذاشت پس عطریات بسیار نثار نمود و در یکبار آن خود لب بگفتگو
کشود که ای یاران این سر منور دختر زاده پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله است
که افضل انبیا و خاتم رسل الله است هشیار باشید در احترامش بکوشید
و بباشید انوار جلال و جمال مشاهده نمایید ثم قال یا ابهفاء حسبت لم اجد
جدک محمدا فاسلم علی یدیه یا ابهفاء حسبت لم اجد جدک حیا فاسلم علی یدیک و اقتل
بین یدیک فلو اسلمت الان اتشفع لی یوم القیمة پس با حسرت تمام و اندوه ملال
کلام خطاب بسر مطهر امام نمود که فاحزناه یا ابن رسول الله که در زمان جد
پیغمبر بودم و در خدمتش نمودم تا بدست حضرتش مسلمانی کبرم و در خدمتش
بجان بذیرم پس فراه فاحزناه که قبل از شهادت حضرت نشناختم و فیض سعادت
خدمتت را در نیافتم تا بدست تو امام اسلام آورده و جان نثار در کربلا بعد

کرده

اقرجوا قلب آله یبعلیه و مرمومه بذلته و انتقام

کرده بجان غالبان و اصل و امیدم حاصل کرده اکنون هم ای سر پرخون کرنخبد
هما یون مرا نیکو تو رهمنون کردیده هرگاه اسلام کرفتم و دین حدت را پذیرفتم
آیا مرا شفاعت پیغمبرانه در فردای قیامت و مراد عوت بمنا فی بر خاندان
و نعمت خود در لحوق فانطق الله الراس و قال بلسان فصیح ان اسلمت فانا لک شفیع
فالکه تمت کلمات و سکت فاسلم الرجل و اقربائه و من معه پس حضرت ابی عبد الله
کر زنده عند الله و باقی بیقاء الله است لسان الله را بکشود بزبان فصیح بیان
ملیح فرمود و سه مرتبه تکرار نمود شعر المؤلفه که ای دوش حیدر
با سعادت رواج بر مرا شغل است و عادت مرا زهر شفاعت در قیامت
مسلم مقبول شمشیر و شهادت اگر اسلام آوری دو کرده هستا تو امن و
خدم عبادت نو امن شافعم در روز محشر مریضان را نمایم من عیادت
اگر امروز مغلوب و غنیلم مرا دریاست میدان جلادت از شنیدن این کلمات
و بیانات و دیدن این معجزات و آیات همه موسائیان و حاضران حیران در
تاب کردیده همه بیکبار باطنا داسلام نمودند و بزبان بلا اله الا الله محمد
رسول الله کشودند آنگاه جمعی از صغیر و کبیر اهل آن ولایت از برکت آن ظهور
مسلمان کردیده و از دیدن این معجزه از آن حضرت در همان عمانا در سبد
مؤلف گوید پس از شنیدن این گونه اخبار و دیدن این نوع آثار البته ناچار
هر شنونده و بیننده از اخبار و اشرار اسلام یاد خواهند کردید زیرا که آن
سر مقدس در نزد همه کس عزیز و محترم و مکرم بود حتی یهود و نصاری احترامش
نموده و بر اکرامش افزوده و عطر و عبیر و گلاب نثار کردند از دیدن آن
معجزه ایمان با او آوردند مگر بنی امیه مردود و یزید پلید بدتر از یهود که ظلمی

عیاند

ویلکم نبینا وبینکم الله   یحکم الحشر عند فصل الخصا

نماند مگر بر آن سر مطهر وارد آورد مانند کاری نیکو کرد نکرد و ندید و ا عجبا مردی که
از بزرگان یهود و یا از رؤسای نصاری بود احترام نمود و اکرام فرمود سر پسر
پیغمبر را هر زمان بر اعزازش افزود و لحی یزید پلید مردود اسباب بی احترامی را
افزود موجود کرد و اساس قمار و شراب طعام در حضور اهل شام آورد اگر
آن موسکوا انتساب عمل بفرمان خاتم پیغمبران نمود که اکرموا الضیف ولو کان
کافراً یزید کافر نمانید که پسر پیغمبر را و تن آن سرور بود در مجلس عام
اهل شام زبان بر بی احترامیش گشود و او را بر ناسزا سستو یا گران مردی که
دو دارند یش هر چند از اهل ملت و کیش نبود با عطر و گلاب سر مطهر و محترم پیغمبر را
معطر کرد و کافور و مشک نثار نمود یزید بهر بود در دو شراب را در پهلوی
طشتی که سر بجناب در آن بود می‌ریخت **شعر لمؤلفه عفی عنه**

عثمان اگر کلام خدا را باب شست   چون مست شد یزید پلید دو شراب شست

اگر شخصی که بر کو پیغمبر را از اهل اسلام نبود نور جمال و حسن مقال حضرت
حسین را ملاحظه نمی ایمان و اسلام آورد یزید بی ایمان که خود را مسلمان
می‌پنداشت مشاهده لبهای حسینی را کرده و آیه قرآن از زبانش شنود ملتفت
نگشت و پشیمان نگردیده سهل است چوب خیزران را بر لب و دندان نازنین
امام مبین میزد و بر ذات بی مخنف اشعار میخواند شعر عربیه با جنبه اکبر را
بی اکبند   ولولا الا محن فی الحدثین   شعبت نفسی من نعم الحسین   احدث
نادبی فی قضبت دسنی   بالنقر شاهد جمالین   یروین بغل النوم بالحسین
کیف یا اینا الضرب بالحسین **رباعی لمؤلفه** مظلم که آمد بسر شاه
شهید   هرگز نشود ز ابو ظالم یزید   در بزم می و مطرب و ساقی و شراب   طشت

سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی   منک البکاء اذا الحمام دهانی

ز رو خیزران و سر را طلبید   مرسوم در مباحث جنگ چون اعراب این رسم بود
مثل این منخاصمین چنین بود که گاهی بجهت غلبه بر دشمن قرار میدادند مبادا
بر این مینهادند که آب گوارا و خوراک لذیذ نخورند مگر بعد از کشته شدن دشمنان
و اتفاقا خوردن را ماندن سر و دمی خوردند با خوشنودی و خرمی تمام طعام
و شراب می‌خوردند کما فی عیون الاخبار روی عن ثامن الائمة الاطهار قال الفضل
سمعت الرضا ع يقول لما حمل رأس الحسين ع الى الشام امر يزيد لع فوضع
ونصب عليه مائدة فاقبل هو واصحابه ياكلون ويشربون الفقاع فلما فرغوا
امر بالرأس فوضع في طست تحت سريره وبسط عليه رقعة الشطرنج وجلس يزيد
يلعب بالشطرنج ويذكر الحسين واباه وجده عليهم السلام ويستهزئ بذكرهم فمتى قمر
صاحبه تناول الفقاع فشربه ثلث مرات ثم صب فضلته مما يلي الطست من الارض
فمن كان من شيعتنا فليتورع عن شراب الفقاع واللعب بالشطرنج ومن نظر
الى الفقاع او الى الشطرنج فليذكر الحسين ع وليلعن يزيد وآل زياد يمحو الله
عز وجل ذنوبه ولو كانت كعدد النجوم انتهى اه و امصیبتاه مفاد این عبارت
و روایت دیگر که مسطور است در همین مجالس و منقول است از عیون الاخبار است
این است که هشتم ائمه اطهار و علی بن موسی معجز نما بید چون سر منور امام
در شام رسید و در بزم یزید خون آشام وارد کردید آن پلید بجهت اظهار
ابتهاج خوان طعام و بساط قمار طلبیده آنگاه انواع میوه جات و حلویات
الوان چیدند و اسباب فقاع و شراب را کشیدند و تخته شطرنج
قمار را حاضر ساختند پس یزید بی ایمان با حضار محفل و اکابر شام
و بنی امیه بخوردن طعام و شراب پرداختند آن ملعون هر زمان اظهار

وَ یَحْکُمُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمُ اللّٰهُ　　یَحْکُمُ الْحَشْرَ عِنْدَ فَصْلِ الْخِصَامِ

نمانده مگر بران سر مطهر وارد آوردند و کاری بغیر کرده نکرده بودند تا بجائی رسید که
از بزرگان یهود و پادشاه و رؤسای نصاری بود احترام نمود و اگر او هم سر پسر
پیغمبر را و هر زمان بر اعزازش افزود و لیکن یزید پلید اسباب بی احترامی آن
سر مطهر را موجود کرده و اساس قمار و شراب و طعام در حضور اهل شام آورد که
آن موکول با انتساب عمل بهر زمان خاتم پیغمبران بود که اکرموا الضیف ولو کان
کافرا یزید کافر بهتان که پسر پیغمبر پاره تن آن سرور بود در مجلس عام
اهل شام زنان بی احترامیش کشود و او را بر ناسزا مستوجب کردان سر ریحان
در دادندش هر چند از اهل ملت و کیش نبود با عطر و گلاب سر مطهر و ریش پیغمبر را
معطر کرده و کافور و مشک نثار نمود یزید هر روز در شراب در پهلوی
طشتی که سر آنجناب در آن بود می ریخت **شعر للمؤلف عفی عنه**

عثمان اگر کلام خدا را بآب شست　　چون مست شد یزید لب شراب شست

اگر شیخی که پیر پیغمبر و از اهل اسلام نبود نبود جمال و حسن مقال حضرت
حسین را ملاحظه نمی ایمان و اسلام او بی یزید بی ایمان که خود را مسلمان
می پنداشت مشاهده لبهای حسینی را کرده و آیه قرآن از آن با نشستنی ملتفت
نگشت و پشیمان نگردید سهل است چوب خیزران لبش را بر لب و دندان نازنین
امام مبین میزد و بر وفق ابیات مختف استغاد می خواند شعر عربیه یا خیبد و گرد

فِی الْکَبِدِ　وَ کُوَیْلَ لَا اَحْمَرَ فِی الْخَدَّیْنِ　شَغَبَ نَفْسِی مِنْ کَرَمِ الْحُسَیْنِ　اَحَذَتْ
ثَادِیَ وَ قَصَبَتْ دُنْیَی　بِالْبِشْرِ شَاهِدَی الْحَنِینِ　یَرْتَنِی یَعْلِی الْقَوْمَ بِالْحُسَیْنِ
کَیْفَ اَکِبَّا لِضَرْبِ بِالْحُسَیْنِ　**رباعی للمؤلف**　هر ظلم که آمد بسر شاه
شهید　هر گز نشنوی زابر ظلم یزید　در بزم می و مطرب ساقی و شراب　طشت

سَیَطُولُ بَعْدِی یَا سُکَیْنَةُ فَاعْلَمِی　مِنْکِ الْبُکَاءُ اِذَا الْحِمَامُ دَهَانِی

در و خیزران و سر را طلبید　مرسوم در میان جنگ جویان عرب این و معهود
میان ایشان چنین بود که گاهی بجهت غلبه بر دشمن قرار میداده اند سرها
بر این مینهادند که آب گوارا و حلال آنها نخورند مگر بعد از کشته شدن دشمنان
و انتقام خود را زانها سر و رهی خوردند با خوشنودی و خرمی تمام طعام
و شراب می خوردند کما فی عیون الاخبار بسنده عن ثامن الائمة الاطهار قال الراوی
سمعنا الرضا (ع) یقول لما حمل راس الحسین ع الی الشام امر یزید لعنه الله فوضع
و نصب علیه مائدة فاقبل هو و اصحابه یاکلون و یشربون الفقاع فلما فرغوا
امر بالراس فوضع فی طست تحت سریره و بسط علیه رقعة الشطرنج و جلس یزید
یلعب بالشطرنج و یذکر الحسین و اباه و جده علیهم السلام و یستهزء بذکرهم فمتی
قمر صاحبه تناول الفقاع فشربه ثلث مرات ثم صب فضله مما یلی الطست من الارض
فمن کان من شیعتنا فلیتورع عن شرب الفقاع و اللعب بالشطرنج و من نظر
الی الفقاع او الی الشطرنج فلیذکر الحسین ع و لیلعن یزید و آل زیاد یمحو الله
عز و جل بذلک ذنوبه و لو کانت کعدد النجوم انتهی ۱ه و امصیبتاه مفاد این عبارت
و دو اخبار دیگر که مسطورند در همین مجلس و منقولند از عیون الاخبار است
این است که هشتم ائمه اطهار و علی بن موسی میفرماید چون سر منور امام
در شام رسید و در بزم یزید مخذول شام وارد گردیدند ملعون بجهت اظهار
انبساط خوان طعام و بساط قمار طلبید آنگاه انواع میوه جات و حلویات
الوان چیدند و اسباب فقاع و شراب را گسترانیدند و تخته شطرنج و
قمارش را حاضر ساختند پس یزید بی ایمان با حضار محفل و اکابر شام
و بنی امیه بخوردن طعام و شراب پرداختند آن ملعون هر زمان اظهار

لا یجری فی قلبی ید معلی حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی

سرور وانشعار بکمر خود میکردم و حاصل این اشعار را بزبان میاوردم **شعر**

لمؤلفه که ال امیدی محبان بن ید هنگام سرور و عید شادی کردید
زین روکه سر دشمن ما در بوضا است زین روکه حسین بن علی کشته شهید زین
مانده سر و روی بابد خورد واز این می خوشگوار بابد نوشید که هنند مدام کر
حرام استعمال کردیم مدام ما حلال شود ر عید نمود دشمن مکدر خ و مات
نمود دل باختگان را زسیاه و ز سفید اکنون زخمار می قماری تا زیم
تا باخته را بود دهد محبت سعید می خورد و قمار کرد و سرمست خماد
بر کشته سر مخ بن هوا خوکردید مکشود نصیب بخبزدان دست ستم
الود بر طشتی دو سر بر دو ببید افغان که رسید خیزران کف کفر
بر آن لب دندان که پیمبر بوسید منظور ز دست کفر مس سادهو بر حق
بن سید البحرمی اسلام رسید واماد و اینت بکری که قریب المضمون و مؤید
خبر کذشته است در عیون نوشته این است عن الرضا قال سمعت الرضا ع

یقول اول من اتخذ له الفقاع فی الاسلام بالشام یزید بن معویة لع فاحضر
وهو علی المائدة وقد نصبها علی راس الحسین ع فجعل یشرب و یسقی اصحابه و یقول
اشربوا فهذه شراب مبارک ومن برکته انا اول ما تناولنا و راس الحسین
بین ایدینا وما ئدتنا منصوبة علیه و نحن ناکل و نفوسنا ساکنة و قلوبنا
مطمئنة قال من کان من شیعتنا فلیتورع عن شراب الفقاع فانه شراب اعدائنا

مجلس سی و ششم بروایت ابی مخنف و سهل بن سعید

در بیان بعضی از وقایع در راه شام است که متضمن صدمات بنات الله و کرامات
اهل بیت رسول الله و شهداء فی الله است بر سبیل اجمال واختصار **شهادة**

فاذا قتلت فانت اولی بالذی تاتینه بالخیرة الرضوان

عربیه یکتب علی الاسلام من کان باکیا فقد ضیعت احکامه واستحلت
عداة حسین بالرماح رمیة وقد نهلت منه السیوف و علت و عودر فی الصحراء
لحما مبددا علیه عتاق الطیر باتت و ظلت فما حفظوا قرب الرسول ولا رعوا
وذلت بهم اقدامهم واستزلت فلا قدس الرحمن امة جده وان هی صامت
للاله وصلت کما فجعت بنت الرسول بنسلها وکانوا کماة الحرب حین استقلت

فائدة جلیلة مؤلف گوید مفاد اخبار علما خبیر و مستفاد از
اخبار اهل سیر آنست که چون پسر زیاد که زاده و اسیران آل الله و سرهای شهداء
فی سبیل الله را با جمعی کثیر از اعداء الله روانه شام نمود و بروایت سهل بن
سعید شهرزوری که هم در کوفه بود واز سفر زیارت بیت الله مراجعت کرده بود
و روایتش در کوفه مشهور و در این راه نیز منقول و در شام هم وارد در کتب
مبسوطه مثل بحار واسرار وغیرهما است و بر متتبع پوشیده نیست خلاصه
چون شنید که آل رسول عازم شام خراب شده اند او نیز مهیای سفر شام شده
و موافقت کرد و بنا بر روایت ابی مخنف چنانچه در اسرار الشهادة مسطور است
در کتاب صغیر نیز سیر نمایدکه چون ابن زیاد خواست که سرها و اسیران را
ارسال شام دارد شمر و خولی و جمعی دیگر از بزرگان را طلبید و بان هزار و پانصد
نفر لشکر از پیاده و سواره همراه نمود و امر ایشان کرد که در هر راه بیت حکایت
شهادت را مذکور دارند و سرها و اسیران را مشهور نمایند پس ابی مخنف
میگوید چون این خبر را شنیدند عازم راه کردیدم و تهیه اسباب سفر کرده
در آن راه باسپاه بودم اول در صحرای قادسیه فرود آمد رسیدیم ام کلثوم
اشعاری انشاد نمود که در شعر از این است ما تت رجالی و افنی الدهر سادا

أبا هاشم خافِ اللهَ واحفظ قرابتي — من الجدّ منسوباً الى القائم المهدي

وزادي بحسرات تعکّر اوقاتي صالوا الينا علينا بعدما علموا انّا بنات
رسول الله يا لهفي بابائي انگاه مي‌فرمايد که لشکر از طرف شرقي وادي جصاصه
که زمين گچ زار باشد گذشتند از دو پل تکريت عبور نمودند و از راه بيابان بر
صحراي اعمي روانه شدند پس در قلعه که در بر عروه اش کوه هست در وادي صلبنا
وادي النخله منزل کردند و بارهاي خود را فرود آوردند و شب را ماندند و
در همان شب صداي نوحه جنيان مسموع همه لشکريان شد که دو شعر از نوحه
ايشان اين است نساء الجن اسعدن نساء الهاشميات بنات المصطفى احمد
يبكين شجيّات ويلبسن ثياب السود لبساً للمصيبات ويندبن حسيناً
عظمت بك الرزيّات ابي مخنف گويد که صبحي از وادي النخله بار بستند بجانب
نصيبين که اسمش لينا مشهور است روانه شدند اهل ان قصبه از پير و جوان و
مردان و زنان بيرون آمدند چون چشمشان بر سر مطهر فرزند پيغمبر و ساير
سرها افتاد شروع کردند بسلام و صلوات فرستادن بر حسين و جد
و پدرش و لعن و بيزاري از اعدا و قاتلان ايشان پس با لشکريان شروع بجدال
نمودند که اي کشندگان اولاد پيغمبران از اين ولايت ما دور شويد
ميشنيد اينجا نمانيد والا کار از زبان بر شمشير و سنان خواهد کشيد
از آن منزل شتافتند و از راه کحيل به جهينه منزل کردند که قريب بشهر موصل
و نامه بعامل موصل فرستادند که استقبال نمايد از براي که سر حسين بن علي
با ما است با احترام تمام لشکريان را در موصل وارد گردان که ما ايشان را کشتيم
اولاد رسول و لخت دل بتول پس بر امر حکومت شهر را زينت کردند مردمان را
باستقبال دعوت نمودند و علمها و الوان افراختند و جمعي هم با عامل از خلق

أبا هاشم تقتلني وحيدةً لا أبي — وجدّي رسول الله اکرم مهتدي

غافل استقبال کردند و شش ميل راه بيرون شتافتند بي مردمان موصل
از حقيقت حال غافل بودند از هر کسي مي پرسيدند جواب مي شنيدند که سر
يکنفر خارجي بريده است که ابن زياد او را فرستاده سرها اسيران ليکن الحال در اين
ولايت رسيده ناگاه شخصي که از واقعه آگاه بود شهادت ابي عبدالله را مذکور
نمود و مردمان را امر بصبر نمود چون مردم محقق کردند صدق کلامش را چهل
هزار نفر مرد شمشير گذار از طوايف اوس و خزرج ازدحام نمودند و قسم خوردند
که با کوفيان مقاتله نمايند و سرها و اسيران را باز گيرند و در ان مقام
مدفون سازند که فخر ايشان باشد چون واقعه اجتماع ايشان به لشکريان
کوفه رسيد هنوز وارد شهر نگرديده راه را بر گردانيدند بر ديوار تل اعفر پناه
بردند و از انجا از راه کوه سنجار عبور کرده خود را به نصيبين رسانيدند و با
گشودند سرها و اسيران را مشهور در نزد اهل نصيبين مي نمودند عليا مخدره
زينب که اينمعني را ديد اين اشعاري انشاد فرمود دو شعرش اين است شعر
عربية اتُشهر في البريّة عنوة ووالدنا اوحى اليه جبرئيل لحاکم الله العرش
فابشرتهم لكم ربي لظى نوعها المعنا عويل پس ابي مخنف مي فرمايد که از نصيبين
بطريق عين الورد عبور کردند و در نزديکي شهر دعوات بر سر چشمه فرود آمدند
و حاکم شهر نوشتند واقعه کربلا را و مسند عي استقبال خود و اهل شهر
شدند پس انحاکم بي دين اسباب طرب و شادي فراهم کرده و با جمعي کثير باستقبال
رفته کوفيان را با سرها و اسيران از دروازه اربعين وارد شهر کردند و مردمان
بکفها بعضي گريان و طايفه شادان بودند پس سرهاي مطهر شهيدان را بر دروازه
کاهي بسر شتافتند و جمعي مستحفظان در اطراف سرها ... جوادي و هرچه

مجلس [illegible]

بکتاب [illegible] العیال الکبیر [illegible]
باللطف الغیبی [illegible] نگاه [illegible]

وفاطم امی والزکی ابن والدی   وعمی هو الطیار فی جنة الخلد

کفتاری مشغول شدند و از آن زمان تا کنون هر کسی را حاجتی باشد در همان
وسعت کاه میرود و مطلب خود را از حق تعالی میخواهد پس از برکت سر مطهر امام
مفترض الطاعه میسر میکردد و البته این برکت تا روز قیامت باقی خواهد بود در
همان منزل جناب سید الساجدین این دو شعر انشاد نمود عربیه شعر
فهذا ما فاتنی فی الدنا حاجی   نابٌ من محنة الزمان تناجی   انا نجل النبی ما بال حقی
ضاع بین عصبة الاعلاجی   ابی مخنف کوید که از آن منزل بر داشته در شهر
قنسرین کذاشتند و چون شهری معمور و با جمعیت بود چون آگاه بر دانند شدند
در ب قلعه را بر روی لشکریان بستند و در بالای بامها نشسته سنگ و چوب بر
لشکریان می انداختند و لعن و طعن ایشان میکردند و در کشتن فرزند رسول و
کفتند که از این مقام بروید و الا کشته میشوید و در همان قنسرین ام کلثوم
دو شعر انشاد نموده پس در آن منزل نزول نموده طریق معره نعمان را پیمودند
و اهل آن استقبال کردند و طعام و آب از برای ایشان آوردند و ملعونان ایشان را
نصف روز توقف نمودند آنگاه بسوی منزل شیرز شتافتند یک نفر از علماء
و مشایخ شیرز بجمیع مردمان فرمان داد که لشکر ابن زیاد سر مطهر حسین بن
علی را با اسیران آل پیغمبر میخواهند از میان ولایت شما عبور دهند بشام
روند آیا با عزت شما این معنی تمام است پس جوانان و سایر مردمان قسم یاد
کردند که نمیکذاریم که در این شهر بیایند تا جان داریم چون لشکریان مردمان
مستعد جنگ ایشانرا دیدند در آن منزل توقف نکردند و ترسیدند و
بسوی کفر طاب شتافتند چون قلعه کوچکی بود دروازه را مسدود نمودند
خولی بن یزید در پای قلعه از ایشان پرسید که آیا در اطاعت یزید نیستید

کرمان کرین

وقایع [illegible]
الا ای [illegible]
[illegible]

ونادی الا یا زینب یا سکینة یا   ایا ولدی من ذا یکون لکم بعدی

که ما لشکریان او را آب نمی دهیم اگر چه غیرت در اطاعت امیر هستید ما را آب
دهید که همه لشکریان تشنه ایم پس جواب دادند که بحق خدا و بحق جد او که بشما
نخواهیم داد زیرا که شما پسر پیغمبر را تشنه کام شهید کردید و اصحاب و زنان او را
سه روز تشنه لب بی آب گذاشتید چون لشکریان چاره ندیدند بسوی شهر
سیبور عبور دادند و جناب سید سجاد اشعاری انشاد فرمود من جمله این است
شعر عربیه ساد العلوج فما ترضی بذاک العرب   وصار یقدم رأس الامة
الذنب   یا للرجال فما یاتی الزمان به   من العجیب الذی ما مثله عجب   آل الرسول
علی الاقتاب عاریة   وآل مروان تسری تحتهم نجب   پس جوانان اهل سیبور
که آگاه بر عبور لشکریان شدند هر یک کمر بسته و مکمل و مسلح بیرون
شتافتند و مهیای مقاتله با ایشان شدند بزرگشان هر چند میخواست که
فتنه نشود متمر نشد لهذا پلی بر سر دجله بود آن را بریدند و مهیای مقاتله
کردیدند و ششصد نفر از کوفیان بحمد الله کشته شد و از اهل سیبور پنج
نفر در دروازه دین خدا کشته شدند جناب ام کلثوم که این معنی را دید پرسید که
نام این شهر چیست عرض کردند که اسمش سیبور است حضرت دعا کردند که
الهی همیشه آب اهل این شهر سرد و گوارا و نرخشان ارزان و فراوان باد و دست
ظلم کنندکان را از سر اینها کوتاه فرما ابی مخنف کوید که اگر ظلم تمام دنیا را پر
کنند در آن شهر همیشه آثار عدالت ظاهر است از برکت دعای ام کلثوم و نرخشان
ارزان است تا روز قیامت پس از سیبور بسوی حماة روانه شدند اهل آن
ولایت نیز بر اسباب سوار شدند و دروازه ها را بر روی لشکریان بستند و گفتند
که محال است که شما را در ولایت خود راه دهیم مگر آنکه تمام مرد و زن ما کشته

شوند

الا یا رقیة یا ام کلثوم انتم   و ضیعة رب الیوم قد قرب الوعد

شوند تا جائیکه لشکر اشرار از انجا هم عبور کرده و بحمص اوردند و الی حمص
امر نمود که شهر را زینت کردند خود هم با یارانش باستقبال بیرون رفت چون
نزدیک شهر رسیدند مردمان مخالفت کردند و دروازها را بستند و در باروها
نشستند از سنگ و چوب بسبب هشت نفر از لشکر کشته شد تا جائیکه لشکر
اشرار در پای کنیسه از نصاری که یک نفر کشیش دانا در ان بود توقف نمودند
اهل این کنیسه از مسلمانان و نصاری با یکدیگر قسم یاد کردند که سرها و اسیران را
از کوفیان بگیرند و جهت افتخار و عزت خود نگاه دارند کوفیان که این خبر را
شنیدند تا رسیدن در ساعت از ان منزل بار کردند و فرار نموده روی به
بعلبک اوردند و واقعه بعلبک را در بحار اغلب اصحاب مقاتل نوشته اند
قریب المضمون با روایت مخنف که گوید لشکر کوفیان بحاکم بعلبک نوشتند
واقعه کربلا و ورود ال الله و رؤس شهدا و نجی الله را پس تمام اهل شهر باستقبال
بیرون رفتند و اظهار سرور و شادی کردند و کنیزان مغنیه و مطربان با دف
و چنگ و ساز و علمهای رنگین همراه برداشتند و عطریات استعمال کردند
و با شراب با نقلات دیگر بهامون گذاشتند و تمام لشکریان در منابر در میان
انشب تا صبح مست شراب بودند جناب ام کلثوم بر ایشان نفرین نمود که الهی مسلط
فرما بر این جماعت کسی که بی مطعومات و کوزه نفرها مشروبات ایشان را
و دست ظالم را از سرشان کوتاه نفرما پس از برکت این دعا او که گویند که
دنیا مملو از عدل و داد شود و بعثت تمام اهل عالم را فرح کرد که بعلبک همان کسی است
او را نمی خواهند بدی پیوسته از دست ظالمان ستم خواهند کشید پس ایشان
در بعلبک ماندند صبح ان روز سوار شده اول شب در پای دیر نصاری که

الا یا شمر حرمنا العلیل و بعده   جرنا بلا الکفل بلی آمر مهلی

منزل نمودند و بیمار کربلا به اتفاق راویان این اشعار را انشاد فرمود که گویند
هو الزمان فما تفنی عجائبه   عن الکرام فما تهدی مصائبه   فلیت شعری الی کم
ذا یجاذبنا   صروف دهر و الی کم ذا یجاذبه   یسیرونا علی الاقتاب عاریة   و سائق
العیس یحمی عنه غاربه   کاننا من بنات الروم بینهم   کانما قاله المختار کاذبه
کفرتم برسول الله ویلکم   یا امة السوء قد ضاقت مذاهبه   و ابی مخنف بعد از این
اشعار واقعه دیر نصاری علی الاختصار نوشته و می فرماید چون شب شد
و هوا تاریک گردید لشکریان سر مطهر را بپای دیر راهب برده و بر سنان استوار
نمودند و اطراف ان مستحفظان نشستند مرد نصاری صداهای عجیب و
عجیب شنید اواز تسبیح و تقدیس حق تعالی بگوشش رسید برخواست
و سبب ان را می طلبید ناگاه نور ساطع و تجلی و ظهوری لامع دید که از پای
دیر او روی باسمان شعاع می کشید از حدان دیر تا سموات را روشن کرده
و ظلمت شب را از میان برده و بچشم سر ملاحظه نمود که ملائکه اسمان فرود
می ایند و در نزدیک ان سر مطهر بتعظیم و اکرام می نمایند و می گویند السلام علیک
یا ابا عبد الله ان مرد راهب از مشاهده انحال متحیر گردید و چون دیوانگان
در همه شب بود تا اینکه شب حیرتش بصبح سعادت انجامید راهب از بالای دیر
امد و پرسید از لشکریان که بزرگ شما کیست و نامش چیست تا او کاری دارم
خولی بن یزید را نشان دادند پس احوال شان را پرسید که از کجا می ایید و
بکجا میروید با شما چیست و چه چیز همراه دارید گفتند که ای راهب ما از اهل
کوفه و عراق هستیم و بسوی شام میرویم و با ما است سر یک نفر که بر یزید خروج
کرده بود و ابن زیاد در عراق او را با یارانش شهید نموده و اموال و عیالش را

سیبکی الرّحیک و اسعد من یبکی ؛ علی رزئکم و الفوز فی الجنة الخلد

اسیر کردند اینان سران و اسیران امروز را نشکو هنر یزید پلید می‌بریم راهب پرسید که
نام این شخص چیست و از خانواده که بود گفتند نامش حسین بن علی بن ابی طالب
مادرش فاطمه و جدش محمد مصطفی است چون راهب نام کرام امام را شنید بهم
کشید و گفت از بس نابکارید فرموده وای بر شما باد الحق که بزرگان و احبار ما
صدق قول است خبر داده اند و گفته که گفتند هرگاه حسین بن علی کشته شود آسمان
از غمش خون میبارد و گریه بر آسمان و بر پیغمبر با جهت اوست پس گفت که میخواهم
یک ساعت این سر مطهر را بمن بسپارید بعد ها بشما رد میکنم خولی جواب
داد که من این سر را در نزد یزید پلید میبرم که جایزه و انعام بستانم راهب گفت
که من نیز بتو جایزه میدهم و یک بدره زر دارم که از اجداد دم میراث بمن رسیده
پس آن زر را حاضر آورد و تسلیم نمود لشکریان نیز سر را از بالای سنان
بدست راهب دادند پس آن مرد دیرانی بدست خود سر مطهر را با آب گلاب تر کرد
و مکرر او را بوسید و بوئید و بسینه چسبانید و اشک از دیده بارید و عرض
کرد که سخت و دشوار است تا ابا عبدالله بر این بنده ات که سرت را بوئیده و
بدست این کفار دم ملاحظه کند پس استدعا دارم که هرگاه جدت رسول الله را
ملاقات نمائی شهادت بدهی از برای من که من شهادت میدهم بوحدانیت حق تعالی
و نبوت جدت رسول الله و ولایت پدرت علی و امامت شهادت تو و برادرت
واشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا و اولاده حجج الله
انگاه بموجب عهدی که با کوفیان کرده آن سر مطهر را بلشکریان سپرد و اما دراهم
و دنانیر را که راهب داده بود لشکریان قسمت کردند چون نزدیک شام رسیدند
همه آن را خزف دیدند که بر یک رویش نوشته است و سیعلم الذین ظلموا ای

سلام علیکم یا امر فراقکم ؛ فقوموا لتودیعی فذا آخر العهد

منقلب ینقلبون پس خولی ملعون نمود بر زبانش که این خبر را مستور دارید و
مشهور ننمائید و هم چنین ابی مخنف از سهل بن سعید شهر زوری روایت میکند
که در آن حال هاتفی از جانب آسمان ندا در داد **شعر عربیه** اترجوا امة
قتلت حسینا ؛ شفاعة جده ؛ یوم الحساب الخ کما نعی چون کوفیان این اشعار
شنیدند مضطرب و حیران گردیدند و منقلب و پریشان بتعجیل بعد دخول شام
میکردند تا آنکه رسیدند الی ما رواه ابی مخنف فی کتاب الصغیر **مجلس**

سی و هفتم در تفصیل واقعه دیرانی مذکوره

بنا بر روایت بحار و ذکر جبرئیل که موید ما مضی من المصائب و موکد ما سیاتی
من النوائب است و منقول از سلیمان بن اعمش **شعر عربیه** مصائب

نسل فاطمة البتول ؛ تبکی حسرانها کبد الرسول ؛ الا یا عین جودی و القینی
کنفا ؛ و سلبها الطلوع الی الافول ؛ اعادیه بتوطاه و لکن نحاه
العتاق من الخیول ؛ و قد قطع العدا الراس منه ؛ رفعوه علی الرمح الطویل
و قد برز النساء مهتکات ؛ تسیرن مع الیتامی من قبیل ؛ و طورا ینثنین بنی
علی ؛ و طورا ینثنین بنی عقیل ؛ تنادی یا رسول الله انا ؛ طلبنا بعد
بالذحول **مقدمة المصیبة مولف گوید** سبب و اینکه مذکور

در دو مجلس سابق است که بنا بر روایت ابن طیمه چنانچه در لهوف و عوالم
مسطور بود و ترجمه و تفسیر شده مفصلا و از چند جهت متحد و از جهتها دیگر
مختلف است مثلی لنقاد بر چون صریح در معجزات و کرامات آل الله و صدق
بر اهل بیت رسول الله است و موید مجالس سابقه و موکد مطالب لاحقه است
تفسیر و ترجمه اش را این بنده سزاوار میداند که بنگارد پس معروض میدارد

اثر تازیانه اهل حرم که منجر بانید لشمر اللعین

دعانا نودع عندو بجلس عنده　　یا شمر قبل تفرق وتنائی

که در کتاب بحار الانوار منقول است از کتاب خرائج و جرائح باسناد متصل
از سلیمان بن مهران مشهور باعمش که میگفت سالی در طواف بیت الله و
بزیارت خانه خدا مشغول بودم تا گاه مردی را مشاهده نمودم که دعا میکرد و
این عبارت را بزبان میاورد که اللهم اغفر لی وانا اعلم انک لا تغفر لی یعنی
خدایا مرا بیامرز و حال آنکه میدانم از تقصیر من نخواهی گذشت و مرا نخواهی آمرزید
بمضمونهائی راوی گوید از شنیدن این کلام دهشت و تزلزل بر تمام اندام من
افتاد بسوی او شتافتم و گفتم ای مرد نادان در شهر الحرام و بیت الله الحرام
و در حرم ملک علام و حرم سید الانام چرا از آمرزش حضرت پروردگار
مایوسی که نا امیدی از مغفرت حق نعم کفر است گفت چه بر نا امیدی من از
خود گناه عظیمی است که مرتکب شده ام گفتم که از کوهها تمام تهامه و مکه
بزرگتر است این گناه گفت آری گفتم از کوههای روی زمین بزرگتر است گفت آری
اگر میل داری معروض دارم گفتم مضایقه ندارم پس از حرم بیت الله بیرون
رفتیم و در گوشه نشستیم پس گفت که من یک نفر از لشکریان عمر سعد بودم در
کربلا و قتل سید الشهدا و از جمله آن چهل نفری بودم که سر مطهر آن سرور را
از کوفه بسوی شام میبردیم روزی در طی راه شام در پای دیری فرود آمدیم بقصد منزل
کرده و سر مطهر امام را بر بالای سنان نصب نموده و خود غذا و طعام درمیان
آوردیم و چون خسته بودیم نشستیم که مشغول غذا شویم تاگاه دیدیم که دستی
از غیب ظاهر گردید و بر دیوار آن دیر بخط جلی نوشت **شعر عربیه**
اترجوا امة قتلت حسینا　　شفاعة جده یوم الحساب　ما را این معنی تسبیباد
ترسیدیم و مضطرب گردیدیم بعضی از ما برخواست که آن دست را بگیرد ناپدید

خطاب اهل بیت بشمر

دعنا نغض ونستریح شیئا　　دعنا نعطی وجهه بردائی

شد و چون مراجعت کردیم بسوی طعام و غذا باز دیدیم که آن دست پیدا شده
و نوشت فلا والله لیس لهم شفیع　وهم یوم القیمة فی العذاب　باز رفیقان
ما برخواستند که آن دست را بدست آورند محو گردید چون برگشتند آن
دست باز ظاهر گشت و نوشت وقد قتلوا الحسین بحکم جور　وخالف حکمهم
حکم الکتاب پس بملاحظه آن کلمات و مشاهده آن دست و حرکات حالت
حیرت و اضطراب در همه ما ظاهر گشت بنحویکه غذا خوردن بر ما گوارا نشد
و از بیم جان بگوشه فرار کرده و ما از جنابه بیرون نمی رفتیم مولف گوید
معنی این اشعار هرچند واضح است ولی در مجلس سی و چهارم در روایت ابن لهیعه
گذشت الحاصل راوی گوید ثم اشرف علینا راهب من الدیر فرای نورا ساطعا
من فوق الراس فاشرف فرای عسکرا فقال الراهب للحراس من این جئتم اغان
مصیبت مثنوی لمولفه باز زنان غم بناقوسم نشست　دست
ماتم تخته قلبم شکست　در مسلمانی ز رهبانی خوشم　عاشقم واز نای
نصرانی خوشم　این شنیدستم که در قرب دمشق　بود دیری مسکن ارباب عشق
قلعه محکم چه عهد آشنا　مهر و مرتاب و درش را پاسبان　ساکنانش امتی
عیسی همه　مردمش نصرانی ترسا همه　بود پیری اندر آن از خلق دور　عالم
از تورات و انجیل و زبور　روز و شب ناقوس شان در ذکر حق　چون حبابیا
خم نویش از فکر حق　منزوی اما بکنج راهبی　بود صافی عاشق و حق طالبی　جز طلب
کامی نزد در کوی دوست　و از طلب هم با همه اندر کوی دوست　دوست سوی
کو بش آمد تا کجا آن　دلبر دلداده با سر پشته دان　تا بدانی معنی عشق و صفا
وحدت و حدت بمیان اولیا　روز آن راهب شنید کوی حق　شد روان از کو

عجائب دنیا فی مصیبتی کربکی

دعنا نرش الماء فوق جبینه   فلعله یصحو عن الاغماء

یا خون ورما جانا لذریتی شد و یحمو قرین
بکینا و اثنانا ذا نسیتی شوق بہجون آمستطیر
بکینا ابد زجاجه اثر ریم الیه جحیم
عن کربه انا عطش ثابلکه ...

خود در سوختی جانب حق برش برون ناز دیر خویش تا نماید سر عشق از عنبر
خویش اشک برنام واز بالای دیو دید برنا بحشری دنیای دیو نور در ظلمت
کشتند در بلاجا قرین باطل وحق دیو انسان هم قرین دید بان سو لشکری
صف تا از عزود پای تا سر کفر و طغیان دشرود واذ ذکر هو جمع اطفال و زنان
مو پریشان و مصیبت دیدگان سر برہنه با لحم برده همه دل زمرگ نا وران
مرده همه دختران زان میان چون اختران ما ذنان بر سینه و برسر زنان
در کنار ان زنان سرها چند برهنه مانند اخترهای چند پیر و برناد
جوان وشیرخوار در سلوک راه حق بسته قطار بلی سری دادیده خشان بر سنان
نور در ویش میرود تا اسمان دیده اش سوی اسیران در نگاه ذیر لب ذکر درود
حمد اله مویش از خون سرش بسته خضاب افتاب و ریش از خون در سحاب
ظاهر از سیمایش اثار جلال کوچه ماهش رفته در برج وبال دید راهب
انچه نتوان دید ازاو بوی عشق دوست را بو شید ازاو امداد بد جلوه اش
شیدا دوست واز نگاهی شد زخاب ببینای دوست پس ان دیر راهب باغنا
از ملاحظه ان قیامت بی طاقت کردید از لشکریان پرسید که شما از اهل
کجا هستید و بکجا میروید در همراه چه دارید که در شما اثار عزیبه موجود و بشما
امور عجیبه مشهوداست کفتند که ما سپاه یزید در عراق بودیم و با حسین
مقاتله نمودیم تا انکه او را با یاران و جوانانش طعمه تیر و شمشیر و مال و عیالش
اسیر کرده اکنون در شام نزد امیر میبریم راهب چون نام کرام حسین را شنید
شناخت زیرا که اسم رسم صفاتش را شنیده و فهمیده بود لهذا منقلب الحال
کردیده و دل و شعورش را باخته پس باز پرسید که ایا حسین پسر فاطمه

دعنا نظلل جسمه بالشمس من   حر الجحیم و لهفة الرمضاء

نعشا تشکالنما الدوسنا کانعوذ شیطان
وحزنی حبیب تلبیتها جانسان وخویش

زهرا وکر دختر پیغمبر شما است و انکه نور دیده علی مرتضی پسر عم رسول خدا است
کفتند اری. فقال تبا لکم والله لو کان لعیسی بن مریم ابن لحملناه علی احداقنا
پس ان مرد دیر بانی کفت وای از این مسلمانی که ذریه دور و مطرود کرده اید
شما امتان از رحمت خود و شفاعت حضرت رسالت و بحق خدا دید باید که اگر
حضرت عیسی را پسری میبود البته ما نصاری او را بر حدیقه دیده کان و حدقه
چشمان خویش مکان میدادیم و مانند ستاره بر خاک قدمش سر مینهادیم
و شما جماعت پسر دختر پیغمبر خود را که هنوز مدتی نکذشته که از جهان و از
میان شما کافران در کذشته است از ظلم و شقاوت کشتید و خویشان او را اسیر
نمودید و خود را مسلمان مینامید و شهادت بر رسالت جدش
حسین میدهید چه نسبتی با امتی بود پیغمبر خدا و یا محمد شما و در دین شما یزید
از رحمت خود دور کرد اند اکنون ای اهل شقاوت مرا با شما یک مطلب و
حاجت است اکر برآورد به بدهید نزد من خویش و بکوئید که مرا از میراث
اباء و اجداد خود معادل ده هزار درهم نصیب و میراث بدست افتاده است
ان را بشما میدهم از سر نیستاید این سر منور را بمن دهید که تا هنکام حرکت
شما لشکریان از این مکان در نزد من باشد انکاه بشما رد مینمایم **شعر**

لمؤلفه شاید کردی تو شاران دکر بکیرم   باشد که مقامات حق
از دوی بهره کیرم   ان سر منور بکر دار سر شده پنهان   مکشوف بود در
نظرم پاک و ضمیرم   جان میدهم و کل جهان در طلب دوست   شاید
نقشانم بر هشر جان و بمیرم   پس لشکریان سخنان دیر نشین را بعمر سعد
لعین رسانیدند و مطلب راهب طالب را فهمانیدند جواب داد که زود

دعانا ذرا إلى الخيام هنيئة   دعانا لجرحه بدواء

بود بدین سر منور را بدهید دینار دو ورا بستانید پس بر امر عمرو مستحفظان
آن سر از طاهب ورا طالب شدند فی الحال دو همیان از دراهم و دینار حاضر آوردند
و نثار نمودند **شعر لمؤلفه** به بوتاید کسی کرد دو دینار بود   بر سر
تا دکه حجلت همه زنار بود   سر وجان که بنزد تا راست نثاری است لی
مثل ابر بسیت که نم در دم زنگار بود   آنگاه لشکریان عمران دو همیان زر را
برداشتند و نزد عمر گذاشتند فی الحال صرافانش بدقت تمام دیدند همه زران
اهتمام سنجیدند و بخزانه داری سپردند پس سر مطهر را براهب تسلیم کردند
فاخذنا الراهب الرأس فنظف و حشاه بمسك و كافور ثم جعله فی حریرة و وضعه
فی حجره و لم یزل ینوح و یبکی حتی نادوه و طلبوا منه الرأس **شعر لمؤلفه**
چون ندبست راهب آن رخ ماه تو   دست عیسی معجز موسی نمود   سوی دیر خویش
بردش واز تخت   چهره اش از عطر و گلاب مشک ان شست   پس بعزت بر سر
خواجش نهاد   دارد راجا بر مسیح الله داد   بی خطا کشتن چلیپا نخل طور
عیسوی دید آنچه موسی دید بود   پس آن سر منور را بر کرسی دیبائی بر زمین نهاد و مقابل
پس اعلا نهاد و خود بخضوع تمام در مقابلش ایستاد و آه از دل و اشک از
دیده گشاد و زبان بر نوحه سرائی و افغان گشاد و متصل براه می نگریست و
بیکربیت مؤلف گوید که درد و اندوه مذکور کلامی در نوحه سرائی راهب
مسطور نیست و نیرزی ان یقال بلسان الحال **شعر لمؤلفه** ای چه
سر سر و دین را بر برادری   ز دبر سر و افغان ز دل اشتران از نصیری ای که
تشنه لب کشته صد پاره زشمشیر   کز مهرت جوانان شده پیر و زمین گیر ای
سر بسته بیکر خون بر بیابان   ای ناده نخان در دو جانان مرد سامان

اهل حرم را مدد ذو الجناح میفرماید

مات الفخار و مات الجود و الکرم   و اغبرت الأرض و الآفاق و الحرم

جرم تو چه باشد که بنا شاه سر بیکر   در کوفه و در شام بر آن پیکر و این سر
ایما لك حاتم زاد کشان تیغ که بشکافت   و این حلق مبارك نه چه ونیزه سنان
تا یافت   پیشانیت از سنگ عمرو ناوك بیکان   خود معجز شق القمری کرد نمایان
قربان لب لعل تو و زخم دهانت   کز تاب عطش خشك تر او کشته زبانت
ده زخم که بر بالا سر بیکر رسیده   اما بدنت ز سم اسب چه دیده   کر نبود بیشتر
کردهم سر زیرا بت   وارد بود سعد که کم جانب بعدابت   اکنون بحضورت
شدم از صومعه بیرون   شاید سر شوم کشته و اغشته در خون   ای زنده
در قرب خدای بنده خالق   برد بر حشم مائیم و برجد تو عاشق   در دست تو
اکنون شمت بین تو کیرم   وز جان بر رب مذهب اسلام پذیرم   تو شاهد
من باش و بفرزدای قیامت   بکشا بشهادت لب و انکه بشفاعت   پس راهب
دیرانی از صدق و یقین بتول دین رسول و آئین مسلمانی را نمود و شهادتین
جاری کرد انگاه سر منور را برداشت و نزد لشکریان آورد و فرمود که مرا با
رئیس شما مطلبی است و میخواهم با او یك کلمه سخن گویم و مرا حضور او بر
جو هم پس عمر سعد بنزد راهب آمد که مقصود را بگوی فرمود که ای مرد
ترا بحق خداوند و بحق پیغمبر اکرم صلی الله علیه قسم میدهم که بعد از این آنچه در سابق
صدمه بر آن سر مطهر وارد آورده و هر بی احترامیکه با او بکردی از این به
موقوف نما و از میان صندوق بیرون منما و در بستان مکن که سر پسر پیغمبر
بی احترام در نظر اهل شام نیاید کسی براه سبطر حقارت نگاه ننماید شعر
این سر عزیز خالق و خلق است ای لئیم جان   خود را مکن لعین خدا و جهانیان
ظلم برا و بجفا به پیغمبر است آل   با مصطفی و آل خدا جفا زامکن جلال عمر بی دین

و اغلق الله ابواب السماء فلا ترقى لهم دعوة تجلى بها الظلم
يا اخت قومي انظري هذا الجواد الى ينبئك ان ابن خير الخلق محترم

بتول کلام دیگرا بی ذا کرده و لحی مجاهی بنا و ردد و السنه را از درا هب کوفتند و گواه
بنا د دیو لی هم بعد از مسلمانی از صومعه بیرون شتافت و در کوهی بعبادت
و عزلت منزل یافت تا انکه اجلش رسید بمعشوق رسید و اصل گردید رحمة الله علیه
و اما عمر سعد ابتر با لشکریان رو بشام نهاده و چون قریب بدمشق رسید
درهمها [illegible] را از خزانه را خود طلبیده و هریک تا سر بمهر دید
و چون سران را بکشودند تمامش خزف و سفال است پس بیک طرفش نوشته
است لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بر طرف دیگر و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون پس عمر لعین بحاجبان خود عن کرده کر این معنی را
اظهار ندارند و تمام درهمها را در میان دجله بریزید که الحق ما دین
بر کوبینا ذا دیم و دنیا را کادرد نبا و آخرت کرده بدیم و ما نیم مصداق خسر الدنیا
و الاخرة ذلک هو الخسران المبین انتهی ما رواه الاعمش نور الله مرقده

مجلس سی و هشتم بروایت اعمش مذکور اجمالیست

از دست اسیران و سران آل الله در دمشق و مجلس یزید و گفتگوی راس الحسین
و نصب سر مطهر در قبه و امدن انبیا بدیدن و روایت از حضرت و این مجلس
متضمن خبر کنشته [illegible] در بحار است مخفی نماناد که سلیمان بن مهران اعمش
مذکور بروایت بحار از خرابه که مسطور در مجلس سابق شد میگوید که بعد
از واقعه دیر راهب عمر سعد با لشکر اهل شوم شام روان شدند روز
دیگر وارد دمشق گردیدند نخستین سر امام مبین را در نزد یزید بردند
پر قاتل آن حضرت سرعت کرده و پیش از وصول سر فرزند رسول مختار
این اشعار را اظهار نمود خطاب به یزید پلید علیه اللعنة شعر عربیه

يا اخت قومي انظري هذا الجواد الى ينبئك ان ابن خير الخلق محترم
مات الحسين فيا لهفي لمصرعه وصار يعلو لضياء الامة الظلم

املاء رکابی فضة و ذهبا انی قتلت الملک المحجبا قتلت خیر الناس اما و
ابا و خیرهم اذ ینسبون النسبا یعنی ای یزید حکم نما تا انکه تمام شتران ما بد
کثیر را مملو از طلا و نقره نمایند زیرا که من کشته ام پادشاه محترم و سید
عالم را و منم کسی که بیجون اغشته ام بهترین مردمان را از جهت پدر و مادر
یعنی پدر و مادر امام مقتول اشرف از تمام جهانست زیرا که امیر مومنان
علی ابن عم الرسول و سیده زنان فاطمه بتول است پس یزید از این کلام متغیر
گردید زیرا که الحق سخن راست در دست تلخ و ناگوار است لهذا امر کرد
که او را کشتند گفت گر چنانچه حسین بن علی را بهترین مردمان میدانستی
چرا او را کشتی و هرگاه پدر و مادرش اشرف از تمام اهل جهان هستند
چرا او را بیجون اغشتی مولف گوید این کلمات بموجب روایات دیگر از
سنان بن انس نخعی است در مجالس سابقه تحقیق آن شده و ترجمه شعر
مذکور را منظوم و مرقوم داشتم قال الراوی یجعل الراس فی طشت و هو
ینظر الی اسنانه و یقول شعر عربیه لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع
الخزرج من وقع الاسل لاهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل
و جزیناهم ببدر مثلها و باحد یوم احد فاعتدل لست من خندف
ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل ترجمه این اشعار بر نحو تفصیل در
مجالس سابقه مرقوم است تا که زید بن ارقم معروف که یکی از اصحاب سید
عالم بود وارد مجلس یزید گردید و سر مطهر شاه شهید دید که در میان
طشت گذارده و یزید پلید اشعار مذکور را میخواند و با چوب دستی خود
بر لب و دندان نازنین اشاره مینماید [illegible]

فلما سمعت بنعیها خرجت وهی تندب وتقول
جاء الجواد فلا اهلاً بمقدمه
الا بوجه حسین یدرک الناعی

ناعی الجواد ... بالا ... مرکبه
... قتیلاً ... والیه
یا ناعیاً ... انیس عبد الله

رسول الله ع نعیناهما شعر فی معناها شرح ای خنجر کراز سخن وی وزعرصا
تا یکی ظلم بر این تشنه لبان وحیات چوب بیداد مزن بر لب این تشنه جگر
زانکه دیدم بهمین چشم بتن اکرات کو مکیک ز سر انکشت نبی بشر و شکر که مکیک
نیاز ان لب نوش اب حیات بچه بچه کیسان لب لعل که جود بخمن کو مرش
از سر منبر بردن زجهات بر نبی ایمان از شنید این سخنان تو سپید که مبادا
سرم مان اگاه بر مطلب شوند از روی تعجب حالت گفت که ای یزید ای قوم اگر چنانچه مرده
پیری بود که لازم پیری بی شعوری وخرافت است هر اینه سر بغیبد تو میکردم
لکن پیری بی شعوری را نع انتقام و تقصیر تو کرد بد فدخل رئیس الیهود فقال
یا یزید ما هذا الراس فقال راس خارجی قال ومن هو قال الحسین قال ابن من
قال ابن علی قال ومن امه قال فاطمة قال ومن فاطمة قال بنت محمد قال نبیکم قال نعم
قال لا جزاکم الله خیراً یعنی پس یک نفر بزرگ یهودیان که راس الجالوت نیز لقب
داردند وارد ان مجلس کردید وسر مطهر فرزند پیغمبر را در طشت و حضور یزید
دید پس پرسید که واقعه این سر خونین در میان طشت چیست جواب شنید که این
سر یک نفر خارجی است و نامش حسین بن علی است باز پرسید که مادرش کیست
واصل ونسبش به که منتهی است گفت مادرش فاطمه دختر محمد پیغمبر عربی است
پس ان یهودی گفت که خداوند بشما جزای خیر ندهد خوشنود عالم نر بینی ای یزید
دیروز پیغمبر شما از میان شما گذشته واز دنیا رحلت کرده و کنون اخبر دو پسر
در میان امت او نگذاشته بود امروز دو پسر دختر او دو نور بصرش را کشتید
و خود نام نسبت بر پیغمبر میدانید وای بر شما مردمان بی ایمان ای یزید
بدانکه میان من و داود پیغمبر سی و چهار نفر فاصله است واز من تا انجناب

ما للجواد معاذ الله من فرس
الا بوجه حسین یدرک الناعی

الا جعلت له الضیغم الضابه
... یعون
... یعون
... بال
... یحون

این همه ریخت حال است اکنون تمام یهود اکر مرا ببینند تواضع کنند و خاشع و خاضع
میشوند دست و پایم را میبوسند تو بهموت پسر پیغمبر را کشته و سرش را اکنون
در میان طشت محفل خود گذارده این بگفت و از جای خود برخواست در وی
بجانب ان طشت روان کردید و با دست خان سر مطهر را دعا شقان زا بوداشت
و بر سینه و روی خود گذاشت و مکرر بوسید و بو سید و گفت اشهد ان لا اله
الا الله وان جدک محمد رسول الله انگاه سر را در طشت گذاشته واز مجلس بیرون
رفت یزید پلید از این معنی منقلب و مضطرب کردید که مبادا رسوا وشورشی
برپا شود امر نمود که سر انحضرت بدالاسلام را جدا کردند واول نفر از مفقوده
در شام است که بدان جرم و کناه بر امر یزید پلید کشته شد فامر فادخل الراس
القبة التی بازاء القبة التی یشرب منها و وکلنا بالراس وکل ذلک کان فی قلبی
فلم یحملنی النوم فی تلک القبة راوی گوید که بعد از قتل راس الیهود هنگام عصر
بود یزید امر نمود که سر مطهر را در قبه که مقابل قبه کاهش بود گذاشته و ما
چهل نفر را که مستحفظان سر بودیم بپاسبانی ان قبه بگماشت ومن از روی وهم
ان روز در تشویش بودم واز کلام یزید و سخن راس الیهود در فکر
غایت خویش بودم و خواب نمی نمودم و همه اش را در اضطراب بودم فلما مضی
ذهن من اللیل سمعت دویا من السماء فاذا مناد ینادی یا ادم اهبط فهبط
ومعه کثیر من الملئکة راوی گوید چون ملکه از ان شب گذشت ومن بیخواب
و بیتاب کرفته بودم ناگاه شنیدم صداهای بسیار که از جانب اسمان بگوشم
میرسد ناگاه شخصی ندا کرد که ای ادم ابوالبشر فرود ای پس پدرم حضرت صفی الله
از اسمان با جماعتی بسیار از ملائکه نازل و در ان قبه داخل شد وباز شنیدم

قال الراوی

الایجبا لدموعن الصغیر الضافیه　　یا نفس صبرا علی الدنیا و محنتها

همنادی زد اکر خدا کرم با ابرهیم و با موسی و با عیسی و با محمد مصطفی هر یک فرزند
اشید پس هر یک از انبیاء مکرم و ارواح معظم با خلقی بسیار از ملائکه اسمان نازل
شدند و در قبه من کوه که جلوه گاه نور حق بود و طور هر یک از انبیاء مسطور
بود منزل دنا ذل کرم پدید انگاه حضرت رسول الله و خاتم انبیاء بر پای ان نیزه
کر سر مطهر پسران منصوب بود نشستند و دیده حسرت بران سر انور کشوده با دل سنگین
زی توجه بفرزند دل بند خود افکند چو دیدم کر سنان خم کرده تا نزدیک دامن
جدش رسید حضرت رسالتماب دست جان سر نازنین جانان جهان زاد دیر
کشید امشب از دیده محنت باریدی و حکایت بحضرت ابو البشر نمود و شکایت فرزندان
ناخلف نابرادی شان فرمود و در حضور انبیاء کرام لب از ذنین بظلم و شقاوت امت
خویش کشود و فرمود که ای بابا آیا ما تری ما فعلت امتی بولدی من بعدی یا عبا
بعنی ای پدر عالمیان و ای ابو البشر ایا ملاحظه نمی نمائی که امت من چه کردند بعد من
بفرزند دل بندم حسین و ایا نظر نمی کشائی بران ناخلف مردمان که فرصت
کرچه ظلم و ستم داد دادند پس از رحلت من بر دو پسر حسنین علیهم السلام
یا عباسا لو لعنه ایکاش در ان زمان نبی اکرم همی کرد زمی کو
عمی یا ادم انسان که پسر تو جوان خود را اظهار کند که چه عجیب ماتم
بو البشر زاد و تو داد کز کفر و فساد شان جهان رفت ببا د وان ناخلف
امتی در ورده تو کنند بنا عدل و دین ز بنیاد قبیل که هابیل تو را کشت
از کین ما انکه یکی بود تو را کشته لعین در امت من دو صد هزاران قابیل
هابیل مرا ز کینه کشتند چنین هابیل تو را چهره ز خون شد گلگون
هابیل مرا پیکر و سر شد پر خون هابیل تو مقتول شد و مدفون کشت

هذا الحسین علی رمح لتما صاته　　الیوم انظره فی الترب منجدلا

هابیل من ما دستم شب رها مو فرزند تو بیک جرا حتی بیش نداشت و از دنیا
کنان بغلبه خود نی شت هر چند که شد کشته و لیکن در دل بیکو ز زن
عیال تشویش نداشت فرزندان من از داغ جوانان شده پیر بلکه پاره هزار
پاره کشته از شمشیر با این همه پامال شداند متم ستور با این همه اهل بیت خود
دید اسیر اکنون سر او بکرد هر شهر و دیار کردند فراز نیزها اشرار
دو دیر و سیاه نصاری و یهود در کوفه و شام و مجلس شرب قمار راوی میگوید
از دیدن و شنیدن ان کردار و گفتار پیغمبران بر خود لرزیدم و بیم هولناک
کردیدم و صبر مسجدم ثم قام جبرئیل فقال یا محمد انا صاحب الزلازل فامرنی
لازلزل بهم الارض و اصیح بهم صیحة واحدة یهلکون منها رب جبرئیل امین
بر پای خواست که یا رسول الله منم صاحب اختیار زلزله عظیم مرخص فرما
تا شهر شام را بر اهلش خراب و ویران سازم و اذن بده تا ببانک صیحه هستی اشرار
و ظالمان را از خاکدان برانداز حضرت رحمة للعالمین قبول ننمود و مرخص
نفرمود تا انجبرئیل عرض کرد یا رسول الله پس مرا کذار تا ابن جهل نعم عذاد
دو سپاه که مو کلند بر بهر مینود ای حبیب الله حضرت پیغمبر فرمود که ای جبرئیل
خود را بی باایشان پس جبرئیل امین بر هر یک از مو کلان دمی میدمید تا همین
رسید بمنزل بیدار و هوشیار دیدم فرمود دیکر و شنیک هر چند صکر نمیشنیک
وی ببخ دمی شنو این مطالبی را که فهمید پس وای بر تو اکر متنبه نکردیدی
پس حضرت رسول الله فرمود کر وا کذار دید او را که نمی امرز د خدا و ندعالم او را
و نخواهد امرزید او را وی کوید که جبرئیل مرا وا کذاشت و کذشت انگاه سر
مطهر را بود اشتند و بسوی عالم بالا کذاشتند و بعد از ان شب دیکر سر

مرثیة لزینب فی مصرع اخیها

کیف القرار وفی السبایا زینب — تدعو بفرط حرارة یا احمد

مطهر را کسی ندید عمر بن سعد هم بر اذن و خود نرسید حکومت ری بدینش نکرد
پس سلیمان اعمش میفرماید که چون این حکایت را از آن نامرد شنیدم منفعل
و منقلب گردیدم و برخواستم و گفتم که دور شو از نزد من که میترسم از آتش تو
من هم بسوزم پس آن مرد از طرفی و من از سوی دیگر بشتافتم و دیگر اثری از آن
ظالم نیافتم انتهی ما رواه الاعمش **تنبیه مؤلف گوید** که این حکایت را
شعبی هم در کتاب خود از نقعی بر نحو تفصیل روایت کرده و حاصلش با آنچه مسطور
شد یکی است الا آنکه در آخر خبر میفرماید که بعد از آن انبیاء کرام و خواتین
عالمیان و مریم مادر عیسی و آسیه دختر مزاحم و ساره مادر اسحق و صفورا دختر
شعیب نزول اجلال فرمودند و مشغول زیارت سر مطهر شدند آنگاه منادی ندا کرد که فاطمه زهرا و
خدیجه کبری مادر و جده سید الشهدا وارد میشوند پس جمیع زنان در
یک طرف سر مطهر نشستند آنگاه فاطمه زهرا رو به رسول خدا نمود که ای پدر
بزرگوار سر مطهر پسر مرا بمن بسپار تا او را ببویم و توشه از جمالش بردارم
رسول مکرم آن سر را بفاطمه اطهر عنایت نمود فاطمه زهرا بر گیسوی ابی عبد الله
مینگریست و نوحه سرائی نمود بنحوی که همه حاضران از انبیا و ملائکه و آسمانها
گریستند مؤلف گوید که ذکر نوحه مخصوص در روایت نیست علی ینبغی ان یقال

شعر عربیه وتستغیث باهلها یا اباه فتی — اضحی بغسل ابنی من بعد نفدا
ویلاه و ویلاه ممن اضحی یکفنه — ومن رای فی جمهة النحر الکفنا — ویلاه و ویلاه من ان
الحنوط له ومن بین ساد حول النعش وانطلقا — ویلاه و ویلاه من صلی علیه ومن

ایضا ... **شعر مؤلف** که ختم انبیا نجا گشته
شد حسین صد پاره شد حسین تو از خنجر و سنان — لب تشنه شد ...

هذا الحسین بالسیوف مقطع — متخضب بدمائه مستشهد

ز قفا از تن سرش — عریان بروی خاک زمین مانده پیکرش — غسلش کسی نداد
کفن پیکرش ندید — جز خون پاک و خاک که گاهی بپا و ورزید — اما کسی بجسم حسین
نماز کرد — اما کسی به تعزیتش نوحه ساز کرد — افغان که خصم بی کفن افکند
پیکرش — بگرفت سر ز پیکر و پیراهن از برش — پس فاطمه زهرا این حکایت
به پیغمبران و همه زنان نموده و فرمود که به بینید امت پدرم چه کردند با
پسرم آنگاه همه حاضران زبان به تسلیه اش کشادند و تعزیت میدادند
که ای دختر رسول و ای فاطمه بتول خداوند منان حاکم است میان تو و ظالم
بر فرزندت والله خیر الحاکمین و هم چنین هر یک از انبیاء و مرسلین تعزیت
میدادند خاتم انبیا انتهی و بعد از این حکایات و امثال ملائکه را و اذن خواستن
در هلاک موکلین را روایت کرده چنانچه مذکور شد والله العالم بحقایق
الامور و التحقیق چنانچه ممکن است که روایت ابن لهیعه و روایت اعمش و شعبی
سه واقعه باشد نظر با اختلاف ازمنه و امکنه هم چنین ممکن است یک واقعه
باشد و آن شخص حکایت کننده در مقامات عدیده ذکر نموده باشد بر
اشخاص چند با اختلاف الفاظ و تغییر در عبارات و بعضی در خصوصیات
و کلمات از تا بفراموشی رواتست بعضی الفاظ و کیفیات را والله العالم

مجلس سی و نهم در بیان ورود اهل البیت سید انام

در شهر شام بروایت بحار الانوار و لهوف **مقدمة المصیبة** واضح است
که شهادت اعلا حضرت ابی عبد الله روحنا فداه سبب اعلاء کلمه اعظم گردید
و رواج شریعت خاتم انبیا و امضاء این ملت بیضا چنانچه از روز عاشورا و
وقوع واقعه کربلا پیوسته تا این زمان از پیکر مطهر سر انور و قبر منور

عادیلا ثوب جریح بالثری بین الحوافر والسنابک یقصد

وازهمه عیال کشان وباقی ماند کانش قوال واضعال وکردار وکفتاری
ظهور ودبروز میکرد کرازدین وطریقه ابین رابنیا دمردمان می اورد ودر
هرمقام امربمعروف ونهی ازمنکرمیهمودند جاهلان را دانا وغافلان را بینا
میفرمودند ومعجزات وکرامات باهره کاهی اظهار میداشتند کر موئد
ومعاضد کفتارشان باشد تا انکه یهود ونصاری را مسلمان ومسلمانانرا
مؤمنان وازشیعیان فرمایند ومکرر در طی مجالس سابقه این معنی مذکور
کردیده است من جمله بتصریح قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم نظر بزنان محرم
حرام است وانچه در سابر زنان مردمان استثنا شده است کر بدون ریبه
نظر بشر جایز است در حق حرم سید عالم نیز محرم است زیرا که موجب هتک
حرمت ال عصمت است چنانچه مکرر روایاتی رسیده است که سید الساجدین
وجناب ام کلثوم وسکینه وغیره در طی سفر شام مراقبت ومواظبت این معنی
بودند که مبادا مردمان جاهل کاهی نکاهی بجانب حرم نمایند ودیده بجانب
بکشایند که موجب خسران دنیا واخرت وسبب تعجیل در عقوبت ایشان
در دنیا شود قبل از اخرت مؤید کلام اخبار وارده در شام است واجمالا
چند خبر معتبر ترجمه وتفسیر در سه مجالس تحریر میشود **اغاز مصیبت**

کم انت ربعا دارس العرصات اضحت معارفه من النکرات لکن بکیت علی حرم
محمد کشفت من نوق عواد بالبدنات بابی ربیبات البتول نوادبا من
احزان وطول شتات لما قفلن الی الشام فرعت اجفانهن سواکب العبرات
والراس منتصب فی راس عنده ودموعها تجری علی الوجنات تشکوا البعد
وجهه متوقد کالبدر یجلوا حندس الظلمات تبکی علی ما نیل منه بکربلا

یا جدتی تبکی وعظم مصیبتی ولما اعاینه اقوم واقعد

من قتل ابناء وسبی بنات تهوی بهن مسلبات حسرات یقوا صیل الاذیال غیر
اشعار فارسی للوصال چون شدند ان شام سپاه خان واه
سرداران سپاه سرتاجدار شاه یک فوج بزاد ویک دشت بسر همراه
ناله همدم افغان فرزناه دیگر هوا وسطح زمین پر زمهر وماه بود از زمین
اسیر وجهان هم چنان سپاه دستی بسر زماتم ودستی حجاب روی زن هما
هاشمی برخ شکل مهر وماه خود سید عرش دما پیمبر سر حسین یک
نیزه بر فلک شده چون مهر جا شکما قال السید فی الکهوف وسار القوم برأس
الحسین ع ونسائه والاساری من رجاله فلما قربوا من دمشق دنت ام کلثوم
من شمر وکان فی جملتهم فقالت له لی الیک حاجة فقال ما حاجتک قالت
اذا دخلت بنا البلد فاحملنا فی درب قلیل النظارة وتقدم الیهم ان یخرجوا
هذه الرؤس من بین المحامل وینحونا عنها فقد خزینا من کثرة النظر الینا و
نحن فی هذه الحالة یعنی سید مرحوم در کتاب لهوف مرقوم فرموده که چون
کوفیان بی ایمان سر مطهر فرزند پیغمبر را با زنان واسیران ال حمید وبیماد
کربلا وبعضی از مردان درباقی ماندگان از ال هاشم را بجانب شام میبردند
وهرچه میتوانستند از بی صلهٔ بر ایشان وارد اوردند پس چون نزدیک
شهر شام رسیدند قریب بدمشق کردیدند طلب جناب ام کلثوم شمر
ظلوم را که سرکرده جمعی از سپاه ودر همراه بود طلب نمود وفرمود **شعر**
لمؤلفه که مرا با تو بود حاجتی ای شمر شریر سهل باشد تو بکن مطلب
ما را بپذیر ما که در دست جفای تو کرفتار شدیم عزت شهر چندانیم و
اسیر بخیر اهل بیت نبی وال علیم ولی با چنین حال در انظار حقیریم و

ما حیلة الکلب یشرب منها ریّاً ونحن من الفرات مطرّد

بقیه خواهی او را در این شهر تماشا دارد زد هی و که بنا شنید را و خلق
کثیر شامیان بلکه نیز ببینند که اولاد رسول همه زار و خسته و همه خار و ذلیل و
اسیر پرده عصمت اولاد علی پاره مکن که همه نسل اسرائیل بشمرند زنده بود
عصمت آل نبی از نظر مردم شام شد چون در بر شان حرمت اهل کنشت
یا شمر اگر میخواهی یا گو میان در این شهر در آیی و اراده داری که ما را هم وارد
شهر خراب نمائی پس از آن هم بیر که مردمان نظاره کردن کمتر باشند خود هم
بیشتر از ما اسیران و این لشکر بشتاب نیزه داران را هم بگوی تا اینکه نیزه ها را
از میان جمع اسیران بیرون ببرند و سرها را در مقابل محامل عیال نگاه ندارند
تا اینکه اسیران از نظر مردمان سالم بمانند شامیان و نامحرمان کمتر نظر
بر حرم پیغمبر گشایند زیرا که عیال زار خاندان پیغمبر مناسب به سر و برهنت
و این معنی سزاوار حرم پیغمبر نخواهد بود شمر پلید از آن بغض و عداوتی که
با آل پیغمبر داشت لوای بی محابا افراشت و برخلاف جواب ام کلثوم امر نمود که نیزه داران
سرهای شهیدان را در میان جمع زنان و در مقابل کجاوه ها اسیران نگاه داشتند
و رایت اشتهار حضرات اطهار را در مجمع مردمان بر افراشتند که تمام شامیان
نظاره گران نگاه کنند بر ایشان و با همین حالت پریشان وارد شهر شام کردند
و در باب مسجد جامع مقامی که اسیران را نگاه میداشتند باز داشتند ثم قال السید
وروی ان بعض فضلاء التابعین لما شهد رأس الحسین اخفی نفسه شهراً من جمیع
اصحابه الخ سید مرحوم در لهوف مرقوم داشته که یک نفر از علماء و تابعان
سید اولیاء علی چون واقعه ورود اسیران را با آن حال مشاهده نمود سر مطهر پسر
پیغمبر را بر سنان دشمنان دید مدت یک ماه خود را پنهان نمود بر نحوی که احدی

او را

فقفوا اعتزا بالبقی ولا ترکبوها وتبغضوا المنن بالطف خائبطونها

او را نمی دید از مضی یک ماه که اصحابش او را ملاقات نمودند سبب پرسیدند
فرمود آیا نمی بینید این همه بلا و ابتلاء که بر ما شیعیان بلکه بر دین و ایمان رسید
و آیا واقعه کربلا و اسیری عترت محمد مصطفی را نشنیدید آیا سر منور حسین
مظلوم را بر سنان مخالفان ظلوم ندیدید آنگاه این شعر را انشا نمود
جاؤا برأسک یا ابن بنت محمد مترمّلاً بدمائه ترمیلاً وکأنما بک یا ابن بنت
محمد قتلوا جهاراً عامدین رسولاً قتلوک عطشاناً ولما یرقبوا فی قتلک
التأویل والتنزیلا ویکبّرون بأن قتلت وانما قتلوا بک التکبیر والتهلیلا

شعر لمؤلفه فی معناه ای سبط رسول خدا فرزند بتول وی کشته
ز کین خلق بی دین مقتول بردند سرت را چه بریدند از تن بر نوک سنان
در بر کفار جهول آنکس که تو را ای پسر زهرا کشت یکدفعه نه دین و سید بطحا
کشت بی واهمه فاش توحید تو را یا مذهب دین علی اعلا کشت دردا
که عدو تو را ز شمشیر کشند هلهله می گویند تکبیر کشند یا دعوا اسلام جد تو در
شهر بود توحید مجرد به خود از تیر کشند قال وجاء شیخ کبیر من نساء الحسین
وعیاله وهم اقیموا علی باب المسجد فقال الحمد لله الذی قتلکم واهلککم واراح
البلاد من رجالکم وامکن امیر المؤمنین منکم سید مرحوم میفرماید که در
هنگامی که آل الله و اهل بیت رسول الله را در زیر یک درج مسجد شام نگاه
داشتند و تماشائیان شام در اینجا به دست از زنان و نگاه به آل الله افکنده شدند
مرد مسنی خورده و پیر که در ریش از روی جهالت و غفلت زرد و صغیر بود
و بسوی عیال توجهی نمود دید به عبرت و زبان به ملامت گشود که الحمد لله خداوند
محمود شما را کشت و هلاک فرمود و مردمان همه بلاد را از دست مردان شما

محاسن منہم وعلی

الا انکروا ان تحملہم تبلیتہم
اسارید فایک کربلا اوبا

اعادی مطایاهم توقف هنیئة   اودع نفسی ثم اقضی شئونها

اسود و مباط کود بر شما امیر مؤمنان یعنی بن یزید اکر شما را شهید نکه خاک در خون
کشید فقال له علی بن الحسین یا شیخ هل قرأت القرآن قال نعم فقال هل عرفت
هذه الآیة قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قال الشیخ قد قرأت ذلک
حاصل الکلام چون مظهر عترت خدا و حضرت سجاد کربلا ان مرد پیر را ملاحظه
نمود کرد که بمجرم رسول الله کفتکو دارد و خطابش بر ال الله است نه بر یزید پلید
متوجه ان مرد کردید و او را غافل و جاهل از حقیقت حال دید تفهیم او را طلبید
و فرمود که ای مرد ایا قرآن خوانده و معنی این ایه را فهمیده که خداوند سبحان خطاب
باشرف پیغمبران پیغمبر ما نموده که یا احمد بمردمان و مسلمانان بفرما که من اجر و مزد
رسالت پیغمبری از شما سوال نمی کنم و توقع ندارم مگر اینکه دوستی اقارب و ارحام
خویش را از شما تمنا دارم و اهل بیت خواهش دارم آن مرد عرض کرد بلی این ایه را خوانده ام
و معنی ان را دانسته ام پس فرمود حضرت که ایا این ایه را تلاوت کرده که میفرماید
واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی یعنی ای مسلمانان
بدانید که آنچه از کفار غنیمت بدست شما آید آنچه از اموال و نفوس انها نصیب شما شود
خمس ان مخصوص ذات حق و پیغمبر محمد مصطفی و ذوی القربی و ارحام انجناب
است که ذوی القربی و خویشان پیغمبر را نسبت وفات احد بت مشرب دراین حق غنیمت
خواهند بود ان مرد شامی عرض کرد بلی خوانده ام و معنی ان را دانسته ام پس حجة الله
فرمود که ای شیخ ایا در قرآن مجید این ایه را قرائت نموده که انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی بدرستیکه خداوند عالم اراده فرموده که
از شما اهل بیت رسول خدا رجس را دور و دفع فرماید هر رنگ و صفت پلیدی را و شما
اهل البیت را از جمیع جهات پاک و پاکیزه و از هر خصلت ناپسندیده مبرا و منزه بنماید

وکیش

اهل البیت ستاً و

مکرنفقی تھمیل انداب تبیہم
حمنیم انجمان وعظام آوبیانا

اودع صغرا بالطفوف یذبحوا   اشم ثنایاها والثم عیونها

نماید ناید ان مرد پیر عرض کرد بلی خوانده ام این ایه را بلکه تمام ایات مذکوره را فقال که
علی بن الحسین فنحن اهل البیت الذین خصصنا بالطهارة یا شیخ فبقی الشیخ ساکتا
نادما علی ما تکلم به فقال بالله انکم هم قال علی تالله انا لنحن هم من غیر شک وحق
جدنا رسول الله انا لنحن هم پس حضرت ولی الله و دلیل هر کمراه فرمود که ای مرد
ما ئیم مراد از ذوی القربی در ایات قرآن و ما ئیم ان خاندان و اهل البیت که مخصوص
شده ایم بطهارت و عصمت که هرگز غبار رنگ و کرد پلیدی بدامان عفت و عصمت
ما ننشسته ان مرد شامی بمجرد چون شناخت اهل بیت پیغمبر را ساکت کردید بدرد
پشیمان از کردار و کفتار خود شد از روی حیرت و تعجب استفهام نمود که ای جوان
تو را بذات خداوند قسم ایا شما اهل بیت پیغمبر و اولاد و احفاد انسرور هستید
و شمائید خانواده طهارت و عصمت پس سجاد کربلا از برای دفع شبهات از خواطر او
فرمود بذات خداوند سوگند بحق جدم پیغمبر که ما اسیران اهل بیت پیغمبر هستیم
و ما غریبان و حقیران در میان شما خویشان و ذوی القربای انسرور هستیم
و ینبغی ان یقال بلسان الحال **شعر لمؤلفه** ما جمع اسیران همه اولاد
رسولیم   ما جمله حقیران همه احفاد بتولیم   این جمله سرها که ببالای سنانها
زاولاد نبی و وصی و حضرت زهراست   این سلسله هر چند اسیرند و یتیم اند
از دوده پیغمبر و از نسل امیرند   لب تشنه کشیدند بجون قوم ستمگر زاولاد
علی پیر و جوان اکبر و اصغر   جز عصمت موجود بجز جود و طهارت   بود انچه براو
نبی رفت بغارت   از امر یزید و عمر این قوم بدائین   بردند حریم نبی بی بی ناره
سر از دین بر باد اکر خیزد بن خصم لعین زاد   تا آل علی هر که دراند داد چونمانده
پس ان مرد عمامه خود را بر زمین افکند و سر بسوی اسمان بلند نمود که اللهم انی ابرأ الیک

والثم کفا قطعتها ید العدی — فما ضرهم لو انهم یتقونها

من عذاب محمد من الجن والانس ثم قال و هل لی من توبة قال نعم ان تبت تاب الله علیک
وانت معنا قال انا تائب عرض کرد الهی بیزارم از دشمنان و بتری میجویم از اعداء
آل پیغمبر از جن و انس پس دری عجز و انکسار کشوده امام بیا بکریم که یا ابن رسول الله
من شما از انشنا ختم و از اول زبان بجسارت باز نمودم ایا توبه و پشیمانی من سود
داد و مقبول درگاه خدا و آل رسول است حضرت فرمودند بلی اگر توبه نمائی و
پشیمان گردی توبهات مقبول و تو نیز با ما آل رسول محشور خواهی بود ان مرد
اظهار ندامت از آن جسارت همی کرد و سخنان عجز آمیز بر زبان می راند چون این
خبر بگوش یزید پلید رسید امر نمود کران بیچاره مرد تائب را بقتل رسانیدند و
شهید راه آل الله گردید ان مرد هم یک نفر از کشته شدگان در شام است بلکه
نفسی و عصیانا بظلم یزید بن معویه علیهما النیران انتهی ما رواه السید فی اللهوف

مجلس چهلم در بیان ورود آل بیت رسول در شهر شام خراب

بروایت سهل ساعدی که اشهر روایات است در بحار از مناقب نقل نموده

اغاز مصیبت
قتل الحسین فیا سما تفطری — حزنا و یا شمس النهار تکوری
لله نائبة تفاصر دونها — کل النوائب فی جمیع الاعصر
ابن بدر قد فی الجرین مجندلا — خرا و یعلو فوق رمح منبر
والسبط یخضب فی النجیع و یشتکی — ظما و یسقی کاس موت احمر
و بنات آل کلیة الکبود مصونة — فوق الاوانک فی المقام الغیر
و بنات فاطمة البتول نسائه — فی نیب النیاق بکل قفر مقفر
یهدی الی متجبر فی کفره — سحقا له من کافر متجبر

باسناده عن زید عن آبائه ان سهل بن سعد قال خرجت الی بیت المقدس حتی
توسطت الشام فاذا انا بمدینة مطردة الانهار کثیرة الاشجار قد علقوا

آراهم یا اما و التراب وسادهم — علیهم طیور القفر طال انینها

الستور والحجب والدیباج وهم فرحون مستبشرون وعندهم نساء یلعبن بالدفوف
والطبول فقلت فی نفسی لا نری لاهل الشام عیدا لا نعرفه نحن فرأیت قوما یتحدثون
فقلت یا قوم الکم بالشام عید لا نعرفه **مثنوی لمؤلفه** دیدم آمد شام و
روز دم گشت شام چون در او آل علی را شد مقام داده سهل ابن سعید این نشان
جز نقل و ناقل هر دو باشد معتبر کز پس فوت نبی تاجدار من شدم سیاح
هر شهر و دیار سالی اندر شام میکردم عبور دو زخی دیدم بنا بهنا در قصور
مردمش کم بهره از اسلام و دین شور عامی بود در آن سرزمین هر طرف از آینه
بازارها بسته آیین بود رود بوارها بر سر هر کوچه هر در مرد هنگامه مطرب
خواننده بود مست کار مینوازند زمر بود زن در رقص و شور نی زنان دف
بر کف از عیش و سرود مردمان بر کف خضاب از شیخ و شاب کف زنان با چنگ
بر کف یار رباب هر یکی با هم مبارک باد گوی جملگی در راه واحد راه پوی
گفتم ای عبد این عجب عید جدید در دیار شام می اید پدید با کسی گفتم که این
عید طرب بی سبب اندر عرب باشد عجب تو جوابی در جوابم خنده زن
گفت کی پیر ضعیف ممتحن گوییا هستی غریب شهر شام در حجاز و مکه هم داری مقام
گفتم اری سهل باشد نام من بنده پیغمبر ذوالمنن جمعی از ایشان در این بشنا خندند
سوی من از هر کناری تاختند فقالوا یا سهل ما اعجبک السما لا تمطر دما والا
لا تخسف باهلها قلت و لم ذاک قالوا هذا راس الحسین و عترة محمد یهدی من ارض
العراق فقلت وا عجبا یهدی راس الحسین والناس یفرحون فقلت من ای باب یدخل
فاشاروا الی باب یقال له باب الساعات بعد جمعی از ان مردمان که همیشه بودند من
سهل بن سعید از اصحاب رسول مجید از جمله نشانگان اهل بیت ساکنان شام

فبالله یرضوا او قفوا العیش ساعة ولا تمنعونا نبینا ولا تضربوها

ولایت هشتم دیار طرفم از آنکه فامدند گفتند که ای سهل عجب این چرا از آسمان
خون نمی بارد و زمین اهلش را فرو نمی برد از این واقعه عظمی و حادثه کبری پس گفتم
مگر چه واقع شده و چه اتفاق افتاده گفتند که این شادی و سرود و وجد و سرور
کردیک بسبب آنستکه حسین بن رسول خدا و قرة العین بتول عذرا او را با یاران تش
کشند همه را تشنه کام در خاک عراق بخون آغشتند اکنون سر منور او و اهل بیتش را
بکربلا اسیر و دستگیر در شام وارد می نمایند **مثنوی لمؤلفه** خواهی
از احوال ایشان بینی تمام روشنکو در روز ساعات تام سهل گوید چون شنیدم
این سخن رفت تا بیرون روحم از تن گفتم ای یاران عجب امری جدید دیده
من ندید گوش من نشنید اه و اویلا که از قتل امام شاد مسرور همه خلق شوم شام
اه و احزناه که از ظلم یزید شد حسین بن علی آخر شهید اه و افغان که آن سر
از تن شد جدا تا بشام آمد بنوک نیزه ها قال فبینما انا کذلک حتی رأیت الرایات
یتلو بعضها بعضا فاذا نحن بفارس بیده لواء منزوع السنان علیه رأس من اشبه
الناس وجها برسول الله فاذا انا رأیت نسوة علی جمال بغیر وطاء زادی مهر را بد
که از وراء ابی عبدالله سر گرم افغان و اشک ریزان و دست غم بر سینه و سر
زنان بودم و آه می کشیدم تا گاه علمها الوان و لواهای سیاه گوناگون دیدم که
هیکو یکدیگر ظاهر گردید سرها آویخته راه در رسید پس در مقدم سپاه
سواری را دیدم که سنانی بلند در دستش بود و پیکان آن نیزه را از چوب بیرون
آورده و سر حضرت ابی عبدالله که شبیه ترین مردمان برسول الله بود بر آن
نصب کرده و از قفای آن نیزه را عترت احمد مختار را مشاهده نمودم که بر
شتران بی روپوش سوار و سر گرم خروش و گریان چون ابر بهار بودند و هر زمان

دعوها تودع اهلها ورجالها فقد نزلت بالمحبوب بنات ظنونها

که مشاهده سر مطهر شاه شهیدان را با سایر جوانان بر نوک سنانها افغان می
نمودند و از دل ناله از جگر می کشیدند سیلاب حسرت از دیدگان میگشودند
کاروانی تا سر نیزه آه دختر بخت وز شان از غم سیاه کاروانی نوجوان
مرده همه سر بر نال غم برده همه دختران بی برادر بی پدر می کشیدند
آه حسرت از جگر هر یکی مو بر کنان مو کنان از برای شهزادی در فغان
فدنوت من ولا هم فقلت یا جاریة من انت فقالت انا سکینة بنت الحسین فقلت
لها الک حاجة الی فانا سهل بن سعد ممن رأی جدک و سمعت حدیثه قالت
یا سهل قل لصاحب هذا الراس ان یتقدم بالراس اماما حتی یشتغل الناس
بالنظر الیه فلا ینظر الی حرم رسول الله راوی گوید که بیشتر از همه زنان بیکس
دختران بود سر اخر بی را دیدم که بر مشرق جمال از شتری جلوه گر بود و بیشتر از
سایر دختران بیقراری و آه و زاری مینمود **مثنوی لمؤلفه** سوی
او رفتم که ای نالنوی من بلبل باغ که دور از چمن حال خود را با غلام خود بگوی
حاجتی هم گر مرا داری بگوی نام من سهل و شما را بنده ام بنده آل علی را
زنده ام پس فرمود که یا سهل من سکینه دختر شاه شهیدم که مرا یتیم و اسیر کرده اند
و چنانچه می بینی مرا در شام و مبتلا از دحام عام اوزند ای سهل اگر بتوانی
با این نیزه دار بگوی که سر مطهر را از میان ما اسیران بیرون برد و از جمع زنان
کوشه گیرد تا اینکه نظر بیگانان و مخالفان بتماشای آن سر مشغول شوند عترت
رسول محفوظ از نظر نامحرمان باشند قال سهل فدنوت من صاحب الراس فقلت
له هل لک ان تقضی حاجتی و تأخذ منی اربعمائة دینار سهل گوید بر نیزه دار آن
نیزه دار دشنام و گفتم ایا میدانی که من حاجت از من برادر و چهار صد دینار

مجالس چهارم انتخاب انجم

فضربیاط القوم المرجبها وان هی نادت تعدها یلطمها

فان تکن طوطیا نامع سائلت
بیانکر دعی یلما ساجاتا و نیتهن
ملیانی رسائل عبده و فی اذ
عثار بغضه نعم من جنان اذ

از من بکیری کفتا دی چه مطالب ادی گفتم که این سر خوا از میان این زنان اسیر و حرم عترت رسول بشیر و نذیر بیشتر به بین تا مردمان مشغول تماشای ان شوید و نظر بشان نکنند زنان تا شد چون بتول نمود مبلغ معهود در تلبیس بردیم سر زمان سکینه خواتون را بجای وردم قال و وضع الراس فی حقه و خلوا علی یزید و دخلت معهم زادی مذکوره بعد از انکه بعد از ورود در شام سر مطهر امام را در حضر گذاشتند ان را در محضر یزید بردند و معهم با ایشان رفتم تا انکه حکایت یزید پلید را فهم او نگاه دیدم که یزید پلید بر تختی نشسته و تاجی مکلل بدر و یاقوت بر سر گذاشته بود و در اطراف بسیاری از اکابر و اشراف قریش نشسته بودند انگاه ظالمی که سر مطهر امام را بر سنان زده بود وارد کرد و این اشعار را میخواند **شعر عربیه** اوقر رکابی فضة و ذهبا ابی قتلت السید المحجبا قتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون النسبا یعنی شتران مرا پر از طلا و نقره نما زیرا که من بهترین مردمان را کشته و اشرف عالمیان را بخون غلطانیدم پس یزید از این کلام متغیر گردید گفت اگر میدانستی که اشرف عالمیان است چرا او را کشتی گفت بطمع جایزه تو پس امر نمود که او را کشتند لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس چهارم در بیان ورود اهل بیت پیغمبر محمود در شام و ابتدای آغاز مصیبت

ابی مخنف از سهل بن سعید شهرزوری

افضل خیر الخلق اما و والدا و اکرم خلق الله و ابن نذیرها و تمنع من ماء الفرات و تعتدی وحوش الفلا دیارا من نمیرها یبیتون علی راس الکنانات بن سنان لاشلت یمین ملیرها و نوحی بزین العابدین مکبلا اسیرا الاوحی العنا لاسیرها یقاد ذلیلا فی دمشق معللا و لا کهم خلق الله و ابن کفودها

مجلس چهارم در بیان ورود اهل بیت پیغمبر
بیان ورود اهل بیت و در شام انتخاب

قتو قوا لا انک لنا

فان هی قالت یا رجال ای ینکم فمن شعرها یا جیرتی تستجونها

شعر شعرای کرد یکنای
کرانه مصطفی بجزه ال عبا زا
مدلعون بن بخود ال عباس
زبان بسلطان هی کشود
طلب کرد از عدو مهر وفانا

ولنعم ما قال الوصال ای چرخ اکر ز دست جفا بیتم کله جای شکایت است که شد نشان حوصله مهمان کسی نکشته لب تشنه لب نیما زکس نکرده کرفتار سلسله پامال کس نکرده تن کشته از ستم ز نجیر کس نه بسته بپای پر از آبله زادی نشان ز نوک سنان سر هلال الا بن بیکدا کر نمایند هلهله تا شام در مقابل زینب سر حسین کوئی که مهر و ماه نموده مقابله ز نجیر بود سلسله مصطفی ولیکن نبود از ان همه خارج سلسله روی ابو مخنف عن السهل قال و دخل الناس من باب الخیزران فدخلت فی جملتهم الخ ابی مخنف از سهل سعید روایت مینماید که چون لشکر کوفیان از دروازه خیزران شام وارد کردیدند من هم با ایشان همراه بودم و ملاحظه ورود اهل بیت پیغمبر محمود را مینمودم اول مرتبه دیدم که میبردند سر مطهر از اقارب پیغمبر را که بر سنان جفا زده بودند وارد کردند و هر نیزه را ظالمی حامل بود انگاه عترت رسول الله را که بر شتران سوار بودند اوردند و اما سر مطهر حسین مظلوم بر نیزه شمر ظلوم بود و در ان حال زبان بفخر و مباهات میگشود این کلمات را ذکر انا صاحب الرمح الطویل انا صاحب الدین الاصیل انا قتلت ابن سید الوصیین و اتیت راسه الی ربنا امیر المؤمنین لعنه چون این سخنان بگوش ام کلثوم دختر حیدر کرار رسید تاب طاقت نکردید نعره کشید که ای لعین پسر لعین دروغ گفتی و لعنة الله علی القوم الظالمین فای تو بادا با فخر و مباهات می نمائی بجهت خدمت یزید پلید که خود ملعون و پسر ملعون و اباء زنان بر زناه و ظالمان میکشانی که مخدوم جبرئیل را کشتند و محبوب میکائیل بخون غلطانیدند و حال انکه اسم سامی حسین مقتول ببراندی عرش خدا نوشته و خاتم نبوت و پیغمبر را بنام حید کرامش نکاشته و حق نعم قطع و قلع مشرکان را بد

تنوح وما تشفی النیاحة ثاکلا اذا لم تجد فی نوحها من یعینها

وشمشیر بدوش ابو الحسنین مقرر و معقد داشتند پس کجا است مثل در مانند جد ما محمد مصطفی و کو پدر و مادر که در دنیا مثل پدر و مادر ما علی مرتضی و فاطمه زهرا پس خولی بن یزید در سینان کلمات تذکر شنید متوجه جواب کرد پدر که پدر است ای فصیح زبان و بلیغ بیان که تو نیز مثل پدرت امیر مومنان ملیح اللسان بود پدرم و بعد از سر امام مظلومان تشنه جعفی پید اشد سر جناب ابو الفضل العباس بن علی بر بالای سنان کرده بود انگاه سر حر ابن یزید یا حی پس سر عون بن علی بن سنان نخعی بود و سایر سرهای جوانان از انش اینها را در شام نمودند آن الراوی فاقبلت جاریة علی بعیر بغیر وطاء وعلی وجهها برقع خز ادکن وهی تنادی وا محمداه واجداه وا علیاه وا حسناه وا حسیناه وا عباساه وا بعد سفراه ذا صباحاه ذاکاه یا کیزه دختر خزیری دیدم که بر شتر بی جهاز بی روپوش لاغری سوار است برقع در روی بسته از خز نابند و آفتاب تابنده کشیده و هر زمان که نظرش بر سرهای جوانان بر بالای سنان می افتاد آه از دل می کشید اشک از دیده می کشاد و بگو حضرت ختمی مرتبت و شاه ولایت استغاثه می نمود و مضامین این شعار را می سرود

رباعیات لمولفه

که جگر بر گوار دوای ختم رسل وی هادی انس و جان و وای ختم سبل شد
کشته حسین تو و اعشته بخون اولاد و کسان و ناموس از کل وای شیر خدا و
ای بتول عذرا شد آل نبی اسیر بحر بلا مانند اسیر دیدم و کشته و فرزند خادم
حقیر پریشان اعدا ای جبل یزدان و اولاد علی فریاد که شد به باد بنیاد علی
ابا بکجا شد که مرا ببینید بشام در دست ستم تمام احفاد علی صد آه که از ظلم و
سر امتر دیدم وا ز صدمه دشمنان دین نبرد دیدم بردیم اگر جان بسلامت تا شام

وقلت من النظار ان یعرجوا لها فلا یسمحوا عنها ولا یرحموا لها

هر روز و دو صد مرتبه از غم مردیم قال سهل فاقبلت الیها فصاحت علی نوحها معتبا علیه فلما افقت من شوقی و دنوت منها قلت لها یا ستی لم تصیحین علی قالت لنا ما تستحیی من الله وقد سواه ان تنظر الی حرم رسول الله فقلت والله ما نظرت الیکم بریبة فقالت من انت فقلت انا سهل ابن سعید الشهرزوری وانا من موالیکم و محبیکم راوی گوید که بسوی آن مخدره جهان روان کردید و مرادم اظهار ارادت و محبت و مکنون ضمیر بود که شاید بخدمتی کنم و تسلی و دلجوئی دهم ان جناب ز ابرو بدیدن من صیحه کشید بنحوی که هوشم از سر پرید مانند بیهوشان بجای خود ایستادم بلکه از پا در افتادم پس چون مجال امدم پیش رفتم و عرض کردم که ای مخدره دو جهان وای بانوی ما شیعیان از من چه خطا و تقصیر دیدید که بر من صیحه کشیدید فرمود که ایا حیا نمی نمائی از خدا و رسول که دیده می کشائی بر حرم پیغمبر و احفاد بتول عرض کردم بخدا و ند سوگند است که بنامد بسوی شما مگر بجهت کسب سعادت و اظهار محبت و نظر نگشودم بجانب شما بشبهه و ریبت بلکه مرادم اظهار مودت و ارادت بود پس فرمود که نام تو چیست و نسبت به کی منتهی است گفتم سهل ابن سعید شهرزوری و از جمله شیعیان و دوستان این خاندانم پس معلوم شد از سکوت ان جناب که از من خوشنود گردید چون مرا بی عرض و مرض دید قال الراوی ثم اقبلت الی علی بن الحسین الخ

مثنوی لمولفه

گفت راوی بجوم اندر شهر شام دیدم ان هنگامه و اشوب عام
نور و ظلمت با هم امیخته حق و باطل رشته اش بگسیخته الا حمد و زن مغمو
زاد در کف ال زنا مغلول و خار دیدم الله خدمت سالار دین سید و
سجاد زین العابدین دیدم او را نوجوانی خسته دست و پا و گردن از غل بسته

یا امة السوء لا سقیا لربعکم   یا امة لم تراعی جدنا فینا

زار و در بجود و علیل و خون جگر   دستگیر و بی پناه و بی پدر   دستها از پس بسته
دشمن در عقب   پیکرش خسته ز لی از رنج و تب   قد موزونش شده شکل هلال
دید گلگونش شده از ضعف زال   در تنش باقی نمانده از روان   غیر نام جسم مشتی
استخوان   پای سوزش بر نوک نی سرهای چند   منخسف در خون چو اخترهای
چند   هم برادر هم پدر هم جوان هم شیرخوار   کشته با پیران صغیران هم قطار   پیش رو شیر
بی پستان سر در ون   در رکاب جوشش دیده عزیز خون   در پی لشکر کینه اهل بیت
در پیش جمعی زنان اشتر سوار   نیزه بخشان را فلک کرده قطار   جمله نیلی پوش
از پا تا بسر   از غم مرگ پدر در با پسر   هر یکی مویه کنان مویه کنان   از برای
شهریاری دیغان   مستفاد از کلمات ناقل را این حاصل است که چون خدمت
حضرت سید الساجدین رسیدم و بعرضش رسانیدم که ای سید و مولای من هرگاه
مطلبی دارید بفرمائید که این بنده در انجام فرمایشات حاضرم فرمود که ای
مرد آیا از مال دنیا و درهم و دینار چیزی در همراه داری عرض کردم آری هزار
دینار و یک هزار درهم مبلغ موجود است فرمود که از آن زر پاره عطا کن
با این نیزه داران و امر شو تا که سر مطهر را برداشته دورتر از حرم مطهر روان
روند تا اینکه مردمان به تماشای سر انور شاه شهیدان مشغول شوند و حرم
محترم رسول خدا سالم مانند از نظر نامحرمان سهل مذکور گوید که نیزه
داران رفتم و آنچه را باید بگویم گفتم و گوهر مراد را در کوشش سفتم پس تکه زر
بر او دادم تا اینکه سرکیش را پیش انداختند حرم محترم از نظر سالم ماندند آنگاه برگشتم
در خدمت امام همام عرض کردم که فرمان حضرت را بجای آوردم اگر حاجتی دیگر
دارید بفرمائید که بجان منت پذیرم آنحضرت در حقم دعای خیر گو و بمن فرمود که

لو اتنا و رسول الله یجمعنا   یوم القیمة ما کنتم تقولونا

الله یجمعنا یوم القیمة یعنی خداوند عالمیان تو را با ما اهل بیت عصمت محشور فرما
در فردای قیامت رباعی للمولف   منظور هر آنکه بنده آل علی است   منظور عنایات
مشرلم یزلی است   وانکو بعداوت علی امر که رفت   مقهور خداوند بر پنهان و
جلی است   قال الراوی ثم انشا علی بن الحسین انشاد یقول فاذ بلا بی دمشق کانی
من الزنج عبد غاب عنه نصیره   وجدی رسول الله فی کل مشهد   وشیخی امیر المؤمنین
امیره   فیا لیت امی لم تلدنی ولم اکن   یزید یرانی فی البلاد اسیره   حاصل کلمات
آنستکه راوی مذکور میگوید چون در خدمت امام مراجعت کردم این اشعار در
کلمات را شنوم که انشاد می نمود و میفرمود که مرا با ذلت خاری تمام بسته
در زنجیر و دام می کشیدند بجانب شهر شام مانند غلامان سیاه از اهل
حبشه و زنگبار که از اطاعت آقایش فرار کرده و در تکو مولای دیگر اوده باشد
با وجود یکه جد امجدم رسول خدا محمد مصطفی است و جد دیگرم امیر مومنان علی
مرتضی است پس ایکاش که مرا مادرم نزاده و بشر نزاده بود و ایکاش ندیده بودم
و شهر شام را و لحظه نمیدیدم که با این خفت و اسیری و ذلت دست کبری مرا
یزید پلید می دید بنده زاده رسول خدا آقا زاده خود را مغلول حضرت می فهمید
و لنعم ما قال رباعی   نازاد زچرخ و فلک سفله نواز   شهزاده بذلت که از ذای
بناز   رکوب برهنه سر افکنده بر پیش   صد پیرهن حریر پوشیده بناز
قال سهل فرایت روشنا عالیا فیه خمس نسوة و معهن عجوز محدودبة الظهر
فلما صادفت بازاء راس الحسین وثبت العجوز واخذت حجرا وضربت به راس الحسین
راوی مذکور میفرماید که در کوچهای شام با وجود ازدحام عام عبور می
نمودم در رکاب اهل بیت رسول الله بودم ناگاه غرفه عالی دیدم بالا خانه بلندی را

کسیروا علی الاقتاب عاریة · کانّنا لم نشید فیکم دینا

دیدم که پنج نفر از زنان شامیان در بالای بامی نشسته بودند و تماشای سران و اسیران
اهل بیت محمود را مینمودند و در میان ایشان پیره زنی بود قد خمیده که گویا
هرگز بوی سعادت بمشامش نرسیده چون سر مطهر شاه شهید مقابل آن نفر
رسید بدیگران پیره زال قد خمیده چون زال خود را مانند الف راست کرده سنگی
بدست آورد و بسوی پیشانی نورانی و دندان مبارک آن امام انداخت بنحوی که مجروح
ساخت **رباعیات مؤلفه** بر آن لب و دندان که پیمبر بوسید
تا او لب مصطفی مکیدی بوسید · افغان که براو رسید کوفی و شام · تا دید چه
گذشت بر جمال شه دین · دید انچه بدندان شه دین خون دین · گردید چنان چرخ و
نگردید نگون · از ظلم چنان بر لب و دندان چنین · فلما رأیت ذلک من هذه الملعونة
قلت اللهم اهلکها و اهلکهن معها بحق محمد و آله اجمعین راوی گوید چون این چنین
ظلمی را از آن عجوزه دنی بالنسبه بر لب و دندان شاه دین مشاهده نمودم دیگر
تاب طاقت نیاوردم و لب بر نفرین گشودم که الهی این پیره زال لعین را هلاک
سازد و نام و نشانش را از صفحه هستی براندازد بلکه این غرفه را سرنگون فرماید در
زمین بحق محمد و آله الطیبین قال فما استتم کلامی الا و سقط الرّوشن و هلکت
العجوز و هلکهن معها راوی گوید که دعایم هنوز تمام نشده که آن غرفه سرنگون
گردید و آن عجوزه و زنان همراهانش در غلطیدند و تمام ایشان هلاک گشته سر
بزیر خاک کشیدند انتهی ما رواه ابو مخنف عن السهل فی هذا المقام مؤلف
گوید که سهل بن سعید شهرزوری که راوی این خبر است از جمله دوستان و محبان
آل پیغمبر و کرامتش نیز مرقوم گردید ابی مخنف مرحوم را ما و اطمینان در روایت
حاصل است زیرا که در صدق خبر کامل است و از کوفه تا شام نیز همراه عیال

بنی امیة ما هذا الوقوف علی · تلک المصائب لا تلبون داعیا

رسول الله بوده و مکرر در صحیح راه وقایعی را حکایت نموده و ابی مخنف از او روایت
فرموده مخفی نماند این سهل مذکور با سهل ساعدی که از اصحاب رسول انام محمد
و راوی واقعه دیگر در باب ورود شام است دو نفر خواهند بود چنانچه روایتشان
مخالفا اللفظ و المعنی است هرچند هر یک صحبت آن السعید بودند سهل است
که خدمت و اعانت هم بر اهل بیت رسالت نمودند رحمة الله علیهما **تنبیه**
در کتاب منتخب المعاجز روایت از یکی از این دو نفر می کند که روز ورود شام
مشاهده نمودم از سر مطهر امام انوار ساطع و تجلیات لامع بود
گردید که بیننده تاب تحمل دیدن آن را نمی نمود پس ملتفت به لبهای آن انجناب
شدم که حرکت میکرد و آیات قرآن بر زبان مبارک و آخر سخنش این آیه بود که
و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار
من دست تامل کردم و دیدم و شنیدم و با من بود شخصی از نصاری که رفیق در
راه سفر بلکه در حضر هم صدیق شد از برای من او نیز اینرا شنید که از برای
من تلاوت کرد و اعاده فرمایش آنحضرت را نمود و معاینه این کرامت و معجزه را
دید بسی تعجب کرد و احوال صاحب این سر را پرسید چون آگاهش نمودم و تمام
واقعه انجناب را باو فرمودم قبول اسلام نمود و یکی از شیعیان و دوستان
این خاندان گردید بعد از آن زمان دیگر من دست از دو فا نتافت و بر ...
مثنوی حالتا اهل سعادت این بود · کو و آخر به حقیقت میرسد

مجلس چهل و دویم در بیان ورود اهل بیت

محمود در مجالس یزید پلید و شعر عربیه الی الله اشکو لوعة عند کربها · ستفنی
بکاس التکل و الفضعات · فیا لیت ان یکتبهم و جود بعبره · وصاد ان نلقی التکا...

[illegible]

تصفقون علينا كفكم فرحاً ‌ وانتم في فجاج الارض تسبونا

[illegible]

والمهتكات بنات زياد في القصور مصونة ‌ وآل رسول الله منهتكات وآل
زياد في الحصون منيعة ‌ وآل رسول الله في الفلوات ‌ زياد و آل رسول الله اشجن مقطع
وآل زياد يسكن الحجرات ‌ وآل رسول الله تدمى نحورهم ‌ وآل زياد ربة الحجلات
وآل رسول الله تحو جسومهم ‌ وآل زياد غلظ القصرات ‌ وآل رسول الله تنبي
حريمهم ‌ وآل زياد آمنوا السربات ‌ و في اللهوف قال ثم ادخل ثقل الحسين ع و
نسائه ومن تخلف من اهله على يزيد لعنه الله مقرنون في الحبال فلما وقفوا بين
يديه وهم على تلك الحال قال على بن الحسين انشدك بالله يا يزيد ما ظنك برسول الله
لو رآنا على هذه الصفة فامر يزيد بالحبال فقطعت سيد مرحوم در كتاب لهوف مرقوم
فرموده كه چون ثقل دودمان رسول خدا و احفاد بتول عذراء از مردان و زنان هر كه
موجود بود همه را كه از بستگان و كنيزان سيد الشهداء هر چه باقی بود وارد
مجلس يزيد پليد كردند در حالتيكه آن جمع پريشان حال را پردها از غم شكسته
و دستها و گردن هر يك از ايشان به طناب و حبال قوم ضلال بهم بسته وجود
مسعود شان از صدمات راه و تعديات دست و زبان سپاه خسته با اين حالت
زار و مصيبت بسيار تمام اهل بيت اطهار در حضور يزيد نابكار ايستاده بودند

شعر لمؤلفه همه نالان ز هجر و سوگواران ‌ همه گريان ز درد و داغ
ياران ‌ عزيزان اشك ريزان از ذلت خويش ‌ كنيزان در فغان از محنت خويش
زنان بيسر زنان مردان در افغان ‌ همه بر حال زار خود نوا خوان ‌ يكي مي گفت
اه از بود هستم ‌ شه لب تشنه بي سر حسينم ‌ يكي ميزد به سر در مرگ اكبر ‌ يكي
افغان نمود از بهر اصغر ‌ يكي بهر برادر ناله ميكرد ‌ بر احوال افشان ژاله ميكرد
يكي از قتل عباس دلاور ‌ همي زد دست غم بر سينه و سر ‌ زاشك آه انجمن پرشان

[illegible]

الا ليس حيا رسول الله فيكم ‌ اهدى البرية من سبل المصلينا

پريشان قلب عالم شد بر ايشان ‌ چون امام بيمار با وجود گرانباری غل و زنجير
امور زاري زنان اسير و اطفال دستگير را مشاهده نمود بي طاقت گرديد و فرمود
اي يزيد تو را بخوف خدا وند عالم قسم ميدهم كه هرگاه حضرت رسول الله ص ما عترت
خود را باين حالت زار و خواري ملاحظه ميفرمود آيا راضي و خوشنود بود يا از تو
مؤاخذه ميفرمود يزيد پليد از اين كلام ترسيد كه مبادا مورد انتقام و عقوبت
در دنيا و در ميان اهل شام رسوا شود امر كرد طناب و ريسمان و غل و زنجير
از گردن و دست بستگان اسير برداشتند و ايشان را در عقب تخت خود جاي
داد و مرادش اين بود كه اسيران بلا سرهاي خون آلود شهيدان كربلا را نديده و
اطفال شان را با سرها بين يد نفهميده باشند پس حكم كرد كه سرهاي شهيدان را
نيز از سر نيزه ها كو فرو بر گرفتند در ميان طبق گذاشتند و سر مطهر سرور
عالم را در پيش روي خويش نهاد ثم وضع راس الحسين ع بين يديه واجلس النساء
خلفه لئلا ينظرن اليه فرآه علي بن الحسين فلم ياكل الرؤس بعد ذلك ابدا شعر
لمؤلفه چون آل نبي ز بند دلتنگ رستند ‌ آل علي از بند اسيري چند رستند
نظر بسر اولاد رسول ‌ تو ميكني بر خواجه احمد بستند ‌ چو بچه كه علي بعد تو كشتند
شكست اخر لب حسين او بشكستند ‌ از خان وجهان خود ببريدند و چشم
و از تا سر خاك جهان بپوستند ‌ بناگاه در ميان طشت طلا نگاه بيمار كربلا
بر سر مبارك ابي عبد الله افتاد اه از جگر بر آورد اشك از بصر گشود و بعد از آن زمان
از كلمه كو سقيفه ان هر كه مي فرمود تا زنده بود و اما زينب فانها لما رأته اهوت
الى جيبها فشقته ثم نادت بصوت حزين يقرح القلوب يا حسيناه يا حبيب رسول الله
يا ابن مكة ومنى يا ابن فاطمة الزهراء يا ابن بنت محمد المصطفى فابكت والله كل من كان

یا وقعة الطف قد اورثتنی حزنا — والله یهتک استار الحسینیا

فی المجلس وبین یدی اللعین ساکت **شعر لمؤلفه عفی عنه**

در مجلس یزید چو زینب مکان نمود — شام سیاه ماه جهان را عیان نمود بد تمام

دین مجاز ستم فتاد — سعد که بین به نحس یهین اقتران نمود افغان کرد ست

ظلم جهان کرده خوار و زار — آن ذاکر که کار عزیز جهان نمود چون دیو کفر تخت سلیمان

دین گرفت ملعون را عیان به برابر … نمود تا که چشم زینب مضطر طشت

زد خونین سر امام مبین را عیان نمود زد چاک جیب طاقت و نالید نوحه کرد

بر دختهای بیجان و دل انس و جان نمود حال زجهان … تنگ آنکه … کرد ستمگر دون

از تن سرت بریده سنان بر سنان نمود قلب رسول و جان بتول از غمت شکست حیدر

روان سر شد از دیده کان نمود آه و فغان مریم کبری به چرخ رفت در مهد

چه صیت هر آسمان نمود ای زاده رسول و جگر گوشه بتول آه از غمت کر …

علی چون کمان نمود خجلت تکبر یزید و طشت طلا سرت بس ناله ها برابر دو زمین

زمان نمود افغان کرد زینب غمدیده خواهرت عریان نجاک … پیکر تو نوک

سنان سرت پس چون علیا جناب زینب خواتون رخسار کلثوم و مجالس … خون

بنا در او در میان آن طشت زر دید چنانکه سر از دل … برکشید و بیخودی

نوحه گری و ناله کرد که جمیع حاضران را مکدر بداو ورد **حافظ** … بومری

فغانی زارد ناله مرغ گرفتار نشانی زارد از فغان و خروش دختر امیر مومنان

و از جوشش حالت حاضران و دیگر اسیران هوش از سر یزید پرید و کانه هوش

کرده و مدتی ساکت بود و شرمنده سر زیر افکنده تکلم نمی نمود ثم جعلت تسری

من بنی هاشم کانت فی دار یزید لعنه الله تندب علی الحسین و تنادی یا حبیباه

یا حسیناه یا سید اهل بیتاه یا محمداه یا ربیع الارامل والیتامی یا قتیل اولاد

ادعیا

یا هلالا لما استتم کمالا — غاله خسفه فابدی غروبا

الادعیا و قال فانکبت کل من سمعها معا … بخال که نوای عیال امام و زاری صحگا

رجال اهل شام به سوگواری یزید بودند که از بنی هاشم که در حرم یزید منزل

داشت اسم سامی ابی عبدالله و نام نامی اولیاء الله را مصیبت شنید و ناغه

بر محنت اهل بیت اسیر عترت آن حضرت را دعز است آگاه کرده بد نوای مصیبت داری

بر افراشت و نعره واحسیناه از دل بر کشید در مقام نوحه گری به حاصل این

اشعار مترنم گردید **شعر لمؤلفه** ای جان نثار عرصه کرب و بلا حسین

وی یادگار رحمة العبا حسین بعد از تو اهل بیت نبی بی پناه شد ای شاه

اهل بیت رسول خدا حسین ای زاده رسول رضا زاده بر بلا کافتاده پاره

پاره تنت بر ملا حسین ای نوبهار خواطر ایتام بی طعام افسرده از غمت

دل جبرئیل ثنا حسین اطفال زار و اهل عیال اسیر و خوار کشتند بی تو

شهر و شهر از جفا حسین ای تشنه فرات که شد کتاب … از تشنگی

شهید سر از تن جدا حسین ای کا … انام و ایتام خاص و عام ای غوث خلق

عالم و غیث عطا حسین ای ما امید ای دوان جان فدای تو ای کرده جان بحضرت

جانان فدا حسین هر بی کفن و بی پدر باز شد لبل کشته تو چون قتیل سلسل

زما حسین ای سر براوج نیزه و تن بر چمن خاک یا لیت جان عالمیان می

شد فداک از آه و افغان زن سعادتمند شیون را مظلوماه از مرد

زن واهل دعوت و بیرون خانه یزید بلند گردید هر یک از دوستی و دشمن اشک

از دیده می بارید یزید پلید از آه و زاری مردمان و سوگواری زنان ترسید

که فتنه انگیزند و با او مجادله و مقاتله برخیزند خواست که ری خواطر حاضرین را

در توجه بر آل رسول و مصائب دختر بتول معطوف و بسوی خود مشغول

ما توهمت یا شقیق فؤادی　　　کان هذا مقدرا مکتوبا

ومصروف سازد و آل الله را از علو شان وسمو مکان از خواطر مردمان دور
اندازد وخود لوای مراد بر افرازد ثم دعا یزید بقضیب خیزران فجعل
ینکث به ثنایا الحسین ع فاقبل علیه ابو برزة الاسلمی وقال ویحک یا یزید تنکت
بقضیبک ثغر الحسین بن فاطمة ع اشهد لقد رأیت رسول الله یرشف ثنایاه و
ثنایا اخیه الحسن ویقول انتما سیدا شباب اهل الجنة فقتل الله قاتلکما ولعنه
واعدّ له جهنم وساءت مصیرا فغضب یزید وامر باخراجه فاخرج سحبا انتهی یعنی
الملعون یعنی یزید پلید چوب ستم خود را که از درخت شقاوت خیزران بود
طلبید مکرر بر لب و دندان انور دو کر بوسه گاه پیغمبر بود اشاره می نمود پس
ابو برزه یا ابو بریده اسلمی که از اصحاب رسالتماب در آن مجلس حاضر بود چون
این جسارت را از یزید ملاحظه نمود مجال طاقت کرده فرمود ای یزید آیا
با چوب ستم و خیزران شقاوت آزرده می نمائی دندان شاه مظلومان و حسین
پسر فاطمه را با وجود یکه خدا و ند سبحان شاهد و گواه است که بچشم خود دیدم
که خاتم انبیا بوسه زد و لب خود را بر لب و دندان همین امام مظلوم و بعد از دو
امام حسن مسموم نهاده و میفرمود که حسن و حسین هر دو سید جوانان اهل
جنان خواهند بود و خدا و ند هلاک نماید کشندگان ایشان را و لعنت فرماید
ظالمان ایشان را و آماده است از برای قاتلین ایشان جهنم و نیران **شعر مؤلفه**

ای زاده معویه بود از چوب کین　　　از بوسه گاه ختم رسل سید الانام بردار چوب
خویش از این لب که مصطفی　　　بوسه زدی مکیدی از این لعل لب مدام چون ذکر حق
نکرده چه آزاریش بضرب　　　جز جرم حق نگفته مرنجانش از کلام حرف درشت و سخت
مگو چوب کین مزن　　　اندیشه کن ز محشر و هنگام انتقام از دم زخدا کن و شرم

یا اخی فاطمة الصغیرة کلمها　　　فقد کاد قلبها ان یذوبا

از رخ رسول　کا بن مرعزیز خدا لوده حاشا سنت السلام　بن یزید پلید کم سخنان
ابو بریده را شنید متغیر و غضبناک گردید و بر اکثر مجلسیان از این روایت منقلب
دید پس نگاه تند به ابو بریده کرده و امر باخراجش از مجلس نا از شام نمود ابو بریده
گریان از آن مجلس بیرون شتافت و دیگر کسی در شام اثری از او و نشانی نیافت ۵

مجالس چهل و سیم در بعضی از مصائب آل الله در مجلس یزید خطبه خواندن زینب خاتون دختر علی الله مقدمة المصیبة

بدانکه دو زن عالیة المقام از نسل سید الانام در دو مجلس مشئوم دو فاسق
ظلوم زبان فصاحت توامان گشودند و احتجاج نمودند یعنی یکی حضرت فاطمه زهرا
سخن را از دوست و دشمن حیران و پریشان نمودند اول عصمت کبری فاطمه زهرا
در مدینه سید الانام و حضور مهاجرین و انصار و اخیار و ابرار بعد از وفات
پدرش اعلا حضرت رسول الله بر تفصیلی که در کتاب مصباح الامر و کتاب خلاصة
المقاصد ترجمه و تفسیر و تقریر و تحریر نمودم دویم عصمت صغری دختر علی
مرتضی زینب در شهر شام و محضر یزید بد فرجام و حضور بنی امیه غدار پس از
شهادت برادر بزرگوارش حضرت ابی عبدالله ع و حاصل مراد آنکه علماء ابجاد
در این باب بموجب شرحی که در بحار الانوار نوشته بلکه سید مرحوم در لهوف
و ابن شهر آشوب در مناقب عزّ نجاد در کتب خود مرقوم داشته اند این است که چون
یزید پلید خیزران جفا طلبیده و بر لب و دندان سید الشهداء اشاره نمود
و ابو بریده اسلمی حدیث نبوی را بر زبان راند و حاضران بگریستند و آگاه و مجادله
با یزید و سیئا کرد و از این جهت یزید مردود امر باخراجش از مجلس نا از شام
نمود پس یحکم ناسکر خیال یزید بیشان حاضران را بسوی خود مصروف سازد و

یا اخی قلبک الشفیق علینا ما له قد قسی وصار صلیبا

و مطلب را از تفکر در کلام ابو بریده انداز توجه خود را باز نشکوی مظهر امام
تشنه جگر معطوف نمود و ابواب ناسزا خواندن و شعر گوئی کشود و اشعاری بر خون
خواهی اجداد و مشرکان بلی کرد و این اشعار ابن الزبعری را ورد **شعر عربیه**
لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل لاهلوا واستهلوا
فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما
کان فعل وحاصل این شعر این است که ای کاش پیشینیان اهل بدر و کشته
شده کان بنی امیه بر دست کان که در واقعه بدر بدست بنی هاشم هلاک و اغشته بخاک
شدند اکنون حاضر بودند ملاحظه می نمودند و شادی و سرور میکردند و بمن
میگفتند که ای یزید دست مریزاد و باز نوبت بشل مباد که از شمشیر انتقام تو
نسل آل هاشم از زمین بر افتاد و همه را کشتی بخون افشتی و انتقام خون پدران
خود را از فرزندان ایشان گرفتی پس گفت که من از آل امیه نیستم اگر هستم و بنکوتو
انتقام نکشم از آل و اولاد پیغمبر و حیدر پس چون کلامش بدین مقام رسید و عصمت
صغری زینب دختر امیر المؤمنین حرکات شنیع او را دید و کلماتش را شنید مانند سپند
از آتش غیرت شجاعت حیدری از جا بر خواست و مجلس را از جواهر بیانات فصیحه و
کلمات بلیغه ملیحه بیاراست و خطبه انشاد نمود که الحق گوش ارباب فصاحت
مثل آن را تا این زمان نشنوده و بعد از این مقام بجز این کلام سخنی که بی نه خواهد
شنود فقالت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی حبیبه محمد و آله اجمعین صدق الله
کذلک ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوأی ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن
اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما
تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا و بک علیه کرامة و ان ذلک لعظم خطرک

یا اخی لو تری علینا الذی الاسر ومع الیتم لا یطیق وجوبا

عنده فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک جذلان مسرورا حین رأیت الدنیا
لک مستوسقة و الامور متسقة و حین صفا لک ملکنا و سلطاننا مهلا مهلا لا تحسبوا
کلمات مسطوره و فقرات مذکوره مبینه میفرماید بعد از حمد اله و مدح رسول الله و صلوا
بر آل الله و ذکر صواب از آیات الله که ای یزید عنید ایا چنان گمان کرده و بخاطر
آورده که چون تنگ گرفتی بر ما اهل بیت سید المرسلین اطراف زمین و آکناف
جهان را و اینکه عیال احمد مختار را اسیر و دستگیر کردی و در هر شهر و دیار دور
ماننده اسیران روم و زنگبار مشهور شان نمودی که این معنی دلیل شرافت
و کرامت تو و شاهد بر خفت بی مقداری ما بوده باشد در نزد خدا و ندانستی چنین
بخیالات سیئه که از بزرگی قدر و مقام تو در نزد خداوند یکی این است که اولاد
رسول را کشته و احفاد بتول را بخون آغشته و عیال ایشان را اسیر و دستگیر کرده
پس بسبب این و خیالات در دماغ خویش انگنده و دامن خود
بر بزرگی نگاه میکنی و با وجود تکبر و تجبر و غرور را طغیان سرور و شادی نمائی
و دست و زبان بر خیرات خوش شود می کشائی البته چنین نکو با وجود که می بینی
دنیا را بتو آورده و امور تکبر و بزرگی را از برایت فراهم و کار ها را بدلخواهت
منظم کرده است و سلطنت و مملکت که حق آل پیغمبر است و در خور احفاد حیدر است
از برایت مسیر و موجود شده و بر ظلم و عدوان متصرف شده حق ایشان را پس
اهسته باش و قدری هموار راه برو و ملتفت باش و تفکر نما و دست و زبان بر ناهنجار
و ناسزا مگشا ایا فراموش کرده کلام حق تعالی را که میفرماید و لا یحسبن الذین
کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین حاصلش
اینکه گمان نکنید که کفار را خدا و ندی مهلت داده و ایشان را بجو دوا کذا د

یا اخی ضمنا الیک وقربه   وسکن فؤاده المرعوبا

نموده باشد و هر روز بظاهر انظار برو دولت افتدار شان افزوده که این جهلة
از برای ایشان خیر و صلاح و موجب رستکاری و فلاح باشد نه چنین است بلکه این
جهلتا ایشان سبب مزید کفر و معصیتشان خواهد بود تا در دیده عذاب سخت درد
ناک خالق افلاک شوند **رباعی لمؤلفه** کافر بجهان هرچه بماند بخزد
بودش سبب خلود نار و سقر است   چون کهنه شود شجر بهیزم شاید
از بی ثمری در خور نار و شرر است   تفا لک این العدل یا بن الطلقاء تخدیرک
حرائرک وامائک وسوقک بنات رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن
وابدیت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد وتستشرفهن اهل المناهل
ویبرزن لاهل المناهل وتتصفح وجوههن القریب والبعید والغائب والشهید
والوضیع والرفیع ولیس معهن من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی عتوا منک علی
الله وجحودا لرسول الله ودفعا لما جاء به من عند الله یعنی دختر شاه ولایت دکمال
جرات و شجاعت روی تکلم را بر یزید نمود و با فصاحت و بلاغت تمام فرمود ای ابن
الطلقاء ای پسر آزاد شده کان سید انبیاء و اباء و نجباء ما آیا بحکم عدالت
مروت و عقل و شریعت پسندیده و سزاوار است که تو بی سعادت و مدعی
خلافت منشا بی در پس پرده خلافت و حرمت کنیزان و پرده کیان اناهل حشم
زنکبار را و مستقر نمائی در پشت حجاب عفت و عزت و همراز آزاد شده و خدمت
کار را اما دختران عام و برابر خود و اکثر اهل شام خاصه نمائی اهل البیت پرده
کیان لازم الاحترام سید الانام را مانند اسیران روم و کشمیر خوار و حقیر و ذلیل
و دستکیر **رباعی لمؤلفه** ای زاده سفیان ستمکار یزید   ماند داده
ز جهل دین بر دست باد یزید   از دست تو فرزند کر در کوفه و شام   کردی حرم

رسول را

ما آن لک لیتیم حین ینادی   یا بیه ولا یراه مجیبا

رسول را خوار بیند ایضا در پرده نشانده کنیزان سبایا   مشهور جهان نموده
آل الله که عدل تو این است و چنین نیز است   لا حول ولا قوة الا بالله
در حالتیکه پرده احترام ایشان را ظلم تو دریده و نقاب از چهره عزت و مقام
ایشان دست ستم تو کشیده اهل البیت عصمت و طهارت را از این ولایت بآن
ولایت کشانیدی و دختران شاه ولایت را در اطراف صحاری و بوادی دوانیدی
که صحرا نشینان جاهل و اهل قوافل و مناهل از هر کناری ایشان را دیدار
نمایند لیکن عزیزان نادی نظر خفت و خواری کشانیده وامصیبتاه که
از نزدیک و دور هر بیگانه و آشنا عترت خاتم انبیاء را دیده کشوده وافضیحتا
کرد دعباب حضور هر کسی از وضیع و شریف نشانده و کذا حالت اسیری و ذلت
حرم مصطفی را مشاهده نمود که بعضی در بند و یتیم و برخی بی پدر دل دردمند
بسینا بی چادر و معجر و بی شماری بی برادر و جوان مرده و گروهی افسرده
مجموع سر بکریبان عفت و حیا فرو برده اند بی محرم و بی یاور و بی عباس
علی اکبر بیادی ناشنند نه سپاه و نه علمدار و مددکاری بودشان در همراه
زیرا که مردان آل پیغمبر را بالتمام کشته و یاران و جوانان اسیر را بیجان و خون
اغشتی آه آه که با نصر یاور را ز برای ما عیال پیغمبر خدا با بی نکذاشتی و دست
و تیغ ستم بر بزرگ و کوچک و صغیر و کبیر افراشتی **رباعیات لمؤلفه**
بکماشتی از ظلم برآولاد رسول   افراشتی از کینه برا حفاد بتول   قومی که
زنان انداهمه بکرفت اسیر   تیغی که از او رجال ما شد مقتول   ایضا   این کار که سرز
از تو آنکار رحق است   اظهار نهان شرر خواز ما سبق است   درد فرع سود
عزتش کو شبکد   وابن صعه کرکار تو از پی وزق است   ولا عرومنک ولا عجب

زفلک

تبید بشط النهر روح محمد   جزاء الذی ارداه نار جهنما

عالم را ام موحش زیرا که خون سید جوانان اهل جنان را بنا حق ریختی و
نظام سلسله دین خدا را گسیختی و تشنه کام سر پسر یعسوب عرب ابو بکر و اولاد عبد
المطلب را در خاک و خون کشیدی و خون اصحاب را اسباب تقرب خود
بر آبا و اجداد بد نهاد خود کردانیدی و میدانی که صدا تو را نخواهند شنید و
ندای تو بگوش ایشان نخواهد رسید زیرا که در اسفل درکات جحیم مقیم اند و تو را
نمی توانند دید عما قریب تو با ایشان ملحق خواهی گردید و بعذاب ابدی خواهی رسید
و در آن زمان خود بخود میگوئی و از نادانی خود خواهی شنید که ای بد پلید
کاش دست او بریده میشد و ناز و بی می خشکید که نه میکردی آنچه را کردی و ای
کاش نابود بود که نمی گفتی این سخنان را که بر زبان آوردی و ای کاش مادر تو
تو را نمی زاد و از صلب جدت بیرون نیامده بودی که آنچه را گفتی نمی گفتی و آنچه را
کرده نکرده بودی **رباعیات مؤلف** آندم که در آتش جهنم برسی
بینی که چه کرده و زایی چه کسی معلوم شود که در دوزخ تمام از بهر عذاب
تو است کمتر قفسی   ای دون تو شهید کرده جان رسول   مقتول نموده تو فرزند
بتول   بر کرده حرمش اسیر در کوفه و شام   با این نشوی ز کرده خویش ملول
پنداشته قتل حسین بن علی   سهل است در آمد تو ندارد خللی   امام حسین
کرتا شام ابد   ملعون جهانیان ز صبح ازلی   فقالت اللهم خذ بحقنا وانتقم
ممن ظلمنا واحلل غضبك على من سفك دماءنا ونقض ذمارنا وقتل حماتنا وهتك
عنا الخ پس زینب خاتون دست دعا و کف استغاثه بدرگاه خداوند بیچون
بلند نمود که ای لجب الوجود حق ما را از ستمکاران بستان وانتقام ما را بکش
از ظالمان و غضب خود را نازل گردان بر آنانکه خون آل علی را بنا حق ریختند

فان تكن الدنيا تعد نفيسة   فدار ثواب الله اعلى وانبل

و سلسله بنی هاشم و اولاد نبی را از تیغ ستم از هم گسیختند و نادان و جوانان ما را
بیجرم و گناه بخاک هلاکت انداختند و ما را اسیر و خوار هر شهر و دیار ساختند و
قواه و انا قرنیت الا جلدک ولا حرقت الا لحمک وسترد على رسول الله بما تحملت من
ذريته وانتهكت من حرمته وسفكت من دماء عترته ولحمته حيث يجمع الله شملهم وينتقم
من ظالميهم ويأخذ لهم بحقهم من اعدائهم فلا يستفزنك الفرح بقتله ولا تحسبن
الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله
من فضله پس زینب خاتون فرمود که ای یزید عنود بجز خداوند معبود که هر چه
کردی بر خود کردی و آنچه ستم و ظلم بما نمودی بر خود وارد آوردی فرداست که وارد
میشوی بر پیغمبر خدا در حالتیکه خون جوانان و فرزندانش بر گردن تو بار است و
هتک احترام و اسیری تمام دخترانش را تو نموده و آن روزیست که آنجناب انتقام می
کشد از ظالمان بر عترت و کسان خود و میگیرد حق اهل بیت و ذریت خود را از دشمنان
پس فخر نه نماید تو را شادی بقتل شهیدان و گمان مدار که شهیدان در راه خدا و فی
سبیل الله مرده اند بلکه زنده و باقی هستند ببقاء الله و در درگه معبود مدام بنعم الله
و شاد و خرم هستند بفضل و عطاء الله **مؤلف گوید** بعد از بیان
این خطبه غرا از زبان دختر شیر خدا این بد پلید سر بزیر افکند و دم در کشید
ولی این شعر را خواند یا صیحة تحمد من صوائح   ما اهون الموت على النوائح
و این جواب نا صواب آن پلید بود در مقابل کلمات حقیقت صداقت آیات
عصمت منظر یعنی این ناله و فریادها نسبت با حد زیبنده است و مرگ آسان تر
از زنان کاتبی را این مصیبت پاینده است آنگاه یزید پلید چون حالت اهل محفل را
منقلب دید و قلب مجلسیان را از حید جهت مضطرب فهمید یکی بجهت همین خطبه

وَإِن تَكُنِ الأَبدانُ لِلمَوتِ أُنشِئَت ‌‌ ‌‌ فَقَتلُ امرِئٍ بِالسَيفِ فِي اللهِ أَفضَلُ

انجام بدن چونکه فنا گشتن آغاز ‌‌ ‌‌ بس کشته شدن در ره جانان بود افضل

عزا گرانش افزوده تر بود وواقعهٔ کربلا و ظلم بوال اعباد وکفر یزید پلید را ظاهر
نمود و یکی دیگر جهة نفرین نمود زن ام کلثوم بران مرد شامی سرخ موکه طمع کنیزی
او را کرد که همان ساعت دست و زبانش خشکید چشمش نابینا گردید بلکه
کشته شد یکی جهة رقت و گریه کردن بر شاه شهید پس یزید از شورش مردمان
ترسید امر کرد که عیال را باز عجز و خواری که در زندان ایشان بود مراجعت داد
و بر کربلا بیندند خوان حق اهل حق تلخانه شد ‌‌ کنج دین را جای صبر باز شد

مجلس چهل و چهارم در بیان مصائب بیمار کربلا

بالاجمال از روز عاشورا تا ورود شان در شام و ذکر گفتگوی شان با یزید پلید ه

مقدمة المصيبة پوشیده نخواهد بود که دو نفر امام همام مظلوم
و دو ولی عالم معصوم از اوصیا حضرت رسول را بر حکم دو عمر ظلوم جهول
مقید و مغلول کرده اند در نزد دو ظالم مطلق و دو خلیفه بنا حق بردند هر یک
با وجود اقتدار و قوت و لایت صبر و تحمل بران حالت بجای آوردند اول علی بن
ابی طالب امیر المؤمنین که در مدینه از ستم و کینهٔ عمر بن الخطاب لعین پیروی ابا بکر
بیعت نبش بردند در هنگامیکه عزادار از رحلت حضرت رسول بوده از مصیبت
آنحضرت چند روز نگذشته بود چنانچه مسطور شد در مصباح دوم امام علی بن
الحسین و سید الساجدین که در کربلا از ستم عمر بن سعد پلید اسیر و مغلول
در زنجیر گردید و او را در کوفه و شام در مجلس ابن زیاد و یزید کشیدند و حالتیکه
علیل و بیمار و ماتم دار بود زیرا که پدر بزرگوار و برادران را کشته و اعمام و برادران را
بخون آغشته بودند و دست گردنش با هم بسته بلکه پای مبارکش را با زنجیر
بهم پیوسته در این مطلب صریح کلمات ارباب مقاتل در روایات فاصل است

مجلس چهل و چهارم در بیان مصائب بیمار کربلا

وَإِن تَكُنِ الأَرزاقُ قِسماً مُقَدَّراً ‌‌ ‌‌ فَقِلَّةُ سَعيِ المَرءِ فِي الكَسبِ أَجمَلُ

در این مقام سزاوار است که اجمالی از تفصیل مصائب و آلام آن امام جلیل و
بیمار علیل یعنی علی بن الحسین مسطور آید مختصری از صدمات اسیری و ستمگری های
در راه شام پس از شهادت امام مظلوم مذکور شود مترجم گوید که مصیبت
حضرت علی بن الحسین و بیمار کربلا را ممکن است از چند جهة مقابل و برابر مصائب
پدر بزرگوارش حسین مظلوم مرقوم نمود و بر اصحاب بصیرت و ارباب تفکر این
سر مکتوم بعد از تامل معلوم خواهد بود زیرا که یکی از مصائب حضرت ابی
عبدالله غم داغ فراق احباب و یاران و غم هجران برادران و جوانان بود که مکرر
پس از شهادت ایشان شکایت غربت و بی یاوری می فرمود و آن ماتم جانسوز
بنحو اتم در قلب مبارک بیمار کربلا آتش افروز بود علاوه درد یتیمی و کشتن پدر
را هم در دل داشت دوم از مصائب امام تشنه کام تشنگی کسان از مردان و زنان
و کودکان و شدت عطش خود آنجناب است و الحق از این مصیبت هم سید سجاد
زیاده تر بیتاب بود و از ناتوانی بیشتر طلب آب می نمود سیم از مصائب شاه دین
دیدن احباب چون جان شهدا است که هر یک غرق خون و بخاک افتاده و بر روی
زمین هلاک سر نهاده بودند و حضرت سید الساجدین دو مرتبه پیکرهای خون
و اجسام گلگون یاران و اعمام و برادران را بی سر مشاهده نمود بلکه هر یک را
مدفون فرمود چهارم از مصائب فرزند رسول خدا تصور بی یاوری زنان و
عیال بیکس و بی پدری کودکان و اطفال بود پس از احفاد بتول و تفکر در حال
اسیری و ستمگریهای جمع پریشان بود که مکرر بدین جهت گریان و سوگوار
و مصیبت میفرمود و اما حضرت بقیة الله علی بن الحسین برای العین اسیری و ستمگری
اهل حرم را مشاهده کرده و با ایشان طریق شهر بشهر و دیار بدیار را می

وَإِنْ يَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا ❊ فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ

همه وقت از کربلا تا شام بلکه در مجالس و مجمع خاص و عام و گفتگو و حسارت تا مراجعت
با لمدینه با حرم محترم می‌شنود کاهی در مجلس ابن زیاد زمانی در محفل یزید پلید و
از شداید کلمات کلمات این دو ظالم را ملاحظه می‌نمود پنجم از مصائب شدائد شهید
صدمات تسبّبات و جراحات بیشمار اسیر را است از تیر و شمشیر و سنانهای پیکر مطهر
و حسبه منوّر شرحه پیش از شهادت و چه بعد از آن رسید و مقابل این جراحات
قائل بن ناطق جان و دل بیمار کربلا کار کرد شعر عربیّه جراحات
السِّنَانِ لَهَا الْتِئَامٌ ❊ وَلَا يَلْتَامُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ ❊ اینجر زخم زبان کند تا مرد
زخم شمشیر جان ستان نکند ❊ و اما مصائبی که بوجود جناب علی بن الحسین وارد
کردید بهجرت بلند بزرگوارش مانند آن نرسید و نرسد اول غارت اموال و
اسباب خیام و حسارت لشکر زیاد بیغمای زیور و اثاث و چادر و لباس اسیران
اهل حرم محترم را مشاهده نمود دوم دستگیری غنا ب کس و دختران نور دیدگان
بدست نامحرم معاینه فرمود کردن که بسیاری از سیلی و سیلی کشته بود و پشت
و پهلو بیشماری از چوب سنان سیاه و کبود و با این حالت هر یک را شتر سوار
و مانند اسیران فرنگ و زنگ زیاد در اطراف هر شهر و دیار میبردند و کمال
اذیت و آزار با لشبیه بهر یک میکردند سیم چهل و دو منزل سرها را داد و دیدار
برهنه‌ها و دمنازل بیشمار و مجلس اشرار در طبق و طشت طلا و ظلم و ستم دشمنان
بر آن سرها انور مثل چوب ابن زیاد و یزید را بدیده خویش مشاهده نمود چهارم
آنکه اسیر دشمنان و بر کردن و دست و پایش زنجیر بود و بر یکی جهاز شتر سوار
و سیاه هر شهر و دیار شد پنجم هتک احترام اولاد رسول خدا و اخفاء دینی
علاوه از در مجلس عام ابن مرجانه زیاد عبید و یزید پلید بسرهنگان ملاحظه فرمود

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكَى عَلَيْهِ ❊ فَتًى أَبْكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ

که نامحرمی مثل این دو لعین با اهل حرم امیر المؤمنین گفتگو نمودند بلکه ابن زیاد
زبان بقتل عمه‌اش گشاد و ظالمی در شام بطمع کنیز خواستن از آل الله افتاد و
علاوه بر آن همه آلام و اسقام و هتک احترام مکرر بقصد کشتن و هلاکت او
شمشیر کشیدند تا بوبالینش و دید اول در کربلا در هنگام غارت خیام کما روی
عَنْ جَمْعٍ مِنْ أَصْحَابِ الْمَقَاتِلِ أَنَّ الشِّمْرَ هَمَّ بِقَتْلِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَهُوَ مَرِيضٌ فَخَرَجَتْ
الْكُبْرَى زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ فَوَقَعَتْ عَلَيْهِ فَقَالَتْ وَاللهِ لَا يُقْتَلُ حَتَّى أُقْتَلَ فَكَفَّ عَنْهُ يعنی شمر
لعین که قصد قتل سید الساجدین را نمود و در بالینش نشسته دید که بیمار
و کرفتار بستر بود چون زینب دختر امیر المؤمنین این حالت را دید و قصد شمر
و همشیر خود را بر روی او افکند و قصد ابتاله علیه بکرم که قسم بذات خدا و ند دست
از او بر نمیدارم تا جان را دم مکر آنکه اول مرا بقتل رسانی آنگاه خود را ایرو
این واقعه در مجلس ششم سیم از همین کتاب علی التفصیل مرقوم شد مرتبه
دوم در کوفه خراب در مجلس ابن زیاد و این تفصیل در دوم مجلس بیشتر از این
مسطور شد مرتبه سیم در مجلس یزید پلید لعین چنانچه در منتخب و مثیر الاحزان
و بحار است آغاز مصیبت سید الساجدین و واقعه مجلس یزید لعین
شعر عربیّه يَا عَيْنُ ابْكِي لِلْحُسَيْنِ وَمَا جَرَى ❊ عَلَيْهِ وَمَا جَرَتْ عَلَيْهِ الْخَدَائِعُ
فَيَا لَكَ مِنْ يَوْمٍ عَظِيمٍ مُصَابُهُ ❊ عَجِيبٍ أُمُورٍ لِلشُّؤُونِ هُوَ صَادِعُ ❊ وَنَحْرُ حُسَيْنٍ
بِالدِّمَاءِ مُرَمَّلٌ ❊ وَمِنْبَرُ يَزِيدٍ بِالْمَسَرَّةِ رَائِعُ ❊ وَطِفْلُ يَزِيدٍ بِالْمُهُودِ مُمَهَّدٌ ❊ وَطِفْلُ
حُسَيْنٍ لِلْمَنِيَّةِ رَاضِعُ ❊ وَأَطْلَالُ أَوْلَادِ الدَّعِيِّ عَوَامِرٌ ❊ وَأَطْلَالُ أَوْلَادِ النَّبِيِّ
بَلَاقِعُ ❊ وَآلُ زِيَادٍ بِالْقُصُورِ أَعِزَّةٌ ❊ وَآلُ رَسُولِ اللهِ فِيهَا ضَوَارِعُ ❊ كَمِثْلِ إِمَاءٍ
تُضْرَبْنَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ❊ وَقَدْ أُخِذَتْ مِنْ رَأْسِهِنَّ الْمَقَانِعُ ❊ كَأَنَّ بَنَاتِ الْمُصْطَفَى سَبْيُ نَاسِهِمْ

اَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهٖ عَلِیٌّ   اَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجِ بِالدِّمَاءِ

حَسْرًا تُسَاقُ بِهَا نَحْوَ الشَّامِ الزَّوَابِعُ   اِذَا نَظَرُوا رَاْسَ الْحُسَیْنِ اَمَامَهُمْ اِلَی الْاَرْضِ
مِنْ فَوْقِ الْمَطِیَّةِ دَافِعُ   فَلَمْ اَنْسَ زَیْنَ الْعَابِدِیْنَ مُکَبَّلًا   وَسِیْقَ لَهٗ بِالسَّیْرِ وَالضَّرْبِ
وَاجِعُ   وَنَحْنُ نُسَاقُ خَلْفَهُ بَیْنَ وَعَنْبَرُ   لِرَاْسِ اَبِیْهِ الرَّاْسِ مَطَالِعُ   وَرُدَّتْ فِی الْمُنْتَخَبِ
وَمُثِیْرِ الْاَحْزَانِ وَغَیْرِهِمَا عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ع قَالَ کُنَّا وَفَدْنَا عَلٰی یَزِیْدَ بْنِ مُعٰوِیَةَ اَتَوْنَا
بِحِبَالٍ وَرَبَقُوْنَا مِثْلَ الْاَغْنَامِ وَکَانَ الْحَبْلُ بِعُنُقِیْ وَعُنُقِ اُمِّ کُلْثُوْمَ وَبِکَتِفِ زَیْنَبَ
وَسُکَیْنَةَ وَالْبَنَاتِ وَسَاقُوْنَا وَکُلَّمَا قَصَرْنَا عَنِ الْمَشْیِ ضَرَبُوْنَا حَتّٰی اَوْقَفُوْنَا بَیْنَ یَدَیْ
یَزِیْدَ هُوَ عَلٰی سَرِیْرِ مَمْلَکَتِهٖ وَرُوِیَ فِیْ مُثِیْرِ الْاَحْزَانِ عَنْهُ ع قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ اُدْخِلْنَا
عَلٰی یَزِیْدَ نَحْنُ اِثْنٰی عَشَرَ رَجُلًا مُغَلَّلُوْنَ فَلَمَّا وَقَفْنَا بَیْنَ یَدَیْهِ قَالَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَیْنِ
یَا یَزِیْدُ اَتَکُوْنُ بَنَاتُ رَسُوْلِ اللّٰهِ سَبَایَا فَبَکَی النَّاسُ وَبَکٰی اَهْلُ دَارِهٖ حَتّٰی عَلَتِ الْاَصْوَاتُ
حاصل روایات متکثره و کلمات روات معتبره چنین و خلاصه کلام اعلام در احوال
جناب زین العابدین ع در مجلس یزید لعین این است در کتاب منتخب و مثیر الاحزان
و جز و از ان جناب منقولست که فرمود هنگامیکه ما را بمجلس یزید پلید لعین بردند
اول ریسمان و طناب در دام آوردند و بگشتند تا ان حرم محترم خدا را بازو و گردن
بر یکدیگر ببستند و آن ستمگران ما را چون کبوتر بود در پی پیوستند بوذابت
ابن تمیم بنیاد کربلا فرمود که ما دوازده نفر از رجال آل هاشم بغیر السیف کو قتیل
ظالم بودیم و هر یک از جهتی از جهات بکجات شهادت نرسیدیم و طعم حدت شمشیر
و طعن سنان و طعم شمشیر تیز را نچشیده ولی تمام اسیر و دستگیر و بستهٔ دام و زنجیر
قوم شریر گردیدیم **شعر لمؤلفه** مقتول نگشته کز شمشیر جفا مغلول
شدیم ز بوز بجز جفا   اولاد بشیر و نذیر خوار و اسیر   بودیم تمام بستهٔ دام و بند
ز زنجیر   وان سلسله میبو مراد کردن   سر سلسله آل نبی بودم من   بنیاد

وَمَرْوَانُ الْاَنِیْسَةُ شَیْءٌ   وَجَاءَ بِهٖ عَلٰی عَطَشٍ بِمَاءِ

علیل و بسته در زنجیر   بی تاب و ذلیل خسته از دام و اسیر   اهل حرم رسول از
دختر و زن   سر برهنه تمام بستهٔ دام و رسن   در جمع زنان مو پریشان ز عموم
سر برهنه غم بود بدست کلثوم   چون دُرّ یتیم دختران بسته بدام   سر حلقه شان
سکینه بود به نظام   میکرد یا کرکسی برضا اهمال   میخورد بسر چوب سنانش
فی الحال   دیدیم با این ذلت خواری هر یک   تا بزم یزید از بزرگ و کوچک
وَیَنْبَغِیْ اَنْ نَقُوْلَ فِیْ هٰذَا الْمَقَامِ کَلَامٌ اَنْشَدَهٗ فِی الشَّامِ اُدْخِلَ بِاَکْبَرِ دِمَشْقَ کَاَنِّیْ
مِنَ الزِّنْجِ عَبْدٌ غَابَ عَنْهُ نَصِیْرُهٗ   وَجَدِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ فِیْ کُلِّ مَشْهَدٍ   وَشَیْخِیْ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ
اَمِیْرُهٗ   فَیَا لَیْتَ اُمِّیْ لَمْ تَلِدْنِیْ وَلَمْ اَکُنْ   یَرَانِیْ یَزِیْدُ فِی الْبِلَادِ اَسِیْرَهٗ   **شعر**
لمؤلفه فی معناه   شد سبط بشیر و زادهٔ شیر اسیر   در دست قضا نهاد
سر بر زنجیر   در شام کشید ندم زاسی یزید   مغلول ز ذلیل چون اسیر کشمیر
ابکاش بمن زاد مرا مادر من   تا خصم نمیدید مرا خوار و حقیر   ابکاش نبودم
که بر بینند خادم   در شام و خراب بود سفیان شهره   تحبلا بنیاد کربلا فرمودند
که چون ما را وارد مجلس یزید نمودند او را دیدیم که با تکبر بر سریر سلطنت خود
نشسته وا زدی تنخر دیده از خون و چشم از مزد رسالت پوشیده و در اطرافش
بزرگان شام و اشرافش حاضر و در اکنافش اکابر بنی امیه امل مال الهاشم را
منتظر بودند هر لحظه در راه آل الله نظر میکردند پس چون با این حالت اسیر و بند
دستگیری ما بیکسان آل رسول را هر یک بسته و مغلول و خسته و ملول در پیش
رویش وا داشتند سرهای سروران را از بالای نیزه و سنانها فرود آشته برداشتند
و در میان طشت در مقابل آن کافر گذاشتند خواهرم فاطمه صغری از مشاهده
این ماجرا طاقت نیاورد و در وی سخن را بسوی یزید پلید کرد و فرمود یا بن یزید اتکون

یا نفس من بعد الحسین هونی فبعده لا کنت ان تکونی

بنات رسول الله سبایا مبکی الناس و بکی اهل داره حتی علت الاصوات سبحان
لمؤلفه که بیحرمت پرسش روز جزا یزید وی دشمن خدا و رسول خدا یزید
کشتی ز کینه سید آل رسول را کردی بتول را بغمش مبتلا یزید ما را بنیم
دربدر و خوار و دستگیر کردی بدست شمر آل زنا یزید کی می سزد که آل پیمبر ذلیل
و خوار گردند گرد کوچه و بازارها یزید هر پرده شد بپرده و هر پرده کی اسیر
شد دسزای ظلم تو ای بیحیا یزید آیا روا است همچه کنیزان زنان ناب بند
اهل بیت رسول خدا یزید از کلام فاطمه صغری رضی عظیمی برپا شد که جمیع حاضرین
از دوست و دشمن و مرد و زن گریستند از روی حیرت بیکدیگر مینگریستند
حتی صدای گریه و افغان زنان و کنیزان یزید از اندرون خانه بحوی بلند گردید
که بگوش مردان در بیرون رسید حاضران شنیدند یزید پلید از شور و ش
انقلاب مردمان ترسید چون جناب سجاد کربلا ملاحظه انقلاب مردمان را
در گریه و افغان نمود و مشاهده یزید بی ایمان را فرمود و کلمات آتش افروز
عالم سوز طمره را شنود فقال علی بن الحسین قلت یا یزید انا مغلول اتاذن لی
فی الکلام فقال قل و لا تقل هجرا روی سخن بیزید کرد و فرمود که ای یزید یا اذن
میدهی مرا که علیل و بیمار و از دست برد کفار ذلیل و خوار و مغلول و گرفتار
که قفل خاموشی از زبان بردارم و اجازه میدهی تا این حال سختی چند بیان نمایم
شعر لمؤلفه که یزیدا ز ده تا سخنی را سرایم سرایم سخنی را که غم
دل بزدایم خسته از جور و جفا بسته زنجیر و اسیرم که اجازت بدهی از غم دل
لب بکشایم گفت بگو سخن اما نه سرا پیچه نباید که سرور سخنی ز دو سخن زد تو سرایم
حرف بیهوده گفتن بودش عادت کشتن خواهی ار کشتن خود پس بسرا تا بسرایم

فقال

هذا الحسین شارب المنون و شربه بارد المعین

فقال ذلک لقد وقفت موقفا لا ینبغی لمثلی ان یقول هجرا سجاد کربلا میفرماید
که گفتم ای یزید چگونه کسی مانند من اسیر و در زنجیر بسته و از ناتوانی و بیماری
و صدمات راه و گرفتاری خسته نباشد از کوه اندوه یاران و برادران کمرش
شکسته و گرد یتیمی و بیماری بر سر و بیش نشسته نباشد و با این حالت در مقابل
مثل تو جفا کاری ایستاده باشد بتواند کلامی نا هنجار و سخنی نا هموار بگوید مگر
آنکه ترک سر جان را یکبار کند **لمؤلفه** اگرچه من ز جان یکباره دل قطع
نظر کردم و از آن روز که اینجا پا نهادم ترک سر کردم سخن گفتن ندانم زانکه
بیداد تو را دانم و گر را نستم از خاطر در این محضر بدر کردم یا یزید ما ظنک
برسول الله لو رانی مغلولا فقال لمن حوله حلوه ای یزید بی حیا آیا چیست گمان و
اعتقاد تو با جدم رسول خدا اگر در این محضر حاضر بود و اولاد خود را اسیر بسته
در زنجیر ملاحظه میفرمود و من علیل را گرفتار و ذلیل مشاهده مینمود آیا
از تو راضی و خوشنود یا آنکه غضبناک بود و مؤاخذه میفرمود یزید پلید
این کلام را که شنید ترسید که در شام رسوا و انتقام در دنیا باشد بنده
کانش را که حاضر بودند و او لا امر نمود که زنجیر را از گردن این مستمند بردارید
و از بندش برهانید از صادق آل رسول منقول است که یزید پلید با وجود آنکه
جناب علی بن الحسین را مغلول در زنجیر و یتیم و علیل و اسیر دید متنبه نگردید
سهل است زبان بر بدعه را بملامت از بنا حضرت کشود و قال الحمد لله الذی
قتل اباک سجاد کربلا از این کلام طاقت نیاورد و از روی شجاعت و جرات فرمود
لعن الله من قتل ابی تغضب للعین و امر بضرب عنقه یعنی خداوند تعالی لعنت
کند قاتلان پدر بزرگوارم را **شعر لمؤلفه** صد لعن خدا و خلق و نفرین

دسو

مجلس چهل و [illegible]

شد عشق با جمله عاشقان
پر تشنه کرد غم بتان جهان
ز نوای عشق تا ای ارباب خرابات
چشم غیرت و کعبه افگنات

هیهات ما هذا فعال الدین ولا فعال الصادق الیقین

رسول بود انکه ز کینه کشته عزیز زاده بتول لعن باد بر ظالمی که بیداد کرد آل رسو
اسیر و مقتول از کلام امام بیمار یزید غدار را غضب اورده جلاد را امر بکشتن
سید سجاد کرد فقال علی بن الحسین اذا قتلتنی فبنات رسول الله من یردهن الی منا
زلهن ولیس لهن محرم غیری فقال انت تردهن الی منازلهن پس اجتناب ورزی
بر یزید خطاب نمود که هرگاه مرا بی گناه کشتی و مانند سایر آل الله بخاک و خون
اغشتی پس این دختران و اولاد رسول خدا و احفاد بتول عذرا را که غیر من محرم
و یار و سرور و مددگاری ندارند کدام امین بمدینه پیغمبر میرساند و کیست مانند
من که این جمع دختران و زنان را بوطن برگرداند یزید خجلت کشیده و پشیمان شد
گردید عرض کرد که غیر از تو احدی مواظب و مراقب احوال این عیال و پرستار نخواهد
بود و تو با ایشان در مدینه پیغمبر مراجعت خواهی کرد ثم دعی بمبرد فاقبل یبرده
الجامعة عن عنقه انگاه یزید سوهانی طلبیده و بدست پلید خویش سائید
غل جامعه امین را که بر دست و گردن سید الساجدین بود تا انکه بریده شد
رباعی لمؤلفه بنگر که یکی بدین علی خصم افکند سر رشته بنای ظلم
کرد بدان بند سر رشته ز معمار بدست بنا است شد طوریکه دلیل
جود نزدند **ایضا** منظور که ابو الشرور کافر بشکست بسوهان علی را بند سر
پس دست یزید حل این عقد نمود یعنی بگشود عقده از قلب عمر **مجلس**
چهل و پنجم در بیان استشاره یزید پلید با اهل
شام در باب حرم محترم و تفسیر کلام نعمان بن بشیر و کنیز خواستن نامردی از اهل
شام فاطمه صغری را بروایت لهوف فاجعة بعد النبی و بنیه ظهرت بها بدع کل
الاطهر نسل النبی المصطفی و حریمه تسبی کما تسبی بنات الاصغر و بشهر

مجلس چهل و پنجم در بیان استشاره یزید پلید با اهل شام

والله لو قطعت یمینی انی احامی ابدا عن دینی

[illegible]

ویسلبون مدارعها ومقانعها من بعد سلبهم النحر ویسیرون علی المطایا کالاما
بین کربلاء و بکلی ذاک مقفر **شعر لمؤلفه** بینی که منظر الاعلی از اوست تا نگین
علی که عرش علا را ستانه و صدر نشین بتول انکه بود در سپهر عصمت مهر که زینه
روشنی از چهر او مکان و مکین سپهر مشرق الانوار مطلع الشمسین کز او نجوم
ولایت همی کشوده جبین حسن ولی تر افلاک و هفت طوده خاک حسین تعالی املاک
هشت خلد برین عبید حضرت این پنج بود و هست بود جهان ز صبح اول تا به
شام روز پسین غلام خدمتشان شش جهات در سر مان کنیز خلوتشان
چهار مام در دو زمین تجلیه مطلع ولا نظا و لا نواح اهل کینه ز کین الا
تلاطم امواج پس سفینه مبین که فلک شرع شراعش بریده شد چه ز تیغ شکست
تا که ز طوفان کفر کشتی دین ز عهد جسته دیا کشته لؤلؤ مکنون ز لیل دو بسته
بی شد عزیز دو ثمین فغان کران زنا کرده شهره در هر شهر سر و اسیر و زن
سر و عزیز نبین رسید چون سر شاه شهید نزد یزید قرین ماه مبین کشت
با عذر و مبین یکی ز ابر کسان سر هلال داده نشان یکی کشاده نظر بر جمال نور
نشین یکی بچشم طمع سر هراز جواهر خواه یکی بدست طلب لعل جو ز بهر نگین
شنید امام که هر بزم یزید نامردی نظر بفاطمه کرده زبان کشود ببرد کرای امین
مرا این اسیر زاده بر بخش مکر اناد هر یزید بر سرای مزا بین بسی صغیر و بود در حرم کسی که
شود بر اصل خوانر قرین و در امر خانه معین الا نشد ز چه صبح ما نه شام از دو
که شد عزیز خدا مورد گمان چنین نگون نشد ز چه گو شهنشاهیان منظور که
شد اسیر آل علی در او مشهور بعد از آنکه یزید پلید اهل بیت شاه شهید را با
سرها مطهر ان پیمبر در محضر که مظهر خویش طلبید مقصودش از این کار اظهار

مجلس چهارم و پنجم

وعن امام صادق الیقین   سبط النبی الطاهر الامین

دنیا ای شاه میکنانا هستم
کو ع ستمکر که چه جهل است در این
دانا و دند ستاع هم زین بنت
آنحضرت او مهد نباید او نجیب

شوکت و جلالت خویش بلکه انکار حقیقت این ملت و کیش بود و می‌خواست که نور
خدا را خاموش و بدو دست او را در سرپوش پنهان نماید لیکن غافل که خداوند منان ه
در قرآن مجید فرموده که یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ
الْکَافِرُونَ چنانچه هر ظلمی را که بگمانش محصّل مراد بود از دست و زبان بروان نی
کسان وا داد و دولی بنتیجه بر خلاف مقصود حاصل کرد **فرد للموصال**

ان روز مردم آل علی را شناختند   کاو ودان لعین به بعض خاص و عام شان
الحق در آن محضر مشئوم ظلم و شقاوتش بر خاص و عام اهل شام معلوم گردید
بلکه در آن روز کفر باطنش بروز نمایان زیرا که پرده ظاهر را از هم بشکافت
من جمله سید مرحوم در لهوف نقل از بیان احتجاج زینب خاتون در آن خطبه معروفه
که الحق تمام فصاحت موصوف است چنین مرقوم نموده که ثُمَّ اسْتَشَارَ یَزِیدُ اَهْلَ
الشَّامِ فِیمَا یَصْنَعُ بِهِمْ قَالُوا لَا تَتَّخِذْ مِنْ کَلْبِ سُوءٍ جَرْواً یعنی یزید مردود با اکابر اهل
شام که در مجلسش حاضر بودند در باره اهل بیت سید الانام استشاره و استفهام
نمود که الحال صلاح کار این عیال اهل‌بیت و سزاوار در حق ایشان چه حکمی است
بعضی از ایشان باقتضاء سعادت و شقاوت باطن سخنی و حکایتی میکردند
جمعی بلسان زبان مثلی که در آن زمان مشهور بود بزبان آوردند که حاصلش این است

شعر لمؤلفه
تو مرگ ملکش بر شیر شمشیر   و گر کشتی مکش نسلش ز بیخه
مپرور بچه شیران که آخر   نقل تو نخواهد کرد تقصیر   و دارا ز شیر و بچه
شیر نابد   اگر از شیر جانش کی سیر   هر آنکس بچه شیران بپرورد   خود در
اولاد خود را کشته از شیر   تعالی الله نعمان بن بشیر اُنْظُرُوا مَا کَانَ الرَّسُولُ یَصْنَعُ
بِهِمْ فَاصْنَعُوا بِهِمْ نعمان بن بشیر که در حیوة پیغمبر بشیر و نذیر بود در زمره اصحاب

٦ ... نجاه ... حمل

نا یفنی لا تخشی من الکفار   و ابشری برحمة الجبار

کی طالب تخت نصال او را بیاید
ای ملک تست ممکن از آن بکره باطل
ملک علامتی گرفته اختیار
در ساحت تخت نصال آن باطل

در خدمت آنجناب بود تا هنگام ارتحال عثمان نیز همان حال در مدینه میبود
ولی بعد از قبول خلافت و بیعت با امیر مؤمنان را ننمود لهذا در شهر شام رحل اقامت
گشوده و استقامت نموده و در آن هنگام حاضر در محفل و مقام بود استفهام
یزید را که شنود زبان بمفهوم این کلام گشود **شعر لمؤلفه عفی عنه**

که ای یزید نظر کن بچشم دل بنگر   ببین که در حق ایشان چه کرده پیغمبر   هر آنچه
کرده و فرموده مصطفی آن کن   ز قول و فعل وی آگاه باش و عنوان کن   مسلم است
که مسلم شود ظلوم و جهول   پس از قبول کند که خلاف حکم رسول   هر آنچه آن
کرد در حق ایشان سزاوار بود برادر بینی نیز حکم حق جاری   چون حضار اهل شام
کلام نعمان را که بظاهر محتمل الوجهین است شنیدند هر کدام مطلبی از آن فهمیدند
بعضی که آن بیکسان را شناختند با عداوتشان با این خاندان کمتر بود گفتند که
افعال حضرت رسالت در باب عترت و ذریه خود اعزاز و اکرام و محبت بود و نیز
نیز مؤید اقوال و معاضد اعمال است چنانچه بخبر روایت صحیحه از آنحضرت نسبت
بمادر سید و آیه صریحه قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی در کتاب آنجناب
نازل گردیده پس تا حیات اولاد و احفاد پیغمبر مختار سزاوار اکرام و احترام است
و محبت عترت آنحضرت اجرت رسالت است پس بر خلاف ما مضی در حق اینجماعت
نباید غایت قربت و قرابت آنحضرت را نمود و بعضی دیگر از مجلسیان و شامیان که
تا آن زمان آنها را نشناختند با اینکه شقاوت و عداوت تمام از آن سلسله در دلشان
بود کلام نعمان بن بشیر را بر خلاف مقصودش تفسیر و تعبیر نموده بخاطرشان رسید
که پیغمبر محمود گاهی خود بسران و زمانی یتیمت ایشان را باین وان می بخشود تمثیلا
تمیمت منمود لهذا جمعی به نبات خام و طمع تمام افتادند و زبان شقاوت ایشان

مَعَ النَّبِیِّ السَّیِّدِ الْمُخْتَارِ   مَعَ الْوَصِیِّ الْحَیْدَرِ الْکَرَّارِ

وچشم حسادت افزان کشادند فنظر رجل من اهل الشام الی فاطمة بنت
الحسین وقال یا امیر هب لی هذه الجاریة فقالت فاطمة لعمتها یا عمتاه
اوتمت واستخدمت **شعر لمؤلفه** یکی از آن میان بخواست ناگاه
نگاهش بر یزید دون گمراه   که امروز این اسیران   مرا بلکه تو بخشی
از جود و احسان   کند بخت کنیز و خانه من   نما بخدمت کاشانه من
عزیزان را کنیزان بی صبر و راست   زنان را نظم از ایشان در امور است
نظر بر دختر سلطان دین کرد   سلیمان را طمع دیو لعین کرد   عروس
حجله گاه ناز و عصمت   زجان مانوس گشته زین جسارت   کمانش این عمل منفصل
پذیرد   نوانند کفر کردن بنده کردن   روان بودا من زینب را و بخت کشید
آه و بدامن اشک غم ریخت   گرای تو دستگیر ما اسیران   پرستار در زنانند
دستگیران   اگر خوار و یتیم و زار گشتیم   اسیر و خوار و دربدار گشتیم
نکردیم در جهان ما لا عزیزی   کنون خواهندم از بهر کنیزی   مشو راضی
عزیزان خار کردند   کنیزان خانه کفار کردند   مگر کم بود بهر ما این همه درد
که خدمتگار دیم نا کس هوس کرد   زینب خاک بی تاب چون وحشت و
اضطراب فاطمه نو عروس را که دید چنان که سبب انقلاب بود از مقال
و حالش فهمید در مقام تسلیش بر آمد دل او را دلش داد و زبان بر حملش
گشود و فرمود یا فاطمة لا و لا کرامة لهذا الفاسق یعنی ای فاطمه ابریز زند
برادر ابن قعد د خون و اهمه منما و تا این حالت وحشت و بیم نفرما نه حیات آن است
که گمان کرده این ستمگر زبان آور دیده خاطر خویش از آن حیال آسوده
کن و تشویش مکن که محال است ولاد رسول و احفاد بتول کنیز و خدمتگار

لَقَدْ قَطَعُوا بِسَیْفِهِمْ بِسَیْلٍ   فَاصْلِهِمْ یَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ

قوم مجهول شوند و ابن قعد در سلطنت بزرگی که از برای این پلید دین و سانش
نخواهد بود که نتوانند در این باب قیام و اقدام نمود تا زنان محکم و دست ظلم
پیش از این گشود **شعر لمؤلفه** ما اگرچه اسیر و خوار و دشام
شدیم   بد نام اگرچه ما در ایام شدیم   اسلام بنام ما در ایام بپا است
که گشته و گر اسیر اسلام شدیم   کام طمع از ما نکند کس شیرین   هر چند
که بیکس و ناکام شدیم فقال الشامی من هذه الجاریة ومن هذه فقال یزید
هذه فاطمة بنت الحسین و تلک زینب بنت علی علیهما السلام مرد شامی چون
فصاحت کلام دختران امام را شنید ایشان را عرب زبان فهمید پرسید که
این دختر نیکو اختر کیست که آثار شرافت اسلام و بلندی مقام از او ظاهر
و آن دیگری کیست که او را نیز ناز و عزت است سر این مطلب چیست که اسلامیان
اسیر و دستگیر قومی کافر شده‌اند یزید پلید زبان گشاد و جوابش را داد
که اما این دختر اسمش فاطمه دختر حسین است و آن دیگری زینب
دختر علی است فقال الشامی الحسین بن فاطمة و علی بن ابی طالب قال نعم
رباعیات لمؤلفه شامی بشگفت آمد از نام حسین
و از اسم علی و بخت سر شکسته زینب   پرسید که این حسین ابن الزهرا است
و آن دختر علی غازی بدر است و حنین   گفتا بلی اولاد بتول اند ایشان
آل علی احفاد رسول اند ایشان   مرد و زنشان قتیل گشتند و اسیر
از در در اسیر سبب ملول اند ایشان   از کلام یزید پلید آن مرد شامی
متعجب و حیران و مضطرب گردید زیرا که آگاه گشته که آل الله را کشته و
عترت رسول الله را بجون عشته اند و عیال انجناب را اسیر و دستگیر کرده

تعدیتم یا شر قوم ببغیکم — وخالفتم دین النبی محمد

هر شهر و دیار گردیده اما از حسان و مقال خوب یاد ... دشمنان کردید و دو به
یزید نمود و زبان بطعن و لعنش گشود که یا ابن یزید لعنت الله اتقتل عترة نبیک
و تسبی ذریته والله ما توهمته لم انهم سیأتی القوم یعنی ای یزید خدا لعنت کند
ترا ای پلید که می کشی عترت و ذریه پیغمبر بشر و ملکی را از تیغ ظلم و شمشیر
و می کشی بقیه اهل بیت آنحضرت را در زنجیر و اسیر و دستگیر میکنی آل الله
و اهل حرم رسول الله را چون سزای روم و کشمیر متم بدان که خدا کرده است شتم
ایشان را از ضمایم بی اختیار در اسلام نه از اولاد رسید الا نام صلی الله
علیه و آله **رباعی للمؤلف** ظالم رو سیاه مردود شریر صد
لعن خدا و مصطفی بر تو امیر کشتی همه آل نبی را از تیغ کردی همه عترتش
از کینه اسیر ایضا والله که تم که اسیر و مند واز عزت و احترام دین محروم مند
معلوم شد آخر که همه مظلوم مند اولاد رسول و از کینه معصوم مند
فقال یزید لع والله لالحقنک بهم ثم امر بصلبه یعنی یزید مردود دارا کلام
ان مرد غضب آلود شده سوگند یاد نمود که ترا هم با ایشان ملحق خواهم فرمود پس
امر کرد او را در همان مجلس سر برداشتند و در خون غلطانیدند پس بنا بر این
روایت مسطوره در لهوف سیاق حکایت بنحو موصوف این مرد شامی
مقتول شد از دوستان آل رسول بوده اگر هم بنا شد بمحض سخن راست و
درستی که بزبان آورده مطلب حق و صدق را از ظلم یزید با عترت شاه شهید
اظهار کرده مقتول ظلم گردید فغلبه ما علیه ان مرد از اشخاصی است که
در شام سخن صدق بزبان آورد و یزید او را حکم بقتل کرده و مردمان
شام از این جهت زبان بستند عنه عمله و لعنه بران دعل کشودند رباعی

اما کان خیر الرسل وصاکم بنا — اما کان من نسل النبی المسدد

للمؤلف منظوم دو صد هزار لعنت بر یزید هر لحظه عذاب و زخش
باد مزید واز حضرت حق سلام بیحد شمار پیوسته نثار حضرت شاه
شهید **مجلس چهل و ششم متمم مجلس سابق و وقعه**
اهل حرم در مجلس یزید بمنا فواست **آغاز مصیبت** و لنب فاطمة
الزهراء ناظرة تنابیها حسرا من فوق اجمال تبکین من عبر اعوال و لیس
لها والد الا من نکال الدهر من کال تبن اسوده منها و اخرة لست
تحموا الا باذیال لو لا کمال توقیها لا تصرهما علی جمال الاعادی کل
حمال لکن تضرب بسیاط القوم عوضها عقدا بعقد فخلخالا بخلخال
حاصل مضمون آنکه اینکه اگر فاطمه زهرا دختر رسول خدا اگر نگاه میکرد
سید بدختران بیتیم خویش که اگر بحسرت والده و تشویش سوار شتران اعدا
بودند و از بیم دشمنان آهسته گریه میکردند و اشک میریختند
و بان نعره یا دوا یا جدا و از برای ایشان نبود که از صدمات رو نگاه دارند
نگه دارند باشد هنگامی که زیور و اساس و گوشوار و لباسشان را می ربودند
تا اینکه با آستین صورت خود را پنهان و مستور می نمودند و اگر نبود متعان
عفت و کمال عصمت در آنها هر آینه در بالای شتران سید بچشم سادات
نامحرمان ایشان را و اگر زیور و خلخال و گوشواره اطفال را غارت
کردند عوض آنها نشانهای تازیانه ستم و کبودی در آنها بیکر هر دختری
ظاهر بود **مؤلف گوید** سه نفر از زنان عالیة المقام از نسل
خیر الانام بر دو نفر عروس از سلسله قریش بادر هنگام عیش و پا بعد
از ناکامی از عشرت در سه مقام دفن و مرحمت نمودند اولک را انها نضعم

مجلس چهارم

اما کانت الزهراء امی دونکم اما کان من خیر البریة احمد

مصطفی صدیقه کبری فاطمه زهرا بود چنانچه خبر عروسی رفتن آن علیا
جناب بخانه مشرکان در کتب اصحاب مذکور است و حقیر در ترجمه کتاب
مستطاب بحار الانوار مفصل آن را نوشته‌ام رجوع کنند تا آنجا از ابهاد خبر
علی مرتضی و عصمت صغری زینب خاتون بود در روز عاشورا بعد از قتل
برادرش سید الشهداء و هنگام سوختن خیمه گاه و اسیر نمودن اهل بیت
رسول الله کران مخدره دو جهان و آله و حیران در هر طرف جمع نمودن نور نظر
و دختران مشغول و از فرط ظلم ظالمان گریان و ملول بهر گوشه و کنار می
دوید و ناله و اجداه و امحمداه و اعلیاه از جگر می کشید تا گاه دید برادر
زاده اش فاطمه نو عروس از غم دو جهان مانوس بر روی زمین افتاده و نه چادر
و معجر بر سر و نه در گردن زیور و نه در بدن طاقت و هوش و نه گوشواره
در گوش و در دو نکش پریده و گوشش دریده در میان خاک و خون از بیتابانه
می غلطید مانند مرغ بسمل و ماهی در ساحل دست و پا میزد و بر خود می طپید
زینب پریشان احوال از دیدن این حال منقلب و از فکر اطفال شکسته بال
مضطرب بر بالین فاطمه نو عروس گریان و نالان و با افسوس نشست و دید
بر دریده و جسم نازنین با خاک و خون آلوده فاطمه گشود پس نشست و سر او را
از خاک بر داشت و بر زانوی مرحمت گذاشت ولی کر هر اما نش نمیداد تا خاص
جواب سخنی را گویا شود و چون بر بها دادن زار میگریست و بر چهره گلنار
فرزند برادرش می نگریست قطره اشکش از چشمه چشمان بر روی فاطمه افتاد
دیده گشاد زینب را بدان حال دید سر خود را بی چادر و معجر و گوش خونین را
بی گوشواره و زیور دید ناله بر کشید فقالت یا عمتی هل عندک شیء استر به

عمل حکم او را قبول
نمودید اکرم رسول و بتول
منم یادگار رسول کشته اید
چرا تشنه نازدانه ام کشته اید
بخون حسین عباس ...
کنون ...
که در ... افتاده بی

لعبتم واخرتم بما قد جنیتم فسوف یلاقوا حر نار توقد

یا عمتاه فقالت زینب یا قرة عینی وانا مثلک مثلک ولیس عندی شیء یر که مع
ابا بخن علی مرتضی اثا دو نزد شما چادر و معجر هم موجود نمیشود که من سر و روی
خود را بپوشم که نامحرمان مقنعه از سر و گوشواره از گوشم ربوده اند و در
خاک و خون آلوده اند زینب غم زده ای نور دیده کمان بخو خداوند سبحان عمه
تو نیز مثل تو سرش برهنه و عریان و تنها شده گوئیا ان بی ایمان است قومی
الی الخیام لتجسس حال الاطفال والایتام بر خیز تا بجانب خیمه گاه روان شویم
و تفحص حال اطفال بیکس و زنان بی کس نمائیم پس بطلب اطفال شتافتند
تا انکه هر یکی را در گوشه کناری یافتند تفصیل این ماجرا سابقا مذکور
شد بروایت بحار در مجلس یازدهم و اما مخدره سیم علیا جناب قمر نقاب
ام کلثوم خواهر بی برادر امام مظلوم است که در شام خراب و زینکه یزید پلید
سرها و اسیران آل رسول را در نزد خود طلبید قال المفید ثم دعا بالنساء
والصبیان فاجلسوا بین یدیه فرای هیئة قبیحة فقال قبح الله ابن مرجانة
لو کانت بینکم و بینه قرابة و رحم ما فعل هذا بکم وما بعث بکم علی هذه الصورة
یعنی مفید مرحوم میفرماید که یزید پلید اهل حرم شاه شهید را طلبید
پس زنان را چون عقد مروارید و طفلان را چون بنات النعش بهم بند
پیوسته و مردان را مانند اسیران زنجیر هندوان بسته وارد مجلس
شومش گردانیدند و در حضورش نشانیدند بنحوی که هفتصد نفر کرسی
نشین از یهود و نصاری و مسلمین اهل بیت سید المرسلین را بهمان حالت
میدیدند پس یزید بدبخت چون از شراب و قمار بپرداخت نظر مشئوم بر
اهل بیت امام مظلوم معصوم انداخت و لحظه بنظر تنبیه و منکر نگاه بال

... دست ... شدند
... جهان و دست ...
بیاد ... از ...
امید ... بیدا ...
... از ... است
... است

وصیت بتول عذرا بعلی مرتضی ع

ابکینی ان بکیت یا خیر هادی   واسبل الدمع فهو یوم الفراق

بپیغمبر کرده و گفت که خدا او ندا تو پسر مرجانه و عبید الله را سبا کند که شما را
با این خفت و خواری و ذلت گرفتار کردی تسبکو من فرستاد و اگر میان شما و
ابن زیاد قرابت خویشی بود البته چنین نمی نمود و این همه ظلم و ستم را بر
مردان و زنان آل پیغمبر روا نمی داشت آنگاه آن غافل مرد بلید چون نگاه کرد بدید
اول از زنان پرسید تا ایشان را بشناخت پس طفلان را احوال جو یا شد
و پس را طلاع نامشان با سکینه که سر سلسله دختران تشنه اسیر سر دفتر
کودکان دستگیر است کو تاکردید فقالت فاطمة بنت الحسین ع و لما جلسنا
بین یدیه رق لنا فقام الیه رجل من اهل الشام احمر و قال یا امیر المؤمنین
هب لی هذه الجاریة تعنینی قالت و کنت جاریة وضیئة فارعدت و ظننت ان
ذلک جائز لهم فاخذت بثیاب عمتی یعنی شیخ معتمد را ارشاد روایت میکند
از فاطمه صغری دختر شاه شهید کرد انسان کی گفت و شنیدیم یزید با سکینه
بلند ظالم سرخ موئی در و سید گفت ای امیر این کنیزک اسیر را بمن ببخش و
اشاره بجانب من نمود و نازو بطمع سنگری مرکشود من چون این کلام را
از آن شامی شنیدم بر خود لرزیدم و ترسیدم که مبادا جایز دانسته ببخشد
مادا با ین روان را چاره بجانب عمه ام زینب دویدم و دامنش را بدست پیچیدم
و عجز و زاری و استغاثه از دید حاوی کردم و سؤال آن مرد شامی را از یزید
بیان را وردم و عرض کردم که می خواهند مرا بکنیزی بگیرند عصمت صغری
رو بشامی پیچیده نمود و فرمود که کذبت و الله ما عدوا الله لو متّ و الله ما ذلک
لک و لا له یعنی دروغ گفتی ای دشمن خدا اگر همه بمیری بجا سوگند که نه از برای تو
و نه از برای یزید این عمل ممکن است یزید پلید در غضب شد و گفت که اگر بخواهم

یا قرینا البتول اوصیک بالنسل   فقد اصبحا حلیف الاشتیاق

بخواهم می توانم و میکنم عمه ام فرمود مگر اینکه کافر شوی بخدا و رسول
اگر مسلمانان باشی بر یزید بیجیا دان بر یده را بر ناسزا گشود عمه ام فرمود نه بلکه
پدر بر ید و برادرم هدایت یافتنی با سلام اگر راست بگوئی و طریق اسلام را
بپوئی و جلال و سلطنت را از ایشان یافتی و حالا بر یزید تخت سلطنت نشسته
زبان بر ناسزا گشوده و دیده را از حق بسته و هرچه می خواهی میگوئی فکانه
استحیی و سکت فعاد الشامی مقالته و قال یا امیر هب لی هذه الجاریة فغضب
یزید و قال یعنی یزید خجل و شرمسار زبان از گفتار دربست و خاموش نشست
آن سرخ موی شامی دوباره اعاده کلام پیشتر از برای خویش نمود و بجانب من
اشاره نمود یزید متغیر شد در جواب لب گشود که اعزب و هب الله لک حتفا
قاضیا یعنی دور شو خدا نفست را قطع نماید و فی المنتخب قالت ام کلثوم للشامی
و بروایت منتخب بعد از فرمایشات علیا مخدره زینب جناب ام کلثوم بر خواسته
و فرمود اسکت یا لکع الرجال قطع الله لسانک و اعمی عینیک و ایبس یدیک
و جعل النار مثویک ان اولاد الانبیاء لا یکونون خدمة لاولاد الادعیاء
یعنی خاموش باش ای بطمع خام جبین اصل مجز اش ای پست ترین رجال خدا وند
زبانت را جدا و چشمت را نابینا و دستت را بریده و دوزخ منزل و ماوی نماید
بدرستیکه اولاد انبیا کنیز اولاد زنا نخواهند شد فوالله ما استتم کلامها
حتی اجاب الله دعائها فی ذلک الرجل فقالت الحمد لله الذی عجل لک العقوبة
فی الدنیا قبل الآخرة فهذا جزاء من یتعرض لحرم رسول الله صلعم یعنی هنوز
دعای ام کلثوم بزرگوار تمام نشده بود که آن مرد دست و زبانش خشکید و
کور و نابینا گردیده و بگوشه افتاد عمه ام ام کلثوم فرمود حمد آن خدائی را

اِبْکِی وَ اَبْکِ لِلْیَتَامیٰ وَ لِاَنْسِ لِقَتِیْلِ الْعِدیٰ بِطَفِّ الْعِرَاق

که تعجیل در عذاب و عقوبت تو نمود در دنیا پیش از روز جزا و این است جزای
آن کسی که متعرض شود حرم رسول خدا و احفاد بتول عذرا را بی احترامی
ذٰلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَ لَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیْمٌ **رباعی للمؤلفه**
هر آنکسی که از کفر و عناد تا زود زبان بر آل احمد بگشاد الله در جهان
جزای او بر زبان داد ایدون بکفش جزای او زود نهاد **مجلس چهل و**

هفتم در بیان وفات دختر صغیره از حضرت

مقدمهٔ مصیبت ابی عبدالله علیه السلام در خرابه شام کما هو المشهور
دو دختران آل پیغمبر از شدت غم و الم فراق و کثرت اشتیاق بوصال پدر
مدتی مدید در شب و روز گریان و مشغول زاری و افغان بودند از حدت
شوق وصال و ذوق اتصال بخدمت باب کرام خویش آرام و تاب نداشتند
و خویش را از گریه و زاری و آه و سوگواری نبودند و لحظه از خیال وصال
فارغ نبودند لحظه نمی آسودند تا آنکه چون جمال پدر خویش را در خواب دیده
و در زمان مرحمتشان رسیده و مژده ارتحال از دنیا و اتصال بوصال
جنة الماوی را از ایشان شنیدند آنگاه آرام شدند تا بوصال رسیدند
اول دختر پنج ساله بنت امامت معصومه کبری ام الحسنین فاطمه
زهرا در مدینه سنه اول از شام چنانچه تفصیل این واقعه را در باب سیزدهم
از صحیفه اولی در مصیبا الامر که ترجمه عاشر بحار است نوشته ام احبار دیگر
من جمله از ابن عباس مرویست که گفت فاطمه فرمود که شبی در خواب
خدمت پدرم حضرت رسالت مآب رسیدم و در منام جمال پدر را دیدم پس
زبان بشکایت از دستمنان گشوده و مصائبی که بر فرزند رسیده بود اظهار

اُرْقُوْا وَ اَصْبَحُوْا یَتَامیٰ حَبَارَیٰ یَخْلُفُ اللهُ یَوْمَ الْفِرَاقِ

نمودم پس فرمود که یا فاطمه الآخرة التی اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِیْنَ وَ
اَنَّکَ قَادِمَةٌ عَلَیَّ عَنْ قَرِیْبٍ یعنی فاطمه فرمود که پدرم جواب داد مرا که ای دختر
بدرستیکه از برای شما است آخرت و آنچه در بهشت وعده بمتقیان داده
شده است ای فاطمه بدانکه تو عنقریب در همین ایام بمن ملحق خواهی گردید
و بوصال پدر خواهی رسید انتهی الخبر و دیگر که هر پنج امامت دختر مظلوم
صغیر دختر صغیره حسین در خرابه شام **شعر عربیة** یا عترة الله
الْمَجِیْدِ وَ لِاٰلِهِ الْاَبْرَارِ اَکْرَمُ عِتْرَةٍ اَیَکُوْنُ فِی الْاَسْرِ اَوْ حُجْرَةُ اَحْمَدَ وَ
تَعْتَنِی الْاَسْرُ اَوْ اٰلُ اُمَیَّةٍ وَ یُرَی الْحُسَیْنُ عَلَی الْجَبِیْنِ مُعَفَّرًا وَ یَزِیْدُ الْمَلِکُ
الْکَبِیْرُ الْاَبْتَرُ وَ بَنَاتُ هِنْدٍ فِی قُصُوْرِ الْعِزِّ فِی صُحُبٍ بَلْ الْکِبْرِیَاءِ دَجَنَّةٌ
وَ بَنَاتُ فَاطِمَةَ الْبَتُوْلِ تَبَدَّلَتْ بِنَجَاةٍ عَزَّهُمَا بِعَیْنِهِمْ لَهُ **آغاز مصیبت**
واقعهٔ مصیبت و کیفیت رحلت دختر صغیره امام مظلوم از عم کربلا
رقیه و یا زده زبیده اش نام مبارک اند اجمالاً در بعضی از کتب علماء مسطور
و تفصیل در کتب اهل السنة جمعی از فضلاء اهل زمان مذکور بلکه مشهور است
و حاصل کلمات و عبارات در باب بحر بر نثر و نظماً این است خلاصه
بیانات در باب نثر چه بیان و قلباً چنین است که امام تشنه کام را
با لبنه یا دختر محبه تمام و مودتی تام بوده و هم چنین و را نیز
کامل و عشقی در دل از امام مظلوم حاصل چنانچه مرسوم است **مثنوی**
آنکه معشوق است عاشق نیز هست در دلش این عشق شور انگیز هست
میل معشوقان نهان است و ستیر میل عشاق آن بصد طبل و نفیر
و پس از واقعه کربلا کرام طفل صغیره تمام با دیگران و جوانان و پیرزادان

وَتَستَغیثُ بِاَباها یا اَباهُ فَمَن ‌ ‌ اَضحی یُغَسِّلُ اِبنی مِن نَزیفِ دَمِها

واعمام را کشته شمشیر مشاهده نمود زنان و دختران اهل حرم را در
دست نامحرم اسیر و همه زیور و اساس و چادر و لباس و عبا و اموال ایشان را
دستگیر و غارت قوم شریر ملاحظه فرمود و همه روزه صدمات بسیار
از قوم اشرار دید و میرسید آزار و اذیت گرفتاری و شتر سواری تا می
کشید بی تاب و طاقت و متحیر از این مصیبت بود و مکرر احوال پدر و عم و
برادر را می پرسید جای ... از دیدن صدمات دشمنان را از زنان خود
می‌شنید جوابی که بی پروا نمیدادند آه از مصیبت اولاد رسول شاه که از سنان
ظل الله و خرگاه عزت و جاه در آفتاب سوزان و اطراف بیابان ذلت می
بینا شنیدند و از دامن ولی الله اعظم از دست ظلم و ستم دشمن بر بستر خاک
مسکن نمایند و الحزناه و امصیبتاه از حالت اهل و عیالی که تاج شرافت
و جلال و خلخال ... است و کمال شان نقابیت لب ... مسکنت بدل کردید
و عوض دوری نیکوی پدر و برادر و نازان و دلجوئی ایشان بدخوئی دشمنان
دیده باشند **رباعی للمؤلفه** فریاد ز حال آن عبا اینکه ملام
بنشینند بر سر خواب تا شام بیداد ز دوران بیتیمی که فتد از دامن
عزت و برزخ دودام کا همسران صغیره بی کس گریه زنان و ناله و افغان
دختران نورس را از مرگ بابا و داغ جوانان می شنیدند همی بکشیدند
میباد بد زمانیکه پدر و بابان را نمی دید چیزی از بیتیمی نفهمید حقیقت
مطلب را از عمه اش زینب می‌پرسید جوابی که بی نمی شنید پیشه اش از کربلا
تا شام این دستورش همیشه چنین بود تا در خرابه شام منزل نمودند از زنان
و اطفال احوال جوانان را می پرسید از سکینه [illegible] حال بابان و کسان

وَیلاهُ وَیلاهُ مَن اَضحی یُکَفِّنُهُ ‌ ‌ وَمَن اَری وَجهَهُ وَالنَّحرَ وَالحَدَقا

کرده را استعلام از دیگری و بیدک رسمی نموده استفهام از برادر و پدر می
فرمود **شعر عربیه** قَولُها یا اَبی عَذا مُضطَرِبٌ فاستَخبَرَت زَینَبٌ
ثابِتٌ ... لا زالَ هذا دائِمٌ مَعَها اِلی اَنِ اقضَت مُهجَتُها ... **ترجمه**
اشعار عربی للمؤلفه پیوسته ز حال شه دین می پرسید
هر چند که جویای پدر میکردید گفتند که فرزند ابرت می آید تا چادر
رخش را پس از این خواهی دید چندیکه گذشت کس بسویش نگذشت
بی تاب و قرار و صبر و طاقت گردید دانست یتیم و بی کس و یار شده و از
قول زنان مغل زمان را فهمید شبی در فکر وصال پدر و خیال دیدن جمال
تا بی در خواب رفته کامش حاصل و بمقصودش واصل گردید شام هجرانش
سر آمد و پدر مهربانش از در آمده در عالم خواب و خیال شب فراقش بصبح و
صال رسید خوش شب جمال پدر از مشرق امیدش دمید شاد کام
خندان تمام غم بهمان ستم که در هنگام زندگانی بود خوش ز بابی میکرد
و حکایت ایام هجران و اذیت دشمنان بر زبان می آورد **عربیه** تَنبَعِثُ
لا تَستَطیعُ مِنَ البُکاءِ تَدعُوا بِعَینَیها الزَکِیَّةِ عَمَّتی ‌ اَینَ الحُسَینُ اَبی وَغائِبٌ
مَطلَبی وَمُدَلِّلی وَمُقبِلی وَمُسَکِّنی ‌ فَتَصادَحَت بی وَجهِها عَمّاتُها مَعَ
بر باد نشرح تِلکَ القِصَّةِ **للمؤلفه** در شام اگر شام فراقش بسر آمد
تا اینکه بسر تا بکرامش در آمد جانان ز در و جان بر تش آمد که ز غم
روح از تن و جان بر لب عمرش بسر آمد در خواب خوش از وصل پدر بود
که ناگاه سرگشته با قبال بد از خواب برآمد و بر آن همی دید پدر کو
نظر کرد افتاده اشکی ز غمش در نظر آمد برخواست که ابیه حسینم بر

وَیلاهُ وَیلاهُ مِنْ اَنَّ الحَنُوطَ لَهُ وَتَرَی سَائِرَ حَوْلَ النَّعْشِ وَانْطَلَقَا

کجا رفت واین باد سفر کرده چه شد کز سفر آمد آرام دل و قوه جان
دوح روا نون بهر بهر در نظر جلوه کرام ناد ب بهر کجا رفت و چرا
رفت چنان سد آن مهر نکو چهره که رشک مه آمد پس از بیداری
از خواب ناز آغاز آه و زاری در هجران آنجناب نمود و بیهوش شد در میان و
بسیار سینه کوبست و زار زار میگریست و هر زمان از زنان سیما ام کلثوم
زینب پدر مظلوم خود را طلب میکرد گاهی آه می کشید و زمانی دامان زنها
بدست می پیچید و نا شکیبی زبانی پدر بزرگوار را می طلبید تا ان بیچاره از
هر گوشه و کناره ویران شمع وجود آن صغیره را پروانه گردیدند و از کلام
و اضطراب تمامش فهمیدند که باب کرامش را در خواب دیده و شورش در گفتار
آنجناب بیشتر از پیشتر کردید تا جاری از صغار و کبار دلها پاره پاره گردید و آه و
وا عزیزاه و وا مظلوماه بر کشیدند یزید که نواه فریاد و فغان آل الله را شنید
سبب پرسید و واقعه را جویا گردید بعد از آگاهی از کماهی احوال عیال پیغمبر
حضرت رسول با وجود گمراهی و شقاوت ملول و براه و زاری مشغول
گردید تا مثال از دیده میبارید **شعر عربیه** فَلَا ظَهَرَ الرَّأْسُ الحُسَیْنِ
بِحَجْرِهَا فَإِذَا نَظَرَتْهَا اِلَیْهِ تَسَلَّتِ فَتَوَاتِرَ فِی الطَّسْتِ نُورُهُ کَالشَّمْسِ
بَلْ هُوَ نُورُهَا فِی الظُّلْمَةِ پس یزید با خود اندیشید که این کودک صغیره و طفلک
اسیر مدتی است مدید که سر پدر را ندیده شاید که دیدار پدر را زیارت نماید
زاری و بیقراری نمی نماید لهذا سر یزید خونالود امام علیه السلم را در
میان همان طشتی که بود در زیر ویرانه نمود غلامان یزید از حکم آن پلید
سر را بر داشته و رو بسوی منزلگاه عیال آن سرور کذاشتند **شعر**

وَیلاهُ وَیلاهُ مِنْ صَلَّی عَلَیهِ وَمَنْ اَیضاً تَرَی لِلثَّرَی فِی لَحْدِهِ طَبَقَا

لمؤلفه ای باد صبا سوی اسیران گذری کن اطفال یتیم شه دین را
خبری کن کامده فراق و غم هجران بسر آمد شد حجتم سرور عالم
بسر آمد ایکاش یکی مژده هم از دین پیغمبر کز مشرق و مغرب بر آمد
جهتا امشب هر چند و منحنی آمده رو شد شوق مهر جان هلال
است دوسویش بشکافت زلب صغرا کر تار آن حبل ده زخم فرزند
دبرم کو دیدار در عجب از زنان باد ست جان طشتی را که سر مطهر در میانش
بود از فرستاد که آن بیهوده و دکرفته جان جهان با فتنه بر داشتند در میان
حلقه اسیران و جمع زنان و دختران پریشان چون شمع نمایان کذاشتند
و هر یک مانند پروانه از اطراف و پروانه از سوختن خانه پر انگیزه پس وا
کرده بسویش شتافتند و لوای عزا داری بر فلک افراشتند آه ازان مصیبت
بمیدانم در کدام ملت و دین و آیین نوازش یتیمان چنین و در رسم تسلی و دل
داری مصیبت زده کان این بوده که سر پدر سبب آرام شدن دختر و پدر
راش مسموع بود و برای وجهه زاری نکردن عیال خود این حکم و دختر خود هم
میشود چون چشم آن زنان بیکس سیما صغیره بر روی آن طشت و سرپوش
افتاد بیتاب خروش نهادند و بی تاب طاقتشان بیکباره شد **عربیه**
قَالَتْ فَمَا ذَا بَیْنَکَ رَاسَ اَبِیکَ ذَا فَالْتَ آمَدَ بُوحَ اَلْآوَاخَتَرِی دختر صغیره
شاه شهید چون از طشت سرپوش را دید از زنان پرسید که در این پرده
چیست که بی پرده نوای زنان بر آسمان رسانیده و در این حجاب مکنون
چه سر است که اهل حجاب را مجنون هامون کردانیده بدون حجاب بیرون
از نقاب جواب دهید سراغ از بابم دهید اکاهم کردانید **شعر**

لا تعجبوا ان قتل الحسین فشیخہ   قد کان خیرا من حسین واکرما

مؤلفہ گفتند در این پردہ یکی سر نہان است   این سر حق و روح روان
جان جہان است   بر کین تو خود پردہ از این راز کردہ   انجا کہ عیان است
چہ حاجت بہ بیان است   صغیرہ حسین از شور و شین زنان واہ وہ
افغان ایشان متحیر و پریشان و از نالہ دختران و سبیان متفکر و سر کردان
بود سر رشتہ از ان کار نیافت و سر کشتہ نظر ہمی دید استادش در ہر گوشہ
و کنار می شتافت ناچار دست اور در پردہ اندرون آن طشت در نمود
شعر مؤلفہ   بہر چون آن کودک شیرین زبان   نور حق در پردہ
سر حق نہان   ابر حالی نا نمود از چہرہ رود   جلوہ گر شد معنی اللہ نور دل
تا کہ دیدش پر خون حسین   منخسف دید آفتاب مشرقین   زد بسر کین سرور شاہ
دین بود   کشتہ و آغشتہ در خون این بود   این بود از ام جان مصطفی
این بود در روح روان مرتضی   او وا ویلا سرش بریدہ شد   در میان
خون تنش غلطیدہ شد   پس سر سردار دین را از میان   بر گرفت و شد
سوی کنج روان   بر زمین بنشست با آہ و فغان   تا بلید کردی غم دل را بیان
کے پرستار یتیمان ای پدر   چند از حال یتیمان بیخبر   یا ابتاہ من الذی
ایتمنی علی صغر سنی   یا ابتاہ من الذی خضب شیبک بدمائک   یا ابتاہ من
الذی قطع ودجیک   **رباعی مؤلفہ**   ای پدر جان کے بریدہ از کین
سرت   کرد رنگین دیدہ و موی انورت   کے ز قتل تو مرا کردہ یتیم   کے
یتیمت را نمودہ دل دو نیم   یا ابتاہ من بعدک وا صنعتنا و من بعدک وا خیبتنا
یا ابتاہ لیتنی کنت لک الفداء   یا ابتاہ لیتنی کنت قبل ہذا الیوم عمیا
یا ابتاہ لیتنی وسدت الثری ولا اری شیبک مخضبا بالدماء   نغمای

فلا تفرحوا یا اہل کوفان بالذی   اصیب حسین کان ذلک اعظما

پدر مہربان بعد از تو ما زنان و اطفال پریشان حال بی صاحب متفرق
ولایات شدیم و از دوری و مہجوری تو نا امید از این و ان کردیدیم کاشکی
خانم تو را فدا بود و انکاش دو چشم نابینا یا لیت کہ در زیر خاک ہلاک
خوابیدہ بودم و محاسن نازنینت را از خون رنگین ندیدہ بودم یا ابتاہ
من للنساء الحاسرات ومن للارامل المسبیات یا ابتاہ من للعیون الباکیات
ومن للضائعات الغریبات یا ابتاہ من للشعور الناشرات والرؤس
المکشفات   ای پدر مہربان بعد از تو کے زاری زنان ماتم دیدہ و بی شوہران
غارت رسیدہ را نماید ای پدر جان کیست بعد از تو کہ مرحمت و رقت بر
دیدہ کان کریان این زنان پریشان در اطراف ہر ولایت عزم ایشان نماید
پدر بعد از تو بر موی پریشان عیال و سر و روی کشودہ اطفال کے ترحم
و التفات میکند   **عربیہ**   من بعد راسک بالحجی ومن از تعنی من
فوق صدرک فائضا باللمۃ   من کبۃ فوقا الصعبۃ من بری منہ
الودیۃ معاینا للملۃ   وتصعد الزفرات من حسراتہا   وحبا و تدمع
شہقتہ بی زفرۃ یعنی ای جان پدر کدام ستمکر تنت را بی سر و سرت را
از پیکر جدا ساخت و کدام کینہ جو بر سینہ ات نشست و محاسنت ابد
اورد انکاہ ریگ و موی نکویت را بخاک و خون آلودہ کرد و کدام کافر عنید
دکہای کردنت را برید و در خونت کشید ما شہید دم زار از دیدارت
نا امید نمودہ حاصل کلمات و سطور مضمون این اشعار است   مؤلفہ
سر سالار دخت شاہ دین   زد بسر کشتہ آتشین   کشید نالہ از جگر
چنانچہ سوخت از ان   حجاب ہفت آسمان   بنالہ گفت کی پدر یتیم

قتيلُ سِبطِ النّبيّ روحي فداؤه　　جزاءُ الّذي ارداه نار جهنّما

خار مضطرم شدم اسیر و دربدر شکر زان چه از برم چه طفل
اشکستا ز نصبی فتاده ام ز دیده کان کدام ظالم از جفا خضاب
کرده موی تو کشیده تیغ واز جفا بریده تا گلوی تو سر از تنت جدا شده
بشام و کوفه شد زان پس از تو کسی نیامد این بیکسان تو کسی
بمن رسد کر بداد دختران تو یتیم و زار و دربدر شدم پس از تو در
جهان ببردی دختران برهنه سوار سیه کشان بکوی کسان بین
اسیر و خار ناکسان بروز موی صبر بین حجاب ستر این زنان کنون
بد بدن زنان خوش امکند بد بی سر کشی کودکان عجب که کرده کند
فدای مقدم تو سر نثار حضرت تو جان وَعَلَّت ثمر ثمرّجّ خلفها في نحره
شَتّی و تمزّج دمّه في لحيته حتّی تصبّبت منهما علی نحره وتلطخت علیه ثم
ثمّ لثی سکرة آنکاه صورت خودش را در پیش گلوی بریده بیداد در
و مکرر می بوسید میبوسید آن سر مقدس را و ناله و افغان میکرد تا اینکه
از نوا خاموش شد و ساکت از جوش و خروش گردید چنانچه بحیال
زنان رسید کر بی هوش افتاد کر از خروش افتاد پس از لمحه
حرکت و ما لش دادند و زنان بملاطفتش کشادند و هرچند اهتمام
در هوشیاریش نمودند ثمر نبخشاد و هرچند بازدید را صلاح خالی
کشادند اثری معتد نداد آب از چشمه چشمان بر روش پاشیدند از
مستی شراب صال تاب هوشیار نگشت و از خواب بی زوال بیدار
نکردید دیدند که ترک زندگانی کرده و جان بر وصال جانان جهانی
سپرده مؤلفه جان بقربان چنین عاشق صادق کردید　　طبع از هستی

جاؤا برأسك يا ابن بنت محمّد　　مترمّلاً بدمائه ترميلا

خود چون سر جانان را دید بر سر کوی فنا باختن جان این است معنی
عاشقی و عشق بجانان این است در کتبی که این واقعه مسطور گردیده
راقم این سطور نرسیده ولی تأمل مصائب ذاکرین نوائب آل ابیطالب
بعد از وفات این صغیره مذکور میدارند که اهل حرم چون اطلاع از
ارتحال آن دختر و انتقالش از دیدن سر پدر بسرای دیگر یافتند از گوشه
و کنار دان دیرانه چون پروانه بسوی لش شتافتند سر منور و پیکر اطهر آن
دو میان گذاشته لوای عزاداری افراشتند واه وا مصیبتاه کرداغ الم
تازه و غمشان بی اندازه شد **شعر مؤلفه عفی عنه**
اندوهشان بمرگ جوانان زیاد شد وین کوفتشان بخواطر غمگین زیاد
شد زیرا که آن عزیبان زانفرش و اساس و شمع و چراغ و مال و منال
موجود دان بیکسان را بکفن نبود و معین در حرم کسی دو پرستاری نبود
ناچار داغ از ایشان بر دو فغان کردند و با صدای بلند دو شکایت نشاه
دولت براوردند عرب یتیما نادیک باجداه یا خیر مرسل حسنک مقتول
وَنَسْلُكَ ضایعُ که سید سجاد دمی دیده باز کن بنگر که اصل هستی ملت
برباد شد یا ایها الرسول حسین تو کشته شد پس عترتش اسیر گروه
عناد شد ناچار عترت احمد مختار در آن شب صدای وا علیاه و وا
فاطمتاه وا حسناه وا حسیناه براوردند و ناله وا مصیبتاه و وا غربتاه
کردند آه و افغان زنان پریشان روزگار اکثر اهل شام را از خواب
بیدار و از مستی شقاوت هوشیار نمود مردان و زنان اهل شام بالتمام
با اهل بیت سید انام در آن هنگام مشغول عزاداری گردیدند واه و

وَکَاَنَّمَا بِکَ یَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِیْنَ رَسُوْلَا

زاری همی نمودند و زبان طعن و لعن بر یزید پلید می‌سودند و در همان شب
یزید هم از خواب سر بر آورد و سبب خروش و افغان عام را در شام استعلام
نمود **سخن** در جوابش گفت شخصی که این خروش ز اهل بیت مصطفی
ابد ملبوش دختر شاه شهیدان مرده است ترا چنان و در کنار خانمان
کرده است زاده جانان بد سر سودای تاب دیده تا دیگر بد رفته بخواب
و این خروش اهل بیت مصطفی است در عزای او جهان ماتم سرا است
پرید را این شقاوت در این مصیبت گران و اشک از دیده کان جاری
کرد و آه و زاری نمود پس امر کرد که تجهیز پس از تغسیل و تکفین با احترامش
بر دارند و بر خاک عزتش بسپارند بسیاری از اهل شام ازدحام کرده
و دیگر بجنازه او در دند و با احترام تمام دختر امام را بر دیگر خاک عزت نگاشتند
و با عماری و تابوتش بر داشتند در خاکش سپردند شعر **مؤلفه**
صد لعن خدا بکوفیان بیکن زیرا که چه کشتند شه دین را زکین
سبط پیمبر او ماند سه روز بی غسل و کفن فتاده بر روی زمین
کردند اگر تشنه جگر صد چاکش بی سر بسپرد تن اندر خاکش از
چه کفن و خاتم در دستش بردند تاراج نمودند وجود پاکش **مؤلف**
کو بیک کران نوا زاحبار دو شوی اشکار کالشمس فی رابعة النهار شد
که مرقد مطهر آن صغیره امام تا بحو دیگر در شهر شام ولایت اعدا
سبب الانام واقع است بحمد الله المنان بمرور دهور و مضی ایام الان
و در این زمان مطاف و مزار احباب و ابرار است بلکه دوستان و
دشمنان در آن بقعه منوره حاضر میشوند و زیارتش مینمایند و دست

قَتَلُوْکَ عَطْشَانًا وَلَمَّا یَرْقُبُوْا فِیْ قَتْلِکَ التَّاْوِیْلَ وَالتَّنْزِیْلَا

دعا و استمداد نمایند که خداوند منان بتوسل آن مخدره می‌گشایند و
حوائجشان قضا و مطالب مردمان روا میشود و این معنی خود از آیات
الله و ظهور شرافتی است از عزت و اولاد رسول الله و حجتی است بالغه الی
ماشاء الله بر غم بیبی ظالمان گمراه که مرادشان انقراض و انهدام آل الله
و هبط وحی الله بود و لی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **مجلس چهل و**
هشتم در بیان اسباب حرکت عترت سید الانام
از شام با عزت و احترام و ذکر بعضی از حجابات روایات و اده در این باب بنحو
اجمال مشتمل بر دو مقدمه مقدمه الاولی تذییلاً لما مضی و تکمیلاً لما سیأتی
رباعیات مؤلفه آن پاک سپهر که شاه نر افلاک کند بر حق
شه هفت و چهار ملک خاک کند تا آخرشان حکم ستم زاول شد و این
سلسله مظلوم سر تن تا پاک کند تا واقعه غصب خلافت شد است در
دین خدا شورش و قیامت برخواست زاین واقعه و فتنه عظمی تا حشر
گوش شنوای عالمی نا شنواست تا نور خدا فروز نشاند دشمن کردانش
جنان با نبی زاد روشن کرد نور خدا نبی بنود و آلش تا آتش نکند برابر بسم
آدم معن یا ان پاره کشید بتیغ کین دست جهول بر پاره جسم احمد خان تبو
و انهیغ ضعیف تیر شد غرق چه برق بر کوه قوی دین و این رسول بستند
میان بظلم و با کوشش و جوش جستند که نور حق نمایند خموش
غافل که مه سه عرش و عرش بر مهر پنهان نشود نصد هزاران سر پوش
بدانکه از جمله بد بهیات و مسلمات است عداوت غالب شامیان و
معوبه پرستان نسبت بر امیر مؤمنان سیما بعد از واقعه صفین و قتل

عجائب جهان و فیحی

ویکبرون ان قتلت وانما قتلوا بک التکبیر والتهلیلا

بادعوی اسلام چرا خونریزند تو خیره چشم تو از بیم شکستل

اغلب بن رکان دیشان از دست لشکر امیر المومنین علیه السلام با وجود این مغنی پس از شهادت اعلی حضرت ابی عبدالله و اسیری ال رسول الله و ورود شان در شام اغلب نام از خواص عوام اهل شام حق را فهمیدند و اصحاب باطل بعینه دیدند و ملتفت و اگاه گردیدند که یزید بن باطل بودند و بیجا دعوی خلافت و خلوه خلافت مینمودند لهذا از هنگام ورود اهل البیت پیغمبر محمود تا ایام حرکتشان بسیار از مردمان هدایت یافتند و بسوی شریعت و حقیقت ملت شتافتند زیرا که هرچه یزید پلید مقدمات ترتیب میداد نتیجه بر خلاف مقصود حاصل میشود تا انکه همه مردمان زبان بطعن و لعن کشودند و سبب رو زد جمیع مجالس و محافل ذکر ظلم و ستم و کفر و شرک شان مینمودند و این معنی بر مردمان از چند جهت ظاهر گردید اول معجزات و کرامات از سرها و اسیران مثل قران تلاوت نمودن امام در چند مقام و نگاه کردن بر مردمان و جریان خون از پیشانی نابدنان بعد از صدمه ان حمود نانی که هلاک بسیاری بسبب نفرین مخدرات مثل هلاک شدن عجوز و ان پنج زن و خراب شدن عزیز و مثل نفرین کردن بر ان شامی که در مجلس یزید دست بزبانش خشکید و غیر ذلک الثالث اتمام حجت نمودن اولاد رسول مثل خطبه خواندن زینب خاتون در مجلس عام یزید کلام سایر اسیران و خطبه سید الساجدین در مسجد الرابع حکایات ابو برده اسلمی و حکایت راس الجالوت و عبد الوهاب نصرانی الاصل و عمران الخامس حکایت خشک شدن دست جلادی که اراده هلاک سید الساجدین داشت السادس حکایت وفات ان صغیره و انتخاب السابع قتل هفت نفر

کو یا جناب سید الساجدین در شام فرمودند

افاد ذلیلا فی دمشق کانني من الزنج عبد غاب عنه نصیره

حکم غیرت الافاضل

درشام کرشمه نظمای سوی بنی
مظلوم ذلیل چون اسیر کشمیر

بی تقصیر سر بریدن که در به مسجد دنباله زاده هذا ابن سید و قتل رأس الجالوت و یکنفر از نصاری جدید الاسلام و قتل شخصی دیگر در مجلس یزید که از گفتار و کردار خود بالنسبه باسیران پشیمان گردید و مخاصمه کرد با این پلید قتل یکنفر از زنان حرم خود الثامن امدن زنی از حرم ان پلید در مجلس عام در پیام فاطمه زهرا که اینقدر چوب بر لب و دندان حسین مزن التاسع شنیدن امدن انبیاء بزیارت و واقعه هلاک موکلین بر سر مطهر و غایب شدن سر العاشر وقایع حواب پدید بسیاری مثل رویای سکینه و خواب هند زوجه اش و خواب هولناک خودش که بدان واسطه بر سر میزد و میگفت مالی وللحسین چنانچه از هند زوجه یزید روایت است امثال ان الحاصل بعد از ظهور کرامات و بروز احتجاجات دوست و دشمن حق و باطل روشن شد و بر شامیان معین گردید که میگفتند از ظلم یزید پلید اولاد پیغمبر شهید و اسیر گردیدند پس در میان مردمان از اخیار و اشرار در زبان شامیان در لیل و نهار طعن و لعن یزید پیوسته مذکور بود بنحوی که در مقام چاره برامده حکم کرد قران مجید را سی پاره کردند و هر حزبی را بعد از هر نماز بمردم میدادند که بخوانند تا ان مشغول شوند و مذمت یزید را ننمایند چون چاره پذیر نشد بلکه همه روزه شورش مردمان زیادتر میشد یعنی یزید این معنی را فهمید و ترس از خدا و ندامت در عذاب بلکه از شورش خلقان و زوال سلطنت ناپایدار ترسید لهذا اسباب انتقام قلب ناعر دیده کان اولاد رسول را فراهم اورد و محبت

مجلس چهارم از کتاب...

وَجَدِّي رَسُولُ اللهِ أَكْرَمُ مَنْ مَضَىٰ وَشَيْخِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَمِيرُهُ

شد سلطان شیرزاده شریف اسیر
و در دست قضا نهاده سر نجیب
آن بکر زاد اولاد رسول الله ام
و در قتل تو ام و شر خیر کبیر

ظاهر در مقام جبران خواطر دل شکستگان ناطور دی و کفنادی اظهار
کرم ازان جمله اهل بیت محترم را از خرابه کر زندان و مکان ایشان بود در حرم
سرای خود مقرر داشت و زنان بنی امیه را بمجیت و خلعت کذاری بر کما شد
چنانچه تفصیلی در این باب در کتب اصحاب مسطور است و همه روزه بیماد
کربلا را در مجلس خاص و عام خود می طلبید و در پهلوی خویش می نشانید
و در مسجدش منبر در حضور ان حضرت غذا می خورد از انجمله وعده کرده
که سه مطلب انحضرت ما ایشان حضرت ولی الله را برا و ردو سه حاجت را از
قاضی خوائج خلفان را قضا کند در طی این ایام روزی در محضر عام خاصان شام
بحضرت امام ع عرض کرد بود را با بیت مناسب که ای ابن رسول الله ان سه مطلب
معهود را که وعده کرده ام از شما اجابت نمایم بیان فرمائید تا قضا شود
فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع أَلْأَوَّلُ أَنْ تُرِيَنِي وَجْهَ سَيِّدِي وَأَبِي وَمَوْلَايَ الْحُسَيْنِ
حَتَّى أَتَزَوَّدَ مِنْهُ وَأَنْظُرَ إِلَيْهِ وَأُوَدِّعَهُ وَالثَّانِي أَنْ تَرُدَّ عَلَيْنَا مَا أُخِذَ مِنَّا وَالثَّالِثُ
إِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَىٰ قَتْلِي أَنْ تُوَجِّهَ مَعَ هٰؤُلَاءِ النِّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ إِلَىٰ حَرَمِ جَدِّهِنَّ
یعنی حضرت سید الساجدین ع فرمود که ای یزید مطلب اول از تست که می
خواهم یک بار دیگر روی نیکوی پدرم را زیارت کنم و او را وداع آخر بکنم که ده
و توشه از جمال مبارک او بردارم **شعر المؤلف** در دلم از درد دوری دیدنی در دی
پیدا است روز و شب خاکش بدلم محرم کوی بیکجاست مددی رفته بدیدم
رخ نیکوی حسین ظالم تا بکشایم نظری سوی حسین چه شود که بنمائی
به پسر یکی بابا که پسر قبله جانش بود ابرو که بابا سفری در نظری بهر وداع
است صبر خاص چون من پسران بابا و این ره دود بی بلا بهر دود با روی

مجلس چهارم از گفتار کتاب

فَيَا لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَلَمْ أَكُنْ يَزِيدُ يَرَانِي فِي الْبِلَادِ أَسِيرُهُ

این کاش نمی زاد مرا مادر من
تا خصم نمی دید گرفتار و حقیر
این کاش نبودم که بینند مرا هم
در شام خراب یزید سفیان شریر

که وعده از ای سه مطلب نموده بود و این حاجات اول از همه مطالب اسهل
بود جواب داد که و اما رأس ابیک فلن تراه ابدا یعنی خیال دیدن روی حسین
محال است دیگر هرگز او را نخواهی دید از شهادت سال و ز ناش بهدافت
نخواهی دید **مؤلف گوید** جهت این جواب این است که سر مطهر ابی
عبدالله را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در شبی که ناجمع اهل بیت
شام بدن فرزند خود را ملحق بود بر دائشت و با جبرئیل و حاملان در دهر تمام
که خواهند برسانند ساید چنانچه در ذیل روایت عمش مذکور کرد بید
که بعد از آن شب دیگر احدی سر مطهر را ندید و شاید مقصود بیماد کربلا
همانستند ان سر مکتوم است بر یزید ظلوم واز همین سؤال حکم و مصالح
معلوم است و العلم عندالله و اما مطلب دویم پس حضرت سید الساجدین
فرمود که ای یزید حکم کن اسباب و اثاث و کوشواره و لباسیکه لشکر یان
از ما برده اند رد نمایند چشم طمع بر خز نی و کلی ان نکشانید بن بدین جواب
داد که وَأَمَّا مَا أُخِذَ مِنْكُمْ فَأَنَا أُعَوِّضُكُمْ عَنْهُ أَضْعَافَ قِيمَتِهِ یعنی در باب
اثاث و لباسیکه از شما غارت کرده و لشکر شقاوت اثر برده اند
پس من از مال خود با ضعاف قیمتها بشما میدهم که رفع ان خسارت
ان دل شکستگان را جبران شود حضرت فرمود که مراد من مال تو نیست بلکه
داری ارزانی خودت باشد جهت مطالبه را بن اسباب این است که
در میان آن اموال و اثاث بعضی لباسها ئی است که فاطمه زهرا تا دیوار
رشته و بافته و اثاثی است که از برای جهاز نشر میراث و اکنا شته
کذشته است پس یزید پلید ناچار کشته امر نمود لشکر او را که تمام

والهف نفسی بالحسین و معشر   و اسوة فی الیوم العبوس الاعسر

اموال و اسباب عیال را که در کربلا تاراج کرده بودند رد نمودند و دویست
دینار هم بر آن اموال افزود و تسلیم نمود و جناب سید الساجدین علیه
مقولات مبلغ را کرده و بفقراء اهل شام قسمت فرموده موقوف بود
در افعال و اقوال معصوم را چاره حکمت و مصلحت بسیار مکنون است
ممکن است در این مقام بگوئیم مقصود کلی حضرت سید الساجدین که مطالبه
اموال و اثاث اهل حرم و زیور و لباس حرم محترم و عیال را نمودند و
تعلق بمال بیتها نبود زیرا که در نظر همت اعلای حجت خدا تمام دنیا و ما فیها
سیما بعد از شهادت پدر و تاراج شدن بقدر بال مگسی جلوه و قدر و قیمت نداشت
و بدین جهت فرمود به یزید که تو مال تو را از برای خود نت باشد اگر مراد من
طلب زر و دینار بود اضعاف قیمت را از یزید عذار قبول میفرمود
بلکه نظر اینحضرت بدو چیز بود که اسباب و لباس حرم رسول الله در دست
اعداء الله خلاف احترام ایشانست چنانچه مذکور فرمود و دیگر اینکه نکات
اهل شقاوت و ضلالت و بعضی از کثیری از جهال میرسید که یزید خلیفه
بر حق رسول الله و خروج کننده بر خلافت و باغی سلطان جزایش کشتن و
خون او هدر و حلال و غارت اموال و اسیر عیالش مباح و بی مانع
شرعی بموجب حکم نبوی است لهذا اصل امام بیمار در باب مطالبه اموال
و لباس این بود که همه مردمان سپاه دشمنان و یزید پرستان بدانند
که یزید پلید بحکم ظلم و ستم خون سبط رسول را شهید فرزند بتول را مقتول
نمود و بنا حق اموال ایشان را یغما و غارت کرد و عترت حضرت رسالت را
بجور و عدوان اسیر و در اطراف بلاد بین العباد گردانید چنانچه بعد از

اسیر دا

کل هش الی الطعان و یلتقی   حد السنان بصدره و المنحر

اسیر دادن اموال جمعی از اهل بصیرت ملتفت این معنی گردیدند و گفتند که
یزید میگفت سلسله اسیران خارجی بودند که مقتول و دستگیر شدند
اگر چنین بود چرا مال ایشان را داد و باحترام تمام کوچ داد با خویشان فرستاد
و اگر نبودند چرا کشت و اسیر نمود لعنة الله علیه و اما حکمت قبول نمودن زر
و دیناری که یزید بخدمت آنجناب فرستاد این بود که جاهلان ملتفت
شوند و سه مطلب را یکی آنکه یزید احترام ایشان نموده و ظهور محبت و احترام
آن تا بکار برد انعام و بذل زر و دینار است و یکی دیگر اینکه یزید آنچه را ما
لک است از اموال حرام است و در دست ظالم بغصب حلال است و از یزید
تصرف در اموال حرام و مال فقرا نیست چنانچه بخشید همه را اموال را بفقرا
و مساکین اهل شام دلیل بدیهی است که حضرت امام با وجود پریشانی
امر دینار در شام و غارت زدگی مال فقرا و حق ایشان را دست نزد و خود یک
دینار بر نداشت و تصرف نفرمود و همین است طریقه صاحب ولایت و اهل
بیت عصمت چنانچه آباء کرام و اجداد والامقام مشهور است پس حکمت گفتار
و کردار حجت پروردگار معلوم شد انتهی و اما مطلب سیم حضرت حجت الله
فرمود که یا یزید اگر خیال کشتن و قتل کردن مرا داری پس اول یک نفر امین
معین نما تا اینکه حرم رسول الله را به دیار ایشان برگرداند و مخدرات
سرادق عفت و طهارت را بهمان نحوی که زیبنده در شریعت و عمل حضرت
رسالت بود بمدینه برساند یزید و شیطان جواب داد که یا علی از کشتن
و هلاک خود باک مدار که من از تو گذشتم و ترا بخشیدم و اما در آن حرم
محترم سید عالم را چون بغیر از تو نایب و محرمی ندارند هیچ کس امین و معتبر تر

از تو

والنحر تمرق والقواضب تعتلی والهام تسقط والسواعد تنبری

عجایب [illegible]

لب تشنه مهر [illegible] تو شنیدند
[illegible]
[illegible] ز دل شد [illegible]
[illegible] وصال [illegible] کردید

از نو نهال رسول و ذریه بتول نیست پس باید تو خودت تنها از بوطن برسانی
و کسی بمدینه بر گردانی **مؤلف گوید** بر اصحاب تامل و ارباب تعقل
پوشیده نیست اسرار مکنون در آن گفتار امام بیمار او گانست که بر همه
مسلمانان معلوم شود که حضرت بیمار کربلا مطمئن از یزید در قتل خود نبود
و از اعمال و افعال یزید فهمیده بود که این مرد دیو پیوسته در مقام کشتن
آنجناب هم بوده و مکرر هم امر بقتل نموده ولی میسر نشد نکردید **شعر**

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ورنه از دل بیرحم تو تقصیر نبود

و این معنی در مجلس گذشته مسطور و در همین مجلس نیز حدیثی مذکور میشود
الثانی همه عاقلان دانستند احترام و عزت اهل بیت عصمت و طهارت را که
اولاد رسول و احفاد بتول بدون جرم و گناه و تقصیر دستگیر قوم شریر شدند
و هتک احترامشان برخلاف حق و بغیر حکم خدا و رسول واقع شده و البته
این ظلم و ستم بر حرم سید عالم موجب کفر یزید در دنیا و سبب عذاب ابدی
در روز جزا خواهد بود الثالث معلوم شد که تلافی بی احترامی و جبران
هتک حرمت اهل بیت عصمت به این است که حرم محترم را در مدینه سید
عالم برگردانند با احترام و عزت تمام بنحویکه در خور شان و مقام ایشانست
که از آن جمله است موافقت محرم در راه و مواظبت خدم و ملازمان امین در
همراه که هر یک صاحبان دیانت و دارای امانت باشند الرابع واضح شد
انحصار محرم از برای عترت سید عالم بر آن حضرت که دارای مقام عصمت و
طهارت و محرمیت بعترت رسول و خود هم از ذریه بتول بود که اگر کسی
از مسلمانان حق را طلب نماید بگوید آنجناب راه طلب نماید که اوست مقبل

گمراهان

ما اخر عنهم فارس عن سرجه الا بوجه ضاحک مستبشر

[illegible]
بر دو عین نعمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
عشاق [illegible] وصل جانان شادند

گمراهان و صاحب نیابت و ولایت به اتفاق همه مردمان خود دشمنان [illegible]
بر اولی الابصار آشکار آمد که یزید نابکار را برخلاف حقی نبود و دارای
تمام جهالت و ضلالت بوده زیرا که در جواب حضرت سید الساجدین در باب قتلش
عرض کرد که تو را بخشیدم و از هلاکت گذشتم و اما قتلک فقد عفوت
عنک اگر آنجناب مستحق کشتن بموجب حکم خدا بود چرا مکرر امر بقتلش
نمود و اگر نه بنده و سزاوار هلاکت بحکم صاحب شریعت بود بخشیدن
و عفو نمودن از چه جهت است زیرا که حلال و حرام پیغمبر حلال و حرام امت
تا روز محشر پس معلوم شد حماقت و ضلالت رئیس اهل شقاوت بر
تمام اهل بصیرت و مسلم است که یزید پلید پیوسته کمر بقتل آنسرور بسته
بود چنانچه راوندی در کتاب دعای خود روایت نموده و فرموده که روزی
یزید پلید حازم و جازم بر شهادت آن حضرت گردیده پس در مجلسی او را طلبید
و در مقابل خود بازداشت حضرت استاره سبحه کوچکی در دست
مشغول اذکار و اوراد بود و آن ظالم بر سریر شقاوت تکیه زده رو در روی
خطاب بآنجناب نمود و میخواست بیمار کربلا را بسخن گفتن در آورد
و کلامی فرماید که موجب قتلش گردد و حضرت ولی الله از این خیال آگاه
بود و علامت جواب هر سخنش را میفرمود و در ضمن گفت و شنود
سبحه را حرکت میداد و مکرر را بینه یزید پلید متغیر گردید و همین عمل را
بهانه کرده و مکنون درون را بزبان آورد که ای پسر حسین با سزاوار است
که من با تو سخن گویم و تکلم نمایم و تو مشغول حرکت دادن سبحه با شصت و
انگشت خود را حرکت دهی حضرت امام فرمود که پدرم ابی عبدالله فرمود

[illegible]

عجائب جهان فی

رأوا الجنان على العيان وما لهم عند الإله المقام الأفخر

دنیا بین که پیچان که با اشرف کند
از خون اطهر دهن تمام زمین و زمان تر کند

که چون رسول الله صلی الله علیه وآله هر روز بعد از نماز صبح پیش از آنکه
سخن بگوید سبحه خود را بر میداشت و بدست گرفته میفرمود اللهم انی
اصبحت اسبحك واُمجدك واحمدك واهلّلك بعدد ما ادیر به سبحتی انگاه
سبحه را در دست خود حرکت میداد و زبان بگفتگوی با مردمان می گشاد
و بدون ذکر را او داد بود و میفرمود که همین حرکت سبحه بدون ذکر ثواب
واجر ذاکر را دارد تا مدتیکه این شخص دعا گو مرقوم خواهد بود و نیز میفرمود که همین
عمل حرز است تا وقتیکه شخص بخواهد وارد در بستر خود شود پس همین دعا را
بخواند و سبحه را در زیر متکای خود گذارد و بخواب رود تا زهمین ثواب
واجر ذاکر را دارد تا صبح در آید و من محض اقتداء بجد خویش چنین می کنم یزید
پلید ملزم گردیده گفت که هرگز نشد که من با یك نفر از آل هاشم سخن
بگویم مگر اینکه در جواب مرا ملزم نمودند پس از خیال خود منصرف گردید
و باعتقاد خود ان حضرت را بخشید و اسباب کشتن را چید انتهی

المقدمة الثانية مقدمة للمصيبة چون یزید پلید رسوای خاص
و عام و مطعون و ملعون تمام اهل شام گردید از شورش مردمان ترسید
لابد ناچار گردید که اهل بیت شاه شهیدان را بسوی مدینه پیغمبر مراجعت
دهد لهذا آنها را کربلا و سایر اهل حرم را در مجلس خاص طلبید و بروایتی
معتبر در آن محضر اول روی خود را بسوی امام ع کرده گفت خدا لعنت و عذاب
کند بر پسر مرجانه و ابن زیاد را که پدرت را شهید نمود و من هرگز راضی
و خوشنود از این عمل نبودم و اگر طرف مقابل پدرت من بودم هرچه
میخواست میفرمود میدادم و اطاعت و اجابت می نمودم والحال هم به

لله درّهم وفوا لامامهم اسمعهم في النائبات وابصر

منظور بین مقامشا
متنفر و جهان از غم ایشان نمو

مکافات این عمل را از او خواهم گرفت هرچند بعض اولاد کشته شوند
و لکن این عمل بود که واقع گردید و بحکم قضا و قدر رسید به پدرت با داغ
آنچه رسید اکنون باید همه اوقات و ایام مطالب و نوشتجات تو از من
بمن برسد هر مطلبی که باشد اظهار نمائی تا اطاعت کنم و در مقام انجام
بر آیم از شنیدن این کلام از این پلید صدای اهل البیت بلند شد تمام ملتفت گردیده
و این بیت شنیدی و خطاب بام کلثوم کرد که ای خواهر حسین که بهر و افغان
بی ثمر و اثر است برادرت دیگر زنده نخواهد گردید اکنون بیا و این زر را هم
بسیار و دیبای شما را بردار عوض خون برادرت و چنان بپندار
که حسین تو کشته نگشته و بخون و شهادت آغشته نگردیده بلکه او را
اجل موعود رسیده آه آه از کثرت شقاوت و قساوت ان روسیاه
شنید که از این سخن قلب تمام جهانیان را سوزانید جناب ام کلثوم
فرمود با این بیچه قدر شرم و حیا تو کم است مانند تو بی شرمی در دنیا
نیست بهر چه اندازه دل تو سخت و سنگ است که می کشی برادرم حضرت
حسین را که تمام دنیا بهای یکسر موی او نخواهد بود آنگاه مختصر دنیا
از دنیا را عوض خون بهایش میخواهی بمن بدهی و بگمان تو دل های مجروح
ما را از سر خون آن خویش مرهم می نهی حاشا کرما این اراده ات صورت
پذیرد و الحکم تمام دولت و سلطنت تو را عوض یك سرموی ابی عبدالله ع
بگیرم و فدى العباد ثم استدعی یزید بحرم رسول الله و یقال ایما احب الیکن
المقام عندنا او الرجوع الى المدينة ولكم الجائزة السنية فقلن نحب و لا أن
ننوح على الحسين ع فقال افعلوا ما بدا لكم ثم اخليت لهن الحجر و البيوت في

از زبان اهل حرم بیکس بگو

هنا ذبح الحسين بسيف شمر هنا قد ضرجوا منه الجبينا

حسین اینجا سر از تن جدا شد
و اینجا بیسر از دو راه فنا شد

در دمشق دم نبوی هاشمیه ولا قرشیه الا و لبست السواد على الحسين و ندبوه
سبعة ايام يكبا ايها پس يزيد مجلل كرديده عرض كرد اكنون حبّان شما چیست
هر چه بخواهید و هیچ میلی که در خاطر دارید بعرض رسانید اگر بخواهید در
شام و نزد من بمانید که جوائز و عطایای بسیار و زر و دینار دهم و روزه دنیا
برسد اگر بخواهید بسوی مدینه پیغمبر برگردید با عزت و احترام تمام بر
اهل حرم رسالت مآب که شیر از پستان عصمت خورده و در دامن ولایت
و خاندان امامت و حکمت پرورده گفتند اکنون خواهش این داریم که
مقرر نمائی ما عیال و اسیران پریشان حال تعزیه حسین مظلوم و جوانان
و یاران خویش که پر کنیم زیرا که اندوه غم و انبوه الم ایشان بر قلب ما چون
کوه گران بار است ما را نمی گذاشتند که پر کنیم چه در کربلا و چه در عرض
راه و هر وقت که یاد جوانان میکردیم و یا سرهای ایشان را در بالای سنان
میدیدیم و میگریستیم ما را با تازیانه و کعب سنان اذیت میکردند
و هنوز دلهای ما از غم یاران خالی نشده چند روزی مقرر نما که ماتم کشتگان
خویش بگیریم تا غم دلهای ما زایل شود یزید پلید چاره بجز قبول
ندیده گفت هر چه میخواهید بکنید خان را مخلا دهید که بجا آورید آنگاه امر
نمود که خانهای بسیار و حجرات بیشمار را مفروش کرده و مهیا ساختند
و در شهر شام رایت تعزیت اعلیحضرت ابی عبدالله را افراختند و هفت
روز و شب اهلبیت زنان هاشمیات و مخدرات قرشیات که در شام بودند
بعزاداری و آه و سوگواری پرداختند و زنی نماند در شام خراب که
که از اشراف تا ادنا نسبتی بر قریش و اطراف بوده مگر اینکه سیاه پوشید

هنا العباس في يوم عبوس حيال الماء قد امسى رهينا

در اینجا روز نما شهر ابوالفضل
مقصد ایشان در شهادت بجا شد

و بمراسم تعزیت کوشیدند و اغلب شبها را بیشتر از ایام سوگوش عزاداری
در شهر شام برپا بود بنحوی که تمام اهل شام از این معنی آگاه گردیده همه
روزه دار در عزاخانه سید شهیدان بجان حاضر بودند و آه و زاری و ناله
و سوگواری مینمودند اعادة صيحة الراوي في اهل الشام كانهم
نيام فانتبهوا فعطلوا الاسواق و جددوا العزاء و اظهروا المصيبة لتخاطب
اهل العبا و قالوا والله ما علمنا ان راس الحسين و انما قيل راس خارجي
خرج بارض العراق الخ راوی گوید که مردم شام گویا از کثرت غفلت در
خواب بودند چون وقایع مفصله را شنیدند و دیدند بیدار شده کانها را
معطل و بازارها را مقفل ساختند و بشغل عزاداری مصائب خامس آل
عبا پرداختند آه از دل می کشیدند و اشک از دیده میباریدند و می گفتند
بخدا این چه سوگ است که ما نمیدانستیم که سر مطهر حسین بن علی و فرزند
فاطمه و دلبند نبی است که با بازاری سر از بدن جدا کرده و با زنان و پرده
گیانش در ولایت ما آورده اند بلکه مشهور چنین بود که یک نفر در خاک
عراق خروج کرده است او را کشته و خود و جوانانش را بخون غشته اند
اکنون سرهای ایشان است که در شام می نمایند و اسیران زنان و دختران
ایشان است که در دمشق می آیند پس خداوند قهار لعنت کند قاتلان و ظالمان
اولاد احمد مختار و عترت اطهار را **مؤلف گوید** در کتب معتبره شرح
و تفصیلی در کیفیت تعزیه داری اهلبیت سید الانام در شهر شام بنظر
نرسیده و نوحه سوگواری عبا الانام را احدی از علماء اعلام متعرض نگردیده
ولی این معنی واضح است که جگر سوختگان واقعه کربلا داغ دیده کان ماتم

از زبان دختر صغیره امام علیه السلام

رحلنا یا ابی بالرغم منا ‌‌ ‌ الا فانظر الی ما حل منا

عباس جهان ... ... کیهان برادر ... ... عدوان ... ...

کیهان برادر دینکرین نیب ای بی بابا و معین اسیر قوم عدوان یا لیتنی کنت
هذا الیوم فی جدث ولا اری خضیبا اشیب الذقن یا لیت صبیتی قبل
الان قد عمیت ولیتنی قبل هذا الیوم لم اکن ایکاش دو چشم خواهر
منشد کور یا لیت بخاک گور میشد مستور تا بنگرد بی سرت نمی دید بخاک
نادیش تو غرق خون نمیدید از دور امسیت بین الاعادی کالکفیل ولا
مسالمحد فی ملمات نساعدنی زینب که توانا بود و معین زاشته مدام
تو در سایه خود اشت مقام بعد از تو میان دشمنان خار و ذلیل
بی یار و کفیل مانده در کوفه و شام یا بن امی قد اوردتنی کمدا ادهی
قوانی و ابلانی و اخلفنی ای ناده ذهر اغم تو پیر م کرد هجران تو در بخود رد
زمین گیرم کرد کس نیست پس از تو تا پناهم باشد وان بی کسی از هستی
جان سیرم کرد یا کفیلی قد عزا الکفیل من تراه بعدک هذا الیوم
یکفلنی واذلتی یا اخی من بعد عزک فی هتکت ما بین اهل الطعن والاحن
ای عزت من بی تو ذلیل و خادم تا چادر چادر مردم اشرار دم بی عزت
احترام در کوفه و شام انگشت نما بکوچه بازار دم یا کافلی ما اخی ما
کان فی خلدی انی اراک ومنک الراس فی کدن کلا ولا خلت یا حسنی و
ملتجأی هتکی و سبیی ولا تعبیر الوطن مبهوت میان دشمنان قتل تو
بودم الستان کنیبان نمود جد مدرم اما نه گمان بود کرمن خادم اسیر
بر بود سنان سر تو خونین نکرم وام کلثوم تدعو او هی باکیة رب مع
باطل کالتعارض الفتن کلثوم پس از زینب محزون نالید و از دیده
مدام اشک کلگون بارید ز دجامه بر تن جاک و سر خاک امشاند

الا یا کربلا اودعت جسما ‌‌ ‌ بلا غسل ولا کفن دفینا

یکی گفت ... زینب ... ... بر ... ...

معجر بسر افغان ز دل زار کشید اخی اخی یا بن امی یا حسین لقد تجدد
لی احزان علی حزنی حزن مجدده واویلتاه فلا اری کفیلا بهذا الیوم یکفلنی
کی جان برادر ای حسین مظلوم شد پیره و تار و روز کار کلثوم ما بیکس
بی پناه و زار شدیم تا کشته شد تو در کف قوم ظلوم وکنت تعتب الی
الزهراء فاطمة بنت النبی و دمع العین کالمزن یا ام قومی من الاجداث
نادبة علی الحسین مقیم الفرض والسنن کو فاطمه مادرم کز آید بسرت
کرد بکنار خویش از نیزه سرت ای مادر مهربان سر از خاک بر آر منکر
بر پیکر پاک پسرت بر روی زمین برهنه افتاده تنش سر بر سر نیزه جفا
شد طنش کردید در اطراف جهان و کردید منظور تمام شامی از مرد
زنش انا ام قومی انظری السجاد معتضدا نساق نحو یزید الفاجر اللکن
امنا فاطمه برخیز و ببین قوم شریر سجاد تو از کین نموده اسیر بردند
بسوی شام و در پیش یزید مغلول و حقیر و بسته ند در زنجیر منا کانها
حسرة لا تنقضی ابدا حتی تری حجة الرحمن ذی المنن منظور غم شاه شهدا
بر دل ما دی است کران چه کوه و تا ابد نازل الا بظهور دولت حق که
رسد ان باد عنزل و غم ابد زاید بتمت القصیدة الحاصل مؤلف کوید
که مستفاد از زیارت صبا زیارات و کلمات علماء اخبار و مفاد بعضی از اخبار
نیز مؤید این کفتار است و بالنص احمد در بعضی از کتب مراثی مسطور است
کرد اغلب ایام تعزیت داری حرم سید الانام در شام زنان بنی امیه
بزرگان و اشراف المردان و الذنان نیز سیاه پوشیده بودند در عزا
خانه ال رسول حاضر کردیده بر تعزیت و تسلیت عیال مشغول بودند

علی مع الحسین وفاطم ...

سلیل المصطفی ابن علی المرتضی ابن ...
دلیل العاشق ...

الا یا کربلا اودعت نورا ٭ لبارئ الخلق طرا اجمعینا

و عزاداری مینمودند و در این مدت هفت روز و شب عصمت صغری علیا
مخدره زینب را هر روز بحکمتی مخصوص و مصلحتی بالخصوص کلماتی بود جهان
سوز و حرکاتی مینمود آتش افروز دلهای زنان تعزیت دار بنحوی که همه
احبار و اشرار و ابرار و اغیار چون ابر بهار اشک عزا در مصیبت سید الشهدا
میباریدند و آه حسرت از دل جان میکشیدند و در تعزیت با اهل بیت
عصمت موافقت میکردند و لعن بر تمام قتله امام مظلومان را بر زبان می
آوردند چنانچه گوینده خرابه تراب اختر برج ولایت ما بکسر شرح زینب
فرستاد که ما داغ دیدگان مدتی است که جوانان خود را مذبوح و سر مطهر
یاران و فرزندان خویش را زیارت نموده ایم و مسلمانیم که اشک عزای
ما در تعزیت شهدا و زیادتر باشد چه شود که سرهای شهیدان آل هاشم
بما بسپاری تا امانت و ودایع حضرت رسالت را با اهل بیتش واگذاری
کرد در شام معین ماند راه و زاری و ناله و سوگواری شود آنگاه همان سرها را
بر پیکرها ببریم متصل با در تجهیز و بکربلا بسپاریم یزید پلید این معنی را قبول
نموده سرهای آل هاشم را در عزاخانه روانه کرد راه بر فرض صحت این خبر
عمدا نیم بر مادران جوان مرده و دختران بی پدر و خواهران بی برادر
چه گذشت چون آن سرها زینت زاد مجلس گشت و دیده ماتم زدگان
ابها را خونین و شکافتند از تیغ کین تا اینت بریان تا از هر گوشه کنار خیزند
نغمه داغ دیده گیسوی سر مطهر در بدند و طلب تا کام جوان جمعی از زنان شمانتی
و اخن ناله از آمد و مادرانی که سرهای جوانان را دیدند و اگرها از مصیبت
خواهرانی که در وس برادران را ملاحظه نمودند و الهفا از دختران که در کی

حکم ... الاقدار ...

ابا دمیر ... الافلاک ...

الا یا کربلا اودعت کنزا ٭ وذخر القاصدین بنا ان غنیا

بعد از ان زا مشاهده فرمودند الحق تمناشی بر پا گشت و محشری بر اهل بیت گذشت
بعضی از اصحاب مقاتل تصریح نموده اند که زینب خواتون در ان روز نوحه سرود
و در کتاب بحار بعینه نقل نموده و در کتاب بحار و در باب دیگر مراثی مبهمانا
که از جمله مراثی دختر شیر خدا و فاطمه زهرا یعنی زینب خواهر سید الشهدا
در ورود شام خراب این است بعضی از علماء اخیار فرموده اند که زینب
خواتون در ان ایام تعزیه داری انشاد نموده و مفاد ان در ازان اشعار نه
مو بمو آنکه فارسی است شعر عربیه ما شجاک یا سکن قتل الحسین و
الحسن ظمآن من طول الحزن و کل دعنا ناهل یقول یا قوم لی علی الترج
الوصی و فاطم امی التی لها النعی و النبائل متوا علی ابن المصطفی
بشر بهم نحیی بها اطفالنا من اجلهما حبث لفراق سائل قالوا له لا ما له
الا السیوف و القنا فانزل بحکم الادعیاء فقال لا فاصل
حاصل معنا د اشعار چنین و مستفاد از این گفتار این است که در وی
خطاب دختران تراب با بر ساکنین شام خراب بر احتمالی دیگر بحضرت
رسالتماب است در ذکر اعظم مصائبا علاحضرت برادر خود را می کند در
جمله ان تن کار میفرماید که ای دلجویان نکرده و محزون نمود تو را شهادت
برادرم امام حسن مجتبی و حسین سید الشهداء که تشنه کام بود و
حزن و اندوه او بجهانی سبب تشنگی خود و یاران و اطفال صغار طول
کشیده و حال آنکه هر کس بی دینی از مخالفین سیراب بود لیس با وجود
کثرت تا مذوده و توجه خود را با ان گروه نموده و فرمود ای مردمان بدانید
که پدرم علی امیر مؤمنان و وصی پیغمبر آخر الزمان و مادرم فاطمه زهرا است

أنزِنا بأمّ كلثوم وأهل حرمٍ

مدينة جدّنا لا تقبلينا ... ففي الحسرات والأحزان جئنا

کہ از برای او استکمال تقوی و زهد در دنیا و نهایت جود و عطا پس بیا بشید
منت بگذار بید بر پسر پیغمبر خدا و فرزند محمد مصطفی بیک شربت آب از جهت اطفال
عطشان و کودکان تشنه ما زنده نماید که از تشنگی کامی میزنند شاید
از ابجاب بی بکرید زیرا که آب فرات سیال در دنده و مواج و کذرنده است
پس جواب او بغیر از دم ردا کرده کوفیان که ما حسین البته در تا چار آب او
بتو نخواهیم داد مگر با شمشیر دستها پس حکم امیر و سعیت بخواهیم شریر در تیر
تا کودکان را از آب و نان سیر کردید پس برادرم فرمود که سزاوار بجیا فاضل
مردمان خواهند بود نزد ازل مردد و فاسقان شعر عربیه
حتی أتاه مشخص رماه وغدابوص مني سقرلا یخلص رجس دعی داعل
فهلکوا بخیله واعصوصبوا بقتله ومویه بنصله تداعم المناصل
وعفروا جبینه وخضبوا عثونه باللدم یا معینه ما انت عنه غافل
در جمله این کلمات مبهم نماید که چون برادرم قبول طاعت بیعت یزید
مردود را نفرمود کوفیان صنود دست جفا کشودند و بر پسر پیغمبر تیر
باران نمودند تا گاه پیکان تیری که بهن و سم شعبه بود بر آنجناب رسید
که از آن پیکان بی تاب کردید ان تیر را ناکسی بلید ابتر که از اهل سقر است
بر پیکر سبط پیغمبر انداخت و از همان مدخل جراحت کار ان حضرت را
ساخت پس هلهله کردند کوفیان بسبب قتل پیر ان نامرد جمعیت کردند
در قتل آنجناب بجهت صد هزار لعین ازدر و در شهادت و هلال بر او در
از همان تیر بود که بر بالش جای افزود وقتیکه سر کرم مجادله و مقاتله بود
و هم چنین پیشانی نورا نیش را شکافتند از هم دشکستند دندانهای ثنایش را

عاملت جهیل وفیهم
اشهر عالیم ... یا امرای سکونها
بد ... بیا ... موالد و هم موطن ما
ای ... شوم ... تراه می
ناتی ... زمانی ... بجمعتها
کردم سوختنا ... جانیر ...

فرجنا منك والأهلون جمعا ... رجعنا لا رجال ولا بنينا

ازخون جبینش خضاب بستند پس ای معین و ناداران بزرگوار وای بهترین عالم
تو غافل نبودی از حالت برادر بی یاور و جاهل نبودی و هنگام حرب
وذبحوا قطيعة وأسروا أم كلثوم وسبقت الحلائل تسبتهن بالنسائف يهجر
الهوائف وأدمع ذوارف عقولها ذوائل تقلن يا محمد يا جدنا يا احمد
تداسرنا الاعيد وكلنا ثواكل یا رسول الله وای سید الانام بعد شهادت
بعد از شهادت آن حضرت غارت کردند اموال و احترام حریم محترم پسر ترا
و سر برید ند کسانش را اطفال شیرخوار مظلوم و اسیر و دستگیر نمودند
زنانش را حتی ام کلثوم و بردند مخدرات سرادق احترام ترا بشام مانند
اسیران زنان تاتار و روم و می کشانیدند حرم محترم ترا در بیابانها و صحراها
در حالتی که می نالیدند از کثرت اندوه و احزان و ناله می کشیدند از شدت
مصیبت جوانان و می باریدند اشک حسرت از دیدگان مانند باران و
حالتشان از مصائب و احزان و واردات زمان پریشان و مرید دلها
و حیران بودند و چاره و پناهی را نداشتند لهذا در تکبو جد خویش کرده و
التجا او در ده می گفتند ربا جدا یا جد بزرگوار بکدم بنگر بر اهل حریم خود
الحمید کاینگونه بدست ظلم اسیرند تمام بی یار و برادر و بی تاب و
پس تهتکوا سیرنا یا کربلا الی الشام والبلا قد تشغلون بالدنیا لئن هن
تا علی الی یزید الطاغیه مع کل ذاهبه من نحو باب الجابیه مجاحد
خائن حتی رنت ابن الدعی واش الامام المرتجی بین یدی سرانوری
زاد اللعین القاتل ایضا خطاب بحضرت رسول مینماید ضعیفه بتول که
یا رسول الله ما اسیران صحرای کربلا را مانند اسیران حبش و زنان تاتار

حکم عمر ... الاثارید
... یزید
چون ... ولاد ... حبال ... ما ابق
رفتن ... کر ... بشاقه ... کلیش ما
آیا ... صغير طفلان ... رخ ... شد
... تشنه ... که ... دیده ... امیر

مجلس چهل

وَكُنَّا فِي الْخُرُوجِ بِجَمْعٍ شَمْلٍ   رَجَعْنَا حَاسِرِينَ مُسَلَّبِينَا

ذلیل وخوار بردند بسوی شام در حالیکه جوانان ایشان را کشته و کشتهٔ ایشانرا بخون آغشته بودند و کسی خونخواهی ایشانرا ننمود بلکه اسباب و اسبان مارا غارت کردند بنحوی که نعلین در پای اهل البیت حسین نبود و همه با پای برهنه راه میپیمودند و بسوی یزید طاغی که از ماه هر شهر و دیار و پست ترین مردمان از جهت آبا و اجداد بود و خود پدرانش اهل انکار و جحود و خدعه و مکر و فریب با اهل البیت محمود بودند تا آنکه سر مطهر پسرت را مانند ماه درخشان و مهر پر درخشان در مقابل و پیش دیوان قاتل ابی عبد الله نهادند و سگان لئام در دادند **شعر عربیه** نَظَلُّ فِي سِيَاقِ مُصِيبَةٍ خَيْرٌ لَهُمْ يُنْكِتُ فِي أَسْنَانِهِ قَطْعُ الْأَنَامِلِ   أَنَامِلُ مُجَاهِدٍ وَجَاحِدٍ مُكَابِدٍ مُعَانِدٍ فِي صَدْرِهِ غَوَائِلُ   طَوَائِلُ بَدْرٍ غَوَائِلُ كُفْرِهِمْ سَيَرْوِيهَا جَاهِلِيَّةٌ ذَلِكَ بِهَا الْأَفَاضِلُ   فَيَا عُيُونِي أَسْكِبِي عَلَى بَنِي بِنْتِ النَّبِيِّ بِفَيْضِ دَمْعٍ نَاضِبٍ   كَذَاكَ يَبْكِي الْعَاقِلُ انگاه یزید پلید چوب خیزران را طلبید و مکرر میزد بر لب و دندان شاه شهید که دستش بریده باد و سر انگشتانش کاشکی مبانشاد زیرا که دست منکر معاند با عداوت بر اهل بیت عصمت بود و در سینه اش عداوت و دشمنی عترت همیشه بود و بعد از واقعهٔ بدر که جد کشته در سینه بود زمان جاهلیت در دل و سینه نگاه داشت تا اینکه خون بزرگان دین را ریخت و لوای هلاک بزرگان را برافراشت پس ای پدر بزرگوار من اشک چشم فرو ببار در اولاد و احفاد دختر پیغمبر مختار و سرشک الم مانند ابر بهار جاری کن بر دامن و کنار در مصیبت اهل بیت اطهار زیرا که این است طریقهٔ عاقلان روزگار و شیعیان حیدر کرار انتهی حاصله

وَمَوْلِينَا الْحُسَيْنُ لَنَا أَنِيسٌ   رَجَعْنَا وَالْحُسَيْنُ بِهِ رَهِينَا

کلام مؤلف گوید که بعد از اقامهٔ عزاداری آل الله در شام خراب پس از هوسبازی و بیدادی مردمان غفلت انجام و یزید بی سامان از بنام و جواب که شناعت بی حد و ملعنتان پلید بر همه منتشر و شاداب معلوم گردید لهذا هر کسی زبان بطعن و لعنش گشود و او را بر ملعنت می ستود لهذا یزید از شور و انقلاب تربیت اهل البیت اطهار را بر مراجعت کردانید و حازم بر حرکت از شام بمدینه سید الانام نمود کما سیأتی **مجلس چهل و یکم در بیان شرفیاب شدن جناب جابر بن** عبد الله در روز اربعین با بعضی دیگر از مؤمنین بزیارت اعلی حضرت ابی عبد الله در زمین کربلا و ذکر اجمالی از کیفیت زیارتش ام مولا را مقدمة المصیبة **شعر عربیة** مَرَرْتُ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا   فَفَاضَ عَلَيْهِ مِنْ دُمُوعِي غَزِيرُهَا فَمَا زِلْتُ أَبْكِيهِ وَأَرْثِي لِشَجْوِهِ   وَيُسْعِدُ عَيْنِي دَمْعُهَا وَزَفِيرُهَا فَيَا عَيْنُ أَبْكِي لِلْحُسَيْنِ وَعُصْبَةٍ   أَطَافَتْ بِهِ مِنْ جَانِبَيْهَا قُبُورُهَا سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ بِكَرْبَلَا   وَقَلَّ لَهُمْ مِنِّي سَلَامٌ يَزُورُهَا أَرَى النَّفْسَ لَا تَهْنِي بِأَكْلٍ وَمَشْرَبٍ   وَقَدْ غَابَ عَنْهَا سَعْدُهَا وَنَصِيرُهَا تَزُودُ حُسْنًا خَيْرَ مَنْ وَطَأَ الثَّرَى   أَمِيرُ الْوَرَى طُرًّا وَابْنُ أَمِيرِهَا فَلَا بَرِحَ الزُّوَّارُ زُوَّارُ قَبْرِهِ   يَفُوحُ عَلَيْهِمْ مِسْكُهَا وَعَبِيرُهَا وَرُوِيَ عَنِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ الصَّلوةُ إِحْدَى وَخَمْسِينَ وَالتَّخَتُّمُ بِالْيَمِينِ وَتَعْفِيرُ الْجَبِينِ وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَزِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ بر واضح است که اخبار نسبتاً و آثار بیشمار در فضیلت مطلق زیارت اعلی حضرت ابی عبد الله ارواح العالمین له الفداء در کتب علماء اخیار منقول از آل رسول است و ابن سید شهر آشوب

مجلس ...

وَنَحْنُ السَّائِرَاتُ عَلَى الْمَطَايَا ... نُسَاقُ عَلَى جِمَالِ الْمُبْغِضِينَا

چون اسیران ...

تفصیلی در این باب در کتاب بشری الزائرین مرقوم نموده و بعضی از اخبار
ظاهر در وجوب است چنانچه بعضی از علماء رحمهم الله و لکن محمول بر استحباب
مؤکد است و در باب زیارت مخصوصه روایاتی نیز رسیده است که در
کامل الزیاره و ثواب الاعمال و سایر کتب مبسوطه مضبوط است و اما
زیارت اربعین از شهادت آن حضرت همین یک خبر مسطور که بسند معتبر
از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از پدر بزرگوارش علیهما السلام ماثور است
که فرمودند علامات ایمان مؤمن پنج چیز است اول پنجاه و یک رکعت فریضه و
نافله که تمام آن پنجاه و یک رکعت است دویم انگشتر را در دست راست کردن
سیم صورت و جبین را در مقام سجده و خضوع حق بر زمین
گذاردن چهارم در نماز بسم الله را بلند گفتن پنجم زیارت روز اربعین
از شهادت سید الشهدا که مجموع این پنج صفات مخصوص شیعیان
شاه ولایت و دوستان اهل بیت عصمت و طهارت است شعر لمؤلفه
وَطُوبَى لِمَنْ طَافَ فِي أَرْضِ طَفٍّ ... وَنَالَ كُنُوزَ الْفَضْلِ بِالْوَصِيَّةِ خوش آنکه
در کوی شاه شهیدان دمیکه زیستم و بر جانان دمیکه زهی سعادت
مؤمنان کامل و شیعیان نازل که بذل اموال و جان خود را کرده و
در روز اربعین روی به تربت مطهر زیارت آن شهدا آورده شرفیاب
و خود را در آن تربت و قرب حضرت واصل نموده و به مدلول من
زار ابا عبد الله بشط الفرات کمن زار الله فی عرشه یعنی هر کسیکه
حضرت ابی عبد الله را در کنار نهر فرات زیارت نماید مانند کسی است
که حق تعالی را در عرش جلال زیارت نماید خوشا حال آنانکه قربة الی الله

الا فاخبر رسول الله عنا ... بانا قد فجعنا في اخينا

ای صبا قصه ما گو به پیغمبر ما ...

خالصا لوجه الله از پی زیارت حسین شتابند بنحو ... معتوبه
با رسول الله زاده فرموده است شعر هَنِيئاً لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ
وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ و اول کسیکه گوی این سعادت عظمی را از
میدان وفا بچوگان همت ربوده و خود را اول الزائرین فی الاربعین
و اقدم الزائرین نمود جناب جابر بن عبد الله انصاری بود که با بعضی از
رجال بنی هاشم و بعضی مکی و عطیه کوفی که راوی این خبر است از مدینه
رسول مختار حرکت فرزند بتول کردید و در روز اربعین شرفیاب
زمین کربلا که ... زیارت امام مبین شدند چنانچه در کتاب
بشارات المصطفی از عطیه کوفی مسطور و ماثور است و گوید که چون بملا
زمت ... کوی جدا و محترم سید الشهدا یعنی جابر بن عبد الله در
صحرای کربلا و سرمنزل کرب و بلا رسیدیم پس از پیاده شدن از مرکبان
و آرام گرفتن همراهان در حمام خویش جناب جابر پیش از تمام زائران امام
و همگان زیارت تربت مطهر کردید و پیش از دیگران سر حضرت را ...
و مرا فرمود که دستش را گرفتم و در کنار نهر فرات رسانیدم او غسل
که برهنه کردید و در میان آب فرات خود را ... پاکیزه شسته
شو فرمود آنگاه ازار ... عطر سعد کوفی و مشک از خود را خوشبو
و معطر نمود پس ... جامه های خویش را طلبیده ... پوشید
در حرم محترم کربلا کردید بمضمون فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى
جمیع ... بود ... و هوا را از سر ... نعلین از پا بکند و از خود
و از تمام جهات قلب ... متوجه ... از موارد ...

وَاَنَّ رِجَالَنَا بِالطَّفِّ صَرْعَى بِلَا رَأْسٍ وَقَدْ نَحَرُوا الْبَنِینَا

بپرداخت تا بیرون آی بی هنر عرفان خواطر از غم پریشان خود را جمع حضرت
جانان عزم نمود و دیدهٔ کان خون‌افشان دل و جان را متوجه نمود مهر ظهور در
کشته کان نمود دلش از اندوه مالامال بود و لی در نهایت خضوع خواطرش
لبریز اندوه ملال و لی در غایت خشوع مانند بندهٔ کان ذلیل گرد دهنود
افغان جلیل دو ندچشمش لرزان و رنگش چون زعفران از کثرت اندوه
مصیبت شده و چشمش گریان و قدش چون کمان از اندوه چون کوه محبت
گردید هرگاه که نفسی می‌کشید آهش جهان سوز بود و هر زمان که سخنی
میفرمود افغانش شعله افروز ذکر الله اکبر ورد زبان و فکر وصول
بمرقد انورش در سر و جان با حبی خسته از تاب و تب سوکواری آهسته
آهسته تا گردن کج و کمال ادب خاکساری در مقابل قبر مسعود لحظهٔ ایستاد
دگر به مهلت سلام شریف داد آنگاه زبان بگشاد و گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا
اَبَا عَبْدِ اللهِ داری گوید بعد از این کلام و پس از سلام زبانش از گفتار در
بایستاد و از رفتار باز ماند بجوی که تو دریغ سخن گفتن و در راه رفتن از او رفته بود
در دست مراقبتش کرده بود و بهر نحوی که بود او را تا حوالی مرقد مطهر رسانیدند
فَوَقَفَ عِنْدَ رَأْسِ الْحُسَیْنِ ثُمَّ قَالَ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا اَبَا عَبْدِ اللهِ ثُمَّ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ
یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ ثُمَّ خَرَّ مَغْشِیًّا عَلَیْهِ **مثنوی لمؤلفه** جابران دو شش
صیمر زنده جان کشته حسّش زرد و قدش چون کمان چشمش از اندوه
غم تار یابد تار جسمش از اندوه شد تار یک و زار کر هراش بسته دهٔ حلقی
گلو عاجز از اظهار راز و گفتگو کرده گردن کج با خضوع در نیاز نطق او زغم
بسته در امکشود تا ز که شهید کوی زاد دنا حسین ای ذبیح الله اکبر یا حسین

وَرَهْطُكَ یَا رَسُولَ اللهِ اَضْحَوْا عَرَایَا بِالطُّفُوفِ مُسَلَّبِینَا

السلام ای جسم بی سر السلام ای قتیل از تیغ و خنجر السلام السلام ای تشنه آب
فرات السلام ای خفته در ارض فلات السلام ای عزم تو در نای خون مانجم
ده جا بنم از تن شد برون پس شهر دو نار مهجرش دنهاد بر زمین مدهوش و
خاموش او فتاد و از نوای بینوا خاموش شد طوطی لب اللسان
مدهوش شد پس چون جان بی جسمش از مدهوش و مانند جسم بیجان
دید و دانا و افغانش خاموش مانند سوسن بی زبان همچند مدتی در آب برد و ش
نا پشیمان تا بهوش آمد مجدداً در جوش و خروش آمد روی خطاب بمزار آنجناب
کرد و سه مرتبه اسم مبارک حضرت را بر زبان آورد و قال یا حسین یا حسین یا حسین
جوابی از آنجناب نشنید ثم قال یا سیدی و مولای ما بذم یا مجیبی بکوششش بر نمید
مانند بندهٔ شکایت کننده عرض کرد یا حسین الحبیب لا یجیب حبیبه **شعر**
لمؤلفه حسینا ای سر اهل عالم فدایت الا ای فدای سرها سوایت
منم جابر ان پیر دلگیر محزون کر دز امنش بود بیوسته جابت منم آنکه دیر
دوش را غوش جانم همی بود مالای صبح و مسایت منم آنکه میکرد از ذره
جوئی نگاهی بمن گاه چشم رضایت بنم من مگر آنکه کردی سلام لب
گوهر افشان معجز نمایت پس اکنون چه شد کز جواب سلامی مکدر بود
طبع بیضا صفایت مگر خواطرت کشته رنجیده از من کرافتادم اخر ز
چشم عطایت حَبِیبًا لَا یُجِیبُ الْحَبِیبَا جوابی کرم کردم از شوق لقایت
برادر بود سلام صُمّا کرم کردم من از آشنایی وفایت پس چون اسیر کرد
ار باب هوش را جوابی بگوش نرسید چون رعد بهار خروش شد و از ابر
دیده کان قطرات سرشک بدامن بارید و خود در جواب خود زبان بیان را

بجنبانید

وقد ذبحوا الحسین ولم یراعوا جنابک یا رسول الله فینا

بدبینان کشود که اندر آن دل الجوانب قد قطعوا اوداجک و نحن وارا سك
رداء و ابراسید الملی النسا فی البلدان الخ شعر لمؤلفه سنی فی معناها
نه عجب گر بجای پیش من نظر ننماید که بر کس نظر نهاد جسدی که سر ندارد
ز تن هزار جا کش سر و دست و پا جدا شد که بسته مرغ بسمل به پرید که
پر ندارد ز غم برادر آتش کو زانم سگش بر حکیند بشکسته دلی که دگر کمر ندارد
شده خاطرش مکدر ز غبار مرگ اکبر چه به کس نظر نهاد که پسر و صبر ندارد
بدلش ز بس نشسته غم مرگ نوجوانان دگر آه سوگواران بدلش اثر ندارد
عجب است از آنکه کو بد که بدل ده است لذا دل او ز غصه چون شد الا در خبر ندارد
قال الکروبی ثم التفت نحو مصباح سائر الشهداء و نبکی فی قول قوالذی بعث
محمدا بالرسالة بالحق نبیا و نذیرا انحن شرکائکم فی هذه الشهادة الخ حاصل
فقرات که راوی صیمیر ما بدان است که جناب جابر بن عبدالله در گردن
تکلم بقدر سایر شهدا نمود و گریان گردید فرمود که بحق خداوندی که محمد مصطفی
برانگیخته و رسالت فرستاده است که ما از شما شهیدان شریک در
این شهادت هستیم و با شما شریکیم در این جهادی که در راه خدا نموده در
مثوبات که تحصیل فرموده اید راوی گوید که من از این گفتار در حیرت و تعجب عرض
کردم که ای پیر سالکان و ای سالک صادق بیان چگونه ما با ایشان شریک
شدیم در جهاد فی سبیل الله و چسان ما شریکیم ایشان را در مثوبات در حالتی
با وجود یکه مشقت و صدمه ای در مقاتله دشمنان نمانده سرنیزه و زحمت مجادله
مخالفان را متحمل نگردیده ایم نه شمشیری در راه دین زده و نه جراحت تیری
خورده ایم نه در میدان جهاد ملتی نفر از اهل عناد را کشته و نه در کوی

جانان

رسول الله بعد المصطفی صارت عیون الناس ناظرة الینا

جانان پیکر خود بخون غلطیده ایم نه تیغ دلم تشنه کامی کشیده و نه از بی فنا
از دم تیغ اعدا چشیده ایم و این جماعت عالی نژاد در مقام مقاتله و جهاد هر یک
از ما سوا گذشته تا شهید راه خدا گشته اند و این جمعیت احد هر یک در
جان نثاری امام انام متحد و در یاری حسین تشنه کام واحد گردیدند تا
با لب عطشان شهد شهادت چشیدند و قربانی راه جانان گردیدند و ینبغی
ان یقال فی هذا المقام شعر عربیه والهفا نفسی بالحسین وعشیر
واسوء فی الیوم العبوس الاعسیر یا عباس لمؤلفه دل سوزدم از غم شه
مظلومان و این جمله که جان نثار او بوده زجان در کربلا به راه
جانان کردند یکسر ز دو عالم جان جسم را قربان کل بهم بخشی الی الحاسن بالتغنی
حد انسینا بصیده والمنحر والنحر یرد والقواضب تغتلی والهام تسقط
والسواعد ابضا هر یک بسنان تیر و شمشیر عدو دادند سر و سینه حلق و پهلو
افغان که به پیش سینه و پهلو بشکافت وا زیر و سنان دیده بد حلق و گلو
ایضا لب تشنه همه آب فنا نوشیدند رخسار و جبین بخاک و خون
مالیدند در دو جهان ز دل شدند زاینکه ز اهل وصال عزب
خو کردیدند ما نخر صنهم فادس عن سرجه الا توجه صفاحا منشبری
داو الجنان علی العیان و ما لهم عند الاله مزالمقام الا فخری بر روی
زمین ز پیشه دین فنا دادند رو بخاک نهادند رخ و جان دادند خندان
دل از وصول در فضی جنان عشاق بلی ز وصل جانان شادند لله
درهم و علی الامامهم اسمع بهم فی النائبات واتمی در یاری دین
چنانکه پا فشردند از خاطر همگنان مردان بر بوند منظور بر بین

مقارنین

مطلب چهارم در زیارت اربعین

أفاطمُ لو نظرتِ إلى السبايا بناتك في البلاد مشتتينا

مادر را نیافتی که خاک زده صحرا دیدی
دختران را همه عریان ز جفا میدیدی

معنا غسل کرده بودی مرتد شدند صحابه که عم ایشان خوردند حاصل کلام راوی
آنست که این سلسلهٔ علیه شهدا را در راه خدا سر از پیکر جدا و بر بالای سنانها
کرده شهر بشهر و دیار بدیار در کوچه و بازارها گردانیدند و ابدان و احشای ایشان
چاک چاک بر روی خاک سه روز و سه شب در بیابان واگذاشتند و کفن نپوشیدند
نه سلاطین غسل و کفن و حنوط کردند و نه کسی از مؤمنان بر ایشان نماز کرده
دفن نمود بلکه اسلحه و لباس و عمامه و لباسهای ایشان را یغما و پیکرهای ایشان را پامال
سم اسبها کردند با وجود این حال چگونه میسر است که ما با ایشان در ثواب
و مقام شریک و رفیق باشیم وقال جابر بن عبد الله والله لقد سمعت حبیبی
رسول الله يقول من احب قوما حشر معهم ومن احب عمل قوم اشرك في عملهم یعنی
جناب جابر بن عبد الله فرمود که ای عطیه بخدا سوگند که شنیدم از حبیبم
رسول الله که فرمود هر کسی که دوست بدارد قومی را محشور میشود در روز
نشور با ایشان و هر کسی که دوست بدارد کردار و رفتار طایفه را پس شریک
ایشان خواهد بود در آن اعمال یا اطوار والله ما دوست میداریم این شهیدان
فی الله را و دوست میداریم شهادت ایشان را در راه ابی عبد الله علیه السلام
پس محشور خواهیم بود با ایشان و شریکیم با ایشان در ثواب و درجات جنات
و نیت ما سلوک همین طریق و رفتار ما پیروی این فریق بوده پس وصیت
میکنم ترا ای عطیه بر دوستی محبین و دوستان محمد و آل محمد و دشمنی و عداوت
دشمنان هر چند قائم اللیل و صائم النهار و در ظاهر عبادت ظاهرا داشته باشند
زیرا که رجوع دوستان و شیعیان این خاندان بجنان و عود دشمنان بر
نیران است که ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم **مؤلف گوید**

جابر روز اربعین رسید

ناگه دیدی که سواران ستم ...
عابدین ...

أفاطمُ لو نظرتِ إلى العباري ولو أبصرتِ زين العابدينا

که این اصحاب تا مدتی در اخبار و آثار باب تعداد در کتب علمای اخبار پوشیده
نخواهد بود وصول جناب جابر بن عبد الله در سال شهادت ابی عبد الله ع در
کربلا که با زائران و همراهان شرف زیارت اربعین شهدا را کردند و مخفی
نخواهد بود که اهل البیت رسول امین بعد از مراجعت از شام در روز
اربعین وارد سرزمین کربلا نگردیدند بر خلاف مشهور در افواه و السنهٔ
بعضی ذاکرین و اما ملاقات جناب جابر بن عبد الله حضرت حجة الله و سید
الساجدین را در کربلا نیز مسلم است چنانچه صریح اخبار علما و ابرار است
و در مجالس اینجانب بتفصیل مذکور میشود و مخفی نماند که جناب
جابر با همراهان شرف اقامت در ارض مقدس کربلا کرده و ایامی چند عاکف
جوار اقدس ابی عبد الله بودند تا اینکه در آن ایام وقوف و اقامت شرفیاب خدمت
حضرت حجة الله و عترت رسول الله شده و بدین واسطه تشویش از دشمنان
خدا و رسول بر سر تربت شهیدان زهرا و بتول و شیعیان ایشان بعزا
داری مشغول شدند و جمعی کثیر از برنا و پیر دوست و دشمن و مرد و زن
در آن صحرا جمعیت کردند اما از دوستان پس جمعی با جناب جابر بن عبد الله از
اخیار اهل مدینه رسول الله شرفیاب بودند و عترت رسول الله با مردان
و سایر زنهای همراه که از ایشان هم کمتر از صد نفر نبودند که مراجعت از شام
فرمودند و اما از دشمنان پس بصریح اخبار با پانصد نفر سوار شامی براه
بن یزید سوای بستگان نشان مراقبت و محافظت آل الله را در هر مقامی مواظبت
مینمودند و هم چنین در ایام ورود ایشان بکربلا از قبیلهٔ بنی اسد جمعیتی
بعید از مردان و جماعتی بی حد از زنان حاضر در راه و در زاری و عزاداری شهدا

آفاطم لو ابصرتنیا سهاری ... وقد سهر الکبریا قد عمیبا

مجلس پنجاه و پنجم

موزه تنا شتراب از کرهبلا ... اعاد البلا ... هی خطاب ... عماد اللّه ...

کرم پدید محمّد ... می توان گفت کرو شهید و هزاد هزار ز دوست دشمن و مرد و زن
بزیارت امام و شهداء کرام مشرف باد و از منوضات عزاداری سوگواری
کامیاب شد ... رضا عیاش باد که بشهادت شه تشنه لبان ...
جهان و کل اجزاء جهان از خون ... بلبند نیست ... ز مرد از چشم چشم
اشک عزا که دوان منظور نحد لاحد هفت فلک تا حدّ ما ذات مقام
سمک مانند عبید در شاه شهید کو بیند بر آن زبان ... معلّ

مجلس پنجاه و هشتم مشتمل است بر دو مقدّمه و مؤکد مؤلّف

امّا مقدّمه آنکه در خروج اهل البیت سیّد الانام از شام ... بدانکه اعظم محبّی در علو شأن شهیدان نبی سبیل اللّه و اکرام ایشان در سمو مکان قدر و بنیان کوی ابی عبد اللّه این است که با وجود غلبه سلطنت باطل و ان همه سعی و اهتمام ادا ذلّ در اخفاء امر ابی عبد اللّه ... و استشاد انوار اللّه مدتی نگذشته و چهل روز از شهادتشان نگذشته بود که دو دسته از زوّار مسلم الایمان عند المسلمین و دو فوج از ابرار مقبول الطائفتین از دو ولایت کرهمت بجهت زیارت ایشان بستند و الحق کمر مخالفان و ظالمان الا اللّه ذاالرین معنی شکستند طایفه اولی جمعی از رجال بنی هاشم و بعضی از اکابر و اعاظم مؤمنان از مدینه رسول اللّه صلعم کسر کرده که و دیانت جناب جابر بن عبد اللّه رو بکوی ابی عبد اللّه گذاشتند و ذات فتح الباب این بزرگ عبادت را برافراشتند بدون بیم و وحشت از اهل عداوت بزیارت آنحضرت شتافتند و بفیض عظیم زیارت و بعضی زادر را یافتند قطونی که حینا بجز تفضیل المعنی نوشته کرده بطایفه دوم از شهر شام که مسکن بدبختی انام و منزل دشمنان

فلو دامت حیوتی لم تزالی ... الی یوم القیمة تند بینا

اهل البیت ... زیارت ... و کلیدار ... و زیارت اربعین

تا ایام شهادت ... اشکبار ... تحریر ... عزاداری
زانکه ... بغیر ... مبارک ... ایام ...

وقاتلان امام بود جمعی از عترت سیّد الثقلین و بعضی از مردان و کسان خاص حسین سپر کرده که حجّة اللّه فی الارضین امام زین العابدین بن محرم حرم کبریا و عازم زیارت سیّد الشهداء در کربلا شدند و بعد او ورود در رکاب انجناب یا پانصد نفر از لشکریان بن بشیر پسر کرده که نعمان بن بشیر همراه بعث و موافقت آنحضرت بمقام ثواب زیارت رسیدند ورود بارض مقدّس کربلا فائز گردیدند و هرچند ماموریان بزید بودند ولی مظلوم بودن شاه شهید را فهمیدند آداب ظاهریا واضح زیارت را نمودند و بیمانه قضب کرد در مجلس چهل و هشتم مذکور گردید سیما بعد از هفت روز عزاداری و آه و زاری آل اللّه بر ابی عبد اللّه علیه السلام ... ابن صفوان و کلام حینا بجز مجمع علیه علماء اخبار است آنکه چون ظلم و ستم یزید مظلوم بودن شاه شهید معلوم اهل شام گردید و از جمیع ... هر کسی از انام که منسوب باسلام بود زبان بطعن و لعن یزید گشود و بر ملا او را شماتت در بارهٔ آنحضرت می‌نمود لهذا یزید از انقلاب و شورش شیخ و شاب ترسیده چاره بجز آن ندید که آل اللّه را روانه مدینه رسول اللّه نماید پس بیمار کربلا را با اهل حرم در مجلسی خاص طلبید بحکمت حکومت قدری اظهار ندامت و پشیمانی کرد و گریزاد دو گفتار محبت آمیز بسیاری بر زبان آورد و من جمله مجبور کرد ایشان را در توقف شام و مراجعت بمدینه سیّد الانام با عزّت و احترام پس جناب امام بیمار رجوع بمدینه را اختیار فرمود قال ابو مخنف ثم دعا بالجمال فاوقرها ... فوطاها لهم بالحسن بطاء و احمله فدعی بقواد من قواده و ضم الیه خمسمائة فارس و امره بالمسیر الی المدینة فسار القافلة بهم من دمشق و کان تقدمهم

الا یا امّة نُعِبت عِدانا — مُناها و اشتفی الاعداء فینا

قارّة و ما جری علیهم اجری و احسن تحض بالفصیحة و النصیحة و الخدیعة اللائقة فان بعد
ذلک قالوا له مُرّ بنا علی کربلا فمرّ بهم نعمان بن بشیر پلید مرشد را امر نمود که اسباب
مسافرت و مراجعت اهل البیت عصمت را موجود و کجاوه‌ها و محامل زرنگار
معین و خاص نمود و یک نفر از سرکردگان سپاه خود را که آگاه از راه بر
بیابان بود امر بهمراهی فرمود و نعمان بن بشیر را که از اصحاب رسول خدا
و مشهور بورع و تقوی و یکی از رجال مشهور است مقرر داشت که در خدمت
گذاری حضرت حجة الله و آل رسول الله مشغول باشد و پانصد نفر سوار را امر به
اطاعت این دو نفر قرار داد و همه را سفارش به خدمت گذاری و محبت کرد
و الحق تمام ایشان حسن خدمت گذاری را بجای آوردند و همیشه مانند
ملازمان و چاکران مواظب خدمت عترات عصمت بودند و گاهی
پیشتر از حرم محترم سیّار و گاهی در همراه اهل البیت رسول مختار و زمانی
در اطراف ایشان پروانه‌وار و نظاره طریق وصول بمقصود را می نمودند تا آنکه
حضرت حجة الله و اهل بیت رسول الله به سرکردگان سپاه فرمودند که ما را از راه
کربلا لازم و عبور در منای عشق بازان راه خدا متحتم است لهذا بسوی
آنجا بال لوا افراشتند و به کعبهٔ شهدا گذاشتند معتمد مرحوم در کتاب
مسار الشیعة و بعضی دیگر تصریح فرموده‌اند که ورود اهل البیت از شام
روز بیستم ماه صفر روز الاربعین از شهادت بوده است و این سخن
صحیح است در نزد سیدنا آل رسول خدا در روز اربعین بکربلا بلکه کلام
معتمد مرحوم نص صحیح است در نزد علمای اعلام سیما در مثل این مقام که البته
بدون مستند و تحقیق بی سند آن قلم مرحوم نمی فرمودند حاصل آنکه جناب

لقد هتکوا النساء و حملوها — علی الاقتاب قهراً اجمعینا

سید الساجدین و عترت رسول امین وارد کربلا شدند در روز اربعین
بلکه مدتی بعد از آن روز رسیدند جابر بن عبد الله مقیم و عاکف در حائر
ابی عبد الله بودند با یکدیگر به عزاداری و سوگواری هم دست و هم داستان
گردیدند چنانچه مرقوم و معلوم مشهود **مقدمة الثامنة** در
بیان ورود عترت سید الانام بعد از مراجعت از شام بصحرای کربلا بجهة زیارت
شهداء فی الله و ملاقات ایشان جناب جابر بن عبد الله انصاری را و ذکر
عزاداری همراه و زوار ایشان در آن صحرای پر شهدا ارواحنا لهم الفداء مقدمه
المصیبة نتیجة هذه الاشعار فی البحار الی زینب بنت حیدر الکرار فی قصیدة
طویلة انتخبت منها **اشعر عربیة** علی الطف الکلیم ساکنینه و

روح الله فی تلک القباب — نفوسا قد سبت فی الارض قدما
و قد خلصت من النطف العذاب — فضاجع فتیة عبدوا فناموا
هجوداً فی الفدافد و الشعاب — و صیرت القبور لهم قصوراً
مناخا ذات افنیة رحاب — لئن وارتهم ارض
کما اغمدت سیفا فی قراب — و قد نقلوا الی جنات عدن
و قد عیضوا النعیم من العذاب — فلی قلب علیه ذو التهاب
و لی جفن علیه ذو انسکاب

و فی اللهوف قال الراوی لما رجع نساء الحسین و عیاله من الشام و بلغوا
العراق قالوا للدلیل مُرّ بنا علی طریق کربلا فوصلوا الی موضع المصرع فوجدوا
جابر بن عبد الله الانصاری و جماعة من بنی هاشم و رجالا من آل الرسول
قد وردوا لزیارة قبر الحسین فوافوا فی وقت واحد و تلاقوا بالبکاء و الحزن
و اللطم و اقاموا المآتم المقرحة للاکباد و اجتمع الیهم نساء ذلک السواد
فاقاموا علی ذلک ایاما انتهی حاصل آنکه سید مرحوم در کتاب لهوف

حق جز ماتم حسین مجلس نگیرد

زینب و فاطمه الاطفال و مدینه ماتم
خاص عجم مرثاه و کلثوم سیدیه

وزینب اخرجوها من خباها — وفاطم والِه تبدی الانینا

مرقوم فرموده این است که چون حضرت سید الانام و عیال امام علیه السلام از شهر شام رخصت
میکردند روی بسوی مدینه حضرت رسالت می آوردند پیوسته از حضرت زیارت
شهیدان بیقرار بودند تا اینکه بجانب عراق که قرار نمودند بیرق قائد راه و سرکرده
سپاه بین بیدر هم فرموده که قافله مشتاقان را بکوی شهیدان بوستان و سلسله
عشاقان را بسوی حرم جانان ببر که بلن نابدیگر بتود تا ایشان خود را زیارت بخاکی نیم
ودیدگان خون بار را بمراقد جوانان بکشانیم **مؤلفه** ما را هوس کوی شهیدان
بلاهست — هر شاد ور داغ دیده فکر بلاهست — مرغ دل حجان ما را نخورد در
نزدیک — در فکر بیرون راست ذکر بلاست — تمام سپاه شام فرمانبردار رسول
معمول داشتند و بمبنای شهادت کذاشته و محرم حرم اعلا حضرت حسینی
کشتند روزی که در کوی شهیدان رسیدند و بر منزل جانان را صل
کردیدند جناب جابر بن عبد الله را با یاران در همان نشت واقف کوی ابی عبد الله
و عاکف بتود عبیر بوی شهیدان ابی عبد الله دیدند که در کت زیارت را رهین نموده و
بعده نادران خاک پاک اعتکاف نموده آه آه چون چشم اسیران و زائران بر
مجاوران دشت بلا افتاد نعره از جگر کشیدند و اشک از دیده کشادند
و چون جناب مجاوران دیدند زنان کوفه و شام را دیدند که شهادت جوانان
و بازماندگان کردیدند بیتاب کردیده نعره وا حسیناه وا مظلوماه کشیدند
مجاوران از مشاهده حالت اسیران و زائران سرگرم افغان شدند زائران
از دیدار مزاران حاضر سیما جناب جابر بیطاقت و توان گشته گریبان صبر
از دست مصیبت دیدند و از هر طرف کوبان دیگر دیدند در در که بر و
سوکواری آه و زاری هم دست هم دستان کردیدند چنان محشری از خروش

اهل البیت حق
ملیشیه زینب کبری افغان وخروش
کاه وارونه بابدکاه صحن اهل بیت

سکینه تشتکی من حر وجد — تنادی الغوث رب العالمینا

زنان بیکس و جوش دختران نورس بر پا شد و چنان فغانی از زاری مردان
مسافر مجاور و زنان آن مقام بلکه تمام سپاه شام پیدا کردید که تا دیر نشینان
آن سرحد و اهل قبیله بنی اسد شنیدند و سر قدم ساخته خود را بسر تربت
آن حضرت رسانیدند و چون مصیبت زدگان در بدر و زنان و دختران
بی برادر و پدر را بعد از صدمات غربت پس از اسیری در ذلت مشاهده نمودند
آب از دیده و آه از جکر و افغان از زبان کشودند و تا مدت سه شب انزدی
با بستر هر آن صحرا بسر تربت شهدا آنقدر سر هر آن شهیدان راه خدا نمودند
در حالت سوکواری و آه و زاری مقیم آن سرزمین بودند و بجوی تعزیه کر
کردیدند که هیچ چشمی مثل آن ایام را ندیده و هیچ کوشی مانند آن اوقات را نه
شنیده انتهی ما رواه السید فی اللهوف **مؤلف کوید** که در کتاب
بحار و لهوف وارشاد واز کلام ابی مخنف و غیر ایشان از علماء کامل و
اصحاب مقاتل کفته و کرداری از اسیران آل رسول و دختران بتول منقول
و مرقوم نیست ولی مسلم و معلوم است که خواهران بی برادر و دختران بی
پدر و زنان بی شوهر چون مزار کشتکان و جوانان و بتود کشتکان
از کنار خود را بر بینند هرکز آرام نمی نشینند و محال است که لب بنوحه
سرائی و مرثیه خوانی نکشایند و بیجره و صیحه و صیحه و ندبه کفتگو نمایند و
بعضی از فضلاء متتبعین و علماء ذاکرین مثل صاحب ناسخ الشهاده و غیره
تفصیلی در این مقام نوشته و مراثی و صداهای از زبان کان اسیران سیما زینب
و ام کلثوم خواهران امام مظلوم مرقوم داشته و هم چنین اشعار و کلمات
از دختران جناب نکاشته و این بنده بعضی از آن اشعار را سزاوار دهید

ای حبیبا تصور نما از ابوطالب ... نما عجب از بوستان

وعرج بالبقیع وقف ونادی   ابن حبیب رب العالمینا

کر اظهار داد در ترجمه اینها از اشعار عربی چه نحو منظوم و منثور بنگارد اگر صحیح
بود عین مدعا باشد و گر ضعیف بود بعذره نگاه باشد آغاز مصیبت
در تغییر ماتم منسوبه بزینب و کلثوم خواهران امام مظلوم **شعر**
مؤلفه در کربلا چه قافله بی کسان رسید   هنگام رستخیز جهان
ناگهان رسید   محمل بگلزار اشک پسر مردگان نشست   تا آسمان خروش بدل
کشتگان رسید   چشم زنان چه نخل جوانان بخاک دید   از غم دیار ض
خواطرشان زاخزان رسید   هر کس بسوی تربت شهید دوان شد   پروانه
بهر سوختن شمع جانان رسید   مادر بروی تربت پسر بی نهاد سر   دختر دیگر
بر پدر مهربان رسید   از اشک دیدگان ببر تربت تشنه کان   سیل دجله های روان
بفرات روان رسید   آب زلال چشم زنان زخاک   تا بر گلوی نازک
لب تشنه کان رسید   زینب از آن مصائب قیامت بپا نمود   اظهار
درد دل بشر کربلا نمود   چون بزرگ اسیران آل رسول و دختر کبرای بتول
بتر مطهر برادر نامدار خود چنان بیطاقت گردید که خود را از محمل بسوی تربت دو بی
ترتبانه حضرت افکند صدای خود را بمرثیه بلند کرده و شکایت ایام هجران را
بزبان درد **شعر عربیه** منسوب الیها اخی ای اخا لنا الطوارق
اسبلی فقد عمت عنی طارق الحدثان   اخی عز عادی فی زمانی فقس بی
ومن ای بحیرنی صروف زمانی یعنی ای برادر جان از کدام حادثه دوران
و واقعه زمان شکایت نمایم و از کدام درد بی درمان که بجواهر رسیده
لب بشکایت کشایم و آن کسی که پناه من باشد دامن که بر او دست اورده
و کسی که مایه امیدواری خواهرت باشد که شکایت تغیرات زمان را بر

سو

حی عمو جان نیکوا اطفال الابتر
صد از کربلا و بکار و عقد بر بکی

وقل یا عمنا الحسین الزکی   عیال اخوک اضحوا ضایعینا

سوکواری برم مفاد آنکه ای حسین ای از شهادت برادران و جوانان مثل عباس
و علی اکبر و قاسم و عون و جعفر گفتگو کنم که در یک روز هجده نفر از ارحام من
بالتمام هلاک و کشته و بخون و خاک آغشته گشتند یا بر اطفال صغیر که
اینها را نشان تیر پیکان بیداد ترم نمودند یا گریه کنم بر سرها که از پیکرها
جدا و بر بالای نیزه های جفا کردند و در اطراف و ولایات بردند چه صدمه
که بچشم خود مشاهده نمودم که بر آن سرها دست ستم نهادند برادر را ناله کنم بر آن
بدن پاره پاره صد چاک که بی غسل و کفن و عریان بود و خاک بیابان امتنا
و عاقبت بدن او را گفنان در زیر خاک پنهان کردید یا اینکه آه و زاری نمایم بر
اسیری خود و سایر زنان بی کس یا دستگیری دختران و یتیمان نودرس
یا لب به کشایم از مصائب و نوائب که درد این ایام مسافرت از کربلا به شام
بر هر یک از ایشان رسید **شعر عربیه** اخی ان دمشق الحادثات
بریتها فقد کنت فیها عدتی واماتی یعنی ای برادر جان هر گاه بمن غم و
شدت ماتم و مصیبت در دهر زمان از حوادث دوران می رسید تو پناه هم
بودی و آن را دفع در دفع مینمودی اکنون کیست از برای من که مانند تو غم
و درد جویم نماید که درد های مرا با او گویم و درمان از حضرت حکیم مرا ازو
جویم زیرا که بعد از تو پناهی از برای زینب خواهرت و ملجائی از برای زن
و دختر و عیال در غربت نمانده شعر عربیه اخی قد نعی عنی الزمان
سعادتی   ولم یبق الا شقوتی وهوانی   اخی للرزایا حسرة مستمرة
فواشقوتا مما جنی حدثانی   اخی ان تکن فی الموت عنک راحة   فراحة
نفسی ان یکون ثانی یعنی ای برادر جان گردش و تغیرات زمان و ایام شرافت

وکرامت

مجلس نهم

ایا عماه ان اخاک اضحی　　بعیداً عنک بالرمضاء رهینا

و کرامت و بزرگی و سعادت و نسبت از میان مردمان عرب برده و تمام کرده و
بت بازه حرمت ترا معدوم و نابود نمود و اکنون عمرا از ذلت و خواری و اسیری و
گرفتاری چیزی از برای من باقی نخواهد بود ای برادر جان از برای هر محنت
و مصیبتی نهایتی است مگر از برای حسرتهای اندوه چون کوه هجران را بنوه عم و
شهادت یاران که پایان و نهایت ندارد و هرگز از قلب و سنان و خواهرانت
زایل و باطل نخواهد کردید **رباعی مؤلفه** هر محنت و دردی که نشنید
بردل آخر نبود و هر گرهی زایل　الا غم تو که بی نغزد هرگز　از ساحت
هر دلی که زاد و منزل　ای برادر جان اگر میدانستم که مرگ و فنا از برای
من راحت است از این غمها و الام در دنیا پس البته راحت و فنا خواهم
در این بود که اجل موعود زودتر رسد و او را خلاص کند و راحت دهد و
از کجا اش اجل بر سید خواهرت را سوده میکرد اسید هنوز زینب خاتون تو
سرانی میمود واظهار درد دل بر برادر می نمود که ام کلثوم بماتم داری داده
و زاری لب گشود و این اشعار را انشا فرمود **شعر عربیة** عادت
کست الریاح جسمه　فمیص ترب بدم النحر نزه و کم　وضلله العلل من دم مجرو
و شبیبه قطنه و الترب کالور　و نعشه من فنا الخیل ارضها　و القبر فی قلب
من و الاه محفور　در مجموع این اشعار میفرماید که ای برادر جان وای بی
عریان که تو را کفن در بدن نبود بلکه بادها از غبار اطراف صحرا جسم اطهر
پیکر بیسرت را پوشانیده بر لباسی که از خون گردنت رنگین و از دکمهای
خون بین دست نافته و آن کفن از خاک و خون بهم بافته شده بود و ای برادر
نا جان بزابو کربان نفر مسلمان تورا غسل ندادند مگر نکه دشمنان و اعدا

بلاداً ستوح علیه جمراً　طیور الوحوش الموحشینا

و اهوان صحرا نشستند پیکرت را از خون حلقوم نازنین که پیوسته جاری بود
بی دو زمین پاکی بن کسی پینه بر جراحت پیکرت ننهاد و جنابکه راحت مجروحان
بر این مگر عوی بدن و محاسن نازنین که از خون نیز خونین بود وای قرة العین سید
الثقلین که جسد صد چاک از تیغ و سنان حنوط و کافوری نداشت مگر
خاک بلاکه بر نعش پر نور کافور ابنداشت و تابوت از برای بود این
پیکر بی سرت نبود مگر تیر و سنان دشمنان که از هر کناره نعش پاره پاره ات
را مستور داشت ای کیسه پیغمبر اسد که جسم و جسد تو را کومنان در خاک
لحد پنهان نکردند وعده بدن پاره خود او را در دل بلکه قبر حضرت تو قلوب صافیه
شیعیان است زیرا که مظهر محبت و مظهر تجلیات و عنایات نامتناهی سبحانی
شعر مؤلفه بلکه اند دل هر شیعه مکانی داری　بعدای تو که
منزل بجهانی داری　جان دل غم زده روان تو و جانی اری　جان و ذات
که زجانان تو نشانی داری **مجلس پنجاه و یکم در بیان مراثی**
و اشعار منسوبه بجیند نفر دختران سید الشهدا بعد از ورود کربلا بروایت
بعض علما **اغاز مصیبت** یکیهم فاطمة الصغری صائحة　و شعرها
من ذوی الاکتاف منشور　تقول یا ابتاه فلقد خلفتنا عبراً　و فی بعضها
فانکنا للناس تعبیراً　من بلادنا امیدنا الاخیار یا ابتاه　و انت تحت طباق
الارض مقبور　پس از میان زنان داغ دیده و دختران محنت کشیده فاطمه
صغری نوحه سرا گردید که تاب و گیسوان خویش را بر اطراف شانهای خود
پریشان نمود و بر این نحو از شکایت لب گشود که ای پدر بزرگوار مرا در میان
خلق در روزگار انگشت نما و حیرت آشفتیا کردی زیرا که بعد از تو اینقدر

ولو عاینت یا مولای ساقوا   حریما لا یجدن لهم معینا

خاری و ذلت گرفتاری و مشقتها رسید که عبرت و تنبیه از برای مردمان
حاصل کردید آن صدمات که تیغ زبان ملامت و سرزنش دشمنان را کشود
پس بعد از تو چیزی که از برای ما باقی و برقرار است سرزنش و شماتت اشرار است
ای پدر یتیمان کیست بعد از تو یار بیکسان و نیست کسی شوهر بیوه زنان و فریاد
رس بیدلان جهان زیرا که تو در زیر خاک بیابان خفته و دیدار از محتاجان
روزگار نهفته **شعر عربیه** ما کان اطیبنا والشمل مجتمع و نحن فی
نعم و القلب مسرور   تنکد الامن خوفا و النعیم شقی   و البشر عسر و صفو
الضیق تکدیر   یعنی خوشا آن روزگاری که بخوشی و نعمت وصال تو بسر می
بردیم و از هر جهت خاطر جمع و خوشدل و از هر گونه نعمتی بوجه کامل از برای
ما حاصل بود و اکنون از گردش گردون تغییر یافته و مبدل گردیده نعمت به
نقمت و راحت به زحمت و امنیت بخوف اذیت و وسعت به تنگی و ذلت
رسید عربیه کان الحسین لنا قصرا و سور حمی   فالیوم هدم ذاک القصر و
السور یعنی حضرت ابی عبدالله ع از برای آل رسول الله بلکه تمام عباد الله در راحت
و رفاهیت چون قلعه محکم و حصنی مستحکم بود و امروز از تلاطم امواج بلا و تراکم
امواج ابتلا بنیاد آن قصر بر باد رفت و ارکان آن قلعه از هر جهتی افتاده رخنه
لمولفه شد کشته حسین و پشت ایمان بشکست   وان فلک نجات ما از
طوفان بشکست   پشت نبی و وصی و اهلبیتش   یکباره ز سنگ ظلم عدوان
بشکست   منقولست که سکینه خاتون در هنگام ورود کربلا از شدت
صدمات دوران و ولولات زمان خسته و راه ادراک و حواس ظاهر او
بسته بود تا در خواب رفت مدهوش از هجران بابت در محمل خاموش افتاده

ناگاه

علی متن النیاق بلا وطاء   وشاهدت العیال مکشفینا

ناگاه از خروش زنان و دختران بیدار شده و از نعره مدهوشان هوشیار
گردید از کسی پرسید چه خبر است که خروش و افغان زنان نمونه از محشر است
گفتند که ای سکینه بصحرای کربلا رسیده ایم و اینک جسد شهدا افتاده ایم در
یکشا چشم عبرت عظمی ملاحظه نما و گوش جان فرا ده ناله و غوغا بشنو پس آن
بیوجه سر از پی باز کرده تا نازان اظهار زار و نیاز کن نها مند و قالت عربیه
فدیتک یا سبط النبی الذی دنی   من الله شانا قاب قوسین او ادنی و
فدیتک مقتولا من السرج هاویا   الی الارض مصرعا علی التعفر حسنا یعنی
جانم فدای تو ای پسر پیغمبر که از جانب حق تعالی در شب اسری بمقام قاب
قوسین او ادنی رسید فدایت شوم ای کسی که از پشت زین بر روی زمین با
صورت تا زمین قرار گرفت و بخون غلطید و از کثرت جراحت تیر و سنان
دشمنان بر خاک هلاک افتاد **شعر عربیه** فدیتک ملهوف الجنان و
من الظما   تعالیت من جوا یخل اللدنا   فدیتک مقطوع الکریم من القفا
و قد داس منک الشمر بالخنق المتنا   فدیتک من شیب بنحر مخضب و
رض عظام الخیل ظهرک و البطنا   تا از سکینه در بحسین اشک ریزان شیون
کردید ناله از جگر برکشید که جانم فدای تو ای بابا عالیجناب که دلت از تاب
عطش و تشنگی کباب و جانت از حرارت بی آبی بیتاب بود و با وجود آن سینه
انس پهلوی تو را از سنان سوراخ و مجروح نمودند فدای تو بابا جان و روان
دختران که از راه قفا سرت را جدا کردند و با پای چکمه دار شمر نابکار بر روی
سینه ات قرار گرفت قربان تو بابا جان جهان ای کسیکه محاسن نازنین
و گردنت از خون گلوی تو رنگین گردیده آنگاه لشکر دشمنان با سم اسبان

استخوان

وَنَزِيْنُ الْعَانِبِيْنَ بِقَيْدٍ ذَلِّ وَأَمَّوْا فَتْلَةً اَهْلُ الْخُنُوْسَنَا

اسیران بشت سینهاء ذاد دهم شکستند بن بیکر بی سر با سب وابند دل
اَجِلَّائَنَا اَنْ بَتْقِى تَنْشَا عَلَى الثَّرَى طَرِيْحًا مُبِيْحًا لِلْحُنُوطِ وَلَا كَفَنًا عَلَى حَرِيْنٍ مَعَ
رَاْسِكَ بِاَيْفَنًا وَكَسْرٌ بَرِيْدُ بِالْعَصَا ثَنِيَّتَكَ لَا سَنًا تعنی ایجان پدر وای سبط
پیغمبر بر حضرت سخت دشوار است این مصیبت که پیکر ترا بی همه و عریان
بر خاک زمین سرد و زد و شب بگذاشتند بحالتی که بی غسل و کفن و بی حنوط
و بی دفن بود واحبا دخیبت ما کشتگان خود را برنی اشتند و مدفون نمودند
ای پدر جهربان بر حضرت سه کبته گران است که پیکر تو را بر زمین بر خاک بیابان
و سر نورت را بالای سنانها دشمنان که سنان در اطراف بلادان بگردانند
چنانچه مشکل بود بر مرا این مصیبت عظمی که بزید پلید چوب دستی خود را بر لب
و دندان مطهرت بزد **شعر لمؤلفه** فی معیر الاشقیا قربان نوای سبط
شهء عرش بهر پر گرد و دی صابر تن خدنگ شمشیر واز زخم سنان و نیزه و تیغ و
ذره زین بر خاک زمین فتادی از عرشه زین قربان نوای نایب که از حسرت آب
کرده بدلت کباب جانت بیتاب افغان که درد ابتدال سنان زکین زد
نیزه بر پهلو و گلو بتاز کین قربان سرت که از قفا گشت جدا وان سینه
کردند شمر با و چکمه دپا قربان محاسن و گلو بیت که بخون کردیده بتیغ دشمن
دون گلگون قربان نوای پدر که از اسب ستم اخر بشکست استخوانت درهم
بی غسل و کفن سر و زیر خاک زمین ماند از تن بی سر و نکرد دیدی چنین سر
بر سر نیزه جفا چون خورشید برخواست ز خاک و کرد عالم گرید داد
چوب بزید بر لب و دندان بشکست در شام میان طشت زرین چه نشست
سخت است بسی بمن که چشمم می دید بر گوهر دندان و لبت چوب یزید حاشا

فَنَحْنُ الصَّابِرَاتُ عَلَى الْبَلَايَا وَنَحْنُ الْبَاكِيَاتُ عَلَى اَبِيْنَا

الكلام چون زینب خاتون خروش زنان و گریه دختران واه و ناله دیگران را
دید که بدرجه کمال رسیده و هر کسی از کثرت اندوه و غم مانند محتضران گردیده
خود از میان ایشان برخواست و زنان و دختران را بملایمت و اظهار رحمت
امر نمود که بر خیزید تا در این بیابان دو نمایم و قدمی در محل خیام و مقام
جوانان بیاسائیم پس همین نذیر حکمت اهل بیت عصمت ازدور تربت
شهدا جدا کردو روی بسوی ان صحرا و خیام که مقامشان بود اورد و نیبا بود
در اثنائی که عبورشان میفتاد نگاهشان بر مصارع شهدا می افتاد می
شناختند نوای ماتم زاری می افراختند ان مکان را بدیگران نشان میدادند
چنانچه منقول است که در همان روز رود با بعض اناثی دیگر که واقف در کربلا
و معتکف متو شهدا بود ندرو زی در ان صحرا راه می رفتند ناگاه کمند بنظر
الاالله بر قتلگاه ابی عبدالله افتاد دانستند که ان زمین مصرع و مقتل
امام مبین است ناله کردند و نعره کشیدند اشک از دیده بار بدند کو بیند
عصمت صغری زینب تا دیگری از ان زنان و همرها ان فرمود **شعر عربیه**
هُنَا ذُبِحَ الْحُسَيْنُ بِسَيْفِ شِمْرٍ هُنَا نَصَرَتْ جَوَامِعُهُ الْجَبِيْنَا شعر ترجمه معنی الیضاً
حسین اینجا سرش از تن جدا شد در اینجا بی سر از راه قفا شد وهم چنین
مقتل جناب ابی الفضل را که مشاهده نمودند اشک از دیده گان بارند کلام
زبان کشودند هُنَا الْعَبَّاسُ فِى يَوْمٍ عَبُوْسٍ حَمَاكَ اَنْمَا وَقَدْ اَمْسَى رَهِيْنَا
شعر در اینجا روز عاشورا ابو الفضل دو صد پاره ز شمشیر جفا شد ۱۰۱
۱۰ ازان نگاه کردیده مادر و خواهر علی اصغر صغیر بر قتلگاه طفل بی شیر خود
افتاده شنیدند که گوینده انشا نمود که هُنَا ذُبِحُوا الرَّضِيْعَ لَبِيْهِمُ حَقًّا فَمَا

وبعدهم على الدنيا تراب ‌ فكأس الموت فيها قد سقينا

رحموا صغار المرضعينا شعر همین جا اصغر بی شیر معصوم کلویش پاره از تیر
بلا شد دراین صحرا ترحم شد چه نایاب ستم بر شیرخواره ما روا شد پس
معانی دیگر که مصارع سا بر بنی هاشم وال عقیل بود در سید شداء و ناله کشیده
کنند هنا علوا درس بنی علی وندرس بنی عقیل الغالبینا شعر یعنی معنا
لمؤلفه در این سر جدا سر اولاد احمد جدا شد از تن و بی نیزه ها شد
سر ال عقیل و آل حیدر درا ینجا بر سنان اشنیا شد سر منظور رهبان
اهل عالم فدای انکه جانان را فدا شد خلاصة الکلام بسیاری از
علماء اعلام نوشته و سید مرحوم و ابی مخنف و دیگران با لصراحة نگاشته اند
که اهل بیت رسول خدا و زائران کربلا سه روز یا هفت روز در کربلا
توقف داشته و همه روزه با مردان و زنان بنی اسد و همراهان جناب
جابر بن عبد الله در حائر ابی عبد الله لوای تعزیت و مصیبت داری افراشتند
نادره که بنای حرکت بسوی حجاز و مدینه و محامل و عماری پیغمبر را حاضر نمودند
پس حضرت حجة الله عترت رسول الله را بمرحمت مهربانی تمام از روی مراقد
مشرفه شهداء جدا میفرمود و سوار ایشان امر میفرمود بنی و آیت ابی مخنف که
بی ما لکثرة قال فصاحت بنات الحسين ثم وقلنا رجعن الی تراب لنودعه
رجعن الیه وددنا حوله فحضنت القبر الشريف بكت بكاء شديدا حتى
غشى عليها فلما افاقت حنت تنشد وتقول شعر عربية حملنا يا أبي بالرغم
منا الا فانظر الى ما حل فينا الا يا كربلا اودعت جسما بلا غسل
ولا كفن دفينا الا يا كربلا اودعت نورا لباري الخلق طرا اجمعينا
الا يا كربلا اودعت كنزا وذخرا للفاطمة الزهراء ينبينا مفاد انکه دختر

از خیمه

وهذه لسكينة مع شرح حالي ‌ الا يا عمتنا فابكوا علينا

از حضرت ابی عبد الله دیگ بعترت رسول الله نمود و با شیرین کلامی زبان کشود
که بر کرد بید مرا بو کرد ابینه بسوی حرم پدرم تا او را وداع کویم و خاک مرقدش را باز
ببویم پس بدلجوئی آن دختر بی کشتند که بر مرقد منور حلقه زد و ندان صغیره
خود را بر روی تربت پدر افکند صدا بگریه بلند نمود و اشک از دیده و آه از دل
میکشید بقلبی کو ایست که مدهوش کرد چون بهوش آمد با بحزن و شر امد
و مضمون این اشعار را اظهار نمود و بمرثیه سرائی لب کشود شعر لمؤلفه
کهای پدر زمرحمت بشنو خبر نگر که مهر از خدمت دمی دگر بشنو سخن پدر
چه بی پدر شدم اسیر و در بدر شدم ذلیل هر نظر شدم پس از تو ای پدر پدر
تو زاشدای پدر وطن بر بر خاک کربلا غریب و زار و بی کفن و جیب تر ز خون
حکم ایا زمین کربلا امانت خدا است این همین تنی که از جفا جدا ز او است
دست و سر سلیل مصطفی است این دلیل ما سوا است این عزیز مرتضی است
این بتاه هر بشر نشر ایا زمین کربلا سلام من نثار تو که کشته در تو
بر ملا در ان خلق مستقر از کلمات و اشعار حال سوز و عبارات اثر افروز
آن دختر صغیره امام تمام حاضران میگریستند بر کرد او در میبکریستند پس
او را برفق و مدارا و مرحمت از تربت پدرش جدا کرده در محمل عزتش نشانیده
و در و بیراه او ردند شعر لمؤلفه حقا ستبحکم عقل و دین و اسلام
احسان و وفا در مرحمت بر ایتام خلقی بجلای فحق برایتام حسین کردند تمام
ظلم و بیداد تمام زیرا که بضرب مشتم و از طعن سنان کردند جدا ز نوجوان
خواهر تمام و از سیلی و تازیانه از کرب بلا بردند زنان و دختران را تا
شام **مجلس پنجاه و دوم بیمه در بیان خبر وصول نزول**

اولاد

یا اهل یثرب لا مقام لکم بها　　قتل الحسین فادمعی مدرار

اولاد رسول خدا را پس از مراجعت از کربلا بمدینه رسول خدا و اخبار بشیر حذلم رجوع اهل بیت سید عالم را در وطن خویشتن و ذکر خطبه سید الساجدین بمردمان و تقریر این **شعر عربیة** اذا کنا نحو البنیه وقف بها تمشی الی رسول الله معتزا منطلما　　وقل السلام علیک یا خیر الوری نسبا و اکرمهم واشرف منتما او صیت بالثقلین امتک التی لم تأتها نصحا لها و تکرما　　هذا الحسین بکربلا عقدا بها ما شفتاه من حر الظما　　والخیل ترکض فی الطراد بجسمه حتی فری منه القوی والاعظما　　و بنات الحسرات فی ایدی العدی خلفتهن مکشفات کالاما　　ابرزن بعد الستور حواسرا سلب العدی منها الرذی والمعصما اخذت سبایا فی تنحیا شیمنا بأ　　ما کان هذا ان تسب تشتما **مقدمة المصیبة** در عنوان مناسب ابن عباس است اولا ذکر در بشیر حذلم و سیم نیز زاده عزیز اکرم را بر در و در نهایت بر دند و تمام مردمان را منقلب کردند بی بشیر که پیراهن یوسف را بسوی کنعان برد و چشم یعقوب را روشن ساخت و اهل وطن را بوجد و سرور انداخت یکی دیگر بشیر حذلم که خبر شهادت ابی عبد الله و مراجعت ال الله را بمدینه رسول الله برد و مردمان مضطرب و منقلب در مصیبت و عزا کرد عنوان دویم بصریح چهار خبر صحیح بلکه زیاده تریح تر تیب اهل مدینه و پیغمبر چنان گریستند که صدای افغان و خروش اهل بیت تا ملا اعلی رسید از ان جمله بگوش اهل قرا و بوادی رسید اول روز رحلت رسول خدا دویم روز وفات بتول عذرا سیم روز شهادت امام حسن مجتبی چهارم روز زخم زدن والی ملائکه بر سر شهادت حسین را بمردمان پنجم روز و رود اهل البیت امام بعد از اسیری شام بمدینه سید الانام و فی اللهوف قال الراوی فلما انفصلوا من کربلاء

الجسم منه بکربلاء مضرج　　والرأس منه علی القناة یدار

طالبین المدینة قال بشیر بن حذلم فلما قربنا منها نزل علی بن الحسین فحط رحله و ضرب فسطاطه و انزل نسائه و قال یا بشیر رحم الله اباک لقد کان شاعرا فهل تقدر علی شیء منه فقلت بلی یا ابن رسول الله انی لشاعر فقال ادخل المدینة وانع ابا عبد الله سید مرحوم در کتاب لهوف مرقوم نموده که چون ال الله و اولاد رسول الله از کربلا جدا و روانه بسوی مدینه پیغمبر خدا گردیدند بشیر بن حذلم گوید که چون نزدیکی مدینه رسیدیم حضرت سید الساجدین امر فرمود که بار ها را از شتران فرود آوردند خیام و خرگاه و سرادق و دستگاه را بر پا کردند زنان و دختران در ان منزل نمودند و حرم محترم هریک در ان خیمها استوار پس جناب سید الساجدین مرا طلب نمود و فرمود که ای بشیر خدا و ندپدرت را رحمت نماید که شاعری بود که نظیر در مدایح اهل بیت رسول بشیر و ند بود آیا تو هم از ان کمال بهرهٔ داری عرض کردم آری یا ابن رسول الله من نیز شاعرم و شعر میگویم فرمود بمقتضای مقام خوش بیان در ادای مقصود و حسب مکان و فریاد راه خواهم بود پس امام بیمار فرمود که بر خیز و مرکب خود را سوار و بسوی مدینه بگذار و خبر مرگ و شهادت حضرت ابی عبد الله را بمدینه رسول خدا برسان و از ورود اهل بیت اطهار همه مهاجر و انصار را آگاه کردان قال فرکبت فرسی و رکضت حتی دخلت المدینة فلما بلغت مسجد النبی رفعت صوتی بالبکاء و انشات اقول **شعر عربیة** یا اهل یثرب لا مقام لکم بها　　قتل الحسین فادمعی مدرار　　الجسم منه بکربلاء مضرج　　والرأس منه علی القناة یدار نا دی گوید که بر حسب امر امام بیمار بر مرکب خود سوار و بسوی راه او در دم و بتعجیل میکردم تا وارد مدینه گردیدم و بمسجد پیغمبر رسیدم صدای خود را بگریه بر

نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا — وامرضنی ناع نعاه فافجعا

زاری و سوگواری بلند نموده و اشعار بطور ... از سر درد که مفادش این است
شعر مؤلفه ای اهل مدینه شد سوال از زن و مرد — زین پس اینجا نه بود جای
زمین منزل کرد — زین رو که حسین بن علی کشته شهید — لب تشنه بخون و خاک
بدان غلطید — افغان ز مصیبتش که صد چشم بخون — زد دیده که از چشم
هر کس ابد بیرون — کاغشته بخاک و خون و نا کشته و کفن — صد پاره تنش
فتاده بر روی زمین — دردا که بریدند سر از پیکر او — بر نوک سنان زدند
از کین سر او — بردند بشام و کوفه و از دیدن آن — خشنود شدند دشمنان
ایشان ثم قلن هذا علی بن الحسین مع عماته و اخواته قد حلوا بساحتکم و
نزلوا بفنائکم و انا رسوله الیکم اعرفکم مکانه قال فما بقیت مخدرة و لا محجبة
الا برزن من خدورهن مکشوفة شعورهن مخمشة وجوههن ضاربات
خدودهن تدعون بالویل و الثبور راوی گوید بعد از استماع گفتم که ای جماعت
حضار از مهاجر و انصار بدانید که من از جانب علی بن الحسین و بیمار کربلا
بسوی شما آمده ام و ایشان نیز با اسیران آل رسول و دختران بتول از
سفر شام مراجعت کرده و رو بسوی شما آورده اند و مرا در خدمت ایشان بشما
پیام آورده ام که نشان دهم مقام و منزل ایشان را بدانید که اهل البیت سید
الانام در بیرون مدینه وارد شده و منزل و مقام ایشان را زاد البتة صحبت
شما را غنیمت شمارند پس راوی گوید که باقی نماند احدی از مهاجر و انصار
و صغار و کبار و اطفال و اشراف مگر اینکه مویه کنان و موی کنان و برهنه سینه
زنان بسوی خارج مدینه رو آوردند حتی مخدرات و پرده گیان و نو عروسان
از حجاب و ستور عفت با سر و پای برهنه از خانها بیرون آمدند چنانچه

فعینی جودا بالدموع و اسکبا — وجودا بدمع بعد دمعکما معا

دیوانه وار بهامون نهادند و هر یکی با موی پریشان و گیسوی افشان از زبان بر
وا ویلاه و وا ثبوراه گشودند و ذکر وا سیداه و وا مظلوماه می سرودند فلم ار
باکیا و لا باکیة من ذلک الیوم و لا یوما امر علی المسلمین منه و سمعت جاریة
تقول راوی گوید که هرگز ندیده بلکه نشنیده بودم جمعیت که بهر کننده و اشد
در ... بعد از آن زمان و هرگز تصور نمیشود زمانی تلخ تر و ناگوار تر باشد
از آن روز بر جمیع مسلمانان که شنیدند خبر شهادت امام مظلومان و دیدن
اسیران را پس شنیدم زنی را که نوحه سرائی میکرد و این اشعار را بزبان عربی
اورد **شعر عربیة** نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا — وامرضنی ناع نعاه
فافجعا — فعینی جودا بالدموع و اسکبا — وجودا بدمع بعد دمعکما معا
علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا — فاصبح هذا المجد و الدین اجدعا — علی ابن
نبی الله و ابن وصیه — و ان کان عنا شاحط الدار اشسعا — مفاد اشعار
مذکوره این است **شعر مؤلفه** خبر مرگ حسین آمد جانم بغم برد
طاقت و تاب مرا صحت و آرام ببرد — این چشمان من این لحظه ببر بر بدا از غم شاه
خون دجله جیحون مصیبت ماهم — بر کسی که ز غم او عرش الهی لرزید — شرف و
عزت دین دفتر او کشته شهید — بر حسین آنکه نبی زاده و وصی است بسی
در دیار ناز بدا پیکر او شد بی سر — گرچه دور است ببی تر دی از دیده من
گرچه در کربلا حضرت او است وطن — راوی گوید که شخصی از من سوال
کرد که ای مرد تازه کردی غم ما را و سوختی دلهای ما را در مصیبت ابی عبدالله
و جراحتهای قلوب ما را تازه ساختی از این خبر که هرگز التیام نگیرد و مرهم نپذیرد
و کیستی نام خود را بگوی که خداوند تو را بیامرزد من گفتم بشیر بن جذلم در رسول

علی مرد هی عرش الجلیل فرزعا … فاصبح هذا المجد والدین اجدعا

از حضرت سید الساجدین و سایر اهل حرم که ایشان زا در بلد منزلی مدینه
واگذاشتیم و خود کسوت شما لوا افراشتیم پس تمام مردمان مرا واگذاشتند و روی
بخارج مدینه آوردند و بسوی کوچها از جمعیت مسدود کردید و بطریقی هر
کسی از مرد و زن می دوید که مرا مجال مراجعت نبود پس از مرکب فرود آمده و
پیاده روانه شدم و با تمام مشقت خود را به نزدیک خیمه سید الساجدین
رسانیدم و آنجناب در اندرون خیام مقام داشت بعد از لحظه بیرون تشریف
آورد و کرچه میکرد و با دستمالی اشک از دیده پاک می نمود بسوی که حالت
تکلم با احدی نداشت پس از دنبال آنجناب غلامی بیرون آمده و کرسی همراه
داشت بجهت استقرار امام بیمار گذاشته بود متمکن حضرت بر روی آن کرسی
نشست چون چشم مردمان از مردان و زنان و کنیزان بر حالت آن حضرت افتاد
صیحه زدند و نعره ها مظلوماه از دل کشیدند اشک از دیده ها بر پاشند بنحوی
که تمام آن بیابان ملک با دچه افغان و بانگ ناله واه روان کردید بشعر

لمؤلفه از دود آه ماتمیان شد فلک سیاه … از سان که روی اینه کردد
سیه ز آه … اشک روان مردم واه و فغان خلق … از کشت باد ماهی وزین
پرده زار ماه … چون مدتی مدید که برواه و افغان مردمان طول کشید احدی
از اهل آن حدود جز صدای وا اماماه و خروش وا مظلوماه و وا حسیناه نمی
شنید پس حضرت سید الساجدین بدست نازنین مکرر اشاره بجاضرین نمود
که ساکت شوید و قدری آرام بگیرید تا اینکه مردمان از خروش و افغان باز
ایستادند و همه خاموش ایشان در برابر ان حضرت بودند و گوش بگشادند
تا حضرت زین العابدین چه خواهد فرمود پس بنا بر روایت لهوف و غیره من کتب

علی ابن نبی الله وابن وصیه … وان کان عنا شاحط الدار اشسعا

المعتبره فرمود الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین باری الخلائق
اجمعین الذی بعد فارتفع فی السموات العلی وقرب فشهد النجوی نحمده علی عظائم
الامور وفجائع الدهور والم الفجائع ومضاضة اللوازع وجلیل الرزء وعظیم
المصائب الفاظعة الکاظة الفادحة الجائحة الخ حضرت سجاد کربلائی
این خطبه را که مشتمل است بر حمد حضرت عزت و مصائب بلا و شکر بر نوائب
و ابتلا در کمال فصاحت ادا نمود و مدح حضرت رسالت محمد مصطفی و شاه
ولایت علی مرتضی را در نهایت بلاغت بیان فرمود و بعد ها فرمود ایها القوم
ان الله تعالی وله الحمد ابتلانا بمصائب جلیلة وثلمة فی الاسلام عظیمة قتل
ابو عبد الله وعترته وسبی نساؤه وصبیته وداروا برأسه فی البلدان من فوق
عالی السنان وهذه الرزیة التی لا مثلها رزیة حاصل مضمون اینستکه
ای کروه مردمان بدرستیکه خدا وند ما را وله الحمد فی کل زمان مبتلا نمود ما را
بمصائب بزرگ و عظیم و محنتهای سخت و قوی و آن بلای کران این است که پدرم
حسین بن علی را کشتند حضرت ابی عبد الله را با فرزندان و برادران و یاران در
بجال و خون آغشتند و زنان و دختران محترم ما را اسیر و تمام محل را آتش را
دستگیر کردند سر منور شریف او را بر بالای سنان در اطراف بلدان و اکناف بیابان
گردانیدند پس این مصیبتی است که مثل آن هرگز واقع نگردیده و مانند مثل آن را
احدی ندیده و نشنیده **رباعی لمؤلفه** هر چند که چشم فلک و گوش
زمان … بسیار شنیده ماتم سخت کران … اما نشنیده و ندیده هرگز
چون واقعه کربلا دهر جهان … فقال ایها الناس فای رجال منکم یسرون
بعد قتله ام ای عین منکم تحبس دمعها و تضن عن انهمالها فلقد بکت السبع

أنادیك یا جدّاه یا خیر مرسل   حسینك مقتول ونسلك ضائع

اشتدّ لقتله وبكت البحار بامواجها والسموات باركانها والارض بارجائها
والاشجار باغصانها والحیتان فی لجج البحار والملائكة المقربون واهل السموات
اجمعون وترجمه كلمات مسطوره فرموده كه ای مردمان آیا كدام یك از مردان شما
بسبب كشته شدن پدرم ابی عبدالله و بعد از شهادت فرزند رسول الله
شاد و خشنود و راضی و مسرور خواهد بود و كدام دیده منتبه است كه اشك
خود را بخل نموده نقیه در این باب نمود و سرشك از عینین در مصائب حسین نه
كشود با وجودی كه در این مصیبت از روی واقع و حقیقت هفت آسمان گریان و دریاها
با امواج خود و تمام اطراف سموات و اركان ان و اكناف زمین متزلزل است
ازان و اوراق تمام درختان در بوستانها زرد و صنوبر گردیده از غم جوانان و
ماهیان بحار در قعر دریاها بجوش و طپیده اند از ماتم شاه تشنه كامان و جمیع
ملائكه مقربان و فرشتگان هفت آسمان در آه و زاری و ناله و سوگواری مشغول
در مصیبت فرزند رسول خواهند بود **رباعی لمؤلفه** این چه غمی است
این غم عالم سوز   كانده دل ماسوا شد آتش افروز   هر روز بجان هر كه افتاد
ان نار   چون قطره دلش ز دیده كان كرده برون ایها الناس فای قلب لا یتصدع
لقتله ام ای فؤاد لا یحن الیه ام ای سمع یسمع هذه الثلمة التی ثلمت فی الاسلام
یعنی ای مردمان آیا كدام دل است كه پاره پاره از غم پدرم نگشت و آیا كدام قلب
و جنانی است كه خالی از فغان و زاری است از میل و محبت آن حضرت خالی و
بری است زیرا كه حسین بن علی محبوب القلوب مومنان و صبح زمان بوده است
و آیا كدام گوش است كه تاب و طاقت دارد شنیدن این رخنه عظیم را كه از او شكست
در دیوار شریعت و آئین و بنای اسلام و دین نمود ایها الناس اصبحنا مطرودین

مشردین

أناجیك محزونا علیك مؤجّلا   أسیرا وما لی حامیا ومدافع

مشردین شاسعین عن الامصار كانا اولاد ترك و كابل من غیر جرم اجترمناه ولا
مكروه ارتكبناه ولا ثلمة فی الاسلام ثلمناه ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین
ان هذا الا اختلاق یعنی ای گروه مسلمانان و ای انبوه مهاجر و انصار بشنوید بدانید
مصیبت اهل البیت عصمت را كه چون بی پدر شدیم حیران و در بدر و دست بسته
لشكر گردیدیم و در كوچه اطراف بلدان و اكناف بیابان با سر و پای برهنه و غبار
آلوده ما را گردانیدند و بودیم مثل اسیران ترك و كابل و كشمیر با وجودی كه
نه گناهی كرده و نه هرگز بر خاطر كسی مكروهی آورده بودیم و نه بر خلاف
شریعت و اسلام حكمی نموده كه حلالی را حرام یا حرامی را حلال كرده بودیم و از آن
جهت رخنه و شكستی بشریعت رسیده باشد پس چنان واقعه عظمی و داهیه
كبرائی را هرگز از پدران و انبیا و پیشینیان از اولیا هرگز نشنیده ایم
و نسبت این قصه جانسوز و واقعه آتش افروز مگر ظلمی تازه و بدعتی جدید
كه بما رسید دیدیم و كشیدیم و این بود ستمی بی مثل و ظلمی كه بنی امیه بر
ما كردند این است مخصوص ما كه اگر ابحر توانستند بجای او درد ندهد **رباعی**
لمؤلفه از خاطر كس اگر رود هر بیداد   چون فتنه فرعون و جفا شداد
از دل نرود واقعه قتل حسین   از كینه اهل كوفه و ابن زیاد **ایضا** تا حشر نه
این قصه فراموش شود   و این غصه نه آن شعله كه خاموش شود   و از
ذكر بیان تازه نگردد هرگز   كز دل نرود كه زینت گوش شود   والله لو ان
النبی تقدّم الیهم فی قتالنا كما تقدّم الیهم فی الوصایة بنا لما زادوا علی ما فعلوا
بنا فانا لله وانا الیه راجعون من مصیبة ما اعظمها واوجعها وافجعها واكظها
وافظعها وامرّها وافدحها فعند الله نحتسب فیما اصابنا وبلغ بنا انه عزیز

ذو انتقام

مجلس پنجاه و پنجم

سبینا کما تسبی الاماء و مسنا ‌‌‌ من الضر ما لا یحتمله الاصابع

جدا از ستم چه‌ها از تو دادند
بنیاد وجود جور بر باد
بر ما به وضعی غدار چرخ
کردند بلا به ما دو بیداد

ذو انتقام انتهی بعد سوکند بذات خدا وند عالم است که اگر حضرت رسول اکرم
اقدام می نمود در قتل ما و اهتمام مبهم می نمود در کشتن ما اهل البیت عصمت هم
چنانچه اقدام و اهتمام تمام نمود در و مصائب ظهور امامت و اظهار ولایت
ما خاندان پاک و طهارت هر آینه این مردمان بی دین دشمنان سید المرسلین
زیاده بر آنچه با اهل بیت طاهرین نمودند ممکن نبود کردار و رفتار بلکه نتوانستند
دستور نمود ظلمی را الا تراز آنچه کردند با عترت او **لمؤلفه** مسدسی
اگر رسول بر امت خویش فرمان عناد و ظلم بر عترت خویش بی دادی از این
بیش نمیداد رسول بر عترت خود زامت بی عترت خویش یا آنکه وصیت نبی
رحمت کرد احسان بکسان خود طلب از امت کرد امت بنگر که عترت احمد را
کشتند زد و بیت هر زمان فرصت کرد فانا لله و انا الیه راجعون پس پناه میبریم
بخدا منعم و صابریم در مصائب بلا و شاکریم در کثرت نوائب و ابتلا بما
در این مصیبت عظمی که نیست بجنس عظیم تر و مصیبتی بکاهنده جگر و سوزنده دل
و جان و شکننده قلب و روان و تلخ کننده مذاق نفس و جان از این مصیبت محنت
و پیوسته می طلبیم همیشه می خواهیم مزد صبر و ثواب شکر خود را از حضرت عزت
و توفیق صبر و شکیبائی در این باب طلب کاریم از حضرت پروردگار زیرا که
او است غالب قاهر بر ظالمان و می کشد انتقام مظلومان را از ستمکاران انتهی
فقام صفوان بن صعصعه بن صوحان و کان زمینا فاعتذر الیه بما عنده من
زمانة رجلیه فاجابه بقبول معذرته و حسن الظن فیه و شکر له و ترحم علی ابیه
الحاصل از کلمات جناب سوز بیانات آتش افروز سید سجاد چنان فغان
و خروش در میان اصحاب افتاد که گوئی گوش زمان مثل آن را نشنیده

بقبول

وصول الی المدینه

ایا جد یا جداه بعدک اظهرت ‌‌‌ امیة فینا مکرها و الشنایع

فریاد از آن جفای عجیب
جدا ز جفای جمع دشمنان داد
بحضرت تو کنیم شکایت
از جور بنی امیه فریاد

بود پس جمعی از اصحاب سالخورده زبان به تسلی آنجناب گشودند و بعضی مثل
صفوان بن صعصعه بن صوحان در مقام اعتذار اظهار نمود که مرد پیر و زمین
گیر بودم و الا همراهی می نمودم عبد الله را در این سفر همینمودم جناب
سید الساجدین عذر شان را قبول نمود و اظهار مرحمت و دعای خیر در حق او و پدر
فرمودند پس دیاری از نجبا در مسند عی شدند که ما را در این مقام زیاده
بر این سزاوار نیست بلکه مقرر فرمائید که بار دیار ما را بر هم بنند و خود به مدینه ببرند
که تمام اهل یثرب زیارت و حالت استقبال ندارند لهذا بر حسب خواهش حضار
وا امر امام سجاد محامل و اجمال زاکر به دیگر به مدینه آوردند **مجلس**
پنجاه و ششم در بیان ورود اهل بیت رسول
محمود در وطن خویشتن و دیدن منازل یاران و اقارب خود خرابهای بی صاحب
که همه ویران نقد از نخواستان است **مقدمة المصیبة شعر عربیه**
مررت علی ابیات آل محمد ‌‌‌ فلم ارها امثالها یوم حلت ‌‌‌ فلا یبعد الله الدیار و
اهلها ‌‌‌ و ان اصبحت منهم برغم تخلت ‌‌‌ الا ان قتلی الطف من آل هاشم
اذلت رقاب المسلمین فذلت ‌‌‌ و کانوا غیاثا ثم اضحوا رزیة ‌‌‌ لقد عظمت
تلک الرزایا و جلت ‌‌‌ الم تر ان الشمس اضحت مریضة ‌‌‌ لفقد حسین و البلاد
اقشعرت **شعر لمؤلفه** چون عزا سکو وطن ناشتاب کرم از شام
بر عشرت خود اشتاب کرم از خزان که جلوه ایشان تو بدی اخزان دو
دامن سیاه و بر شان چون سحاب کرم هر جا هر الیمی و هر خرمی پیتیم این
ناله بر باد و دوان نهر تاب کرم مجنون ز هجر اکبر و حیران بر اصغرش لیلا
سرود و نوحه افغان دو تاب کرم افغان جمع موی پریشان و داغ دار اهل مدینه را

مجلس پنجاه و ...

إنْ كُنْتُ أوصَيْتَ بالقُربى بخيرِ جزاء   فَإنّهم قَطَعوا القُربى وما وَصَلوا

همه بی صبر و تاب کردم   بیتاب شد مدینه که کوه سکینه بود   ادی سکینه قلب
جهان را کباب کرد   صغری ز کربه معصمت کبری ملول ساخت   زینب حزین ز غم
دل ختمی ماب کرد   یاد دکر ز هم جگر مجتبی شکافت   ان کس که ذکر قاسم یاد دو
خضاب کرد   این بین حدیث خود بر رسول و بتول کفت   ان بین مجتبی ز غم دل خراب
کرد   کاه ورود شان بوطن آه هر نبی   قلب مهاجر و دل انصار اب کرد   زینب
چه دید منزل بصاحب حسین   از ناله رخنه بر جگر شیخ و شاب کرد   ویرانه
دکون خانه خود هر کسیکه یافت   از سیل غم بنای صبور خراب کرد   کفتی شرار
اه زنان بر فلک رسید   سیلاب اشک ما تمیان تا سمک رسید   قال السید
السعید ابو القاسم رضی الدین ابن طاوس ثم انه ع دخل الی المدینة باهله و عیاله
و نظر الی منازل قومه و رجاله فوجد تلک المنازل تنوح بلسان احوالها و تبوح
بالدموع وانسالها لفقد حماتها و رجالها و تندب علیهم ندب الثواکل و تسأل
عنهم اهل المناهل و تهیج احزانه علی مصارع قتلاه و تنادی لاجلهم واثکلاه
الخ ما قال مولف کوید که سید طاوس مرحوم در کتاب لهوف مقتضای مرقوم
داشته و بلسان احوال مصیبت سرائی شرحی نکاشته حاصلش این و مفاد
چنین است که بعد از استدعای جمعی از اصحاب کبار و بزرکان مهاجر و انصار
حضرت سید الساجدین امر نمود که محامل عیال و حرم و احمال را باز کرده و
باتفاق اهل استقبال دیکر بمدینه در آمدند تا کاه بدیار کربلا را نکاه بر منازل
و مساکن ال رسول الله افتاد که همه بی صاحب و ویران و محافل و موطن اولاد
واحفاد بتول عذرا دید که سر بسر خراب از دست جور زمان کردیده و از هر کنار
کرد و غبار بیکسی بر در و دیواران نشسته و برباد و اعتبار و محتاجان روزکار

حَتّى أبادوهم قَتْلى على ظَماءٍ   مِنْ بارِدِ الماءِ ماذاقوا وما نَهَلوا

ابواب امل شد بعلت باز بسته شده جملهٔ مساکن ال علی از مردان ایشان خالی و
همه مواطن اهل البیت نبی از اهالی ان کشته هر خانه از سلسلهٔ ابی طالب
ویرانه و بی صاحب افتاده و ساکنانش از ان بلکه از خان و جهان کذشته اند
و تمام ان منازل و مواطن بلسان حال و زبان دل و بواطن ناله از فراق ایشان
سینه و نوحه را اشتیاق جوانان می سرود و کویا در و دیوار خانه ویرانه مترنم
بدین کفتار بود   **رباعیات مولفه**   صد حیف کر دشنه جوانان ز
جهان   و از جسم جهان شد بدن چون جان   یکباره جهان پیکر بیجان کردند
تا جان جهان رفت از او شد چه روان   ایضا کردید مدینه تیره بر بی حسین
کو بی وجود بود و شمس الحرمین   بعد از شه دین و انجم برج حنین مظلم شد
روز کار ثقلین   ایضا بودند پناه مردم از شاه و فقیر   کشتند اسیر مردم
بیت شریف   اسلام شکسته زنده از ایشان اما   کافر همه را کشت بتیر و شمشیر
انخانه که بود قبله محتاجان   ویرانه شد خراب بی نام و نشان   هر خشتی
از او صدف بان همی کوید   فریاد ز هجران حسین و عطشان   و تقول یا قوم اعذرونی
علی النیاحة و العویل و ساعدونی علی المصاب الجلیل فان القوم الذین اندب
لفراقهم و احن الی کرم اخلاقهم کانوا سمار لیلی و نهاری و انوار ظلمی و اسحاری
حاصل انکه منازل خالی از ال علی بلسان حال بر نوحه خوانی بلکه بزبان بیان جلی
سرایی طلب یاری از مردمان مینمایند که در کریه و زاری مدد کار دیش نمایند و
اشک غم از فراق اولاد سید عالم از دیده جاری فرمایند و کویا می کویند که ای
مردمان ذوی العقول عدد و سند اران ال رسول بدانید کال ابی طالب که مرا
صاحب بودند در زمان منت و استراحت همه هم بودند و من از فراق شان نالان و کریان

ومن کل مصیبة محاسن عجائب

لله نائبة تقاصر دونها　　كل النوائب في جميع الاعصر

محنتی که چشم فلک و کعبه شان زمان
سر بریده شسته شده ساختن و کران
اما انشنید و نندیده مرکز
چون نشانه سرآن شاه مردان

واز اشتیاق　نوحه خوانم هر بلا نیست مثلها　موس در ایام ورود کادم
در استعداد بودند　مانند شرافت و افتخار و نهایة کرامت و بزرگواری من در هر یوم
بلکه بود بر یوم مباهات می‌افزودند ای دنیا در عشق اینها که موس بودند و بسبب کرامتشان
مفتخران از وحشت من زایل بود و بجهت انعامشان مصاحبان زاحمت من در جنگ
مقابل وای دنیا صدای مناجات اینها ذاکری می‌شنیدم واسرار کفنادشان را
با پرهیزکاری که مبتهج یکی بود انبیء و خراج من از این جهت زایل میکردید و چون
مشام طبعم بوی عطر فضائلشان را می‌شنید از سخاوت و کرامتشان کام حاصل
و بخوستم از سعادتشان زایل می‌شد پیوسته از جهت فضائل مناقب الابطال
که صاحب بودند فخر و مباهات بر هر منزل و مکان میکردم و بهمین سبب
حسد می‌بردند من هر شهر و دیار و هر بلدی از بلاد جهان اکنون که ارزمان و معنی
جهان غریب شدند در میان دشمنان و مدفون کردیدند غریبانه در بیابانهای
بی پایان واجساد ابدان ایشان بر هدف سهام حوادث ایام نشان کردیدند و وجود
معمودشان در سیلاب دشمنان انجید و سپید رباعی مولفه
که شاهان جهان را کشتند　جانان تمام انس و جان را کشتند　کشتند پناه
خلق و امکان و مکان　واز این همه خلق جهان را کشتند　واصبحت المکارم
تقطع بقطع اناملهم والمناقب تشکو الفقد شمائلهم والمحاسن تزهد بزهق الاعضاء
والاحکام تنوح لوحشة ادحاتهم حاصل الکلمات اینکه مکارم اخلاق حمیده
و کرامات پسندیده از عالم برچیده شد تا سر انکشتان آن صاحب بزرگی و مکارم
جدا کردیده و تمام منقبت و مدحت شکایت و ازدان زمانیکه شمائل محموده
از انظار مفقود و ناپدید شده و جمیع محاسن خوبیها مقبول در نزد ارباب

عقول

وحق اهل البیت

وجملن عنفاحا بشرق شعثا　　من فوق اقتاب الجمال الذعر

اسیر شاد
افلاک زمین چمن ... بلکه راسیاد
کشتند ... افتاد و ... کردند
کشتند ... بهر ... اطفال
دکرد ... نمودند ...

عقول از میان برخاست زایل و عاطل شد و اعضاهای ایشان از هم جدا
کردیدند واز دوات　ستانرا از یکدیکر جدا سپید مجموع احکام من الله نوحه می
نماید بسبب وحشت بیکانکی محل ورود خود یعنی دیکر اهل اطاعت احکام الله را
نخواهد نمود فقوا سوالنا فی منزل سکنوه و منهد اقاموا حده واستوطنوه
پس چه دنیا مشتاقم بان منزلی که مسکن نمودند وکذا ان اربع وابی که موطن
قرار نمودند اینکاشکی دنیا بودم مصون و نافع میشدم از وجودشان بجان خود
ضرر را دفع میکردم حرارت هوا و شر هر کافر را اکنون که میسر نشد اینکاش خاک
کربلا بودم که در من مدفون میشدند و نکاه دار اجساد پاکشان میشدم
میبودم پس آه اکر مرقد آن ابدان نازنین و مدفن اجساد طیبین شوم محافظت
اینها را میبودم و مانند بنده کان خدمت کذاری میکردم فقوا سوالنا فی ذلک
الامانی فوا اقلقنا لغیبة اهلی و سکانی فکل حنین یقصر عن حنینی وکل دواء
غیر دوائی لا تشفینی الخ پس چه دنیا آرزومند بودم وا بکاش لعقول اسیر
وچه دنیا از غم منقلب بودیم و مضطرب الحال در هر زمان که دنیا الحاج
نالیدن ... و درد شد ندا از من صاحبانم نیست کدام کرید و نوحه نالد من
بنا بر هم سر ... کدام دوائی بر درد بی درمان من موثر است رباعی
منظوم شاه شهیدان بر جان　دردیست که درمان مرد برد بجهان　الا کرتو
از جهان رود جان از تن　دردیست بحضرت حسنین سان مولف کوید
که در ترجمه کتاب لهوف که در نفس الطفوف بتفصیل و تفسیر کلمات و شرح عبارات
مرحوم سید جلیل ابن طاوس را مرقوم داشته ام و در این مقام زاید بر آنچه مسطور
امده سزاوار نبود زیرا موجب تطویل اطناب خواهد بود آغاز مصیبت

و مخفی نماند

علیک تحیة و سلام

تدعو یا رجالنا و حماتنا یا للنبی و للوصی و شبر

که ای جد بزرگوار و ای ختم رسل و ای عماد عالم و ای صاحب نفوس و عقول شد کشته حسین تو و افتاد اطفال و اولاد و کسان او دربدر

و مخفی نماند که در کتاب بحار الانوار مجلسی ... در مقام بیان وقایع شام در مجلس یزید در ذیل چیزی میفرماید که چون چشم ام کلثوم بر سواد مدینه پیغمبر افتاد اشعاری را انشاد نمود تقریبا چهل شعر آن مخدره سراپرده عفت و عصمت حدیث را نظم نموده ولی از مفاد آن اشعار معلوم میشود که سایر زنان و دختران نیز شرکت در انشاد تمام آن اشعار داشته اند و هر یکی از آن جگر سوختگان چند شعری بیان کرده اند بهر حال تمام آن قصیده مرثیه عیال ابی تراب مشتمل است بر چهار خطاب خطاب اول بشهر مدینه دوم بحضرت رسالتمآب رسول خدا سیم بجناب بتول عذرا چهارم بامام حسن مجتبی و این بنده شرمنده منظور در هر خطاب پنج فرد شعر را خلاصه کرده و با ترجمه معنیش بفارسی در این کتاب نظما و نثرا آورده ام و امید که مقبول ارباب عقول و منظور اولاد رسول باد خطاب اول

قال الراوی ثم ان ام کلثوم حین توجهت الی المدینة تبکی و تقول **شعر عربیة**

مدینة جدنا لا تقبلینا | فبالحسرات و الاحزان جئنا
خرجنا منک بالاهلین جمعا | رجعنا لا رجال و لا بنینا
و کنا فی الخروج بجمع شمل | رجعنا حاسرین مسلبینا
و مولانا الحسین لنا انیس | رجعنا و الحسین به رهینا
و نحن النائحات علی المطایا | نساق علی جمال المبغضینا

راوی میفرماید که جناب ام کلثوم هنگام مراجعت از شام و دیدن مدینه سید الانام بعد خطاب بوطن این اشعار را انشاد فرمود حاصلش این است که ای مدینه و شهر حضرت پیغمبر ما را بخود راه مده دیگر زیرا که ما با درد و حسرت بسوی تو مراجعت کرده ایم و ما با عزت تمام حضرت حسین را از میان تو برده ایم ولی تنها آورده ایم بلکه در خاک عراق شهید و ان زمانیکه از ساحت تو سفر نمودیم تمام پدران و جوانان ما جمع بودند اکنون

که ما آمدیم

یا امنا الزهراء یا خیر النساء قومی انظری عیال الیتامی الحیاری

وای ... فرزند رسول خدا شد اسیر دست ... و ای جدا ... مانند ... و ... خانه ... در ...

که مراجعت کرده ایم دیگر نیستند کشته شده اند هم از مردان و پیر مردان و مادران ما کسی باقی نه از جوانان و پسران بلکه مجموع را کشتند و در خاک و خون غلطیدند و آن هنگام که بیرون رفتیم بسبب وجود حضرت حسین و سایر پیرمردان و جوانان خواطر ما جمع بود از هر جهت و الحال که زمان مراجعت ما است حزن و اندوه و هراس و هجر و نیاسیم از علی اکبر و عباس و اخوان برای ما بجا است و انا با می که سفر کردیم در مصاحبت ابی عبد الله که پناه تمام عباد الله است پس میبرد هم ولی آنجناب را با یارانش سر جدا کردند و در اطراف شهرها بردند و پیکر بی سرش را مدفون نکرده بر روی خاک کربلا سپردند پس ما هم بعد از شهادت یاران مانند اسیران ذلیل و خوار که ما را بر جمازها سوار کردند و در هر شهر و دیار بردند و با اینحالت باز بسوی تو آوردند خطاب دوم معلوم میشود از مفاد این پنج شعر مرقوم که بانو از دختران بی پدر ابی عبد الله عرض میکند بجدش حضرت رسول الله شعر

الا اخبرته رسول الله عنا | بانا قد فجعنا باخینا
و ان رجالنا فی الطف صرعی | بلا رئس و قد ذبحوا البنینا
و رهطک یا رسول الله اضحوا | عرایا بالطفوف مسلبینا
و قد ذبحوا الحسین و لم یراعوا | جنابک یا رسول الله فینا
رسول الله بعد الصون صارت | عیون الناس ناظرة الینا

حاصل کلمات مسطوره این اشعار مذکوره است **شعر مؤلفه**

ای صاحب ما کوی پیمبر ما | که فلک ریخت ز غم خاک عزا بر سر ما
کشته گردید حسین تو و اعضش بخون | عم ما باب ما اکبر ما اصغر ما
سر بریدند ز یاران تو از خنجر کین | بی سر افتاد تن اطهر شان در بر ما
تن بی غسل و کفن پیکر بی جان در سر | ماند عریان بزمین از همه یاد ما
ای نبی عربی شد حرمت خوار و اسیر | کشته تا زاده کشد چادر و معجر ما

عرض

تقول الا واجيبي واصاحبكا لافدس الله اهل الظلم والزبر

وبر تعجیل و اضطراب ما از کوفه بسوی شام میبردند از سختیهای زنان بی کس و خبر نبودی احدی از حاضران در ان مقام نالهای نمارد و گریه انکه سبب تعزیت و اظلو را مغبوله از حکر کشید سیما هنگامیکه بر حالت خاری کرفتاری ایشان متکر و میدید و مصائبشان را می شنید پس بهمین حالت حزن و شیون تمام مرد زن و دوست دشمن از کوچهای مدینه عبور نمودند و کن شنیدند تا وارد در مرد در مسجد حضرت رسول کشتند شعر عربیه

ابکی الطغاة نوائح دیواکی   وهم ممابین مرع عتر ونادیهم   بی اسیر کل معا ولیا فاذ

مجلس پنجاه و چهارم در بیان رسیدن ال الله باز

برد در مسجد رسول الله و شکایت بعضی از ایشان مصائب خود را بحضرت رسالت بر روایت ابی مخنف مقدمة المصیبة مؤلف کوید هرمیه تمام اهل مدینه رسول محمود از کثرت ستم و شدت ظلم یزید پلید لشکر ظلم و جور امر و دوان دحام در مسجد سید الانام کرد ند و بدان حضرت زبان شکایت و لب بحکایت ماجرا کشودند و کن در واقعه مشهوره بحره در اواخر سال شصت و دویم و دیگری در ورود اهل بیت بمدینه در اوایل ربیع الثانی شصت و یکم از هجرت فاما الاول اجمالی از واقعه حره چنانچه علما محدثین و اصحاب خبر ابواب سیر در کتب معتبره خود مسطور داشته اند این است که در سال شصت و دویم از هجرت حضرت رسالت بعد از شهادت علیحضرت ابی عبدالله جمعی از اکابر اصحاب رسول الله محض امتحان درد خواهی از یزید کمراه از مدینه بسوی شام لوا افراشتند از نزد یا بعد و داستغلام و استفهام می نمودند و بعلاوه در محضر شر مکر دی شنا فتند تا انکه بعد از تحقیق کامل بر بیجا بهار قمار و

رایتهٔ و هجرت الغصن فیه ولم   ادری باز زمانی فیه لیس بقی

و خمار و وحشی ظالم و امیر فجار و اشرار یافتند و بعد از مراجعت در مدینه انتظار فرمودند و بیعت و تاقیش را شکستند و کمو بر مخالفتش بستند و خروج نمودند و نایب الحکومه اش را که عثمان بن محمد بن ابی سفیان و منصوب من سوی یزید بی ایمان بود از مدینه اخراجش کرده و سخن از مخالفت و مقاتلت با امیر اهل نفاق بمیان اوردند پس سلسلهٔ انصار دین الله جناب عبدالله بن حنظله را که ملقب بر غسیل الملائکه بر خود امیر و سالار نموده و طائفهٔ مهاجران عبدالله بن مطیع عدوی را بر خود مطاع و صاحب اختیار فرمودند و همت بر انتقام خون ابی عبدالله کماشتند و چنان معتبر داشتند که الحال ذات مقدست از خون خواهی بر نداری و مکرر تمام مومنان را انصار و مهاجران مستحضر نمودند که اگر مخالفت یزید را ننمائیم و زاید بمقاتلش و در کشتاریم و در بعیتش راسخیم بیم ان داریم که از افلاک سنگ سخط و عذاب بر اهل خاک فرود بریزد و بر ریاب باد و قهر و غضب حضرت قهار چنانکه بر قوم ثمود و عاد بود از برای عباد بر خیزد زیراکه تحقیق نمودیم و طریق امتحان یزید بی ایمان را پیمودیم و پس از جهات تمام و اهتمام که در شهر شام شنافتیم یزید پلید را در فسق و فجور چون کفر فرعون مشهور یافتیم و او را ظلوم و جهول و خارج از دین خدا و رسول که اوامر الهی را ترک داشته و منکرات و نواهی را چون نواحش و اطفال حلال داشته و نکاح امهات و اولاد و اخوات را علی رؤس الاشهاد بجا بر نهاده است همیشه قمار و خمار و همواره با لواط و اشرار هم ظاهر است همبازیش میمون و سگان شکاری خوک و ناز بیش اهنین و نای در هر کوشه و کناری است و حاشا ثم حاشا که چنین ظالم جهول کرده مل فرزند رسول و ظالم بر عکس کو شکان بتول است سزاوار سلطنت و حکومت باشد هر کز

مجلس پنجاه و چهارم

مجلس پنجاه و چهارم در بیان رسیدن ... آل الله ... مسجد رسول الله

لا یبکینک طول العمر یا ولدی　　واقطع الدهر بالتذکار والاسف

کنار دبستند فوج فوج و دسته دسته از مدینه بیرون تاختند و مومنان کامل در
مقابل بی دینان باطل لوا افراختند و گویند معادل بیست هزار نفر از مسلمین
مقابل چهل هزار نفر بی دین صف کشیدند **شعر لمؤلفه** ستاد از دو سو
کفر و ایمان مقابل　یکی لشکر حق یکی جیش باطل　مهاجر بر انصار خونا صر نجات
منافق بر باطل همه مایل از دل　سپاهی رسول خدا را معاون　گرد می رسول
خدا را مقاتل　احد تازه و زنده شد جنگ خندق　چه سفیانش بشهر پی گشت داخل
بلی شخص سفیان بر اولاد هاشم　از اول بظلم و ستم بود مایل　حلال نبی و وصی
دو بودش　شد از بود نایاب معمور زایل　خصوص از یزید پلید سپاه شر
گرد این کشته گردید حق گشت باطل　پس چون لوای عسکر بر افراختند و نظام
صفوف از طرفین ساخته گردید مسلم کافر کیش دام سلطنت گستر دو کاملین از
اهل ایمان بلکه تمام مسلمانان را بر اطاعت و بیعت یزید بی ایمان دعوت کرد
عجب بین که مظهر شیطان موسی بن عمران را بر اطاعت فرعون زمان و قبطیان
اشارت نمود و لیکن چه سود که مثمر نیفتاد و هیچ مؤمنی بر اطاعت کافر گردن ننهاد
شعر لمؤلفه کار از زبان بر تیغ و سنان لاجرم کشید　دم در کشید
دشمن و تیغ ستم کشید　از هر دو سو بجانب هم تاد کفر و دین　از چرخ شعلها سوی
خاک علم کشید　بر ماجرای خندق و بدر و احد کین　یکباره آن قضیهٔ کعبه بنظم کشید
مبارزان دلاور و مؤمنان دین پرور با لشکر کافر برابر گردیده بنیاد قتال
و کارزار و بنای جدال استوار شد از هر دو سو مرد و مرکب می افتاد و خرمن
هستی مردمان بر باد بود که ما حضار الا بی طالب غالب زمانی از هجوم بادان
ال ابی سفیان مؤمنان ما رب هنگامی کفار در فرار از احیاد و مقامی استرداد

حتی اصیب بکربلا فاستوحشت　　واستخبرت عن حاله فاستحقت

در مجادله مسلمانان پا استوار می نمودند تا اینکه آخر کار در کثرت اعدا و لشکر یزید
سبب انهزام عسکر مدینه گردید عبدالله بن حنظله و عبدالله بن مطیع که دو سردار
کامل بودند با بسیاری از شجاعان مقاتله نموده و از اصل اهل مدینه از تقادم اهل
کینه نجات هلاک افتادند پس سپاه لشکر ثانی رو بهزیمت نهادند و در مدینهٔ محمد رسول
خدا که حرم امن است پناه بردند بلکه مسجد و قبر آنحضرت را ملاذ خود کردند
لشکر خون آشام شام بر تعاقب اهل اسلام تاختند و لوای ظلم و ستم را از دو
حرم کنده و در حرم سید عالم بر افراختند مسلم بن عقبهٔ پلید که سردار بود با
بن یزید حکم نمود که تا سه روز و شب هر گونه تصرف در اموال و نفوس و عیال
مردمان یثرب مباح و حلال است پس لشکر یزید دست بتیغ کشیدند زنان را
اسیر و دستگیر و مردان را طعمهٔ شمشیر نمودند بیشرمی تا بجای رسید که هفتصد نفر را
در مسجد پیغمبر سر از پیکر جدا نمودند یا مجروح و مقتول کردند و پی از ذمی تا بمحله
کشیدند که اموالشان را بالتمام بغارت و یغما بردند آنگاه دست ظلم و اکراه بجانب
زنان گشودند و بر زنا و حرمت مشهور است که ده هزار دختر را بکارت ربودند
و چندین هزار زن بحرام آبستن گردید **شعر لمؤلفه عفی عنه**
ای دیبا مانها بغارت رفت　دختران را زکین بکارت رفت　مال مؤمن حلال
کافر شد　منقلب مذهب پیمبر شد　حکم حق هر چه بود بر کنار　کفر جاری
نمود بر احبار　ز اهل یثرب یمال و مال و منال　بود بر شامیان ستم و حلال
پس از آن را استخان بحکم یزید　از زنان ده هزار زن زایید　مرد و زن ساختند
حسن و پناه　مسجد مرقد رسول الله　که ملاذ جهان رسول مجید　داد
فریاد از جفای یزید　لشکرش گشته دست برد و جود　مرد و زن عرض و مال

مصائب بنی امیه و ... چهار

گفتند که فردای روز مصیبت صبا رسید
تا آنجا رسید ... الی الان ... نفعی
چنگ کرد کند دشت ... جمع لشکر ... تا قیامت
بر تابع ... قیامت ... نمی کند

قالوا لها یا ابنی غدا فتصبرت فاستخبرت من بعدها بمرة

هرچه که بود سر برادر از تحت می‌جنبد همه شد از کفر و کینه در روی زمین الغیاث
الجناب پیغمبر الغیاث ای پناه جن و بشر پس چنان فریاد و فغان مردمان
و ضجه و صیحه زنان و دختران ملبند گردید که هیچ گوشی مثل آن را نشنیده و نه
خواهد شنید پس مسلم بن عقبه پلید بعد از ستم و زمین کوه حکم قتل و غارت را
بر داشت و بقیه السیف مردمان را بحال خود واگذاشت و لشکر از مدینه بسمت
الانام حرکت داد و بسوی بیت الله الحرام و مکه فرستاد و خود در بین راه جان بمالک
دوزخ داد لعنه الله **آغاز مصیبت** ماه شتم دوم که تمام اهل مدینه
شکایت ظلم یزید را بر پیغمبر محمود نمودند روز زوال و ورود اهل البیت الی
مدینه بود از راه در مسجد حضرت رسول الله شد زیرا که تمام مهاجر و انصار
از مرد و زن و جمیع صغار و کبار از دوست و دشمن بجمع اهل شکسته بال
امام ذا از کوفه و شام بوطن و مقام خود دیدند صلی بر بجالت عزت و عادت
بلکه هر یک ذلت اسیر و دستگیری دشمنان را دیده و تلخی هجران جوانان و برادران
چشیده و حرف سخت این دیوان را شنیده و هم چنین از آن داغ دیده کان و توع
بعضی از ذرات و برخی از واقعات و وقایع شور را کرهم تا متعظمی بوشنید
و بالاجمال کیفیت شهادت شهیدان نبی الله و ابتلای حرم رسول الله را مجمل
نهفته ایمان نشنیدند مگر اینکه شکایت ظلم و ستم یزید را بسید عالم نمایند و زاری
بنوحه و زاری کشایند و در مقام حکایت ما جرای شاه شهید بر نبی اکرم برآیند
چنانچه ابی مخنف روایت نمود که در روز ورود دختر بتول در مسجد رسول
هر نفر از بزرگان ایشان با حالت پریشان عرض حال خود را بر پیغمبر نموده کردند
و شهادت ابی عبدالله را بر زبان آوردند یکی جناب سید الساجدین بود تا آنکه

الا قبرها مجلل
وافقنا کنجی و بیکسی ما در شبها
و از فقدان زنان نفعلان نماند الفیه
تا اینکه شیخ فضل بدشت غم بیداد
در خواب جمال و ظلمت تا ... بیدید

لا زال هذا بهم معها الی ان ابصرته لیلة فی هجعة

ثم اقبل علی بن الحسین ثم الی قبر جده و مرغ خده بتربته و بکی و انشد یقول **شعر عربیه**
اناجیک یا جداه یا خیر مرسل حبیبک مقتول و نسلک ضائع اناجیک محزونا
علیک موجلا اسیرا و مالی حامیا و مدافع سبینا کما تسبی الاماء و مسنا
من الضر ما لا تحمله الاصابع اناجیک یا جداه بعدک ظاهرا امیه فینا
مکرها و الشنائع **شعر مولف** فی معناه که جدبزرگوارا می از آل امیه داد
بیداد کشتند حسین ترا و ز آتش کردند بنای کینه آباد اهل حرم مکرم تو
در طرف بلاد ذلت افتاد کشتند اسیر شهر شهرت چون اهل ختا و حنبل ایجاد
جدا ز ستم پس از تو دادند بنیاد و جود بر باد بی یاور و معین و زار و مجروح
کردید به مهر یار سجاد جدا ز جفای دشمنان داد و از جور بنی امیه فریاد
قال الراوی و اما زینب فانها اخذت بعضادتی باب مسجد رسول الله و نادت یا جداه
انی ناعیة الیک اخی الحسین ثم و هی مع ذلک لا تجف لها عبرة و لا تفتر من البکاء
و النحیب دموعها جاریة علی خدیها و کلما نظرت الی علی بن الحسین تجدد حزنها
و زاد وجدها فانشات تقول ای کنا و صیبت بالفرات بحر جراء فالهم و قطعوا
الفرات و ما وصلوا تحت اباد هم قتل علی ظماء و من نابد الماء ما ذاقوا و ما نهلوا
دختر کبرای علی مرتضی و عصمت صغری بدست تضرع بر یکطرف از در گاه با به
حلقه در مسجد رسول الله او محیط و سیلاب اشک از دیده گان بدامان معجز
و گریه و زاری امانش نمیداد که شکایت حکایتی نماید و نه اشک روانش باز می
استاد که نگاهی بعترت و اهل بیت طهارت فرماید و اگر بنظری برادر دلبند
و احفاد رسول مینمود با اضافات و سوگواریش می افزود و چون سید الساجدین
میدید بیشتر از بیشتر راه از حکر می کشید متحیر بود که از کدام غم و الم زبان

فَتَنبَهتُ لَا تَستَطِیعُونَ البُکَا ‏ تَدعُو بِعَمتِهَا الزَّکِیَّةِ عَمتِی

کشایند متفکر که از چه ظلم وستم شکایت نمایند از اسیری مخدرات عترات طهارت
وبردن ایشان را ولایت بولایت ودر مجالس اهل شقاوت صحن کوچه وبازار
کوچه خواهران واختران برج خدارت وبتیمی وبی نشانیشان دو بیا بانها ودریا
تمثیل جوینا انکه بر کشتن رجال هیبر کشتن اطفال در خون اغشته که اجساد
هر یک در بیابان افتاده بودی سر شکایت نمایند از سرهای ایشان که بر سر سنان
دشمنان بودی ودر چهل ودو منزل سیر نمودی وچوب زدن بر لب ابن زیاد بر لب ودندان
برادرش حکایت عرض نماید بعد از ساعتی سر برآورده ومضامین بزبان اشعار درد
مجیدش عرض کرد **شعر مؤلفه** که رسول عربی امجد کرام دختر
امده از کوفه وشام خبر از نور دو عینت دارد سر کشتن زحسینت دارد
ای چرا که پس از رحلت تو چه کشید آل تو از امت تو کردی از خود عوض زحمت
خویش حب عترت طلب از امت خویش امتان عوض مهر ووداد کردند عتن
تو مهر وعناد شد حسین تو و نازان حسین تشنه لب کشته شمشیر و سنین
حسرت آب روان در دلشان بود تا خاک شکم منزلشان او وفرزند کر از ظلم وعناد
عزت عترت تو رفت برباد هنوز زینب کرم شکایت بود که ام کلثوم زبان بحکایت
کشود فَقَالَ الرَّاوِی ثُمَّ اَنَّ اُمَّ کُلثُومٍ فَاقبَلَت اِلَی مَسجِدِ رَسُولِ اللّٰهِ وَبَاکِیَةَ العَینِ حَزِینَةَ
القَلبِ فَقَالَت اَلسَّلَامُ عَلَیکَ یَا جَدَّاهُ اِنِّی نَاعِیَةٌ اِلَیکَ وَلَدَکَ الحُسَینَ ثُمَّ قَالَ الرَّاوِی
ثُمَّ تَغَبَّرَ جَنِینُنَا عَالِیًا فَضَجَّتِ النَّاسُ بِالبُکَاءِ وَالنَّحِیبِ راوی گوید که جناب ام کلثوم
دختر امیر مؤمنان گریان ونالان بکوی قبر مطهر پیغمبر روان گردیده با دلی پر درد
وچشم از خون زرد رزبان حال متکلم وشعار ابن اشعار را بجد بزرگوار شرح
کرد **شعر مؤلفه** که السلام علیک ای جناب پیغمبر دمی ببین عنایت

اِبنُ الحُسَینِ اَبِی وَغَایَةُ مَطلَبِی ‏ وَحُدَلِّلِی مُقبِلِی وَمُسَکِّنِی

نکو منا بنگر منم کمینه کنیز جناب تو کلثوم که خاک کشته ام از دست کوفیان
ظلوم کنون ز کوفه وشام وز کربلای حسین سبوبیا مدام حاکی از عزای حسین
بحضرت تو زامت شکایتی دارم ز سر کشتن حسینت حکایتی دارم عزیز ز زاد
حسین تو با لب عطشان سرش به نیزه تنش شد بخاک وخون غلطان همان تنی
که ز مهر تو تربیت دادی بزیر سم ستور مخالف افتادی همان دهان و
همان لبی که حضرت بوسید میان طشت طلا خورد چوب کین ز یزید ز دست
ابن زیاد دیدی وفرزند که خاندان نبوت از بعد رفت برباد ز دشمنان
تو فرزند تا رسول الله ز امتان تو صد داد یا رسول الله راوی گوید حکایت جان
سوز وشکایت غم اندوز ام کلثوم چنان آتش در قلوب زنان سینه ودلها اهل
مدینه کرده بود که هر کسی از مرد وزن نعره واحسیناه کشید بلکه قبر مطهر ومرقد
منور حضرت پیغمبر چنان نالید که دوست ودشمن شنیدند واین واه رسول الله
بگوش هوش تمام حضار از مهاجرین وانصار رسید پس به یک بار چنان غلغله در
مردمان پیدا شد که پنداشتی قیامت بر پا کرده بود از اه وناله قبر پیغمبر چنان
ولوله وزلزله در میان مسلمانان هویدا گردید بلکه تمام اهل مدینه واطراف
ان شور وشر را شنیدند **شعر مؤلفه** مژده هستی یوسف چه بر یعقوب
رسید بدیگر چه از وصل پسر یافت نوید کربه سر کرد چنان نعره کشید
ز جگر که برون رفت توان از تن وهوش از سر قتل صد یوسف خود
شنود شاه عرب که زینب الحزین خاک بینا لعجه عجب قَالَ الرَّاوِی فَخَرَجَت
اُمُّ لُقمَانَ بِنتُ عَقِیلٍ تَندُبُ مَنَازِلَهَا بِالطَّفِّ تَرثِیهِم وَتَقُولُ اَیُّهَا القَاتِلُونَ
جَهلًا حُسَینًا اَبشِرُوا بِالعَذَابِ وَالتَّنکِیلِ الخ راوی گوید در آن زمان که خبر

فتصارخت فی وجهها غمامها   فرعی یزید بشرح تلک القصة

مردمان و جوشش مسلمانان فلاکرا بیتاب و عوده نمازدا و اضطراب انداخته
بود ناگاه ام لقمان دختر عقیل از منزل خود بیرون تاخته در حالتیکه بر سر بسته بند
کربلا ندبه و کریه میمود و کلماتی مرثیه دکه حاصلش این است شعر **لمؤلفه**
ترجمه ای قاتلان شاه شهید بعذاب الیم سخت شدید لعن مجموع انبیا و رسل
طعن جمع فرشتگان از کل زادم و نوح و موسی و داود بر شما اهل ظلم خواهد
بود زانکه لب تشنه شاه دین کشتید تا پدر انش بجان اعشتید در آن حال
از میان قبله قال مردمان صدا که بوه و افغان زینب ام کلثوم را شنیدند نالهٔ
صفیه و سکینه بکوش سید که در مسجد پیغمبر هنگامه میمودند و نوحه میکرد
نوای ایشان را شناختند پس بجناب فاطمه کردیدند و سروپای برهنه از دختر
خود از خانه بیرون تاختند پس ام هانی و در عقب دختران امیر مومنان که بکربلا نرفته
بودند از دنبال ام لقمان بیکبار دیوانه وار از منازل خود بیرون دویدند و
خود را در میان مسجد پیغمبر رسانیدند و هر لحظه از طرفی زنی می آوردند
و از هر سو شخص و بجنس خواهران خویش را میکردند واحزناه از آن زمان
که چشم دختران امیر بخواهران اسیر خویش و دختران دستگیر در پیش افتاد که
همه را هم بی برادری کس شکسته و کرد یتیمی بر سر نشسته هر یک بار بعره وامظلوما
واحسیناه وامقتولاه از جگر کشیدند و اشک حسرت از دیده باریدند و از
هر گوشه کنار مسجد رسول الله صدای ناله و آه و نوحه سرائی برای عبدالله ثم
بگوش فلک میرسید همان روز ورود هنگام نماز ظهر جمعه بود خطیب بر منبر
شهادت آنحضرت را عنوان و بیان کرد و احبابی از تفصیل را این بیان او درد همه
حاضران سیلاب بار بعره واحسیناه از جگر کشیدند و هر یک بی طاقت و تاب

قال اطرحوا راس الحسین بحجرها   فاذا نظرت الیه تسلت

از کریه بر آنجناب بودند روز دیگر بر اهل مدینه کذشت مثل روز وفات اشرف
کاینات بود و از آن هنگام تا پانزده روز همه مهاجر و انصار عزای حضرت ابی
عبدالله را بر پا نموده و بر شهیدان تشنه کام و صدمات اسیران کوفه و شام
در طی آن ایام نوحه سرا بودند و از خانهای بنی هاشم مدتی مدید کسی بجهت طبخ
غذا دودی ندید و هیچ یک از زنان سرمه نکشیدند و شانه و روغن بر گیسوان
خود احدی نمالیدند شغلشان در اغلب ایام نوحه سرائی و کریه بر امام مظلومان
بود تا وقتیکه مختار روفا دار سر ابن زیاد را خدمت سید سجاد فرستاد غم
دلشان کمتر کردیده و با سر امام بیمار دو نان سرمه کشیدند حاصل الکلام در
روز ورود آل الله بمسجد رسول الله جمعیت مردمان مشغول کریه و افغان بودند
و چون شب در رسید به استدعای اکابر و اشراف مومنان جناب بیمار کربلا
اهل البیت امر مود کردی بمنازل خود بمودند آه آه از آن زمان که هر یک
از زنان نظر بمجالس برادران و جوانان کردند و هنگام جستن شان را
بر پا داوردند دختران علی که جای برادران را خالی دیدند نعره کشیدند
و زنان منزل شوهران و جوانان شان را تهی از ایشان مشاهده نمودند
سرشک از دیده کشودند و دختران یتیم و بی پدر چون تصور دلت وود
بیکروان ایام که در محضر پدر بودند مبیعز نمودند از صبح و شبون بنا شوند
و هر یک حلقه ماتم بر کرده هم زده نوحها سرودند و زبان قال و حال شان مترنم
این مقال بود **لمؤلفه** تیره شد هفت آسمان و منخسف شد زمین بر امام
العالمین خیره شد چشم جهان بعد از مرگ حسین کو حسینم کو حسین تا د
شد وی زمین پس شد ظلمت خافقین بی وجود بزین کشته شد تا شاه دین

مجلس پنجاه و پنجم

فأتوا به في الطست يلمع نوره كالشمس بل هو فوقها في البهجة

از خنجر و تیغ و سنان کو حسینم کو حسین تشنه لب در کربلا از پیکرش شد سر
جدا آه کرد ماه فقا مضطرب شد ما سوا و منقلب شد خافقین کو حسینم کو حسین
ماه عالم با کلف شاه حرم تا شد تلف زاده شاه نجف کو علی ثانی وا اسف کو بدر منیر
نور عین کو حسینم کو حسین بیکفن تنها جدا در کربلا شد تا سرش پیش چشم
خواهرش بر فراز نیزه ها کرد پدید مطلعین کو حسینم کو حسین در نوا نبی
بی سر از عباس و عون و جعفرش بی علی اکبرش تا بکی در در بدر دخان زمینش
جهتین کو حسینم کو حسین آه وا ویلا که غارت شد لباس از پیکرش وز
سرش رفت افسرش آه وا ویلا که سر شد دغا تبت قطع الیدین کو حسینم کو حسین
کرد بر نوک سنان شمر لعین ذکر الله که میکرد ی نگاه دید ام آخرین لبانش خیزران
از ظالمین کو حسینم کو حسین خواهرانش بی برادر دخترانش بی پدر خوار و
زار و در بدر رو کنان عریان ز محمل چون ز مشرق بدرین کو حسینم کو حسین
شاه شهید تا روان شد ماه بطحا تا نهان تیره شد روز جهان تا حسین ابن مهر
تا نهان شد بهمان مشرقین کو حسینم کو حسین خانه زوج خدا بی صاحب و بی زینت
شد تن زخمی بیکفن شد صاحب انجمن چون شد کو ملاذ الخافقین کو
حسینم کو حسین تا بود منظور داد بهر شهید کربلا روز و شب ماتم سرا
میبرد کاهی نظر بیکس کنند از صبا کاین بود عبد الحسین کو حسینم کو حسین

مجلس پنجاه و پنجم در بیان مختصری از اخبار وارده

در ورود فاطمه زهرا در عرصه گاه محشر و تظلم او در درگاه حضرت ذو الجلال از
شهیدان کربلا دران محشر **مقدمة المصيبة شعر عربية**

سيحكم اعداء الحسين و فاطمة اذا ما اتوا يوم المعاد اعيدوا وا قبلت الزهراء

مجلس پنجاه و پنجم در عرض نمودن حضرت فاطمه زهرا

قالت فماذا قبلك رأس ابيك ذا قالت امذبوح ألا واحسرتي

فاطم خولها من الملائك رب العالمين جنود وبي يديها ثوب الحسين مضمخ علية
دم الاوداج منه جمود تنادي النبي محمد بحق ظالمي فانك عدل الخصوم عتيد
فهذا ابن بنت فاتك ابنتي فاطمة علي ظمأ حتى قتلوا ابيدوا وساقوا ابناتي حا
سرات اذلة كما سبقوا من نسل العبيد عبيد ينادي لها الاملاك جمعا عند
ينادي منادي الحق اين يزيد فيؤتى به محجبا ويؤتى بر قطره وجوههم عند
الخلائق سود فيحشرهم ربي الى النار التي تكون بها للظالمين خلود مترجم گوید
اخبار در باب تظلم فاطمه زهرا در روز قیامت بسیار است و در آخر کتاب مصباح
الامة در مجالس جداگانه مسطور کردیده و مناسب مقام و مؤید کلام دو خبر است
الاول در صحیفة الرضا و عیون الاخبار بسند معلوم در محل خود مرقوم است که حضرت
رضا علیه آلاف التحیة والثناء از آباء معصومین از جدش حضرت سید المرسلین ص
روایت میفرماید که پیغمبر محمود فرمود دختر من فاطمه وارد محشر میشود با جامه های
خونین و لباس رنگین بخون فرزند نازنین خود و می ایستد پیش ستونی از قوائم
عرش اعظم و عرض میکند یا عادل یا حکیم احکم بینی و بین قاتل ولدی **رباعیات**

للمؤلفه ای حاکم عادل ای خداوند مجید اغثان ز بنی امیه قوم یزید
کز تیغ جفا و کین حسینم کشتند کردند جوانان مرا جمله شهید فریاد ز دست
ستم ابن زیاد کو خون عمو جفت هم داده بباد مردود زنازاده مرا خود دیدی
کشتی ز دو دست خار کردی ز عناد یارب تو گواهی که شد نسل رسول
مظلوم پس از رسول و خوار و مقتول امروز توئی غیاث و من مظلومم
بستان ز گروه ظالمان داد بتول فيحكم ربي لابنتي ورب الكعبة ان الله ليغضب لغضب
فاطمة ويرضى لرضاها یعنی چون حبیبه پروردگار نزد آن پیر ظلم کشاید شکایت

من حز راسک یا ابی و من ارتقی من فوق صدرک قابضاً باللحیة

از ظالمان و قاتلان ... ای مختار بمهر حضرت قهار بجوش آید و چنان غضب مهیمن
که اهل محشر همه آسمان و آسمان بخروش میآیند زیرا که از عنا و آتش خون
فاطمه زهرا است که غضب مهیمن آبار آنچه فاطمه از آن ملول بود و خوشنود
با آنچه دختر رسول از آن راضی و خوشنود است آنگاه حکم میفرماید بر ظالمان و
قاتلان اولاد آن بزرگوار مخلد در نار و بجوش خداوند بی مانند سوگند که در دوزخ
انتقام از کشندگان و ظالمان فرزندان زهرا بر بدترین عذابها خواهند کشید
انتهی مؤید این مقال حدیثیست که در کتاب ثواب و عقاب الاعمال بسند حسن از
محمد بن سنان از حضرت صادق از رسول منقول نموده و حاصلش اینست که حضرت
رسول خدا فرمود در روز قیامت قبه ای سبز از نور نصب میشود از برای دختر خرم
بتول عذرا که همه اهل محشر را نظر بجانب اوست از نزدیک و دور و عصمت خدا
میان آن مستور است از نظر مردمان مگر فرزندان و اولادش آنگاه از آن میان
فرزند دلبندش حضرت ابی عبدالله نیکو ماه خویش وارد میشود در حالتیکه
سر مبارکش از تن جدا و بر کف دست آن ذات تسلیم و رضا نهاده و پیکرش
صد پاره از تیغ جفا زیرا که جان و تن و سر و جسم پیکر خود و یاران در دامان
زاده زهرا آنگاه فاطمه شهقة لا یبقی فی الجمع ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا
عبد مؤمن الا بکی لها **اشعار مؤلفه** بتول اطهر بدیده چون نظر
مقابل محشر سیاه کرد جهان بچشمش از اینکه بیند حسین بی سر ز دل
قامت عیان نموده م بهر قیامت بخلق یکسر ولی بر بدن سرش ندیده
بخون طپیده چه مرغ بی پر ز تیغ اسپا ز دست عدوان ز جسم سالم ز
دل بدن زبیره و بتر تنش مشبک رخان و خونش کفن به پیکر ابیمرو او

و من رکبه فوق الصعید و من بحی منا و بیده معاندا للملکة

از آل هاشم کبیر و اکبر صغیر و اصغر وجود هر یک زکینه صلح پاک بر تیغ و
ناوک زهراء جدا از بدن جا در دست عباس بریده یکسو سر شیر پیکر
رسیده یکسو حیدر تن و شمشیر ... علی اکبر گرفته یکسو ز خون
داماد حنا عروس خضاب داد زهر ... دردی از هم دل حسین زد
گلوی اصغر ز تشنه کامی کباب کشته بزد از کوچی از آل حیدر
چه دخت احمد ستاره بیند حسین و آلش قتیل و مضطر چنان خروشد
ز دل که افتد شرر ز آهش بچرخ اخضر هر آنچه هست هر آنکه باشد ز
خلق ممکن از اهل محشر کشنده و کشته غنان وز این خروشد ملک ز
آذر جحیم قهر خدای قاهر چنان خروشد ز امر داور که خون آتش
کند مشوش فی دامت سعیک کافر از مشاهده دختر رسول خدا حسین
خود را مقتول و سر جدا چنان مینالد و خروش میآید که بحار غضب حضرت قهار
بجوش میآید زیرا که از ناله و افغان سیده زنان کل رسل و پیغمبران و همه ملائکه
آسمان و مقربان درگاه و شهدا و صالحان و قاطبه مؤمنان و کافه مردمان گریان
و نالان خواهند بود آنگاه خداوند عالم سرداران اولاد فاطمه را ممثل و مجسم میفرماید
با صورت زیبا و جمال دل طلعت عالم آرا و جلال و هر یک از ایشان مخاصمه مینمایند
با ظالمان و قاتلان و شریکان و راضیان در قتل سید مظلومان و اصحاب او
و هر یک از ائمه طاهرین و عترت سید المرسلین و اولیا و شیعیان امیر المؤمنین
می کشند اعدا و دشمنان و قاتلان آنحضرت را تا آخر شان و خداوند سبحان باز
زنده میکند باز یک یک از ظلمه و کفار را و می چشند حدت شمشیر انتقام ائمه اطهار
و سایر اخیار و حرارت آتش و نار و عقوبت بر روی کار قهار را تا آن زمان که

وتصعد الزفرات من حسراتها وجدا وتدمع شهقة فی زفرة

و غضب خود نعوذ بالله نشنید و الزام کرده ثم قال ابو عبد الله علیه السلام رحم الله شیعتنا شیعتنا
والله هم المؤمنون فقد والله شرکونا فی المصیبة بطول الحزن والحسرة انتهی انکار
حضرت صادق فرمود که خداوند رحمت کند شیعیان ما را والله که ایشان شیعیان
و مؤمنان و احباء اند و بحق خدا که در مصیبت ما شریک اند و اند به بیشمار امام مظلوم
شریک اند با ما اهل بیت پیغمبر تا روز حشر و بدان جهت محشور شوند با ما در بهشت

مؤلف گوید که البته آتش محبت اند به شیعیان و مصیبت گروه حسینیان
از خواطر ایشان و دلهای طیبه طاهره ایشان زایل نخواهد گردید مگر در روز
قیام که از شمشیر انتقام هر یک از قتله امام تشنه کام را [illegible] نار در جحیم
شیعیان کشند آنگاه بجا بنا آتش نار غضب ایزد و دگار کشند **شعر للمؤلفه**

گوهر غم و اندوه شهیدان از دل / هرگز نشود تا صف محشر زایل / و از حشر شهیدان
بقیامت منظور / صد کوه دگر بهر دل اید نازل / مکین اگر از حسینیان کامل صدق
نار کشند حرمله بن کاهل / هر بار بسوز دش به پیکان تن و جان / کرده اگر شمر شریک
زایل / امید دارد از حضرت رحمت غفار الذنوب چنانکه ستر عیوب گناهکاران
این امت فرمایند بهمین ملالت اندوه در مصیبت حضرت حسین و یاد آتش کم
مظهر محبت الله و مایه شفاعت است محشور و از آتش غضب سخط خویش در امان
زیرا که رحمت حق نعم بلا نهایت و کافل و شامل حال موجودات است و وجود مسعود
خود شد شهادت و ولایت نیز کامل و قابل افاضه مؤمنات است پس از کرم عمیم
خداوند رحیم و رحمن و وجود کامل شاه تشنه کامان و از همت والای شاه شهید
بعید است که مثل صید گناه کار سید و نکار را شفاعت فرمایند پس اگر همان
انگشت را انگشتری که خاتم ولایت و شهادت است در انگشت صغیرش اگر چه او را

وعدت تمزع خدها فی بحره شوقا وتمزج شهقة فی لثمة

بجدا بن سلیم از شمشیر جدا کرد ولی مفتاح الفلاح کل بنی آدم از بس نادر است هم چنین
مهر امامت که در پشت لوای شفاعتش در مشت بود اگر دست از بدنش جدا کرده باشند
عالمی خلق کثیر است هم چنین مصیبا صد این چون بالی میزد در بر مثل علی اصغر صغیر
اگر چه از خون گلو منخضب کشته و در خاک آغشته و الحق همان علی اصغر کبر به الله اعظم
والاکبر است در شفاعت خلق محشر با کفایه است **شعر للمؤلفه منظومه**

اگر چه بحشر جلوه گر میباید / شاه هم عاصیان نیکر آید / زیرا که دمد اختر اصغر هم صبح
پس بس اعظم بر نظر میباید / منظور گناه خلق عالم مکبر / الاکنه اهل تعاوی کامن
مرحبه عظیم است و کبر است اما / اصغر بود از مثل علی اصغر **آغاز مصیبت**

روی عن الصدوق فی کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال عن رسول الله صلی الله علیه و
آله قال اذا کان یوم القیمة جائت فاطمة فی لمة من نسائها فیقال لها ادخلی الجنة
فتقول لا ادخل حتی اعلم ما صنع بولدی الحسین من بعدی فیقال لها انظری فی قلب المحشر

شعر روزی که در رستخیز قیامت بپا شود / حشری بپا ز نوحه کربلا شود / افغان
از آن زمان که شهیدان کربلا / آیند سر برون ز بیابان کربلا / با جسم پاره پاره
خونین و چاک چاک / چون گل دمند سر ز گلستان کربلا / یک فوج نوجوان سر از تن
جدا دمند / چون مهر منخسف شده تابان کربلا / یک صف تمام بی سر و حرام بند و کفن
پوش / سر باز دین و فوج سلطان کربلا / آه از دمی که فاطمه بیند در آن میان
کشتی دین شکسته در طوفان کربلا / افغان از آن زمان که جوانان خون بر را / بیند غریق
لجه عمان کربلا / نوح زمان کباب و سلیمان ز خطاب / خاتم بلب کشند دیوان کربلا
جمعی کباد سر و قد از نشئه ستم / کرده قطعه قطعه به بستان کربلا / بعضی صغار با
گلوی پاره چون هزار / کشته ز هر کناره نواخوان کربلا / آن یک دو دست داده و جان

حتی قضت منها علی فمه وقد   خرت علیه ولم یزل فی سکرة

داده بهر آب با آنکه بود ساقی طفلان کربلا ان پای سر از قفا و دو دست از تن جدا
جدا از دم الیهم بهد بمیدان کربلا زهرا از این مشاهده افغان زند خروش
کاید بجوش دوزخ عالم رود ز هوش چون مسلم است در زمره مسلمین که در روز
واپسین جمیع شهیدان راه دین با لباس خونین محشور میشوند و با همان بدان چاک
چاک و لباسهای پر خاک و خون که مدفون گردیده اند سر از خاک بر می آورند
و هر یک شکایت کنان از کشندگان خویش و بدست انتقام گریبان ظالمان را گرفته
آورده در پیشگاه حضور حضرت اله روی آورند و بزبان حال و قال لب بداد خواهی
میگشایند تا اینکه حاکم مطلق و عادل بر حق در میان مقتول و قاتل بحق حکم نماید
پس بمفاد امر و آیه هذا یوم ندعو کل اناس بامامهم جمیع شهیدان فی سبیل الله
و همه ذبیحان فی الله از زمان آدم تا انقراض عالم در سایه پرچم و در محفل علم
اعلای حضرت ابی عبدالله می آیند و خود را فردی از این جمع دفتر سعادت و پروانه
از آن شمع شهادت مینمایند زیرا که هر امتی ناچار با پیغمبرش محشور و هر جمعی
با سید و مولایش ظهور میفرمایند هر شهیدی با هیئتی جان سوز و حالتی آتش افروز
از مدفن خویش بر خیزد و کند بر نحوی که اهل عرصات را در جوش و کائنات را در
خروش می آورند سپاه بی سر شه کشته اند از این رو دسته ای از آنان سر نه بشمار دیگر از
سر و ذرنی سران در سلسله از ایشان از زین صرحیه پیشان طایفه از صد و به یک
سنان یا بیشتر کشته گشته قومی را چند جراحت چوب و سنگ و خون آغشته جمعی را پهلو
در دیده و جمعی را تیغ ستم بر تارک تا میان ابرو رسیده بعضی را ستم دشمن لب و دهن
از صحن پر محن از آتش سوخته بدن مردانی مقتول شمشیر جفا جوانانی مذبوح
از تیر اعدا هر یک با ظالمان نیکو قاتلان لعین خویش در پیشگاه عدالت حضرت احکم

الحاکمین

ارزبان امام علیه السلام در قتلگاه

ترکت الخلق طرا فی هواکا   وایتمت العیال لکی اراکا

الحاکمین می آیند زبان بیان بر تظلم می گشایند خدا لیکه بود دجوش آن عرصه
محشر را ممنون ساخته و کیفیت ورود ایشان سوز شرم و دل طرب مان انداخته همه
کائنات بحالشان ملول و در مصیبت مشغول باشند که ناگاه قیامت کبری بپا
و علامت اعلا هویدا از میان صحرای کربلا هفتاد و دو نفر شهید هر یک با جلوه
ماه و خورشید آنان تمنای شهادت و کربلای محنت خواهند میرسند شعر
مرزا محتشم را از دمیکه با کفن خونچکان زخاک آل نبی چه شعله آتش
علم زنند فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند از صاحب
حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیغ بصید حرم زنند کار او را در رسول خدا
هر یک از شمشیر جفا سر جدا و یا پیکر هر زاری به و صفحه را حنا دستولان تیر ازگلو
دریده و بی سر حقی شیرخواره و سپاه یاران و اصحاب ایشان که ابصار نازنین الله
هر یک با جسد خونین در همراه پادشاه دین که خود ثار الله است را با روایتی و نازنین
حال و قال اللهم انت تعلم من ظلمنا و قتلنا گویا بند شعر مولف گرفته سر بکف
عشاق کامل که شاهانند سردار افاضل بعکس روز عاشورا و دنیا شود
محشور با هم حق و باطل ولی در دست یک مظلوم و مقتول در دست ظالم
بیرحم و قاتل بدست هر شهید از یک طرف سر و زیک جانب گریبان از اذل
بجز شاه و علمدار در شهید ش که بی دستان بحق کردند اصل و ز هر یک دست و سر در
دست تسلیم شده در محشر یکی اهل فنای اندر تن سردار بیدست کرد این دا
دستان ایشان نکرده کامل مشهور است و در بعضی از کتب مسطور که در یوم و سیاد
شاه دین و علمدار بزرگوارش دو ملک مامورند که در طبق اخلاص سر و دست شهیدان

را خود

فلو قطعتنی فی الحب اربا لما حن الفؤاد الی سواکا

راه حق نهاده و در پیشگاه حضور دوست جلوه داده و علم شهادت فی الله در راه رضای ما
عباد الله یعنی وجوه مسعودهٔ حضرت ابی عبد الله با اتحاد در موقف شفاعت عرصهٔ
قیامت ایستاده و در سایهٔ آن ظل الله اعظم همه شهیدان عالم و آل آدم حاضر و نادیده
ظاهر و باطن بحضرتش ناظرند **شعر** بنده کان هم جان و دل بر کف
کوش بر حکم و دیده بر فرمان مخفی نماند که شکوه سلطنت و حشمت اعلی حضرت
ابی عبد الله ارواح العالمین له الفدا که مظهر آیة الله کبری است در قیامت عظمی
ظاهر و آشکار است چندانکه گروه اولیاء الله و شهداء فی الله در حضرتش حاضر و در
ظل علم و سایهٔ پرچم سپاه دولت سعادتش جمیع اکابر و اصاغر استوده خاطر اند زیرا
که مصیبتش فی الله از مصیبت همه آل آدم اعظم و جهادش فی سبیل الله از اهل عالم اجل
و اکرم و از این جهت افسر سید الشهدائی بر سر دارد هر چند سر ندارد و خلعت بقای
در محبت خدا و تنگ در بر دارد هر چند کفن در بر و دستی در پیکر ندارد صورتش مظهر
جمال الله و سیرتش مظهر جلال الله صفتش ظهور انوار حقیقت خصائلش بود حضرت
عزت جسمش عین جان و جانش عین جانان بدنش قربانی حق و فانی در راه دوست
و نفسش بقای مطلق فانی در بقای اوست **شعر مؤلفه عفی عنه**
ماند اگر تنها بدشت کربلا سالار دین جلوه گاه لشکر او راست بی طامت مبین
روز میدان حسینی روز عرض اکبر است مدعی را گو بمحشر مرد میدان را ببین
مهر و ماه و اختران از عرصه آمد عرصه سپهر طوده فرش زمین تا است بر عرش
برین لشکر خواست خلقی خاص و او سالار خلق عرض لشکر کرده و مد سردار
در دو گرچنین پس از ظهور حال آن حضرت ابی عبد الله در بروز حقیقتان فانی فی
الله در روز موعود و عرصه شهود بتمثال کیفیت انظر الیٰ قلب الهیم منتظر ابی

اقول قد العرف المهدی وجد انزل الله ملک تجربادی

الحسین فانها وکلین علیه رأس فتصرخ صرخة وتصیح لصیحتها وتصرخ الملائکة و
یصرخ لهبنا امیری اصیبت لله کنا عند ذلک یس یصیح ابن حجر پیغمبر محمود صلی الله علیه و آله
فرمود که بحسب سؤال بتول خطاب میرسد که ای دختر رسول خدا چون مشتاق
جمال فرزند و طالب دیدارش از حضرت خدا و نمیخواهی شک ابتلای دلبند محشر دیده بر
کشا و پسرت را بی سر ملاحظه فرما فاطمه زهرا در عرصهٔ محشر فتامتی دیگر مشاهده
فرماید محشری اکبر ملاحظه میفرماید زیرا که سرو قامت رعنای پسر را چون شاخی
بی بار و دل از سیر ان نمی بیند که از تیشهٔ جفا پاره پاره و صد چاک و آغشته بخون
و خاک کشته هر چند بر پا ایستاده ولی از تیغ جفا از پا افتاده و سر در راه خدا
داده **رباعیات مؤلفه** مرا نظر ا نکند نعوذ بالله در قلب
صفوف اهل محشر ناگاه بیند شه دین بیسر و سردار شهید از ظلم عبید خود
طغیان سپاه یکباره کشد از دل دو جهان افغان صد پاره حسین خود چه بیند
عریان وا ز ناله او تمام خلقان نالند از کافر و مؤمن انس و جان تا روح خدا
از خروش بتول عذرا و ارواح رسول خدا و ائمه هدی گریان و از گریه ایشان تمام
پیغمبران و همه اوصیاء و مقربان و اولیاء زمان و تابعان ایشان و همه ملائکه
آسمان و جنیان بحروش در افغان میایند تا قیامتی عظمی در میان قیامت صد بعد
کبری برپا نماید **فبعث الله نارا یقال لها هبهب فلا یرد علیها الف عام حتی اسود
ولا یدخلها روح ابدا ولا یخرج منها غم ابدا** یعنی آنگاه آثار غضب خدا و ندقهار
ظاهر و آشکار و شعله از نار جهنم نائره پدیدار میکردد که مدت هزار سال
افروخته بوده و در آن اصلا هوائی در این مدت مدید نوزیده و نفسی نکشیده
و فضائی در آن تصرف ننموده تا آنکه مانند دلهای کفار و باطن ظالمان و اشرار

دو سر قرار گرفته در محاذات وتر عضله اخیر بخش جلدی شده پس شعبه انسی و وحشی منشعب میگردد در بازو از عصب سطور فقط تارهای عضلانیه میرویند و عبارتند از (۱) دو شعبه کوچکی که بعضله منقاری عضدی میروند ش ۲۷۹ (۲) شعبه فوقانی از این عضله عبور نموده داخل دو سر میشود (۲) خیطهای متعددی از سطح خلفی بعضله دو داخل شده ش ۲۷۹ (۳) یکی از آنها بمفصل مرفق میرود (۳) تار عظیمی است که بخیطهای بسیار عدیده منقسم شده از سطح قدامی داخل عضله بازوئی قدامی میشوند ش ۲۷۹ (۴)

تارهای انتهائیه (۱) تار وحشی بسطح ظهری ساعد رفته در جلد آن پراکنده گشته و در جلدی که سطح ظهری رسغ را پوشانیده منتشر شده با یک شعبه ثانیه عصب کعبری منضم میگردد عصب عضلی جلدی در وسط بازو با یک شعبه از عصب متوسط منضم میشود ش ۲۷۹ (۵) (۲) تار انسی که از وحشی بزرگتر است بطرف وحشی ساعد رفته در انساج جلدیه این ناحیه پراکنده شده با عضدی جلدی انسی منضم گشته تار رفیعی از آن بمفصل کعبری رسغی میرود ممکن است که این عصب تا جلد قرونی وحشی کف دست ممتد گردد

(۳) عصب متوسط

بزرگترین شعبه انتهائیه شبکه عضدی است و از دو ریشه حاصل شده یکی وحشی که مشترک میان آن و عصب عضلی جلدی است و دیگری انسی که عصب زندی و جلدیه انسی از آن رستهاند شریان ابطی در میان این دو ریشه واقع و باعتقاد بعض شرحین در محل اتحاد آنها موسوم بشریان عضدی میشود ساق عصبی که از اتحاد دو ریشه گوشه حاصل میشود ش ۲۷۹ (۸) در طول کنار انسی عضله منقاری بازوئی و در قدام شریان مفصل عضد رفته پس بوتر با بقدام و وحشی نازل گشته در طول کنار انسی عضله دو سر ممتد شده در جزو متوسط و قدامی مفصل مرفق در طرف انسی وتر عضله اخیر واقع است و در مسیر خود دارای این مجاورات است از وحشی با عضله غرابی بازوئی و دو سر از قدام

باکار

نصر من الله وفتح قریب

تمام شد کتاب
باهتمام زبدة النواب بسعی
جناب آخوند ملا حسین آخوند [illegible]
در کارخانه استاد [illegible] الایام
آقا محمد اسمعیل ابن کربلائی
محمد حسین امام مرشد

وبشر المؤمنین

سنه ۱۳۰۶